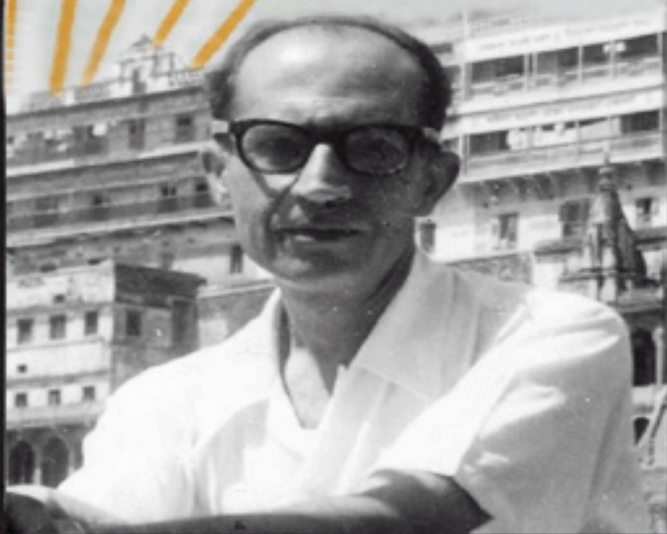


سرگذشت

موسیقی ایران

اثر: روح الله خالقی

جلد اول



سرگذشت

موسیقی ایران

بخش اول

نگارش روح‌الله خالقی

حق چاپ برای اداره کل تکثیر و نشر وزارت فرهنگ و هنر محفوظ است



تهران - میدان بهارستان

تلفن : ۳۹۲۰۴۱

۳۲۵

۵۳۰۳۰۲۷

شماره ثبت در کتابخانه ملی

چاپ و ثبت مروی
۴۴

فهرست

- چرا این سرگذشت را مینویسم؟ صفحه ۱
- چند نکته ۱۰
- مقدمه تاریخی (نظری بگذشته): ۱۳
- ارزش موسیقی این دوره - موسیقی مجالس عروسی و مهمانی -
تشخیص موسیقی و تأثیر آن - موسیقی درباری و اندرون شاهی -
پایان مقدمه
- آغاز سرگذشت: ۵۱
- تأثیر سرودها
- ویولن همسایه ۵۶
- کمانچه چیست؟ سرگذشت نوازندگان این ساز: ۵۹
- سابقه کمانچه - کمانچه کشها - حسین خان - رامشگر - چنگی -
يك اشاره
- تار عموجان: ۷۳
- استاد زمانه - نوای تار - کلاردن پارتی
- کنسرتهای انجمن اخوت: ۸۳
- محفل اهل صفا - نغمه درویشان
- دنباله سرگذشت: ۹۱

ب

دیروز و امروز - مقایسه آهنگها

۹۸ خاندان هنر (مشهورترین تارزنها) :

آقا علی اکبر - آقا غلامحسین - شاگردان آقا غلامحسین -
فرزندان آقا علی اکبر - میرزا عبدالله - فرزندان میرزا عبدالله -
روش استاد - درگذشت - آقا حسینقلی - سبک استاد - پر کردن
صفحه - معاصرین آقا حسینقلی - شاگردان آقا حسینقلی -
خانواده آقا حسینقلی - فوت استاد - سابقه تاریخی تار

۱۵۰ سنتور زن (سرگذشت این ساز) :

مجلس انس - سنتور خان - محمد صادقخان - علی اکبر شاهی -
حسن سنتوری - سماع حضور

۱۶۹ سازندگان آلات موسیقی

۱۷۶ ارکستر سه نفری :

اولین سفر - بسوی شیراز

۱۸۴ شهر گل و بلبل :

مدرسه دیروز و امروز - محضر فرصت - بحورالاحسان - موزیکچیها -

قانون زن - نوازندگان قانون

۱۹۷ موسیقی نظامی (نقارهخانه ، مدرسه موزیک) :

سرود جنک - نقاره خانه - هنگامی که نقاره می کوفتند - وفا

داری نقاره چیان برسم گذشته - انتقال نقاره خانه - موسیقی

قراولان شاهی - آلات نقاره - مدرسه دارالفنون - موزیک دارالفنون

مواردیکه موزیک نواخته میشد - کارهای لومر - سلیمان خان

غلامرضاخان (سالار معزز) - حسین هنك آفرین - ناصر همایون
 ابراهیم آرنك - نصرالله‌مین‌باشیان - سایر رؤسای موزیک - مدرسه
 موزیک - دیپلمه‌های مدرسه موزیک .

۲۳۹ موسیقی ایرانی با سازهای اروپایی :

نوازندگان پیانو - معتمد‌الملک یحیایان - محمود مفخم - مشیر
 همایون - شاکردان مفخم - حسین استوار - مرتضی محجوبی -
 نوازندگان ویولن - تقی دانشور (اعلم‌السلطان) - جهانگیر مراد -
 برمکی - نوازندگان فلوت - نوازندگان کمانچه .

۲۶۸ بازگشت :

منزل بمنزل - قصه کوتاه - دراصفهان .

۲۸۰ نمایش رستاخیز :

شاعر ناکام - نتیجه

۲۸۷ داستان نی زن :

طاق نصرت - جشن عروسی - آهنگ نی - نایب اسدالله - چند

نی زن - نی چیست ؟

۲۹۶ یا پیرجان :

کودکی درویش - موزیک ملیجک - شاکردی آقا حسینقلی -
 درویش و شعاع‌السلطنه - موسیقی ضربی زمان درویش - داستان
 پیش در آمد - آثار درویش - پیش در آمدها - رنگ‌ها و تصنیفها -
 قطعات متفرقه - پر کردن صفحه - کنسرتها - خصوصیات هنری -
 خواص اخلاقی - مرگ درویش - بیاد درویش .

۳۲۶ گفتگویی دربارهٔ يك آهنگساز :

۳۳۲ موسیقی مذهبی :

مذهب و موسیقی - شروع عزاداری - دورهٔ صفویه - دورهٔ قاجاریه
تغزیه هنر میشود - شبیه - متناسب بودند - تغزیه گردان -
تشریفات تغزیه - علم شاه - خلعت و پیشکش - نقش تغزیه در
موسیقی ما - تغزیه خوانهای خوش آواز که شهرت یافته اند - ابوالحسن
اقبال آذر - روضه خوانی - روضه خوانهای خوش آواز - نوحه
خوانی - اشعار نوحه - اذان و مناجات .

۳۶۶ آواز خوانی :

شعر و موسیقی آواز خوانندگان قدیم متأخرین شیخ
محمود خزانه سید عبدالرحیم علی خان طاهرزاده (آمدن
بتهران - استان سید رحیم مسافرتها سبک طاهرزاده
بهترین خاطره) سلیمان امیر قاسمی

۳۸۵ سخنی از تصنیفها :

نمونهٔ تصنیفهایی که آهنگشان را نمیدانم آنچه عارف ذکر
می کند نمونهٔ تصنیفهای قدیمی که آهنگشان را می دانم
علی اکبر شیدا

۳۹۹ خوانندگان تصنیف :

اهمیت تمبک سلیقهٔ تمبک زن ضرب و تصنیف آقا جان
تقی خان حاجی خان عیسی آقاباشی عبدالله دوامی

۴۱۱ تصنیفهای وطنی :

کنسرت عارف تصنیفهای عارف مقام عارف تلفیق شعر و
موسیقی

شاگردان درویش: ۴۲۸

حسینقلی غفاری شکری علیمحمد صفائی عبدالله دادور
موسی معروفی مرتضی نی داود ابوالحسن صبا حسین
سنجری ارسالان درگاهی .

نوازندگان دیگر: ۴۴۷

علی اکبر شهنازی احمد عبادی رضا محجوبی حسین یاحقی
زن و هنر: ۴۶۵

زنان هنرمند زنهای نوازنده مطربان خوانندگان رقصان
انواع رقص رقص بازنگ رقص با کیلاس معلق زدن
رقص با شمعدان و لاله اجرای رقص پایان موضوع .

ردیف موسیقی ایرانی ۴۸۷

پایان سخن ۴۹۸

فهرست تصنیفها ۵۰۴

فهرست نام موسیقی دانها ۵۰۶

فہرست نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۵	فصول	فصول
۹	آخر	تاچہ	تا کہ
۳۶	۲۰	جیق	جینغ
۴۲	زیر کلیشہ	ہائینال	ہائینال
۹۳	۲	کاراژ	کاراژ
۱۰۰	۱۶	فرغت	فراغت
۱۱۳	۱۹	دربای	درباری
۱۱۸	۱۲	ہنز،	ہنز
۱۳۳	۴	سما	شما
۱۳۸	زیر کلیشہ	کرمافی	کرمافی
۱۵۶	۲	زیر	ریز
۱۷۱	۱۸	خوسبختانہ	خوسبختانہ
۱۹۳	۷	می یافتند	می یافتند
۲۰۸	۱۱	تیج	بیج
۲۵۳	۲۲	قیل	قبل
۲۶۵	۱	رشتی	تنکابنی
۲۷۲	۱۰	ارباب	ابواب
۳۵۴	۱	وارادہ	واردہ
۳۶۳	۱۷	مطوبتری	مطلوبتری
۴۵۶	۱۶	تھا	تنھا
۴۶۷	۷	دایم	دایہ

چرا

این سرگذشت را مینویسم؟

جوانان امروز، داستان گذشته موسیقی ما را نمیدانند زیرا درین باره کتابی نوشته نشده است که بخوانند. موسیقی ما هم بمقتضای طبیعت، در محیطی اختصاصی بوجود آمده و نشو و نما یافته که بمزاج اجتماع امروز، درست نمیسازد. مردم، نغمه و آهنگی را طالبند که دل بآن بندند و سرگرم شوند ولی چیزی را که میخواهند، نمیجویند. پس دست بدامان موسیقی اروپائی میرند. اما چون درهمه کس مایه کافی برای فهم آنهم پیدا نمیشود، بساده ترین نوع آن که «جاز» است دلخوش میدارند. نوازندگان و خوانندگان هم که رگ خواب آنها را پیدا کرده اند الحان ما را با آن سبک، بگوش میرسانند و با این ترتیب موسیقی ما را ضایع و فاسد میسازند. شنیدن آهنگهایی از این قبیل که متأسفانه بیشترین بخش موسیقی رادیوی ما را تشکیل میدهد از طرفی و فراهم نبودن وسائل و موجباتی که بتوان موسیقی حقیقی را بگوش مردم رسانید از طرف دیگر مرا بر آن داشت که وضع این هنر را با روشی که داشته و تغییراتی که بتدریج در آن راه یافته، در کتابی بنگارم و در دسترس علاقمندان هنر بگذارم. اینک بشرح علی میپردازم که موجب شد این تاریخچه بشیوه خاصی نگاشته شود.

این کتاب شامل تاریخ موسیقی ایرانست در پنجاه ساله اخیر که

شاید بیشتر از زمانهای گذشته تغییراتی در آن راه یافته است . یعنی این داستان از سال ۱۲۸۵ هجری شمسی شروع میشود که مصادف با بیداری ملت و دوره مشروطیت است. شاید بعضی صاحب نظران بگویند که چرا کتاب فقط باین زمان کوتاه محدود شده است ؟ نگارنده در هفده سال قبل در بخش دوم کتاب نظری بموسیقی ، اشاراتی بتاریخ قدیم موسیقی ایران نموده است و از این جهت پنجاه سال اخیر را برای این کتاب در نظر گرفته ام که مقارن دوران زندگانی خودم بوده است تا آنچه را بچشم دیده ام، بیان کنم . اما برای حکایت سالهای اولیه عمرم که طفل بوده و قابلیت درك بعضی نکات دقیق را نداشته ام و در آن زمان نیز موسیقی ماخالی از داستانهای نمی باشد، گفته های را که از زبان اشخاص سالخورده شنیده ام باز گو کرده ام و درین قسمت هم گفته های آنها را در ترازی ذوق و اندیشه و احساس گذارده ، آنچه را که بنظرم قابل قبول و درست آمده است نگاشته ام و تا چیزی برای روشن و ثابت نبوده است ، برشته تحریر نیاورده ام . در آنچه هم که خود دیده ام ، ذره ای از حقیقت و انصاف دور نشده ام ، بطوری که خواننده عزیز میتواند با اطمینان خاطر این کتاب را که جز راست در آن چیزی نیست، بخواند و از گذشته موسیقی کشورش بدرستی اطلاع حاصل کند .

وقتی خواستم تاریخ موسیقی این پنجاه سال را بنویسم، این اندیشه از خاطر گذشت که اگر کتاب منحصراً جنبه تاریخی داشته باشد شاید در دیده بعضی از خوانندگان ، خشک و بی مزه جلوه کند . باین جهت چنین در نظرم آمد که کتاب را بصورت قصه و حکایت در آورم و نام سرگذشت

بر آن گذارم و آنرا با داستان زندگانی خود همراه کنم ، باشد که باین ترتیب خواندندش جالب تر آید . اینرا هم بگویم : گرچه این کتاب سرگذشت زندگی من هم هست ، اما نه تمام سرگذشت ، بلکه آنچه را که با موسیقی ارتباط نزدیک داشته است . بنابراین شرح حال خویش را نمی نویسم که خودنمایی کنم ، موسیقی آن زمان را حکایت میکنم تا شما هم این قصه را بشنوید . شاید مانند دیگر قصه ها شیرین و دلچسب نباشد ولی سعی میکنم که خسته و ملول هم نشوید . آیا توانسته باشم از عهدۀ این کار بر آیم ؛ این شما هستید که میتوانید در پایان کتاب ، مرا درخور آنچه میدانید به نیکی یا بدی یاد کنید .

آرزو دارم که این کتاب راهمه بخوانند . نه تنها اهل موسیقی که شاید بسیاری از مطالب آنرا بهتر از من میدانند . نه ازین جهت که از گذشته من باخبر شوند ، چه من در میان این سرگذشت ، ذره ای پیش نیستم و تنها برای اینکه رشته حکایتها را بهم پیوند کنم ، داستان زندگی خود را بمیان کشیده ام . روی سخن با دیگر مردم و بخصوص دوستان اران هنر است زیرا آنها هستند که موسیقی امروز ما را میشوند و رضایت خاطر نمی یابند و چون از گذشته آن بی خبرند و نمیدانند چه کسانی در این راه زحمت کشیده و پیشقدم بوده اند ، از آنها که هنر ایران را به پستی کشیده اند ، ملول و آزرده شده اند . مقصود من رفع این آزرده گی هاست تا صاحب نظران در خلال این سرگذشت ، حقیقت را جستجو کنند و دریابند . بهمین جهت از ذکر نکات فنی و اصطلاحات هنری که دور از ذهن نا آشنایانست تا حدود امکان صرف نظر کرده سعی نموده ام که مطالب علمی با عباراتی

ساده بیان شود. شك نیست که انجام این منظور کاری آسان نبوده است، شاید هم توفیق نیافته باشم چنانکه در بعضی صفحات ناگزیر شده‌ام برخی کلمات را در حاشیه متن، توضیح دهم تا نکته تاریکی بجای نماند و موضوع را همه کس بروشنی دریافت کند.

اگرچه این کتاب مانند قصه‌ای دراز از سال تولدم آغاز میشود و بترتیب تاریخ پیش میرود اما مانند قصه‌های دیگر نیست که فصول آن کاملاً بهم پیوسته باشد تا خواننده برای رسیدن به نتیجه همه را دنبال هم بخواند. در عین حال که ارتباط فصل‌ها را در نظر داشته‌ام، کوشش کرده‌ام که در هر فصل، مطلب با آخر برسد و چیزی مبهم و نامعلوم باقی نماند. من نمیخواهم که این سرگذشت مانند رمان خوانده شود زیرا افسانه‌نویسی نکرده‌ام، شما هم اگر فرصت خواندن داشتید کمی در مطالب آن بیشتر تأمل کنید شاید زیاد بی‌فایده نباشد. اگر هیچ بهره‌ای نبرید اقرار بوضع موسیقی مملکت خودتان آشنا میشوید؛ وقتی هم که بیشتر آشنا شدید بهتر بدرك این هنر نائل می‌آید. پس اگر در ضمن خواندن کتاب، بعضی از قصول بنظر تان دراز آمد بر من خرده نگیرید زیرا نخواسته‌ام مطلب را ناقص بگذارم و شما محتاج مطالعه فصل بعد باشید. شاید هم برخی از این فصل‌های طویل قصه‌های شیرینی در بر داشته باشد که شما را زیاد خسته نکند. اگر هم کسل شدید فصل را ناتمام گذارید و قسمت بعد را بخوانید؛ چیزی کم نخواهید کرد اما ممکن است بمطلبی برسید که بنظر شما که از سابقه بی‌خبرید، مبهم جلوه کند. ازین گذشته، بعضی فصول مفصل هم جنبه تاریخی دارد که مطالعه آن بی‌فایده نیست.

نام کسی را سرفصل این سرگذشت نکرده‌ام زیرا نخواسته‌ام شرح حال کامل موسیقی دانها را بنویسم. شاید بهمین نظر بوده است که در بعضی از فصلها مطلب از جایی شروع میشود که با عنوان رابطه‌ای ندارد، امیدوارم این روش موجب ملال شما نشود؛ پیش بروید و بخوانید تا بموضوع برسید البته این کاری غلت نبوده است: بسیاری از نوازندگان هنرمند ما که نامشان هم بگوش شما رسیده است نه خود چیزی نوشته‌اند، نه معاصرین آنها جزئیات زندگانشان را میدانند و نه آثاری دارند که روی کاغذ آمده باشد تا من بتوانم از اثر، پی بمؤثر برم و نه آنها را دیده‌ام. اگر هم دیده‌ام، طفل بوده‌ام و هرگز کودکمی شایسته آن نیست که هنر هنرمند را درست درک کند و بخاطر بسپارد و همینکه فهمش با نجا رسید که بخوبی دریابد، یادداشت کند و اکنون از نظر تو ای خواننده عزیز بگذراند بهمین جهت است که همیشه این سرگذشت نویسی‌ها از مجهولات آغاز میشود. اما تصور نکنید که این داستان نیز شامل آن مبهمات است. من فقط آنچه را که بچشم دیده و بگوش شنیده و یقین کرده و با ذوق، احساس نموده یا در کتاب خوانده‌ام بروی کاغذ آورده‌ام.

برای مطالعه روش موسیقی دانها دو وسیله بیشتر در دست نیست: صفحه گرامافون و اثری که نوشته شده باشد. از بعضی نوازندگان صفحه‌ای موجود نیست یا اگر هم باشد آتقدر کهنه و سوزن خورده است که چیز درستی از آن درک نمیشود. اما اثر نوشته: یا اثری نداشته‌اند یا اگر هم داشته‌اند نگاشته یا چاپ نشده است که در دسترس من باشد. بهمین جهت از برخی، بنامی اکتفایمکنم و از آنها که آثارشان موجود است بیشتر سخن

میگویم. اگر کسی بعدها بخواهد تاریخ موسیقی این پنجاه ساله را بنویسد کتاب حاضر نیز یکی از منابع او خواهد بود.

درباره کسانی که استاد یا دوست من بوده اند به تفصیل بیشتری نوشته‌ام زیرا بر حیات و افکار و ذوق و هنر آنها بهتر آشنایی داشته‌ام. اما نباید تصور شود که درین قسمت حقیقت را فدای حق دوستی و استادی کرده‌ام اگر آنها را ستایش نموده‌ام، برآستی در خور آن بوده‌اند و اگر از آنها باشاره‌ای گذشته‌ام، آثاری نداشته‌اند که مورد بحث قرار گیرد یا کار مهمی انجام نداده‌اند که محتاج تذکر باشد.

اگر کسانی باشند که من از آنها نامی نبرده‌ام، چیزی از آنان نشنیده‌ام و اثری ندیده‌ام و اگر حقیقتاً درین سرگذشت قابل ذکر بوده‌اند، باید از بغت بد خود شکایت کنم که چرا از مجالست آنها برخوردار نشده‌ام. ازین گذشته هر که سازی میزند یا آهنگی میسازد نباید انتظار داشته باشد که درین جا شرح حالش تمام و کمال نوشته شود زیرا هر سازی شنیدنی نیست و هر آهنگی قابل دوام نمیباشد بخصوص که حالا همه نوازندگان، آهنگسازان و آهنگاران از آنها را مقلدی بیش نمیدانم. اگر کسانی با داشتن چند پیش درآمد و تصنیف و رنک که وقتی آنها را تجزیه کنیم، چیزی جز تقلید آثار گذشته‌گان نیست، شرح و وصف خود را درین کتاب ننهند، از من آزرده نشوند؛ شاید بهتر باشد که علت را در خود جستجو کنند. اگر فی المثل امروز کسی بخوبی درویش خان، پیش درآمد بسازد، هنری نکرده است، آنکه مبتکر این فکر بوده است مورد توجه است. آهنگساز امروز اگر میتواند باید پیش درآمدش را

برای ارکستر بنویسد که زمان مخترع اولیه، برای این فکر آماده نبوده است. یا اگر کسی ویولن را مثلا مانند صبا بزند هر چه هم زحمت کشیده باشد، تازه خوب تقلید کرده است. هر وقت هنر نوازندگی را در سبک موسیقی ایرانی از استاد صبا ولویک قدم جلوتر برد، آنوقت شایسته ذکر خواهد بود. پس من درین کتاب هنر برگزیدگان موسیقی را وصف و حکایت میکنم نه ساز و آهنگ همه را، زیرا اگر چنین نمی‌کردم داستان آنقدر طولانی میشد که خواننده را ملول میکرد.

در ضمن نوشتن سرگذشت، گاهی از بعضی داستانها و پیش‌آمدها متأثر میشوم و این تأثر مرا بمباحث اخلاقی و اجتماعی میکشاند و هر چند کوشیده‌ام که وارد این مطالب نشوم ولی گاه، اختیار قلم از دست عقل دور اندیش خارج شده و احساسات غلبه کرده و مرا هم بمیدان مبارزه کشیده است، در نتیجه آنچه شاید بنظر بعضی ناگفتنی است، بنوک خامه جاری شده ولی ازین سبک يك فائده حاصل گردیده است که اگر برای غیر موسیقی دانان و اهل ادب و تاریخ بتوضیح و اوضحات و تکرار بسی نوشته‌های ازین بهتر که در دسترس آنهاست شباهت یافته است، اما برای اهل موسیقی که متاسفانه در کشورها کمتر کتاب میخوانند و باین امور وارد نیستند بی فائده نخواهد بود زیرا شاید آنها هم بخواهند این کتاب را بخوانند پس اگر باین وسیله توانسته باشم چشم و گوش آنها را بیشتر باز کنم، این خود خدمتی است که بآنان نموده‌ام بمن ایراد نکنید که از فن خود دور افتاده‌ام! شك نیست که من هم عضواً این اجتماعم و بی نظمی‌ها و بی عدالتیها در من نیز اثراتی گذارده و همین تأثیرات است که توسن قلم را رها کرده مرا ببحث درین امور کشانیده است. ازین

گذشته گرچه عمر خود را چنانکه در سر گذشتم خواهید خواند وقف موسیقی کرده، ولی سالها نیز در رشته های ادبیات و فلسفه و تعلیم و تربیت تحصیل و مطالعه نموده ام و اگر جز این می کردم مثل این بود که بهره ای از این تحصیلات نگرفته بودم. شاید بعضی خوانندگان هم که وارد امور اجتماعی هستند این انتقادات را پسند نکنند و قابل ارزش ندانند ولی اگر بکنه فکر من واقف شوند بخوبی درمی آید که موسیقی دان امروز در اجتماع زندگی میکند و همه چیز را خوب می بیند و نمیتواند چشم اغماض داشته باشد یعنی ننویسد که با مر بوط نیست. اگر سایر اهل فن دست بپلم نمی برند، من درین کتاب مانند نماینده آنها بوده ام و احساسات و تفکرات آنان را که مکرر از زبانشان شنیده ام برشته تحریر آورده ام ولی اگر نتوانسته باشم حق مطلب را درست ادا نمایم بیش ازین قدرت فکر و قلم نداشته ام زیرا من که نویسنده زبردست نبوده ام تا از عهدۀ موشکافی این نوع مطالب بخوبی بر آیم. امید است بعد ها دیگران که با استحقاق بیشتری قدم درین میدان میگذارند بهتر این کار را به انجام رسانند.

آخرین نکته اینست که در مملکت ما کمتر از موسیقی بحث شده است و اگر در سالهای اخیر برخی از جوانان با ذوق چیزی درین رشته نگاشته، ترجمان افکار اروپائیان بوده اند که کتبی از تاریخ و تفسیر موسیقی آنها را بفارسی ترجمه نموده، ولی راجع بموسیقی خودمان کمتر نوشته اند. کار من ازین لحاظ مشکل تر بوده است زیرا تا کنون کتابی باین منظور نوشته نشده است و چون در انجام این امر، تازه کار بوده ام شاید هم از خطا دور نمانده ام تصور نکنید که در این قسمت بکتاب تاریخی بخصوص سفر نامه های مأمورین

و مورخین اروپایی و کتابهای نویسندگان ایرانی توجه نداشته‌ام. آنهارا هم خوانده‌ام و اگر مطلبی داشته‌است با ذکر منابع برشته‌تحریر در آورده‌ام ولی این نویسندگان هر چند از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران بحث‌های مفصل کرده ولی توجه زیادی بموسیقی نداشته‌اند. بهر حال اگر هم چیزی از این قبیل در نوشته‌های آنها دیده‌ام از قلم نیانداخته‌ام مگر اینکه منبع مهمی بوده و من با کمال تأسف از آن بی‌خبر مانده‌ام. اگر اهل فن و تاریخ مطلبی را نا نوشته دیدند، از سر لطف تذکر خواهند داد که در قسمت بعد جبران نمایم.

منابعی که مورد استفاده واقع شده در حاشیه ذکر کرده‌ام تا اگر خوانندگان بخواهند، بآن مراجعه کنند و از حقیقت مطلب آگاه شوند. باری ارم‌فانیست ناچیز که تقدیم هموطنان عزیز می‌کنم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

چند نکته

قبل از شروع مطلب از ذکر چند نکته ناگزیرم:

- ۱- درین کتاب هر جاسنه‌ای بطور مطلق ذکر شده است بسال هجری شمسی است. ممکن است در تبدیل سنوات هجری قمری به شمسی چند ماهی اختلاف پدید آید؛ من کوشیده‌ام که همه را بیک نوع تاریخ ذکر کنم که درک زمان برای خواننده آسانتر باشد. اگر ذکر سنوات میلادی یا قمری برای مقایسه ضرورت داشته است سنه هجری قمری را با علامت ه. ق. و سنه میلادی را با حرف «م» نشان داده‌ام که اشتباهی حاصل نشود.
- ۲- نام اشخاص را همان طور که در زمان خود معروف بوده اند، نگاشته‌ام و بترتیبی که پیش آمده‌ام اگر فی المثل کلمه میرزا و خان از اسم آنها حذف گردیده و با اسم ساده خودشان خوانده شده اند همان طور که دوستانشان خطاب میکرده اند نامشان را نوشته‌ام چنانکه هنوز هم کسانی حیات دارند که اهل موسیقی نام آنها را بدون متعلقات نمی‌برند، بنابراین چنانکه شهرت دارند از آنها نام میبرم.
- ۳- درین کتاب، رفتگان را با کلمه «مرحوم» و نام زندگان را با کلمات آقا و خانم ذکر نمیکنم، چون میدانم که اهل هنر با سادگی خوشترند، پس برای اینکه تساوی را رعایت کرده باشم اشخاص دیگری را هم که اهل موسیقی نبوده و نامشان بمناسبتی در اینجا آمده است بهمین ترتیب نام برده‌ام.

امیدوارم این رسم که برخلاف معمول ماست بر کسی گران نیاید: همه آقا و سرور من هستند.

۴- اگر از هنرمندانی نام برده‌ام که عکسشان را درین کتاب نمی‌بینید، من هم نداشته‌ام. اگر دوستانشان داشته باشند و برایم با شرح حال بیشتری بفرستند نه تنها ممنون میشوم بلکه در بخش دوم بنظر عموم خواهد رسید و همه شکر گزار خواهند شد. من درین قسمت برای اینکه ایرادی باقی نماند در روزنامه‌اطلاعات و مجله موزیک ایران منظورم را آگهی کردم و از کسانی که شرح حال یا عکس موسیقی دانها را دارند تقاضای همکاری کردم ولی اکنون که چند ماه می‌گذرد کسی هنوز چیزی برایم نفرستاده است و آنچه درین کتاب ملاحظه میکنید مطالب و عکسها نیست که بزحمت و بارفت و آمدهای بسیار بدست آورده‌ام و درین قسمت مدیون برخی دوستان صمیمی و هنرمند هستم که هر چه از دستشان برآمد در راه نمایی و همکاری کوتاهی نکردند و چون نام آنها بتدریج درین کتاب خواهد آمد از ذکر اسمشان درین جا خودداری میکنم تا حمل بر ریا و تملق نشود.

۵- وقتی نوشتن کتاب را آغاز کردم در نظر داشتم که تمام آن را در یک جلد انتشار دهم ولی چون مطالب بسیار و قطر کتاب زیاد میشد و باقیمت گران در دسترس شما قرار می‌گرفت ناچار آنرا بچند بخش تقسیم کردم. معمول چنین است که کتابهای تاریخی را با شروع و خاتمه یک حادثه مهم سیاسی تطبیق میدهند و هر چند این کتاب، تاریخ موسیقی نیست اما چون سرگذشتی است که چندان هم با وقایع تاریخی بی‌رابطه نمی‌باشد، بنابراین بخش اول را از آغاز دوره مشروطه یعنی سال ۱۲۸۵ شروع و در آبان ۱۳۰۴

که زمان انقراض قاجاریه است، تمام میکنم ولی چون اشاراتی بزمان قبل هم میشود؛ میتوان این بخش را «موسیقی دوره قاجاریه» نامید.

اکنون برای روشن شدن مطلب يك مقدمه تاریخی مینگارم سپس سرگذشت را آغاز میکنم . ولی در ضمن کتاب هر جا لازم باشد بازهم بزمان گذشته برمیگردم و سوابق تاریخی را نیز مینویسم تا رشته مطلب بهم پیوسته شود و نکات تاریخ ناگفته نماند .

مقدمهٔ تاریخی

نظری به گذشته

چنانکه اشاره شد آغاز این سرگذشت از دورهٔ مشروطه است ولی چون ممکن است نام بعضی از نوازندگان بمیان آید که قبل از این دوره زندگانی میکرده‌اند و ردیف موسیقی و سبک آنها در زمانی که داستانش را مینویسم بی‌اثر نبوده است باین جهت بی‌فایده نخواهد بود اگر پیش از شروع سرگذشت، یک نظر اجمالی هم بوضع موسیقی ایران در سالهای قبل از ۱۲۸۵ بیفکنیم.

بیشتر مطالب این فصل، اقتباس از کتابهاییست که راجع بآن زمان نوشته شده و مؤلفان آن کتب، شرح مشاهدات و نظریات خود را داده‌اند. ضمناً این نکته را نیز متذکر میشوم که از نظر نویسندگان ایرانی، موسیقی را آن ارزش و اعتبار نبوده است که در نوشته‌های خود ازین فن چیزی بنویسند ولی ضمن مطالعه گاه، با اشاراتی میرسیم که تا اندازه‌ای ما را بوضع موسیقی آن زمان آشنا میکند. اما نویسندگان اروپایی بیشتر از اوضاع سیاسی گفتگو کرده‌اند و در ضمن بحث امور اجتماعی چون اهل موسیقی نبوده‌اند، توجه زیادی باین قسمت نداشته‌اند، ولی بهر حال نکات کوچکی را از لحاظ این هنر تذکر داده‌اند که مورد توجه می‌باشد. برای مثال متذکر میشوم که در موقع خواندن یک کتاب سیصد صفحه‌ای، شاید بتوان نکته‌ای راجع بموسیقی پیدا کرد، بنابر این اگر میخواستیم کاملاً

باین قسمت وارد شوم باید سالها مطالعه و تجسس نمایم تا بتوانم هر چه درین موضوع نگاشته شده جمع آوری کنم ، ولی چون درین جامقصودم يك نظر اجمالیست، مطالعات فعلی من درین قسمت شاید کافی باشد. البته حال که باین میدان وسیع قدم گذارده‌ام تفحصات خود را تعقیب خواهم نمود ، شاید بتوان بعدها رساله کاملتری راجع بموسیقی آن دوره نگاشت. (۱)

ارزش موسیقی این دوره - آنچه مسلم است موسیقی مانا و واسطه قرن نهم هجری جنبه علمی داشته است ، چنانکه کتابهایی تا آن زمان در دست ما مییاشد مانند نوشته‌های فارابی - ابن سینا - صفی الدین ارموی - قطب الدین شیرازی و عبدالقادر مرغه‌ای . ولی از آن بیعد نه تنها کتابی در موسیقی نظری نوشته نشده ، از لحاظ عملی هم بواسطه مساعد نبودن اوضاع اجتماعی و موانع مذهبی ، تشویقی از اهل این هنر بعمل نیامده و بتدریج هنرمندان واقعی ، دلسرد و افسرده شده و کمتر کسی بفرار گرفتن این فن رغبت یافته است . در نتیجه موسیقی مابدست مردم بیسواد نادان افتاده که از آن استفاده مطربی کرده‌اند . هر چند گاه بگاه کسانی پدید آمده‌اند که

(۱) درین باره باید از راهنمایی دوستان عزیزم دکتر حسن مینوچهر و دکتر پرویز خانلری تشکر کنم که مرا بخواندن برخی ازین کتابها هدایت کردند . گرچه چندین ماه مطالعه این کتب وقت مرا گرفت ولی تا اندازه‌ای باوضاع اجتماعی دوره قاجاریه آشنا شدم که برای نوشتن این سرگذشت کمال ضرورت را داشت . کار کتاب خواندن ، هنوز هم ادامه دارد اما هر چه تجسس میکنم مطلب شایسته ذکر ی پیدانی کنم ولی چون بخواندن عادت دارم باز هم موضوع را دنبال میکنم شاید بتوان نکته جدیدی یافت و بعدها در دسترس مشتاقان گذارد .

علاقه‌ای باین هنر داشته‌اند ولی تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، مخصوصاً از آغاز صفویه که توجه سلاطین بیشتر معطوف به تحکیم پایه‌های استقلال ایران بوده است و از مبانی مذهبی برای انجام نیات خود استفاده کرده‌اند و در اسلام هم موسیقی را درخور مقامی نمی‌دانستند؛ سهل است آنرا نیز حرام تصور مینمودند، این هنر رو بضعف نهاد، چنانکه تألیفات شایسته ذکر درین باب نشد. تنها برخی اهل عمل بوده و نوازندگی میکرده‌اند، آنهم آنکه مورد تکفیر واقع نشوند و این بزرگترین لطمه‌ایست که بموسیقی ماریسیده و جلوی پیشرفت آنرا گرفته‌است. ادوارد براون انگلیسی مینویسد:

سلطان ابراهیم میرزا شاعر و صنعتگر و موسیقی‌دان و خوشنویس بوده که بدست برادر خود شاه اسمعیل دوم صفوی در سال ۹۸۴ قمری (۹۴۸) کشته شده است (۱).

از نوازندگان دوره صفویه این اشخاص را نام می‌برند: حافظ احمد قزوینی - حافظ جلال باخرزی - حافظ مظفر قمی - حافظ هاشم قزوینی - میرزا محمد کمانچه‌ای - استاد محمد مؤمن - استاد شهباز چهارتاری - استاد شمس شتر غوهی و رامینی - استاد معصوم کمانچه‌ای - استاد سلطان محمد طنبوره‌ای - میرزا حسین طنبوره‌ای - استاد سلطان محمد چنگی (۲) در زمان کریم خان زند شخصی بنام پریخان و در سلطنت فتحعلی

(۱) تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد براون جلد چهارم ترجمه

رشید یاسمی صفحه ۹۵

(۲) همان کتاب صفحه ۱۰۴

شاه قاجار نوازنده‌ای موسوم به چالانچی خان (۱) و در دوره محمدشاه قاجار
دو استاد بنام زهره و مهینا همچنین فتح‌الله میرزای شعاع السلطنه، فیروز



(شماره ۱) از کتاب *خمس نظامی* (نسخه خطی کتابخانه سلطنتی)

میرزای نصرت‌الدوله در *کمانچه و عبدالعلی معتمد‌الدوله* در *تار دست*
داشته‌اند (۲)

بنابر نوشته مؤلف *تاریخ عضدی* استاد *مینازن مصطفی خان* عمو و

(۱) چالانچی بزرگی به معنی نوازنده است. برخی هم حسن خان معروف
به سنورخان را که از نوازندگان زبردست ستور اوائل دوره ناصری است
چالانچی خان نامیده‌اند. بهر حال چون این کلمه به معنی نوازنده است ممکن
است دو موسیقی‌دان بنام چالانچی خان بوده‌اند یکی در دوره فتحعلی شاه و
دومی معاصر ناصرالدین شاه.

(۲) *مجمع‌الادوار مخبر السلطنه* هدایت صفحه ۱۰

شاگرد مهرباب ارمنی اصفهانی بود و استاد زهره زوجه جعفر قلیخان
عمو و شاگرد رستم یهودی شیرازی است و هر یک از این دو زن در علم
موسیقی بی نظیر بودند و مهرباب و رستم استاد آنها از معارف اهل این فن
بشمار می‌آیند و بر آقا محمد رضا و رجبعلی خان و چالانچی خان مغنیان آن
عصر سمت استادی داشتند. بازیگرها که بحسب تعداد متجاوز از پنجاه
بودند سپرده به استاد مینا و استاد زهره بود و در حقیقت دو دسته بودند



(شماره ۲) رقاصه دوره فتح‌المشاه
نقاشی از موزه هنرهای زیبای برلین

که با تمام اسباب طرب از تار و
سه تار و کمانچه و سنتور و ضرب
و خوانندگان و رقاصان نصف در
دسته مینا و نصف دیگر در دسته
زهره خوانده میشدند. صبح‌ها
آقا محمد رضا و رجبعلی خان و
چالانچی خان بمعلم‌خانه می‌آمدند..
خواجها می نشستند و شاگردان
مدتی پیش استاد مردانه مرق
میکردند. بعد از آمدن منزل ...
استاد مینا و استاد زهره هر یک
منشوق‌تعلیم دسته خود میشدند.
همچنین مینویسد: حاجی
علیمحمدلله حضور خوش آواز
بود و تمام نکات و مقامات و الحان
را بکار میبرد و در علم موسیقی

مهارتش باعلی درجه بود ولی جز اوقاتی که خیلی خلوت بود این هنر خود را در خدمت خاقان (مقصود فتحعلیشاه است) جلوه نمیداد گویا کمتر کسی میدانست که حاجی علیمحمد بعلاوه سایر کمالات دارای این فن شریف نیز هست (۱)

قاآنی (۲) شاعر قصیده سرای دوره محمدشاه و اوائل ناصرالدین شاه ، قصیده شیوایی در مدح محمد شاه دارد که در آن نام چند نوازنده را ذکر میکند . شرح قصیده اینست که شاعر از دل خود که روزی بیبازار رفته و دلبری بچنگ آورده است گفتگو میکند:

دلکی هست مرا شیفته و هر جائی

عملش عشق پرستی هنرش شیدایی
پیشه اش روز بدنبال نکویان رفتن
شب چه پنهان ز تو تا صبح قدح یمایی
قصه ها دارم ازین دل که اگر شرح دهم
همه گویند شگفتا که نمی فرسائی
همه بگذار یکی تازه حکایت دارم
که اگر بشنوی انگشت تحیر خانی
من و دل هر دو درین هفته بیبازار شدیم
دلبری دید دلم رشک گل از رعنائی
دل ندانم بچه مکرش بسوی خانه کشید
میکی پیش نهادش چو گل از حمرا می

(۱) تاریخ عضدی تألیف احمد میرزا عضدالدوله (پسر فتحعلیشاه)

صفحه ۱۸-۱۹-۲۰-۲۳

(۲) قاآنی دستگاه دان و اهل موسیقی هم بوده است .

من نشستم بکناری دل و او مست شدند
 هستی آغاز نهادند به صد رسوائی
 دل سر آورد بگوشم که بجان و سرشاه
 که مرا در بر این ترک خجل نمائی
 اینسخن گفت و زجاجست و بکرسی بنشست
 رو بمن کرد که کوچنگی و چون شدنائی
 تار زن زاغی و ریحان و ملیحای یهود

ضرب گیر اکبری و احمدی و بابائی
 حال معلوم نیست که زاغی تارزن و ریحان و ملیحای یهود همچنین
 اکبری و احمدی و بابائی ضرب گیر از مطربان دوره گرد بازاری بوده
 یا برآستی در نوازندگی هنری داشته اند.

در دوره ناصرالدین شاه، ملا عبدالجواد خراسانی ریاضی دان
 معروف که محل اقامتش اصفهان بوده و عده زیادی شاگرد و مرید داشته
 در موسیقی خیلی ورزیده بوده و تار را خوب میزد است ولی نظر باینکه
 زدن تار در مذهب اسلام حرام بوده، تار او را کسی نشنیده است (۱)
 بنا بگفته گوینو: آخوند ملاعلی محمد یکی دیگر از ریاضی
 دانهای معروف این دوره است که در موسیقی نظری (نه عملی) خیلی استاد
 بوده ولی هیچیک از ادوات موسیقی را نمینواخته. گوینو مینویسد: بطور
 کلی در ایران آنهایی که تار میزنند و در موسیقی استاد هستند، غیر از طبقه

(۱) کتاب سه سال در ایران تألیف کنت دو گوینوی فرانسوی که در
 زمان سلطنت ناصرالدین شاه سالها در ایران مأموریت سیاسی داشته است.
 ترجمه ذبیح اله منصوروی صفحه ۲۳ -

اول ودوم میباشند و نجبا و اشراف ایرانی تار زدن را يك نوع عیب میدانند و یا اقلا باعث سبکی خود می شمارند.

اوزن فلاندن (۱) که در زمان محمدشاه قاجار بایران آمده است در سفرنامه خود مینویسد: ایرانیانی که بسیار دولت مندند بسر نهال، دوسه مطرب میآورند. یکی از آنها خواننده است که پیوسته آوازهای یکنواخت میخواند و اشعارش بیشتر از عشق، شراب و شجاعت صحبت میدارد. سازهایی که باین آواز همراه است يك دایره زنگی است، يك چنگ (۲) و یکنوع ویولن که آنرا کمانچه میگویند. کنسرتی که این سازها تشکیل میدهند زیاد خوش آهنگ نیست. موسیقی ایران بسیار عقب است و دو دلیل دارد یکی اینکه موسیقی مانند نقاشی صنعتی تقلیدی نیست بلکه علمی است. دیگر اینکه موسیقی ایرانی بدست لوطیان و اشخاص بی سر و پا افتاده که کار دیگری از دستشان بر نمیآید. باینجهت قدر و قیمت موسیقی بکلی در ایران از بین رفته است. بندرت اشخاص اسم و رسم داری یافت میشوند که

(۱) اوزن فلاندن در سال ۱۲۱۹ (۱۸۴۱-۱۸۴۰ م) از طرف انجمن صنایع مستظرفه پاریس به راهی سفیر فوق العاده فرانسه بایران آمد و مأموریت داشت که درباره ساختن آنها و نقاشی های مات تحقیقات و کارش نماید. نامبرده که نقاش ماهری هم بوده، در کتاب خود از مناظر و آثار تاریخی و وضع حکومت و خواص اخلاقی و اوضاع اجتماعی ایران بحث کرده. سفرنامه او توسط حسین نورصادقی ترجمه شده و در چاپخانه روزنامه نقش جهان بطبع رسیده و در سال ۱۳۲۶ انتشار یافته است.

(۲) مقصودش از چنگ، تار بوده است زیرا در جای دیگر مینویسد: در کنارش زنی با مضراب فلزی چنگ مینواخت (تار است که با مضراب نواخته میشود نه چنگ) صفحه ۶۹



(شماره ۳) نوازنده چنگ (میناتور قرن ۱۲ هجری)

گوینو مینویسد: کولاک شدید سبب شد که ما دو روز در میانه
توقف کردیم لیکن در این دو روز بمن بد نگذشت برای اینکه در این قصبه
سازندگان و نوازندگانی هستند که از قبیله «شکاری» میباشند و نسبتاً

خوب ساز میزنند. افراد این قبیله هر نوع حرفه را قبول مینمایند. بعضی از آنها چاوش میشوند و يك دسته دیگر عهده دار حمل جنازه باماکن مقدسه میگردند و يك دسته هم سازندگی و نوازندگی را پیشه مینمایند. در فصول خوش سال، افراد قبیله شکاری در اطراف ایران و کشورهای مجاور پراکنده هستند لیکن همین که هوا رو سردی گذاشت به مسقط الرأس خود که همین حدود است بازگشت مینمایند (۱)

یکی دیگر از اروپائیان چنین مینگارد :

صنعت و حرفه موسیقی و رقص و آواز هم در این مملکت بطور انحصار در دست یهودیها واقع گردیده، مشهور است که ملل شرقی اشتغال بدین قبیل حرف و صنایع را برای خود بست و حقیر دانسته و بطور انحصار آنرا بملل سائره واگذار کرده اند. ایرانیها هم دارای همین نظریه هستند و از اشتغال بصنایع موسیقی و آواز و رقص عار دارند (۲).

براون مینویسد: میزبان، میهمانی را که از حیث شخصیت و مقام بزرگتر از دیگران است در صدر سفره مینشانند. موسیقی دانه و خوانندگان و رقاصان هم پای سفره می نشینند (۳).

(۱) کتاب سه سال در ایران صفحه ۱۳۵-۱۳۴

(۲) کتاب ایرانیان در گذشته و حال تألیف مادام ا.س. وولفسن که در سنه ۱۲۸۹ بربان روسی تألیف شده و توسط میرزا حسین خان انصاری ترجمه و چاپ گردیده است. مؤلف در زمان سلطنت محمدعلی شاه قاجار در ایران بوده. این جمله در صفحه ۴۷ آن کتاب است.

(۳) کتاب يك سال در میان ایرانیان تألیف ادوارد براون ترجمه ذبیح اله منصورى صفحه ۱۱۷ - این کتاب شرح مسافرت يك ساله اوست بایران در سال ۱۲۶۶ (۱۸۸۷م) در دوره ناصرالدین شاه

این بود چند جمله از نوشته‌های خارجیها. حالا ببینیم موسیقی دانه‌ها از نظر خودمان چه قدر و منزلتی داشته‌اند: در دوره ناصرالدین شاه، نوازندگان را عمله طرب مینامیدند. واقعاً زهی تاسف که هنرمند همزیدیف عمله باشد! البته باید دانست که نوازندگان درباری که در بارگاه شاه حق جلوس و نواختن داشتند، باین لقب پرافتخار نائل آمده بودند و آنها را عمله طرب خاصه مینامیدند. اینها کسانی بودند که از طرف شاه وظیفه و مقرری داشته‌اند و گرنه نوازندگان عادی را مطرب میگفتند.

محمدحسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات، رئیس دارالترجمه و رئیس اداره روزنامه دولتی و پیشخدمت مخصوص و روزنامه‌خوان دربار ناصری که چند سال هم در پاریس تحصیل کرده و مرد متجددی بوده وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه را در پانزده سال آخر عمرش نوشته که یادداشت‌های سه سالش بنام «وقایع دربار» بچاپ رسیده و در این یادداشت‌ها مکرراً عمله طرب یاد شده است. از جمله مینویسد: در قصر قاجار بعد از ناهار، شاه‌ما را خواست، وارد باغ شدیم، عمله طرب بودند (۱) در جای دیگر مینویسد: شش بغروب مانده وارد سلطنت آباد شدیم، در سرقنات، آفتاب گردان زده بودند، شاه ناهار خوردند. عمله طرب خبر کرده بودند از شهر آمدند. زیر درختهای آلبالو که تازه شکوفه کرده بود شاه نشست، قدی ساز زدند (۲).... امروز هم شاه‌سوار شدند

(۱) کتاب وقایع روزانه دربار ناصری که از اول فروردین ۱۲۶۰

(۱۲۹۸ ه. ق.) شروع میشود - صفحه ۸۸

(۲) صفحه ۹۲ کتاب اعتماد السلطنه

میخواستند میان جنکال رفته آنجا نه‌اصرف فرمایند و عمل طرب هم خبر کردند... در شهرستانك آتش‌بزان بود، عمل طرب هم بودند (۱)... درب خانه رفتیم، دیگ زیاد و اقسام لحوم و ادویه و سبزی آلات (۱) حبوبات، قند و شکر و غیره و غیره حاضر بود عمل طرب خاصه طرفی نشسته و ساز میزدند. عمل خلوت از ناظر و امین‌الملک و غیرها طرفی نشسته سبزی و بادنجان پاك می‌کردند. خود پادشاه هم گوشه‌ای خزیده و تماشا می‌فرمودند مجلس خالی از شکوه و تماشا نبود (۲)

عبدالله مستوفی مینویسد: چون اکثر این آتش‌بزان در ماه مهر بود و ماه غزاداری نبود، عمل طرب درباری هم يك قسمت این محوطه را اشغال کرده با آلات خود حاضر بودند. شاه بر صندلی خود جلوس کرده عملیات آشه‌زان بانوای موسیقی شروع می‌گشت (۳)

دوستعلی معیرالممالک مینویسد: در روز آتش‌بزان، میان سفره تنی چند از خواص نوازندگان جامی‌گرفتند و بعضی از دلک‌ها و بذله‌گویان از قبیل حاجی لره و حسن کماجی و غیره در گوشه و کنار ایستاده و گاه بحر کتی خوش بالطیفه‌ای مناسب حضار را بسرور و انبساط می‌آوردند... ملك الشعرا یتیمی چند... خوانده... آن‌گاه نوازندگان آهنگ عراق و حجاز کرده با صفهان باز می‌گشتند. (۴)

(۱) ایضا صفحه ۱۸۳ - از قرار معلوم سالی یکمرتبه آتش می‌بختند (در حضور شاه) و هریک از وزرا و رجال در بختن آتش و پاك کردن سبزی و بقولات و غیره شرکت می‌کردند. (۲) صفحه ۳۶ همان کتاب.

(۳) کتاب شرح زندگانی من جلد اول صفحه ۳۸۸ تألیف عبدالله مستوفی

(۴) یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه تألیف دوستعلی

موسیقی مجالس عروسی و مهمانی - هر چند موسیقی را در اسلام تحریم کردند ولی در دو مورد بکار بردنش مانعی نداشته است یکی در جنگ و دیگری در عروسی.

موضوع موسیقی جنگی داستان دیگری دارد که مربوط بموزیک نظام است و در جای خود اشاره خواهد شد. در مجالس عروسی هم چنانکه هنوز معمولست مطرب دعوت میکرده اند.

مطابق نوشتهٔ اوژن فلاندن، در موقعی که وی در تخت جمشید مشغول نقشه کشی و طراحی بوده، شاهزادهٔ فرهاد میرزا برادر پادشاه و والی فارس، از شیراز بتماشای تخت آمده و از کارهای او تمجید نموده است. پس از مراجعت والی، در آن حوالی جشن عروسی بوده که منظرهٔ آنرا چنین وصف کرده: در اینوقت سرور و شادی از خیمه‌های سیاه باطراف پراکنده میگذشت و مرد و زن و بچه همه خوشحال و بشاش بودند. چون ما عیسوی بودیم خوش نداشتند ما را دعوت کنند. ما هم بخوشی آنها خوش بودیم و از صدای نی لبک و تمبور و سایر سازهایشان استفاده بردیم. این شادی، دو شبانه روز ادامه داشت بدون اینکه سر سوزنی از سر و صدا کاسته شود یا دقیقه‌ای صدای سازشان قطع گردد. ساعت عروسی در رسید، در جلو، مطربان و سپس عروس و داماد بحمام دهستان مجاور میرفتند. مطربان پیوسته در سازهای خود می‌کوبیدند. پشت سر داماد، پدرش فلوت (۱) میزد و سپس عروس که بر سرش چارقدی انداخته و بر الاغی سوارش کرده بودند؛ در اطرافش زن و مرد رقص کنان حرکت می‌کردند (۲)

دیگری مینویسد: در مجلس عروسی کمتر اتفاق میافتد مطرب دعوت نشود و گاهی آواز خوان هم دعوت میکنند. در مجلس عروسی بزن و بکوب و ساز و آواز و رقص دائماً مهمانان را مشغول میکند. درین بحبوحه صدای دنگ و آواز لوطی هم بلند است (۱)



(شماره ۴) . بوازندگان و رقاصان محلی در نزدیکی کرمانشاه
(از کتاب فردرک روزن آلمانی)

اعتماد السلطنه مینویسد: امشب امین الملک سفر را دعوت کرده است، من هم بودم. خیلی مهمانی ظریف و خوبی بود. مطرب ایرانی هم بود. رقاصی داشت که چنگی بدل میزد (۲) ... آقاعلی تارزن کاشی آمد تار زد و آواز خواند. کجا دل فسرده کسل ما درک این عوالم را

(۱) کتاب ابرایان در گذشته و حال صفحات ۱۵۲ و ۱۵۴

(۲) وقایع روزانه دربار ناصری صفحه ۲۲

میکند؛ ده تومان انعام دادم، صبح رفت (۱)

باز هم باید گفت عجب مرد بذال و بخشنده‌ای بوده‌است زیرا ده تومان هفتادسال پیش، ارزش چهارصد تومان امروز را داشته‌که اعتماد السلطنه دريك شب بتار زنی که بمنزلش دعوت کرده، داده است (۲)

مستوفی مینویسد، يك دسته مطرب دهاتی خیر کرده بودند که گذشته از آوازخوان و کمانچه‌کش و ضرب‌گیر و رقص، طبال با طبال بزرگ و سرنلچی هم داشتند تا برای موقع حمام‌رفتن داماد و آوردن عروس هم باصطلاح محلی «سازنده» داشته باشند... مطربها بنا بقول محلی‌ها سازنده‌ها با دهل و طبال‌کننده و سرنای خود جلوی عروس می‌رفتند و این عروسی در یکی از دهات بوده است (۳)

ادوارد براون مینویسد: میزبان برای سرگرمی مهمانها هیئت ارکستر هم می‌آورد و این هیئت جز در مهمانیهای بزرگ درباری مرکب از سه نفر است که یکی از آنها تازمیزند و دیگری طبلی موبسوم به دنبک را مینوازند و سومی آواز میخوانند... گاهی علاوه بر این سه نفر، پسران رقص هم در مجلس حضور می‌رسانند و ایرانیها از رقص آنها خیلی لذت می‌برند و آنچه بیشتر آنها را محظوظ میکند عملیات آکروباسی رقصهاست نه زیبایی خود رقص. شیرازیها بیش از اهالی تهران پسران رقص علاقمند هستند و گاهی خواننده هیئت ارکستر نیز يك پسر است و هر گاه صدائی دلپذیر و وضعی خوب داشته باشد، بیشتر موفقیت حاصل میکند و در یکی

(۱) صفحه ۵۵ همان کتاب

(۲) از مقایسه بول تعجب نکنید زیرا در آن موقع نان يك من هفت

شاهی بوده است ..

(۳) کتاب عبدالله مستوفی جلد اول صفحه ۴۵۸-۴۵۷

ازین مجالس که من حضور داشتم میهمانان از آواز آن پسر بطوری محظوظ شدند که همه ازجا برخاستند و در اطراف آن پسر دایره‌ای بوجود آوردند و شروع برقص کردند و هنگام رقص مرتباً باهنگ مخصوص می‌گفتند: «بارک‌الله کوچولو» و این آهنگ و رقص دسته جمعی بقدری ادامه داشت تا تمام آنها خسته شدند و از حرکت باز ایستادند (۱)

در همان کتاب از یک مجلس میهمانی دیگر در شیراز صحبت میکند



(شماره ۵) رقص در حال معلق (دوره فتح‌المیشاه)
نقاشی از موزه کنزینکتون لندن

که دو نوازنده یهودی که در شغل خود معروفیت و مهارت داشتند و یکی از آنها موسوم به ارزانی بود، ساز میزده و پسر رقص ده ساله‌ای میرقصیده. بعد مینویسد: رقص پایه کیلاس شرابخوری را بدنندان میگرفت و بعد آهسته بهر یک از مهمانان نزدیک میشد و از پشت، کمر را خیم میکرد بطوری که گیلاس شراب که در وسط دندانهای او بود تا به نزدیک لب میهمانان میرسید بدون اینکه شراب بآنها داده شود و درین نمایش چیزی که تولید

حیرت میکرد ، نرمی استخوانهای کمر او بود . بعضی از میهمانها ازین حرکت آکروباسی چنان بوجد میآمدند که پیشانی اورامیبوسیدند. (۱)
 این نوع رقص که ادوارد براون از آن صحبت میکند در میان رقصان دسته های مطربها معمول بود و من بیاد دارم که در قدیم که برای مجالس عروسی ، مطرب دعوت میکردند ، علاوه بر کار نوازندگی و خوانندگی و رقص ، مطربها نمایش هم میدادند و صندوقی داشتند که همراه میآوردند و در موقع نمایش ، لباس های مختلف میپوشیدند و صورت خود را بارنگها تغییر میدادند و باصطلاح امروز «گریم» میکردند و چون دسته های مطرب که بمجالس مردانه میآمدند فقط از مردان تشکیل میشد رقص بر عهده پسران کمسالی بود که برای همین کار تربیت میشدند . هنوز هم از این دسته ها در شهرها حتی در تهران هم وجود دارد .

بنا بنوشته معبر الممالک در اواخر دوره ناصرالدین شاه دو دسته مطرب بوده اند که یکی رادسته کورها و دیگری رادسته مؤمن مینامیدند دسته کورها مز کب بود از چهار مرد و دو زن . رئیس آنها کریم نام داشت و تار و کمانچه میزد . سه مرد دیگر یکی ضرب میگرفت و دو تن دف میزدند دختر کریم کمانچه میکشید ، زن دیگر هم میخواند . در دسته مؤمن ، خود مؤمن دایره میزد و میخواند و در علم موسیقی و درست خواندن مهارت داشت . او را دو دختر بود که یکی ارگ دستی مینواخت و دیگری میرقصید .
 مادرشان هم ضرب میگرفت (۲)

(۱) همان کتاب صفحات ۲۶۷-۲۶۵

(۲) کتاب یادداشت های از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه نگارش

از قرار معلوم يك دسته نوازنده هم از کشمیر آمده بودند که معیر الممالک شرح ذیل را در باره آنها نوشته است:

فر دا مادرم باندرون رفت وعصر همان روز بساط بزم در اطاق بر لیان ساز گشت. مطربها دوازده نفر بودند و میان آنها دو مرد قوی همگسل... تنبک دوسری بگردن آویخته بودند و در حین رقص و چرخیدن با حالتی تماشائی ضرب می گرفتند... پسر کی سیه چرده بسن ۱۵ الی ۱۶ سال مشتی سوزن بزمین میپاشید و درین رقص خم شده بابلک چشم آنها را يك يك بر می چید... انواع سازهای عجیب خورش صدا داشتند و نواهای پسندیده می خواندند که بسیار دلنشین بود. (۱)

معیر الممالک از چند دسته نوازندگان زنانه دیگر هم صحبت میکند بنام دسته گل رشتی - دسته طاووس و دسته ماشاء الله که آنها نیز در اواسط بهار روزی که شاه بازنها و دختران و خانهای شاهزادگان در قصر قاجار بودند و آتش رشته می پختند، نوازندگی می کردند. (۲)

دیگری مینویسد: شب نشینی بطرز خوشی بر گذار میشد. عده زیادی می آمدند و بار کستر ایرانی سرگرم بودند. ارکستر را حکومت از روی لطف و صمیمیت برای ما فراهم میکرد. مطربها نیز با رغبت مشغول کار شده حضار را مشغول میکردند و ما هم از آنها اظهار امتنان میکردیم.

نویسنده مزبور در چند صفحه دیگر مینویسد: شب هم باید در مجلس پذیرائی حکومت حضور یافت که اسباب سرگرمی از هر حیث فراهم است از قبیل مطرب و مشروب و مأکول و مخصوصاً آتش بازی که ایرانیان در

فراهم کردن آن مهارت فوق‌العاده‌ای دارند. مطربان بنواختن تار و تنبک و سایر آلات موسیقی مشغولند و پسرهای کوچک بتقلید دختران، گیسوان بلندی دارند و با آهنگ سازمیرقصدند. این سرگرمی‌ها در نظر ما غربی‌ها یکنواخت است اما اگر زبان فارسی را بدانیم کسل نمی‌شویم. (۱)

تشخیص موسیقی و تأثیر آن - موسیقی ایرانی خواصی دارد که تشخیص آن برای کسانی که عادت ندارند مشکل است. بنابراین اروپاییانی که بایران آمده‌اند حق داشته‌اند اگر نوشته‌اند ما از موسیقی ایرانی لذت کامل نبردیم. عکس مطلب نیز صحیح است چنانکه ایرانیان هم از موسیقی اروپایی نمیتوانستند استفاده روحی کنند و لذت برند چون بآن نوع موسیقی مانوس نبودند.

دیولافوا (۲) در سفرنامه خود شرحی راجع بحاکم کاشان که برای دیدن او بمنزل رئیس تلگرافخانه آمده مینویسد که خالی از تفریح نیست: برادرزن شاه بمحض ورود، روی صندلی نشست و در حال بلعیدن چای به ارک کوچک‌کی که در کنار اطاق بود، بدقت نگاه کرد و بالاخره پرسید که این

(۱) کتاب ایرانی که من شناختم تألیف ب. نیکی‌تین روسی که مقارن جنگ بین الملل اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴ م) در سرویس قنصلگری های روسیه در شمال ایران بکار اشتغال داشته و کتابش توسط مترجم همایون فرهوشی ترجمه و در آذرماه ۱۳۲۹ چاپ و منتشر شده است (صفحه ۱۲۴-۱۲۷)

(۲) مارسل دیولافوا مهندس و باستان شناس معروف در سال ۱۲۶۰ و ۱۲۶۳ (۱۸۸۴-۱۸۸۱ م) دو سفر بایران آمده و زن او که درین مسافرت ها همراه شوهرش بوده وقایع روزانه مسافرت اول را نوشته که بصورت کتابی بعنوان مسافرت دیولافوا در ایران وشوش و کلبه چاپ شده و توسط مترجم همایون فرهوشی ترجمه و در سال ۱۳۳۲ بطبع رسیده است.

چیست و چون باو گفتم که این یکی از آلات موسیقی است باحرارت زیادی گفت من خیلی میل دارم که صدای آنرا بشنوم. رئیس تلگرافخانه معذرت خواست که مبتدی است و نزد استاد مشق نکرده است و نمی تواند آهنگی که قابل شنیدن باشد، بنوازد ولی حاکم گفت نمیشود حتماً باید من صدای آنرا بشنوم خلاصه بنابر خواهش میزبان مهربان، من در مقابل ارك نشستم و درین فکر بودم که چه آهنگی را شروع کنم زیرا که اولاً مستمعین من بآهنگ های اروپایی آشنا نبودند و ثانیاً من از سرودها و آوازهای ایرانی اطلاع نداشتم. پس از مدتی فکر و سرگردانی بالاخره دل بدریازده و یک آهنگ اروپایی را شروع کردم. حاکم گفت:

این آهنگ بسیار خوب است ولی شما تند میزنید خواهش میکنم قدری آرامتر بزنید. بنابراین من از قاعده خارج شده و آهسته تر آهنگهای بی ربطی میزدم ولی برعکس دیدم نشاطی در او پیدا شد و سررا بالا و پایین میانداخت که علامت تحسین و تمجید بود! (این حاکم، بوسیله خواهر خود انیس الدوله یکی از زنان سوگلی ناصرالدین شاه باین مقام رسیده است) (۱)... در جای دیگر وقتی از یک جشن عروسی در جلفای اصفهان صحبت میکند، چنین مینویسد: یک نفر آمد و جمبه ای چوبی که آنرا استور میگویند در جلوی خود گذارد و با مضرابهای چوبی شروع بزدن آن کرد. این هنرمند ماهر برای نشان دادن استادی خود با کمال تندی مضراب را روی سیم فرود میآورد. من مدتی تماشا کردم ولی نتوانستم آنرا با بیانوی ساز دیگری که نغمات خوش آهنگی از آن شنیده میشود تشبیه کنم. البته

معلومات دقیقی لازم است تا بتوان ارزش واقعی این موسیقی سحرانگیز را درک کرد و از استماع آن لذت برد ولی من با کمال خجالت اعتراف میکنم که از آن چیزی نفهمیدم و از لذت این نعمات دلکش محروم ماندم (۱)

بقرار نوشته ادوارد براون ، «آلماستر تل» که ترجمه تصنیف های ایرانی مرتب شده توسط « بلیر فیرچایلد » رابعه ده داشته بقدری فریفته لذت و تأثیر وصف نشدنی آواز مطربان ایرانی بوده است که این جملات را در دیباچه آن جزوه نوشته است :

اما برای اینکه شخص کاملاً بداند که این تصنیف ها چیست ، باید در مشرق زمین اقامت گزیند: شب گرم و روشن ایران، شعاع چراغها که بر لباس براق و رنگارنگ حضار افتاده، تاریکی اطراف که شبح های تیره فام در آن پرواز و رقص میکنند، نوای عجیب موسیقی، آهنگ هائی که گاهی بسیار دلپذیر است و باتشابه و تکرار دائمی اوج گرفته و فرود میآیند . تمام اینها قابل ترجمه نیست اما تأثیری که در شخص میکند بقدری زنده و محسوس و باندازه ای سحرار و فتان است که شخص آرزو میکند بهر شکلی هست آنرا ثابت و پایدار نماید. (۲)

گوینو مینویسد: يك شب ما در يك مجلس شام دعوت داشتیم و جمعی از نجیبای ایرانی از جمله میرزا تقی لسان الملك معروف به سپهر حاضر بود . لسان سپهر گفت نکته دیگری که موجب حیرت من شده موسیقی اروپائیان است و تعجب میکنم ملل اروپائی با این هوش سرشار چرا موسیقی دلچسبی ندارند که شخص از آهنگ آن محظوظ شود. در پاسخ گفتم برخلاف تصور

(۱) همان سفرنامه صفحه ۲۳۵

(۲) جلد چهارم تاریخ ادبیات براون ترجمه رشید یاسمی صفحه ۱۶۹

شما اروپائیان موسیقی خوب و جالب توجهی دارند. لسان سپهر پرسید آیا موسیقی اروپائی در شنوندگان تأثیر مینماید؟ گفتم بدیهی است. لسان الملك گفت مقصود شما ازین تأثیر چیست؟ گفتم مقصود اینست که موسیقی اروپائی



(شماره ۶) نازنین (نابلو قاشی از کلکسیون
ایبری انکلیسی)

گاهی چنان انسان را متأثر و مجزون میکند که اشک از دیدگان سر ازیر میگردد و زمانی چنان بنشاط میآید که بی اختیار از جا برخاسته و برقص میافتد. حاصل اینکـه تأثیر موسیقی اروپائی بقدری است که حتی وقایع حقیقی زندگی هم نمیتواند چنین اثراتی بوجود آورد. لسان الملك گفت با این وصف موسیقی ایرانی تأثیرش خیالی زیاد تر از موسیقی اروپائیت و اگر موسیقی شما فقط در

انسانها اثر مینماید موسیقی مادر حیوانات هم تأثیر میکند مثلاً من دوستی داشتم که چندین قطار شتر داشت و شتران خود را برای بار

کشی... کرایه میداد. این شخص خیلی خوبنی میزد و بقدری در نی زدن مهارت داشت که بوصف درنمیآید و برای اینکه هنر خود را نشان بدهد شتران خود را سه روز تمام در کاروانسرا نگاه میداشت. مانع از خروج آنها میشد بطوری که شتران از شدت تشنگی بی تاب میشدند و روز چهارم در کاروانسرا راهیگشود و شتران را رها میکرد که بطرف جوی رفته آب بیاشامند. بدیهی است شتران تشنه باشتاب زیاد خود را بآب میرسانیدند ولی هنوز شروع باشامیدن نکرده بودند که دوست من نی خود را بیرون میآورد و شروع به نی زدن میکرد. آنوقت شتران از آب خوردن صرف نظر کرده و مراجعت مینمودند و اطراف دوست مرا میگرفتند و گردن هارا میکشیدند و مثل این بود که از شنیدن آنهنگنی لذت میبرند و همین که دوست من از نی زدن باز میایستاد شتران مجدداً بطرف جوی آب میرفتند و رفع عطش می نمودند... بعد گوینو مینویسد: در این که موسیقی در حیوانات تأثیر مینماید تردیدی نیست ولی لسان الملك مبالغه گوئی میکرد و از شخصی مثل او بعید بود که اغراق بگوید. (۱)

اوژن فلاندن در کتات خود شرح مبسوطی راجع بملاقات باملك قاسم میرزا فرزند فتحعلیشاه که او را یکی از مردان بزرگ مشرق زمین میداند، نوشته است. چون قصه شیرینست و نکاتی راجع بموسیقی دارد بطور خلاصه بآن اشاره میکنم. مینویسد: این شاهزاده در کشور فرانسه تربیت شده و زبانهای متعدد از جمله فرانسه و انگلیسی و روسی را خوب

(۱) کتاب سه سال در ایران تالیف گوینو ترجمه منصوری از صفحه

میدانسته و بسیار روشن فکر بوده و نقاشی را زیاد دوست میداشته است .
اوژن مایل بوده است صورت زنی را بکشد ولی چون خانمها حجاب



داشته اند مقصودش
حاصل نشده تا اینکه
از شاهزاده یاری میطلبید
و او هم وعده میدهد که
بزودی منظور نقاش را
بر آورد . بعد از چند
شب ، مستخدم مخصوص
ملک قاسم میرزا ، او را
مخفیانه باندرون
شاهزاده میبرد و پس
از گذشتن از راههای
پر پیچ و خم وارد قصر
میشود . در اینجا بحیرت
افتاده زیرا خود را در
تالاری بزرگ دیده

است که نقاشی های در (شماره ۷) لطیفه اصفهانی (از کلکسیون نقاشیهای
ودیوار ، در برتوچراغها ابری انگلیسی)

و آئینه ها میدرخشیده و زنان شاهزاده از دیدن او شروع بجیق
و فریاد کرده اند . ولی شاهزاده از ته تالار جلو آمده و آنها را آرام
نموده و باوزن فلانندن گفته : برای خشنود کردن تو توانستم محلی دیگر

بجز اندرون خود بیابم. اگر مردم میفهمیدند که شاهزاده يك عیسوی نامحرم را بحر مسرایش پذیرفته، ویرا در معرض خشم پادشاه قرار میدادند ولی شاهزاده دارای صفاتی بود که از يك مسلمان بدور است چنانکه برای اشخاص بزرگ، عالم و هنرمند احترام خاصی قائل بود و خرافات و تعصبات مذهبی نداشت. اوژن و محسن میرزا پسر عموی ملك قاسم میرزا و میزبان در آن تالار، دور میز کوچکی که شامی مطبوع رویش چیده بودند، می نشینند و در تمام مدت صرف غذا آهنگهای موسیقی و رقص رقاصان ادامه داشته است. ابتدا يك زن تنها میرقصید و پس از اندك مدت زنی دیگر باو ملحق میشد. در انگلستان رقاصان، زنکهای كوچك و قاشقكها بصدا در میآمد که با آلات موسیقی همنا بود. نوازندگان باستتای کمانچه کش، از خانها بوده اند. یکی از سازها کمانچه بود که از استخوان ماهی ساخته شده و دسته درازی با سه سیم داشت و روی پایه ای قرار گرفته بود که از کشیدن آرشه روی سیمها، صدائی کمی دلخراش شنیده میشد و مردی که اینساز را مینواخت کور بود. در کنارش زنی بامضرب فلزی چنگ مینواخت (مقصود تاراست) زنی ریگر تنبکی كوچك در زیر بازوی چپ داشت که با دودست مینواخت و زن دیگری دایره میزد. زنان برای خوش آمد اربابشان میرقصیدند. وقتی رقص میخواست خاتمه یابد ارکستر با قوت و عجله مینواخت و رقاصان را کاملاً گیج میساخت. اگر چه این نوع رقص بنظر من تازه میامد ولی مرا خوش نیامد چه حرکات، خشك و نامرتب بود و من حال عادی رقاصه هارا بدین وضع ترجیح میدادم. کم کم وقت دیر شد. پادشاهزاده

و خانمها خدا حافظی گفته باز گشتیم و در بسته شد و شاید دیگر این در
بروی مردها بویژه فرنگیها باز نشود. (۱)

«فردريك فون روزن» آلمانی که در دوره مظفرالدین شاه سفیر
آلمان در تهران بوده در کتابی بنام «ایران در کلمه و عکس» مینویسد:
غزلیات فارسی برای آوازه خوانی سروده شده و چنین بنظر میآید که
آواز ایرانی تقلید نوای بلبل است. غزلهای حافظ را اگر بخواهند به
زبان دیگری ترجمه کنند باید بطوری این کار با مهارت انجام شود که
در آن زبان هم همراه با موسیقی ایرانی بتوان خواند. نغمه‌های ایران
شنونده را واله و شیدا میکند. درک لطائف این موسیقی بسیار مشکل
است و اشخاص خارجی باید آنرا زیاد بشنوند و خوب بآن مانوس شوند
تا بتوانند بلطف آن پی برند (۲)

براون مینویسد: آهنگهای موسیقی اثری بزرگ در مفرح نمودن
آنها دارد (۳)... یکی از خاطرات خوش او شبی بوده است که در منزل رئیس
تلگراف کاشان بوده و میرزا حسین خان رئیس گمرک (۴) هم که افسانه‌های

(۱) سفرنامه اوژن فلانسن صفحه ۶۹ (این جلسه پذیرائی در تبریز بوده است.)

(۲) Friedrich Rosen مؤلف کتاب Persien in wort und Bild

صفحه ۷۸ (۳) کتاب یکسال در میان ایرانیان صفحه ۱۱۷

(۴) وقتی باین جمله رسیدم تعجب کردم که رئیس گمرک در کاشان
که شهر سرحدی نیست چه می کرده است بعد از مطالعه وضع گمرک دوره
ناصرالدینشاه مطلب را دریافتم و اینک در اینجا مینگارم که خواننده این
کتاب هم متوجه باشد. در آن موقع علاوه بر شهرهای سرحدی که متصدی
گمرک داشت در پشت دروازه های شهرهای داخل کشور هم يك عوارضی
از بارهای وارد بشهر با اسم گمرک دریافت میداشتند و گمرک شهرها جزو عمل
حکام بود که بطور مقاطعه برآورد و جمع حاکم محل می گردید.

شیرین نقل میکرده حضور داشته است. مینویسد: بعد از صرف شام قدری سه‌تار زدند و آواز خواندند و من دیدم که تمام اهل مجلس هر يك بطریقی در موسیقی شرکت دارند و فقط من هستم که شرکتی در موسیقی ندارم. وقتی که میهمانها ازجا برخاستند که بروند من با حیرت متوجه شدم که نیمه‌شب شده زیرا بقدری بمن خوش گذشته بود که متوجه مرور ساعات نشده‌بودم. (۱)... بر اون در تهران منزل نواب میرزا حسن علی‌خان که در لندن باهم دوست شده بودند اقامت داشته و این شخص بالینکه مردم محترمی بوده سازمیزده چنانکه مینویسد: شبها وقتی با او تنها بودم و گاهی برادرش که در ارتش ایران درجهٔ سرهنگی داشت با برادرزاده‌هایش آنجا بودند و راجع بمباحث مختلف صحبت می‌کردند گاهی نواب سه‌تار خود را که خوب مینواخت بدست میگرفت و قدری نوازندگی میکرد (۲)... در شیراز هم منزل نواب اقامت داشته که از فضلا بوده و از شخصی بنام شکرالله خان نام میرد که برادرش از خاصان نواب بوده و این شکرالله خان خوب سه‌تار میزده و با صدای خوشی آواز میخوانده است (۳)

این چند جمله میرساند بالینکه ادوارد براون توجه زیادی بهنرهای زیبا نداشته و مطالعات او در ادبیات ایرانست ولی چون احساسات خود را با ایرانیها هم‌نواخت کرده و بهخواص روحیات ایرانی خوب آشنا شده از مجالس میهمانی ایرانی‌ها و شنیدن الحان موسیقی بیشتر لذت برده است مقصود اینست که برای فهم موسیقی يك ملت باید بافکار و کیفیات روحی آن مردم کاملا آشنا شد.

(۱) همان کتاب صفحه ۱۷۴

(۲) ایضا صفحه ۱۲۰ (۳) همان کتاب صفحه ۲۴۲

اکنون میخواهم مطلبی را بنویسم که در کتابی نخوانده‌ام ولی شهرت بسیار دارد و از زبان مردم شنیده‌ام که میگویند وقتی مظفرالدین شاه در سفر فرنگ بکنسرتی رفته و پس از خاتمه موسیقی تقاضا کرده است که قسمت اول را تکرار کنند و معلوم شد که تجدید كوك ارکستر را طالب بوده است. بنا برین از نعمات، چیزی درك ننموده زیرا اصوات درهم سازها در موقعی که كوك میکرده‌اند چون ملایمتر بوده اورا بیشتر مطلوب آمده است. داستان دیگری عبدالله مستوفی در کتاب خود نوشته که شخصاً شاهد آن بوده زیرا در آن زمان عضو سفارت ایران در پترزبورغ بشمار می‌آمده. بقراری که اشاره میکند: در سفر سوم فرنگ که این پادشاه همراه امپراطور روس و درباریان در يك مجلس کنسرت حاضر شده بر نامه کنسرت را با نقش و نگار خیلی زیبا چاپ کرده بودند و هر کس يك نسخه از آن در دست داشته است. در اواسط کنسرت، اعلیحضرت شاه چرت مختصری زدند و افتادن کارت از دستشان ایشان را بهوش آورد امپراطور خم شده کارت را برداشت و با کمال ادب تقدیم مهمان تاجدار خود نمود. (۱)

واضحست او از موسیقی اروپائی چیزی نمی‌فهمیده زیرا بآن مانوس نبوده در صورتیکه موسیقی ایرانی را که از کودکی شنیده دوست میداشت چنانکه مطابق نوشته مستوفی در همان کتاب: رستوران «ارنست» در آن موقع در پترزبورغ يك دسته ارکستری داشت و رئیس ارکستر موسوم به «اکه البی» سه‌قطعه بنام ماهور - بیات ترك و بیداد مینواخت. روزی

که شاه در سفارت نهاز مهمان میرزا حسن خان مشیرالملک (حسن مشیرالدوله آتیه) وزیر مختار ایران بود، ارکستر هم آن قطعات را نواخت و شاه از شنیدن موسیقی ایرانی خیلی خوشوقت شد چنانکه در آخر هر قسمت برای هیئت ارکستر دست میزد و در پایان هم يك مدال طلا برئیس ارکستر جایزه داده شد (۱)

هیچ معلوم نیست این آهنگها که در آنوقت بنام موسیقی ایران نواخته شده چه بوده شاید نغماتیست که قبلا توسط « لومر » و ناصر همایون چاپ شده است و در آتیه بآنها اشاره خواهم کرد. (۲)

ولی منظور از ذکر حکایت این بود که برای درك موسیقی سابقه آشنائی لازمست چنانکه امروزه در میان ایرانیان بعضی موسیقی اروپائی را خوب درك میکنند و بآن مانوس هستند عده زیادی هم بدون اینکه بفهمند تظاهر بفهمیدن میکنند چون شنیدن موسیقی فرنگی مُد شده و بسیاری هم اصلا آنرا خوش ندارند زیرا بر موز و لطائف و زیباییهای آن پی نمی‌برند. همان مظفرالدین شاه کم ذوق هم چنانکه از سفر نامه‌اش پیداست هر وقت در مسافرت‌های اروپا آهنگهای شنیده است که شیه بنغمات ایرانی بوده لذت برده است چنانکه مینویسد: سر شام هم ساز که بنوای ایرانی میزدند خوب بود. همچنین در جای دیگر مینگارد: درین شام موزیک مجار را میزدند بسیار خوب بود و بگوش ما لذت میداد زیرا شیه بموزیک ایرانیست. (۳)

(۱) ایضا صفحه ۱۴۰ و ۲۲۰

(۲) مراجعه شود بفصل موسیقی نظامی

(۳) سفر نامه اول مظفرالدینشاه، فرنگ صفحات ۱۴۹ و ۱۹۹

موسیقی درباری و اندرون شاهی

مجلس بزم و انس فتحعلیشاه در اندرون از لحاظ موسیقی شایسته



ذکر است و این موضوع
در کتاب تاریخ عضدی
نگاشته شده که عیناً
در اینجا نقل میشود :

از نوروز باستانی
تاسیزدهم عید، خاقان...
باتمام اهل حرمخانه...
مهمان تاج الدوله (یکی
از زنان شاه) میشدند
و درین سیزده روز...
تماماً بعیش و استماع
ساز و نوا... مشغول
بودند... دختر آقا
محمدرضای موسیقی دان
معروف، ملقبه به
شاه وردی خان و بیگم
رستم آبادیه ملقبه به
یارشاه با چند نفر

دختران جواهر پوش
که کارشان زدن ساز و

خواندن آواز بود... داخل خدمت حرم مزوجات بودند. دختر آقامحمد

رضا در فن موسیقی استاد و از شاگردی پدر خود ناهل باین استعداد شده بود . ولی اینها دخلی بدستگاه بازیگر خانه و بازیگران ... نداشتند . دستگاه بازیگر خانه خاقان يك فصل بسیار مفصلی میباشد . وضع آنها و اسم و رسمشان و شئونات و مخارجشان شرح علیحده میخواهد و هر گاه خوف ملامت نبود تفصیل نگارش گزارش میداد (۱)

با اینکه مؤلف آن کتاب از گزارش این موضوع خوف داشته ولی در چند صفحه بعد بنا بر مناسبت شرحی نوشته است که معلوم میشود جزئی از بسیار است و بهر حال بخوبی ثابت میکند که موسیقی را در آن دستگاه تشریفات مفصل بوده است :

دسته استاد زهره با دسته استاد مینا پیوسته با هم رقابت و عداوت داشتند بلکه در میان حرمخانه ضرب المثل بودند . اگر خصومتی میان دو نفر میدیدند میگفتند مثل دسته استاد مینا و استاد زهره منازعه مینماید ... (هر دسته سپرده بیکدیگر از زنان شاه بود) عمارت و مسکن و جیره و مواجب و نوکر و خواجه برای بازیگران حتی اسب سواری و طویله و جلودارشان از اهل حرمخانه خارج بود مبلغ کلی در سال مواجب و مخارج بازیگر ها و بازیگر خانه بود . هر وقت احضار میشدند احدی از سایر اهل حرمخانه نخواستند حق حضور نداشتند . اکثر اوقات باغ قرق میشد و بازیگران آنجا میرفتند ... تمام رقاصها يك قبای اشرافی که هزار عدد با جاقلی بر آن دوخته شده بود داشتند ، کمرها و عرقچین ها تمام جواهر و باگلوبند های خوب و گوشوارهای ممتاز ... در مجلس

هم دو سمت می نشستند: استاد زهره و استاد مینا سر صف بودند در قصر قاجار اکثر اوقات بازیگرها سوار میشدند و سرسواری میزدند و میخواندند. رقصها اسب میباختند. میگویند بازیگران هر وقت میخواستند از عمارت خودشان حرکت کنند، های وهوی آنها ... قسمی بلند بود که قطع مینمودند پادشاه، بازیگرها را احضار نموده. معلوم است پنجاه نفر خانم که اقلاً پنجاه کنیز هم داشتند یکصد نفر زن همه کارشان منحصر در عیش باشد تا چه حد قیل و قال خواهند داشت (۱) در جای دیگر مینویسد: یکی از زنان شاه، مشتری خانم اهل شیراز است که بعد از فوت خاقان هفت فرزند داشت. وی در علم موسیقی مهارت کامل و آوازی سرشار داشت. گویند شی خاقان ... بازن دیگرش در طبقه اول برج جهان نما بعشرت ... بسر میبردند مشتری خانم در طبقه دوم بود. این شعر را با آواز بلند خوانده بود:

بالای بام دوست چو نتوان نهاد پای هم چاره آنکه بسر بنهم زیر پای دوست
 شخصی که بسیار دور بود شعر را شنید و نوشت. این خانم
 قریب صد سال عمر کرد. در آخر هم حالت طرب و مسرت از او نمایان
 بود هیچوقت او را مهموم و افسرده ندیدند. هر وقت خاقان بسفیری
 عزیمت میفرمود ... مشتری خانم باید مشغول خواندن باشد. در سفر
 آخر که تشریف فرمای اصفهان میشدند مشتری خانم برسم مألوف مشغول
 خواندن این بیت شد:

تو سفر کردی و خوبان همه کیسو کردند
از فراق تو عجب سلسله‌ها بر هم خورد



خاقان مضمون
بیت را بفال بد گرفته...
بی اختیار فرمودند :
انالله وانا اليه راجعون و
در همان سفر از ساحت
اصفهان بگلزار جنان
رفتند (۱)

همچنین مینویسد :
شبی خاقان ... یکی
از خواجه سرایان را
برای مطالبی نزد ذوالفقار
خان فرستاده بودند .
بعد از مراجعت پرسیدند
سردار چه میگرد ؟ -
عرض کرد تنها نشسته

مشغول خوردن شراب (شماره ۹) کل آدا - از کلکسیون تابلوهای نقاشی
ایبری انگلیسی

بود فرمودند چهار نفر
از زنانی را که جزء عمله طرب هستند آنان مطلقه کردم با تمام جواهر...
که دارند ... برده بگو روا نمیدارم بر تو بد بگذرد . این چهار زن

مطربه بتو بخشیده شد. (۱)

معلوم میشود عده زیادی در اختیار داشته که چهار تای آنها را بسر داری بخشش کرده است! راستی پادشاهان قدیم یعنی همانها که چشم میل میکشیدند و تنه ااره میکردند و سر میبردند گاهی هم چقدر بذال و مهربان بودند! شاید پیشینیان همین را دیده اند که گفته اند عطایشان را باقیشان بخشیدم.

در دوره ناصرالدین شاه موسیقی درباری دو قسمت بوده. یکی که در سلام های رسمی و روزهای عید و جشن بکار میرفته و دیگری که در مجالس خصوصی درباری نواخته میشده. قسمت اول بوسیله موزیک نظامی با آلات بادی اجرا میشده و در قسمت دوم از عمله طرب خاصه که قبلا اشاره شد استفاده میکردند. این نوازندگان که در طول پنجاه سال سلطنت ناصرالدین شاه یکی بعد از دیگری بدربار رفت و آمد داشته اند از این قرارند:

آقا علی اکبر، آقا غلامحسین و میرزا عبدالله نوازنده تار.

سنتور خان، محمد صادق خان و سماع حضور نوازنده سنتور.

خوشنواز، مطلب خان و جوادخان قزوینی نوازندگان کمانچه.

از این اشخاص بعدها بتفصیل بیشتری صحبت خواهم کرد. ناصرالدین شاه در اندرون گاهی مجالس بزم داشته است که از نوازندگان دیگر هم استفاده میشده. برای اطلاع از این قسمت بهترین کتاب، یادداشت های معیر الممالک است زیرا مادرش عصمت الدوله دختر ناصرالدین شاه بوده

و خودش هم تا بچه بوده باندرون آمدورفت داشته است. اینک آنقسمت از کتاب مزبور را که مربوط بموسیقی اندرون شاهی است از نظر شما میگذرانم :

روزی شاه بمادر پدرم ماه نساء خانم میگوید که دوازده دختر زیبا حاضر نماید و آنها را بعمله طرب سپارد تا انواع ساز و آواز ورقصها را بیاموزند و پس از تکمیل ، باندرون فرستاده شوند . ماه نساء خانم در ظرف چند ماه دخترها را گرد آورده آنها را باساتید موسیقی زمان ... میسپارد و مدت دو سال دخترها بآموختن فن موسیقی و انواع سازها مشغول میشوند . روزی ماه نساء خانم مجلسی آراسته شاهرا از صبح بمنزل خود دعوت میکند و بعد از نهار ... بساط بزمی میآراید و رامشگران ماه پیکر در حضور شاه بسازندگی مشغول میشوند .

این حال سخت پسند خاطر خسروانه میافتد . انگشتی ... بمه نساء خانم مرحمت میکند و انعام شایانی در حق اساتید نوازندگان مبذول داشته دخترها را باندرون میفرستد ... برخی از آنها نیز که مطبوع طبع ملوکانه واقع شده بودند صیغه شده در جرگه خانمها درآمدند .

اسامی بعضی از دوشیزگان طرب ساز و نغمه پرداز ازین قرار است : دلبر خانم - داپسند خانم - عالیه خانم .. فاطمه سلطان خانم - خاور سلطان خانم - زینب خانم و غیرها . (۱)

ماهی چند شب دیوانخانه را قرق میکردند و شاه با اهل حرم

بگردش باغ و گلستان رفته شام را نیز همان جا صرف مینمودند و در تمام مدت، رامشگران و خنیاگران بسازندگی و نوازندگی مشغول بودند. (۱)



(شماره ۱۰) رقاصه در حال بشکن زدن - نقاشی دوره ناصرالدین شاه - از موزه لنین گراد
کیه علی هانیال

پس از پایان تفرج زنها گروه گروه ... رو بعمارت میاوردند . در وسط اطاق برلیان، چیق بسیار زیبائی میکشیدند در يك طرف نوازندگان

و در طرف دیگر خانها می‌نشستند و صندلی شاه را چنان می‌گذاشتند که بهر دو سو نگران باشد ... با اشاره وی بزم آغاز میگشت . (۱)
 مستوفی مینویسد: گاهی شاه امر میداد در گوشه این تالار محوطه ای از تجبر میساختند و عملاً طرب را با چشم بسته باین محوطه وارد و درین جا چشمهای آنها را باز میکردند و مجلس صحبت بمجلس سماع مبدل میشد (۲)

معیر مینویسد : خوابگاه شاه چهار در باطراف داشت که یکی باطابق رامشگران باز میشد . نقیب الممالک که دارای بیانی شیرین و در فن داستان‌سرایی بیمانند بود در یکی از اطاقهای نشست و در را اندکی باز میگذاشت تا شاه صدایش را بشنود ... قبل از آن یکی از نوازندگان مخصوص که جوادخان قزوینی بود و کمانچه بسیار کوچکی ترتیب داده و همیشه آنرا زیر لباده داشت چند پنجه نرم نواخته و ساکت میشد و در خلال داستان نقیب الممالک بیتی چند مناسب حال باهنگی خوش آهسته میسرود و جوادخان با ملاحظتی ویرا بهمان نرمی جواب میداد ، گاه نیز رباعی مؤثر با اشعار غم‌انگیز دیگری میخواند و اغلب در آن حال اشک از دیدگان فرو میریخت زیرا در روزگار جوانی به لیلی نامی دل باخته و پیش از آنکه وصل دست دهد معشوقه‌اش از دست رفته بود با آنکه شاه هرگز نمیخواست آهنگهای حزن‌انگیز بشنود و پیوسته خاطر خود را شادمان میخواست شوریدگی جوادخان را دوست میداشت و بعضی شب‌ها هم بوی امر میکرد که تنها بزند و بخواند (۳)

(۱) ایضا صفحه ۳۲-۳۱

(۲) کتاب تاریخ مستوفی صفحه ۵۱۸ جلد اول

(۳) کتاب معیر صفحه ۳۴ - ۳۵

از نوازندگان مرقع خواب یکی سرور الملك که خداوند موسیقی و مشهور بود، دستمالی بر روی سنتور میکسترد و بقدری صدای ملیحی میداد که بهتر از آن نمیشد. دیگر آقاغلامحسین تارزن بود... دیگری اسمعیل خان کمانچه کش که بی نظیر، دیگری حاجی حکیم آوازه خوان بود که دو دانگ را کس بدان خوبی نخواند. در موقعی که جواب اشعار تقیب الممالک را میدادند گاه بهیئت اجتماع جواب داده و گاه تک تک تقریباً ساعتی میزدند و ساکت میشدند. هر گاه صدایی از شاه برمیآمد دوباره ادامه میدادند و هر گاه صدایی نمیآمد مرخص میشدند. (۱)

پایان مقدمه منظور نگارنده از ذکر این مقدمه آشنایی خوانندگان بوضع موسیقی آن زمانست که سرگذشت ما دنباله آن میباشد. اکنون که تا اندازه ای بکیفیت این هنر در دوره قاجاریه آگاهی یافته اید داستان را آغاز میکنم و چنانکه اشاره کردم هر جا ضرورت ایجاب کند برای درک کامل مطلب بسوابق امر نیز اشاره مینمایم.

آغاز سرگذشت

در سال ۱۲۸۵ (۱۳۲۴ ه. ق.) موقعی که پدرم میرزا عبدالله‌خان در کرمان منشی فرمانفرما والی ایالت بود، بدینا آمدم. هنوز چند ماهی از تولدم نگذشته بود که مأموریت پدرم بسر آمد و با اوبتهران مراجعت کردیم و در خانه‌ای که پشت پارك مختار السلطنه بود، در خیابان آرامنه منزل نمودیم. سالهای اولیه دوران کودکی را درست به خاطر ندارم ولی از سن پنج شش سالگی را خوب بیاد میآورم که در همان خانه با مادر و خواهر و برادر بزرگترم زندگی میکردیم. پدرم اغلب اوقات در مسافرت بود ولی هر وقت بتهران میآمد، مجلس انسی با چند تن از دوستان خود داشت که همگی اهل ذوق و موسیقی بودند. بطوری که میگفت مدتی نزد آقارضاخان، دامادمیرزا حسینقلی و زمانی پیش خود میرزا و چندی هم در کلاس درویش خان ساز زده بود. شب‌ها که بمنزل میآمدتاری را که کاسه بزرگ زردی داشت، بدست میکرفت و بنواختن مشغول میشد.

درین هنگام، مراهم مانند خواهرم «مخلوصه» و برادرم «کریم» بمدرسه امریکائی فرستادند. صبحها با دستمال بسته کتاب و قابلمه نهار، همگی راه مدرسه را که در خیابان قوام السلطنه واقع بود، پیش میکرفتم

و از همه ما بزرگتر خاله‌ام «مریم» بود که همراه او بمدرسه میرفتیم. يك سال ازین تاریخ گذشت و خاله‌ام مدرسه را تمام کرد و زن «میرزا جعفرخان شیرازی» شد که در «شانکهای» تجارتخانه داشت و از راه بندر

انزلی بروسیه و اروپا
رفت و پس از يك دور
گردش در فرنگستان
بچین رهسپار شد.
بعد ها شوهرش
تجارت را ترك کرد و
باروپا رفت و اکنون
هم در شهر «نیس» در
کشور فرانسه زندگی
آرامی دارد. شیرازی
اهل مطالعه است و
کتاب میخواند و چون



بمحیط فرنگ خو
(شماره ۱۱) نمونه‌ای از لباس خانمها در چهل سال قبل
از دست نفر اول مادرم - نفر دوم خواهرم - نفر سوم خاله‌ام.
گرفته بفکر باز

گشت بوطن نیفتاده است. پس از عزیمت خاله‌ام، خواهرم در موقعی
که بمدرسه میرفتیم از ما سرپرستی میکرد و در دامان مادرم «مخلوقه»
که بسیار اهل ذوق هم بود پرورش مییافتیم.

تأثیر سرودها - مدرسه ما تالار بزرگی داشت که شاگردان
هر روز صبح قبل از رفتن بکلاس در آن جمع میشدند. «مستر جردن»

رئیس مدرسه بلهجه مخصوص فارسی خود اول دعا میخواند، بعد « خانم جردن » پشت ارگ می نشست و آهنگی مینواخت و ما همگی با او هم آواز میشدیم و سرود میخواندیم. اشعار سرودها هم در کتابی چاپ شده بود تا هر کدام از شاگردان کلمات را از حفظ نداشتند از روی کتاب بخوانند. آهنگ بعضی ازین سرودها را هنوز هم بیاد دارم و یکی از آنها که بیشتر خوانده میشد با این شعر آغاز میکردید :

زینت نطق و بیان علم است علم کیمیای عقل و جان علم است علم
روح جانان جهان علم است علم فخر روز امتحان علم است علم
بعضی از سرودها آهنگ فرنگی داشت که بفارسی ترجمه شده بود و برخی را هم صاحب منصبان موزیک نظام ایران ساخته بودند.
رسم مدرسه این بود که در آخر سال تحصیلی جشنی در سالن کلیسا برپا میکردند و چندتن از فارغ التحصیلها بیاناتی مینمودند. برای هر دوره هم سرودی آماده میشد و بیشتر این آهنگها را غلامرضا خان سالار همرز میساخت که رئیس مدرسه موزیک بود. اشعار آنرا یا شاگردانی که طبع شعر داشتند میسرودند یا از شعرای معاصر استمداد میکردند. نخبه این سرودها در آن کتابچه چاپ شده بود و ما میخواندیم.

البته من در آن موقع منظور اولیای مدرسه را از این اجتماع و سرود خواندن و جشنها در نمی یافتم. بعدها که بهدفعهای تعلیم و تربیت آشنا شدم بخوبی درک کردم که همین کار کوچک چهقدر برای ایجاد حس همکاری و بنشاط آوردن روح جوانی کمک بزرگی بوده است. چنانکه در آن موقع، ما بعد از سرود خواندن، خوش و خندان بکلاسهای

درس میرفتیم بدون اینکه توجه کرده باشیم که این آهنگ موسیقی و وزنهای شادی بخش سرودهاست که ما را سرخوش و خرم کرده است .
چهل سال قبل امریکاییها در مدرسه خودشان این رسم را داشتند .
وزارت معارف هم میدید و می شنید اما در مدارس ایرانی این کار را تقلید
نمیکردند و سالها طول کشید تا سرود جزء برنامه مدارس شد . هر چند
مثل همه کارها ، اول معنویتی داشت ولی بتدریج فقط اسم آن باقی ماند
و معنایش از بین رفت .

از آموزگاران سرود که بدبستانهای جنوب شهر تهران میروند
مکرر شنیده ام که میگویند محیط ما مساعد با این درس نیست : مدیر
مدرسه میگوید ساز همراه نیاورید! در ایام عزاداری هم که چندین ماه
سال تحصیلی را در بردارد باید در کلاس بجای درس سرود، املاء فارسی
گفته شود . حتی در بعضی از شهرها با احترام مقابر متبر که اصلا معلم
سرود وجود ندارد! نمی دانم چرا مشاهده مناظر شهوت انگیز صحنه های
رقص «دانسینگ ها» و سینماها و پوشیدن لباس « دکولته » برای خانمها
در میهمانیهای رسمی و وجود « ناحیه ده » در بیرون دروازه قزوین و
نشریات خلاف اخلاق و مبتذل مجاز است ولی خواندن سرودهایی که با
اشعار نصیحت آمیز فردوسی و سعدی همراه است موجب سستی ایمان میشود !
همچنین نمیدانم چرا رادیوی تهران در ایام ماه رمضان موسیقی بخش
نمیکند ولی در همان موقع شنیدن نغمات ، از بلندگوی داخل سینماها
مانعی ندارد ! گمان میکنم این وضع نظیر همان داستان قدیمی است که
میگفتند :

قربان برم خدا را يك بام و دوهوارا

شاید هم اثرات سیاستهای پرده پوشی و ظاهر سازی و عوام فریبی است تا بدین وسیله مشتی مردم ظاهرالصلاح و ریاکار با استفاده از حربۀ دین ، مانع ترقی و پیشرفت جامعه ما شوند و جلوی رشد فکر اجتماع را بگیرند . ممکن است سرّ دیگری هم در کار باشد زیرا چون سرودها شادی بخش و فرح انگیز است ، خواندنش توصیه نمیشود ؛ اگر بسبک نوحه ، غم انگیز و اندوهناک بود ، مناسبتر مینمود . زیرا ملتی که قرن‌ها در قید خرافات اسیر است ، باید همواره بحال زار خود بگرید و رسم دیرین سوگواری را از دست ندهد و شادی نیابد که پشتکار پیدا کند و همراه غافله تمدن پیش رود !

کمانچه چیست؟

سرگذشت نوازندگان این ساز

در فصل گذشته از میرزا رحیم کمانچه کش حکایتی بمیان آمد .
اکنون جای آنست که از این ساز ملی نیز گفتگویی بشود .

سابقه کمانچه - کمانچه یکی از سازهایست که در مشرق زمین سابقه بسیار قدیم دارد . موسیقی دان فرانسوی موسوم به لاورین یاك (۱) در یکی از کتابهای خود بنام موسیقی و موسیقی دانها (۲) قدیمترین سازی را که با آرشه نواخته میشود بنام رافانسترون (۳) ذکر کرده و نوشته است که این ساز در زمانهای بسیار قدیم در چین بکار میرفته است .

در ایران قبل از اسلام سازی موسوم به غزك باغز معمول بوده . نظیر این ساز را نگارنده در سال ۱۳۱۵ در صفحات بلوچستان دیده است که در شهرهای داورپناه و ایرانشهر توسط نوازندگان محلی نواخته میشد و آنرا غیچك مینامیدند . نمونه آن را در همان موقع اداره فرهنگ محل بتهران فرستاد که در موزه مردم شناسی که تازه تاسیس شده بود نگهداری شود . سازیت شبیه بکمانچه و با آرشه ای که از چند تار متشکیل شده ، نواخته میشود و عده سیمهای آن بیش از کمانچه است . البته شکل آن باغزك اصلی

Albert Lavignac (۱)

La musique et les musiciens (۲) صفحه ۱۵۸

Ravanstron (۳)

آرشه مینامند، نواخته میشود. چون در کودکی مکرر با آواز ویولن بخواب رفته بودم همیشه آرزو میکردم که من هم بتوانم روزی این ساز را بزنم. بمادرم گفتم چه میشود اگر اجازه دهی نزد همین همسایه نواختن ویولن را فرا گیرم - تبسمی کرد و گفت: حالا خیلی زود است؛ باید درست را بخوانی؛ پدرت هم درسفر است و من چنین کاری را بی مشورت او نمیکنم؛ ازین گذشته این آقای همسایه که معلم ساز نیست؛ شنیدن صدای ویولنش هم برای همه کس میسر نمیباشد؛ از حسن تصادف است که مادر جوار او هستیم و آهنگ سازش را گاهی میشنویم؛ در این خصوص هم بهتر است با کسی صحبت نکنی زیرا وضع اداری او این اجازه را نمیدهد که بنام ساز زن که در اذهان مردم شغل آبرومندی نیست شهرت پیدا کند؛ ممکن است بفهمد و تابستانها درهای اطاقش را ببندد که مثل ایام زمستان صدای سازش بگوش ما نرسد.

این خاطره در ذهن من ماند تا بعد ازینکه بتحصیل موسیقی پرداختم، متوجه شدم که همسایه قدیمی ما یکی از هنرمندان عهد خود بوده است که باید درین سرگذشت از او نام برد ولی من هم مثل مادرم خواهم گفت: حالا زود است، موقع آن خواهد رسید.

قبلا اشاره کردم که مادرم و ویولن را بکمانچه تشبیه کرد. چرا؟ برای اینکه کمانچه را خوب میشناختم. دختر عمه‌ای داشتم که شوهرش این ساز را خوب میزد. مردی بود مسن و فربه و با قامت متوسط و ریشهای حنا بسته که دو زانو مینشست و کمانچه زیبائی را که رویش صدفکاری و خاتم‌نگاری داشت بدست میگرفت و مینواخت. میگفتند

در جوانی در دستگاه تعزیه شاهی بوده و صدای خوشی داشته . بعدها در نواختن کمانچه مهارت یافته و در شمار نوازندگان دستگاه نایب السلطنه در آمده است . اما در این موقع کار مرتبی نداشت و با اندوخته ای مختصر زندگی درویشانه ای میکرد . با دختر عمه ام زیاد بمنزل ما می آمد . کمانچه را هم در کیسه ای می گذاشت و زیر عبا میگرفت و با خود می آورد . ما نیز با آهنگ سازش بسیار مانوس بودیم . از قدمای موسیقی بود که دستگاهها را بتفصیل مینواخت و بهمایون علاقه بیشتری داشت . از انگشتانش صدای گرم بخته مطلوبی بیرون می آمد و هنگامی که همایون میزد ، مثل این بود که با آهنگ کمانچه اش نصیحت میداد و این موعظه خوش آهنگ در دلها اثری عمیق داشت چه همه سراپا گوش میشدند . من نیز در گوشه اطاق می نشستم و خیره بانگستان میرزا رحیم کمانچه کش مینگریستم . (۱)

آن ویولن زن و این کمانچه کش اولین مریبان موسیقی من بوده اند . اکنون که این داستان را مینویسم اولی هنوز هم مینوازد ولی دومی بخواب ابد رفته است . ما هم میرویم ولی چه بهتر که در دل آیندگان یاد بوده های شیرینی داشته باشیم .

(۱) میرزا رحیم کمانچه کش در جوانی صدای خوشی داشت و جزء تعزیه خوانهای دوره ناصری بود که در تعزیه تکیه دولت شبیه حضرت عباس میشد . متأسفانه عکس تنهای او بدست نیامد و در فصل مربوط بتعزیه تصویرش در میان سایر شبیه خوانها دیده میشود .

ویولن همسایه

شب‌های تابستان، در آجر فرش جلوی اطاق پنج دری، روی
قالیچه‌ای که با کتان آبی رنگ فرش شده بود، می‌نشستیم. يك فانوس
قشنگ هم در کنار حوض بزرگ مربع مستطیلی که نمای آن از سنگ
بود، قرار داشت و نیمی از حیاط را روشن میکرد و عطر گل‌های در هم
اطلسی و شاه‌پسند مشام جان را تازه مینمود. پیر زن اصفهانی خوش
صحتی در خانه ما بود که قصه میگفت. بعضی از شبها هم بسبک ولایتش
» بریانی « درست میکرد. رسمش این بود که باید هر کس بشقابش را
دست بگیرد تا او يك کفگیر از بریانی را با پیاز خرد شده لای نان سنگک
تازه بگذارد و باو بدهد. بعد از شام روی تخت بزرگی که چندین
رختخواب رویش جا میگرفت، دراز میکشیدیم و پیر زن قصه را آغاز
میکرد. گاهی کلام خود را ناگهان میبرد و میگفت: بچه‌ها گوش کنید،
صدای ویولن بلند شد. ما هم طوری باین صدا مانوس بودیم که سکوت
میکردیم و گوش میدادیم و با نغمه ساز بخواب میرفتیم.

نوازنده ویولن يك صاحب منصب نظامیه بود که پشت منزل ما
در پارك پدرش منزل داشت. من آن موقع هنوز شکل ویولن را ندیده
بودم ولی مادرم برایم گفته بود که ویولن سازی است شبیه کمانچه که بعوض
اینکه روی زانو یا زمین بگذارند زیر چانه مینهند و با کمانی که آنرا

تفاوت دارد و قبلا ساده تر بوده و بیش از دو سیم نداشته است. بطوریکه لاند (۱) در کتاب تجسس در گامهای عرب (۲) هینو بسد بعید بنظر میرسد که این ساز قبلا آرشه‌ای باشد. فارابی در کتاب موسیقی خود نامی ازغزك نمیبرد. ولی از ساز دیگری گفتگو میکند که شباهت کامل بغزك داشته و دارای دو سیم بوده و بی کمان نواخته میشده است. نام این ساز رباب است که بعد هاشاعران ما زیاد از آن یاد کرده‌اند. چنانکه حافظ گفته است:

رباب و چنك بيانك بلند میگویند

که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید (۳)

J. P. Land (۱)

Recherches sur l'histoire de la gamme arabe (۲)

(۳) کلمه رباب در اشعار قدیم زیاد آمده است

نیامد سر مرغ و ماهی بخواب	از آن بزم و آواز چنك و رباب
بمرو اندر از بانك چنك و رباب	کسی را نبند هیچ آرام و خواب

(فردوسی)

☆☆☆

بنواز مرا که بی تو برخاست	چون چنك زهر رگم فغانی
نی نی چو ربابم از غم تو	یعنی که رگی واستخوانی

(عطارد)

☆☆☆

ز چشم خواب بگریزد چو گوشت زی رباب آید

بخواب اندر شوی آنکه که برخواند کسی فرقان
(ناصر خسرو)

رباب بضم اول نام ساز که آن طنبورمانندی بود، بزرگ شکم و کوتاه دسته و بر روی آن بجای تخته پوست آهو باشد (برهان قاطع) بهمین جهت نگارنده هم گمانچه را در اصل، رباب میدانند زیرا توصیف فوق درباره گمانچه هم صادق است.

موسیقی دانهای قدیم ایران در کتابهای خود، سازها را دو دسته کرده‌اند: یکی ذوات الاوتار یا آلات سیمی وزهی، دیگری ذوات النفخ یا آلات بادی. ذوات الاوتار دو نوع بوده: یکی آنکه مثل چنگ و قانون و سنتور



(شماره ۱۲) رباب ساز قدیم ایران
و کمانه آن

برای هر صدایی يك سیم روی ساز بسته میشده و در روی آن رشته‌ها انگشت نمی گذاردند. نوع دوم آنهايکه روی رشته‌ها که هر يك از آنها را وتر مینامیدند انگشت های دست چپ نوازنده، تکیه میکردند مانند بربط (عود) و طنبور و رباب. ساز اخیر که اول دو سیم داشته بعد ها يك سیم دیگر بآن اضافه شده و با کمانه بصدا درآمده و همان است که ما امروز کمانچه می گوئیم.

در تالار عمارت چهل ستون اصفهان، جزء نوازندگان، یکی هم کمانچه مینوازد. از دوره صفویه ببعده کمانچه یکی از ارکان موسیقی ایران بشمار آمده است که کمان آن پس از اینکه بعدها در دوره مظفر الدین شاه ویولن بایران آمد، نام خود را از دست داد و به آرشه که کلمه فرانسسه است تبدیل شد. (۱)

(۱) آرشه archet از کلمه arc مشتق است. آرشه یعنی کمان کوچک

چون کمان را در روی این ساز میکشند و مانند مضراب به تار و سنتور نواخته نمیشود، کسی که نوازنده این ساز بوده به **کمانچه کش** موسوم شده و برای عمل نواختن، **کمانچه کشیدن** گفته اند نه **کمانچه زدن** ولی حالا هر دو را استعمال میکنند. (۱)

این ساز چون روی کاسه اش پوست کشیده شده و خرك، روی پوست



قرار دارد، در اثر تغییر هوا صدای آنهم عوض میشود ولی از آنجا که پوست کمانچه کلفت تر از تار است، حرارت و رطوبت کمتر در آن تأثیر میکند. صدای کمانچه کمی تو دماغی است در صورتیکه آهنگ و یولن بطبیعت نزدیکتر است. وقتی یولن بایران آمد،

چون دارای چهار سیم (شماره ۱۳) کمانچه کش (تابلوی نقاشی موزه مردم شناسی تهران) بود، کمانچه کش ها

هم يك سیم آخر را بتقلید و یولن اضافه کردند و چون در طرز نواختن،

(۱) مسعود سعد سلمان شعری دارد که کمانچه در آن بکار رفته است

ز انزهت و طرب و عز و شادکامی و لهو

ز چنگ و بریط و نای و کمانچه و بگماز ←

خیلی شبیه بویولن بود، کمانچه کش ها معلم ویولن شدند. از آنجا که ویولن سازی کوچکتر و از لحاظ حمل و نقل راحتتر و از جهت صورت ظاهر، قشنگتر بود، بتدریج جای کمانچه را در ایران گرفت بطوری که دیگر حالا کسی کمانچه نمی کشد. طبیعی است همیشه ساز کامل جای ساز ناقص را میگیرد چنانکه فلوت جای نی را گرفت و هوبوا بعوض سرنا نواخته میشود. در میان سازهای مضرابی که در اروپا ساخته شده هنوز سازی توانسته است جانشین تار شود زیرا ماندولین و کیتار چون سیمشان کلفتتر است. لطافت و طنین آهنگ تار را ندارد.

این نکته را باید تذکردهم که شرح و توصیف سازها مربوط باین سرگذشت نمیشد و ازین مطالب در کتاب ساز شناسی گفتگو میشود ولی چون در این ایام کمتر کسی دنبال نواختن این ساز میرود، خواستم مختصری از سابقه آن بنویسم که درین کتاب هم اثری از آن بیادگار بماند. مردم همیشه چیزهای تازه و نوراتالبند و کهنه ها را کنار میگذارند تا کهنه پرست نباشند ولی بعضی هم کهنه ها را که نوجویان بدور افکنده اند بیشتر قابل مطالعه و بحث میدانند مخصوصاً در آثار ملی بیشتر آنها را جستجو میکنند.

→ نزهت بقول قدما یکی از آلات مهتره کثیرالآلات و تاراست مانند قانون و سنتور که هر سیمی صدای خاص میدهد. فرخی گوید:

هر روز یکی دولت و هر روز یکی غش

هر روز یکی نزهت و هر روز یکی تار

اختراع نزهت یا نزهه را بصفی اندین عبدالؤمنار موی (وفات ۶۹۴

ه.ق.) نسبت میدهند. سازی بوده است شبیه بقانون بشکل مربع مستطیل.

رباب ایرانی بکشور های دیگر رفته به رباب یا ربل یا ربک معروف گشته است.

هر چند امروز همه بویولن مشتاقند ولی نکته‌ای را نباید از نظر دور داشت که اگر استعداد بسیار و وسایل بیشمار تحصیل موسیقی در مملکت ما فراهم باشد برای اینکه کسی بتواند هنرمند توانایی در نواختن ویولن بشود اقلای ده دوازده سال کوشش و تمرین و زحمت می‌خواهد. تازه چنین نوازنده‌ای در دنیای امروز که ویولن بکمال رسیده است هنرمند قابل‌ی در انظار جهانیان جلوه نخواهد کرد. در صورتیکه اگر نصف این زمان را کمانچه بکشد، ارزش بیشتری خواهد داشت. کسانی که بویولن آشنائی دارند، میتوانند با یکی دو سال صرف وقت، کمانچه را نیز بخوبی بنوازند و جای آن دارد که برخی هم بدنبال این ساز بروند تا بعد ها این ساز ملی ما ازین نرود زیرا در صدای آن کیفیت و حالتی است که مخصوص خود این ساز است و خالی از لطف و زیبایی نمیباشد.

اکنون که تا اندازه‌ای از سابقه کمانچه گفتگو کردم موقع آنست که از نوازندگان این ساز هم سخنی بمیان آورم و کمانچه کشانی را که این آلت موسیقی را در قدیم خوب می‌زده‌اند بشناسانم زیرا اکثر در گذشته‌اند و اگر معدودی از آنها حیات دارند، عمر خود را کرده و پیری و فرسودگی، ذوقی در آنها باقی نگذاشته است که آهنگ سازشان بگوش کسی برسد، پس چه بهتر که یادی از آنها بکنم و نامشان درین دفتر بیادگار باقی ماند.

کمانچه کش ها - سابقاً تمامی از دو کمانچه کش دوره صفویه میرزا محمد کمانچه‌ای و استاد معصوم کمانچه‌ای برده شد که متأسفانه اطلاع بیشتر از آنها ندارم. معروفترین کمانچه کش دوره ناصری خوش‌نواز بوده است که «کنت دو گوینوی» فرانسوی او را دیده و کمانچه‌اش

را شنیده و در کتاب خود موسوم به «سه سال در ایران» از او نام برده است (۱)
 دوستعلی خان معیر الممالک هم در کتاب خود از او ذکری بمیان آورده ولی
 چون این نوازنده معاصر مادر پدرش بوده و از او اطلاعی نداشتند شرحی در
 باره اش ننوشته. بهر حال طبق نوشته گویینو این شخص معاصر آقا علی اکبر



(شماره ۱۴) ردیف نشسته از راست :

- ۱ - حسن سنتور خان - ۲ - آقا مطلب پدر محمد صادق - ۳ - میرزا عبدالهولی
 - (تار) - ۴ - آقا غلامحسین (برادرزاده آقا علی اکبر) - ۵ - حسن خان (کمانچه)
 - ۶ - میرزا حسن برادر بزرگ میرزا عبدالله - ۷ محمد صادق خان سرور الملک .
- ردیف ایستاده از راست :

- ۱ - آقا علی کاشی - ۲ - میرزا حسن کاشی (معروف بحسن فکلی) - ۳ - رضاقلی
- تجریشی - ۴ - سید زین العابدین قراب (هر چهارتن خواننده هستند)

و در اوایل دوره ناصرالدین شاه از نوازندگان در باری بوده و شهرت
 بسزائی داشته و از معمرین امروز هم کسی او را ندیده است.

(۱) مراجعه کنید بفصل سنتورزن. در آنجا نوشته گویینو و مقایسه ای
 که از او و نوازنده دیگری بمیان آمده عیناً نقل شده است.

بعد از خوشنواز معروفترین کمانچه کش دوره ناصری آقا مطلب پد
محمد صادق خان است که نوازنده زبردستی بوده، این شخص نیز معاصر
آقا علی اکبر و حسن سنتور خان است که عکس او در بین نوازندگان
درباری دیده میشود. در همین عکس نوازنده دیگریست بنام حسن خان که
کمانچه میکشد و از شرح حال او بی خبرم.

دیگر از کمانچه کش های معروف آن دوره اسمعیل خان است که
نوازنده خوبی بوده و در تابلوی دیگری که از نوازندگان دوره ناصری در
دست است با سایر اهل هنر دیده میشود (۱) اسمعیل خان برادر کوچکتری
داشته است بنام قلی خان که او هم کمانچه میکشیده و عکس او را در میان
سایر نوازندگان، بعداً ملاحظه مینمائید، بطوریکه میگویند مهارت قلی خان
از برادرش اسمعیل کمتر بوده است. (۲)

کمانچه کش مشهور دیگری موسی کاشی است که کلیمی بوده و اغلب
در کاشان اقامت داشته. آوازه شهرت او بگوش ظل السلطان رسیده و او را
باصفهان خواست و مدت هادر دستگاہ او جزء نوازندگان مخصوص بود. کمانچه
او شش سیم داشته باین ترتیب که سیمهای اول و دوم آن مضاعف بوده و سیم
چهارم هم از زمان او معمول شده زیرا تا قبل از او کمانچه فقط سه سیم
داشته است.

کمانچه کشهای دیگری نیز کم و بیش شهرت داشته اند مانند :

(۱) مراجعه کنید بفصل سنتورزن (عکسی که از روی تابلوی کمال
الملك گرفته شده است)

(۲) رجوع شود بفصل خاندان هنر. در عکس نوازندگان دوره ناصری
قلی خان فردوم از راست نشسته است.

میرزا علی جان گنده و سه پسرش رضا و اکبر و حسن. رضا بعدها بشیراز رفته و در نزد قوام الملك شیرازی مقیم آن شهر شده است. اکبر هم از حسن بهتر مینواخته است. دیگر حسین معروف به کریم کور است که در عکسی که بعد خواهید دید سمت راست نفر اول از راست نشسته است. (۱) این نوازنده جزء دسته مطربهای سید احمد بوده است. دیگر مشهدی علی حسن معروف به بنا که نوازنده خوبی بوده و میرزا رحیم سابق - الذکر که تعزیه خوان بوده و کمانچه هم خوش مینواخته است.

همچنین میرزا غلامحسین پدر سماع حضور است که کمانچه مخصوصی هم اختراع کرده و از او باز هم سخن گفته خواهد شد. نوازنده دیگری هم در دستگاه نایب السلطنه بوده است بنام صفدر خان که با علی خان نایب السلطنه خواننده نامی همراهی میکرده است.

کمانچه کش معروف دیگر که در دربار ناصری طرف توجه بوده جواد خان قزوینی است. او تعزیه خوان بوده و آوازی خوش داشته و کمانچه هم خوب میزده مخصوصاً وقتی به همراهی ساز خود میخوانده است بسیار مطلوب و دلنشین بوده. وصف او قبلاً در صفحه ۴۹ هم گذشته است.

حسین خان - نوازنده دیگری که در دوره اخیر شهرت بسیار داشت حسین خان اسمعیل زاده فرزند اسمعیل خان کمانچه کش سابق الذکر است. حسین خان شاگرد عموی خود قلی خان و در آغاز امر جزء دسته مطربهای سرپولک تهران بوده نظر باینکه در نواختن این ساز مهارت بسیار پیدا کرده و با هنرمندان انجمن اخوت آشنا

شده بود بشویق ظهیر الدوله در سلك اخوان صفائی در آمد تا روش مطربی را کنار بگذارد و بهمین منظور کلاس مشق کمانچه دایر کرد و مشغول تعلیم شد. در جلسات انجمن. اخوت هم چنانکه بعدخواهم نوشت شرکت میکرد و سولست آتیه کنسرتهای درویش و عارف بشمار آمده است. میگوبند بهمان اندازه که



میرزا حسینقلی در تاز مهارت داشت، حسین خان در کمانچه مسلط بود. درین زمان چون نواختن ویولن مرسوم شد اغلب کسانی که میخواستند ویولن بزنند از محضر او استفاده میکردند. از شاگردان او کسی که کمانچه زده، حسین یا حقی است.

سایرین که ویولن میزدند و

شهرت یافته اند ازین قرارند :

(شماره ۱) حسین اسمعیل زاده استاد کمانچه

رکن الدین خان - ابوالحسن صبا -

رضا ویولنی (برادر مرتضی محجوبی) شهباز بر مکی پسر ناصر همایون (۱) ابراهیم منصوری و بسیاری دیگر که ذکر نامشان باعث طول کلامست. رامشگر دیگر از نوازندگان این ساز باقر خان رامشگر است که شاگرد موسی کاشی بوده. باقر خان اصلاً اصفهانیست و در جوانی

(۱) ناصر همایون از شاگردان قدیم شعبه موزیک دارالفنون بود.

بعد ها رئیس موزیک نظامی شد و از او در فصول آتیه سخن گفته خواهد شد.

درهمان شهر نزد استاد کمانچه زده سپس وارد دستگاه بانوی عظمی شده است. باقرخان میگوید: موسی در نواختن ساز مهارت و تسلط داشت ولی ردیفش فوق العاده نبود زیرا پس از اینکه رامشگر داماد آقا حسین -



(شماره ۱۶) از راست و بالا :

۱ - موسی کاشی استاد کمانچه ۲ - باقر رامشگر شاگرد موسی ۳ - مردخا کلیمی (ضرب گیر) ۴ - علی اکبر کاشی (خواننده)

قلی شده ردیف را بطور کامل ازین استاد آموخته است. باقرخان در کمانچه کاملاً تسلط داشت و مخصوصاً در نواختن رنگها خیلی سلیقه بخرج

میداد و سرعت و با آرشه‌های مخصوص کمانچه ، بتندی اجرا میکرد.



(شماره ۱۷) بافرخان دامشکر نوازنده کمانچه

وی سه سفر برای پر کردن صفحه بخارج از ایران مسافرت کرده . سفر اول همراه آقا حسینقلی بیاریس رفته. سفرهای دیگر بهمراهی درویشخان يك بار بلندن و يك بار هم بتفلیس عزیمت کرده و با سایر نوازندگان آهنگهایی نواخته که ضبط شده است . کمانچه شش سیم را هم از استاد خود موسی اقتباس کرده است. اکنون هم که این سطور را مینویسم در سن هشتاد سالگی حیات دارد ولی میگوید در حدود ده سال است که دیگر ساز نمیزند .

چنگی کمانچه کش دیگر علیرضاخان چنگی است که شاگرد جواد خان قزوینی بوده . بطوریکه میگوید از سن سیزده سالگی نواختن ساز را نزد استاد شروع و هفده ماه نزد وی کار کرده و همراه جوادخان بدربار مظفرالدین شاه رفته و جزء هیئت نوازندگان مخصوص شده است. نوازندگان و خوانندگان درباری اینها بوده اند : جواد خان - میرزا - علی اکبر سنتوری - مرادخان (نوازندهٔ تار) غلام و حبیب (نوازندگان ضرب) قلی خان و حاج قربان خان خواننده . بعد هم در دستگاه محمد علی شاه بوده و نوازندگی کرده است . علت رفتن دربار هم بمناسبت این بوده است که پدرش مستوفی آبدار خانهٔ دستگاه سلطنتی بوده است. مدتی هم نزد داود شیرازی پدر اسمعیل (معروف بساقي) کار کرده باین ترتیب که داود با تار مینواخته و او با کمانچه تقلید میکرد است. علیرضاخان میگفت استادش جواد خان مرد متدین با ایمانی بود و در نیمه های شب با آواز خوش حجاز میخواند و کمانچه میزد و با خداوند راز و نیاز مینمود . از جمله گفته های استادش است که هرگز نگوئید

خوب ساز میزنم ، بزیند ، شنوندگان، خود قضاوت خواهند کرد . علی رضاخان کلاس مشق داشته و اسم هیل زرین فر خواهر زاده اش، شاگرد اوست . اینک که بیش از هفتاد سال دارد هنوز هم کمانچه میزند .

يك اشاره - این نکته را نیز اشاره میکنم که سیمهای اول و دوم کمانچه اول از ابریشم تاییده بوده و سیم سوم را سیم زرد میانداختند . بعد از اینکه ویولن بایران آمد سیم اول را فزری کردند و سیم چهارم را هم از سیمهای ماندولین استفاده نمودند . علت تغییر تارهای ابریشمی به سیم این بوده که رشتههای ابریشمی زود بزود پاره میشد و كوك را هم نمیتوانستند زیاد بالا ببرند . بجای کفن هم ، مادهای بنام حسن لبه که از راتیانج درست میشد بآرشه میمالیدند و آرشه را هم مضراب میگفتند . این بود داستان کمانچه و نوازندگان این ساز . عارف در شرح حال خود مینویسد : موسیقی قدیم و حتی بعضی از آلات موسیقی ایران در سایه بی احترامی از میان رفته است و تنها اثری از آنها در داستانها مانده است .

کمانچه مانده و سنتور و تار و تاز و داست بحکم شرع پره رسه زود باز کنید کمانچه هم دارد جای خود را به ویلن میدهد و شاید عاقبتش بعد از حسین خان و باقر خان همان باشد که عاقبت دیگر افتخارات و آثار ملی . عارف در دنبال این مطلب از اینکه توجهی بحفظ آثار ملی نمیشود اظهار تأسف میکند . امیدوارم هنر دوستان امروز نگذارند اندیشه های او جامه عمل پوشد و گذشته ها را جبران کنند و از حفظ و نگاهداری این هنر ملی غافل نمانند تا بعدها آیندگان رادو چار تأسف نسازند .

تار عموجان

اکنون که کمانچه کشها و شاگردان آنها را شناختید دوباره بسر-
گذشت خود بر میگردم:

پدرم از مسافرت بازگشت و مجالس انس و موسیقی ما بیشتر شد .
مادرم نیز که علاقه مفراطی باین هنر داشت، شبها ز پدرم مشق تار میگرفت،
علاوه بر میرزا رحیم، بایکی از نوازندگان مشهور که مرد بسیار مهربان و خوش
صحبت و مؤدبی بود آشنا شد. این نوازنده که پنجه نرمی داشت و بسیار خوب
تار میزد با پدرم دوست شد و بمنزل ما رفت و آمد پیدا کرد . بما بچه ها
گفتند میرزا غلامرضای شیرازی عموی شماست .

مادرم نزد عموجان نواختن تار را ادامه داد . بقدری زود با میرزا
غلامرضا انس گرفتیم که باندک مدت مثل این بود که او سالهای دراز درین
خانواده عموی حقیقی ما بوده است .

استاد زمانه - عموجان میگفت : در شیراز ساز میزدم و همه
می گفتند از من بهتر کسی تار نمیزند . بعد باصفهان آمدم و آنجا هم منحصر
بفرد بودم. روانه تهران شدم و در یکی دو مجلس که ساز زدم همه پسندیدند
خیال کردم که دیگر کسی بهتر از من تار نمیزند . شبی در منزل یکی از
دوستان بودم . پیرمرد لاغر اندامی از در وارد شد که حضار مقدم او را
گرامی داشتند و در صدر مجلس جایش دادند. من تصور کردم آن پیرمرد

یکی از رجال است. چه دستهای لاغر و چه انگشتهای بلندی داشت. اگر استعداد داشت و در جوانی ساز زده بود شاید تارزن خوبی هم میشد. اما میخواست چکند؛ لابد ثروت یا شغل مهمی داشت که آنقدر مورد احترام جماعت بود؛ همینکه من کمی تارزدم و ساز را زمین گذاردم او دست دراز کرد و ساز را پیش کشید. دل من به تشویش افتاد که الان این جناب خان پر افاده میخواهد مضراب بسیم بزند و چون ناشی است پوست تار، پاره و سازم خراب میشود، تلنگری بسیم هازد که دل من فرو ریخت. با کمال ادب گفتم آقا دست بساز نزنید؛ نگاه تندی بمن کرد و گفت واردم و بایک حرکت تار را در بغل گرفت و دستش بگوشی رفت و مثل برق كوك کرد و نواخت. همینکه انگشت هایش بکار افتاد و چند مضراب زد، توجه مرا جلب کرد نغمه‌ها بود که چون دُر از پنجه‌اش میریخت؛ در دل گریستم و با خود گفتم: اگر تارزدن اینست، پس من تاکنون عمری تلف کرده‌ام؛ وقتی سازش تمام شد و تار را زمین گذاشت من در راهرو بودم که از خجلت موقعی که سایرین سراپا گوش بودند از اطاق بیرون آمده بودم. خودم رفتم و تارم بجای ماند. توی خیابان با قدمهای تند راه میرفتم. وقتی بمنزل رسیدم در اطاق نشستم و بسختی گریستم و دیگر از خانه بیرون نیامدم. دو روز بعد یکی از دوستان که در همان مجلس حضور داشت بسرانم آمد. ماجرا را براو گفتم و از غم نالیدم. خندید و گفت مگر تو استاد را نشناختی؟ کیست که میرزا حسینقلی استاد زمانه را شناسد؛ گفتم من بینوا که باو گفتم دست بسازم نزنند و باز گریه کردم. رفیقم گفت چرا گریه میکنی؟ گفتم بعمر از دست داده تأسف میخورم و از کاری که در پیشگاه چنین استادی کرده‌ام سخت خجلم

گفت سعی را هر وقت از آب بگیری تازه است. گفتم میگوئی چکنم؟ گفت برو نزد استاد، زانوی ادب بر زمین زن و هنر بیاموز. گفتم او از من دلتنگ است چگونه مرا بشاگردی میپذیرد؟ گفت این کار با من!

درین جا عمو جان بتفکر فرو رفت و سکوت کرد... ماهمه انتظار پایان حکایت را داشتیم. عاقبت پدرم بسخن آمد و گفت خوب بعد چه شد؟ میرزا غلامرضا گفت آری جوان بودم و کم تجربه و مغرور. باین امید بتهران آمده بودم که بهترین تارزنم. اما تیرم بسنگ خورده بود؛ بامیرزا حسینقلی آشنائی نداشتم. کسی راهم نمی شناختم. اما درین اندیشه ها بودم که روز بعد همان دوست نزد آمد و گفت برخیز تا نزد استاد برویم. گفتم شرمنده ام! گفت من ماجرا را برای او گفته ام. پرسیدم او سخنی نکفت؛ دوستم دیگر حرفی نزد و مرا بمنزل استاد برد. سر بزیر افکندم و وارد شدم. میرزا گفت بنشین و از همان روز، مثل يك طفل ابجد خوان، شاگرد او شدم و آنقدر تمرین کردم و ساز زدم تا بعد از سالیان دراز استاد گفت حالا دیگر تار میرزا غلامرضا شنیدنی است.

نوای تار - عمو جان در بیرون دروازه گمرک باغ بزرگی داشت. اوائل پائیز دوستان خود را به نهار دعوت میکرد ولی رسم این بود که همه صبح زود حاضر شوند. وقتی وارد باغ میشدیم، دوره می نشستیم و انگور پاك میکردیم. بعد انگورها را به اطلاقی که یکی دوپله از سطح باغ پائین میرفت میبردند و توی خمره هایی که دورتادور چیده بودند میریختند. آن روز بخوشی باشنیدن ساز عمو جان میگذشت. دوباره بعد از چهل روز عمو جان میامد و دوستان را بیباغ میبرد. همه وارد آن اطاق میشدند و روی

سکوهامی نشستند. عمو جان جامه‌ها را از مایع زرد یا قرمز رنگی که در درون
خمره‌ها بود بر می‌کرد و به هم می‌داد و سیبی هم پوست می‌کند و قطعات آن را
توی ظرف خود میریخت. ما بچه‌ها امید داشتیم که آن نوشیدنی‌ها بدردمان



(شماره ۱۶) - میرزا علاء‌المرصای شیرازی نوازنده تار

نمی‌خورد ولی مثل اینکه از شاه‌شای این منظره لذت می‌بردیم و تا می‌توانستیم
از آن سیب‌های سرخ که توی سیبی بزرگی روی هم ریخته بود بر میداشتیم
و برای بازی ساعت می‌رفتم. پس از ساعتی که بر میگشتیم همه ساکت دور

عموجان نشسته بودند و گوش بتارش داشتند. بچه‌های بازی‌گوش چون میدیدند مجلس جای شوخی نیست دوباره بی‌باغ برمیگشتند ولی نمیدانم چه سرّی در کار بود که پام‌سست میشد و در گوشه‌ای آرام می‌نشستم تا خوب صدای تار را بشنوم. هر چند درست تشخیص نمیدادم ولی همینقدر می‌فهمیدم که از مادر و پدرم خیلی بهتر می‌زد.

در آن وقت گاهی وقتی در باغ عمو جان گردش میکردم، آواز می‌خواندم. روزی عموجان صدایم کرد و گفت خودت میدانی چه میخوانی؟ البته من نمیدانستم ولی او گفت ابو عطا میخواندی؛ حالا گوش کن ابو عطا همین است که برایت می‌زنم. عموجان مدتی ابو عطا زد ولی من نمیتوانستم پای سازش بخوانم. عموجان گفت خوب است روحی جان هم تار بزنند تا بتوانم صدایش را تربیت کنم ولی پدرم گفت حالا زود است؛ باشد برای بعد ها و باز هم از یاد گرفتن موسیقی بی‌نصیب ماندم. وقتی که باین هنر علاقمندتر شدم و تحصیل موسیقی را آغاز کردم تاسف خوردم که چرا زودتر باین کار دست نزدم و چند سالی از عمر خود را تلف کردم. البته من تقصیر نداشتم پدرم هم پای‌بند رسوم زمانه بود. آنوقت ها کمتر موسیقی را از کودکی می‌آموختند، وقتی بزرگتر میشدند، خود بصرفه طبع آغاز مینمودند. می‌گفتند ساز، طفل را بخودم بچدوب میکند و از درس بازمیدارد. تازه اگر هم اینطور بود چه مانعی داشت؟ مگر موسیقی درس نبود؟ نه، در آن زمان موسیقی را جزء درس حساب نمی‌کردند زیرا از جنبه علمی آن اطلاع نداشتند و آنرا يك کار عملی میدانستند. تعجب در اینجاست که هنوز هم همینطور است و مردم مملکت ما نمیدانند که موسیقی مدتهاست علم شده است و باید

آنرا سالیان دراز در مدرسه آموخت و فرا گرفت. بنابراین چون برای مشغول شدن، بساز گوش میدهند موسیقی هم جنبه تفریحی یافته و روش علمی خود را از دست داده است. هنر وقتی ترقی میکند که جدی پنداشته شود نوازندگان ما نباید باین دل خوش دارند که سازشان در میان دوستان شنوندگانی دارد. هر وقت مردم موسیقی شناس و هنرمند آهنگی را پسندیدند آن نغمه دارای ارزش است. امروز غیر از دیروز است.

باری میرزا غلامرضای شیرازی وقتی تار میزد همه را فریفته و مجذوب میکرد. لطف و ملاحظتی در پنجه داشت و مضراش آن چنان دیز و نرم و بیوسته بود که نسیم سحر گاهان را جلوه گرمی ساخت. نکوئید تو کودک بودی چگونه چنین تشخیص دادی. هم اکنون استادانی هستند که نوای تار او را شنیده اند. همه آنها میگویند نغمه سازش شنونده را ساکت و خاموش میکرد و آهنگ تارش ملیح و جذاب بود.

گاردن پارتی - یاد دارم در باغ عمو جان جشنی بر پا کردند که نامش «گاردن پارتی» بود. از جمله متصدیان این امر، مرد دانشمند باذوقی بود که ما او را «دائی مترجم» میگفتیم، چه با مادرم دست برادری داده و آمد و شد خانواده ما با او بسیار بود. این دائی مترجم و آن عمو غلامرضا خان در حقیقت از بستگان بسیار نزدیک ما محسوب میشدند و هر دو هم برآستی مردمان نازنینی بودند. دائی مترجم رئیس مدرسه زردشتیان و مترجم همایون، معروف بود. همان کس است که برای اولین بار کتاب حساب بسبک جدید نوشت و تألیفاتش سالها در

مدارس تدریس میشد (۱). دائمی مترجم مرد خوش صحبت و مهربانی بود که هیچکس از مجالست او سیر نمیشد. خیلی هم متجدد بود و بروش



(شماره ۱۹) نفر اول از راست :

۱ - میرزا عبدالله خان (بدر نگارنده) ۲ - کریم خالقی (برادر م) ۳ - میرزا غلامرضا شیرازی نوازنده تار (عموجان) ۴ - مؤلف در کودکی (۱۲۹۴)

(۱) قبل از او هم موسی خان مفتاح‌الملک در ۱۳۱۶ ه.ق. کتاب حساب

نوشت ولی حسابهای مترجم همایون شهرت بیشتری یافت.

جدید تعلیم و تربیت علاقه بسیار داشت. چند نمایشنامه هم نوشته بود و در آن موقع که کسی تأثری نمیدید، خود و دوستانش که اغلب آنها هم معلم مدرسه بودند این قطعات را در جلسات دوستانه که با آشنایان خود داشتند، بازی میکردند. حتی گاهی لباس خود را هم تغییر میدادند ولی صحنه‌ای در کار نبود. در خانه‌ای که دور هم بودند، همگی دور اطاق مینشستند و بازی کنان از اطاق دیگری که باین سالن راه داشت بنوبت وارد شده رُلهای خود را بازی میکردند. نمایشنامه‌ها جنبه اخلاقی و تربیتی داشت و در مهمانیهای دوستانه همه را یکی دو ساعت مشغول میکرد. (۱)

(۱) موضوع تأثر بسبک جدید بعد از نمایشهایی که توسط دسته‌های مطرب و مقلد داده میشد سابقه قدیمتری دارد. در اواخر دوره ناصرالدین شاه چند نمایشنامه توسط میرزا علی اکبر خان نقاش باشی (مزین الدوله) ترتیب داده شد و در تالار مدرسه دارالفنون بنمایش درآمد و چند بار هم شاه درین جلسات حضور یافت. بعضی نمایشنامه‌های مولیر هم مانند «میزان تروپ» بعنوان «مردم گریز» و «طیب اجباری» ترجمه شد. در سال ۱۲۵۳ در تهران هفت بازی فارسی در یک مجله چاپ سنگی شد و بایک مقدمه در فواید نمایش بقلم میرزا جعفر قراچه داغی انتشار یافت. سه تمثیل هم از آثار ملکم خان بنام سرگذشت اشرف خان، طریقه حکومت زمان خان و حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا بنظر رسیده است که قسمتی از آنها در پاورقی روزنامه اتحاد تبریز چاپ شده. در سال ۱۲۸۷ روزنامه‌ای در تهران بنام «تیا تر» ایجاد شد که ماهی دو مرتبه انتشار مییافت و مندرجاتش عبارت بود از بازیهای مشتمل بر ذم و قدح اصول استبداد مانند نمایشنامه شیخعلی میرزا حاکم ملایر و توپسرکان و عروسی او با دختر پادشاه اجنه (مراجعه شود به جلد چهارم تاریخ ادبیات براون ترجمه رشیدیاسمی صفحه ۳۲۷) در سال ۱۲۸۹ انجمنی بنام شرکت فرهنگ با شرکت بعضی جوانان تحصیل کرده ←

باری صحبت گاردن پارتی بود. برای ترتیب دادن این جشن از دو ماه قبل مشغول کار شدند و چیزی که از نظر من بیشتر اهمیت داشت ارکستری بود که زیر نظر عموجان بنا بود درین گاردن پارتی نوازندگی کند. عده نوازندگان در حدود ده تن بودند که با سازهای خود از قبیل تار و کمانچه و ضرب از مدتها قبل هفته‌ای دو سه روز در باغ عموجان جمع میشدند و آهنگها را تمرین میکردند. چون هنوز نت معمول نشده بود نغمات را سینه بسینه فرا میگرفتند و همینکه همه خوب یاد میگرفتند

→ تشکیل شد که مرام آنها کمک بکارهای فرهنگی بود و محمدعلی فروغی هم رئیس هیئت مدیره آن بود. این هیئت نمایشنامه‌ائی ترجمه میکردند و بنمایش میگذازدند. کسانی که در نمایشها بازی میکردند عبارت بودند از علی اکبر داور، رضای ملسکی، محمدعلی ملکی، سیدعلی نصر، محمود بهرامی (منشی باشی) و خلیل فهیمی (فہیم الملک).

نمایشنامه‌ها را بیشتر، محمدعلی فروغی تهیه میکرد و عبدالله مستوفی هم که جزء آن هیئت بود نمایشنامه‌ای در مقایسه اوضاع نظام قدیم و طرزی که باید در نظام جدید اتخاذ شود، نوشت و در تالار مسعودیه (محل فعلی وزارت فرهنگ) نمایش داد (رجوع شود بجلد دوم تاریخ مستوفی صفحه ۴۴۳). نمایشنامه‌های مترجم همایون هم اغلب ترجمه و اقتباس از کمدی‌های فرانسوی بود. بعدها هیئت دیگری بنام کمدی ایران بسرپرستی سیدعلی خان نصر تشکیل شد که بکمک منشی باشی و جوانان دیگر مانند رفیع حالتی، غلامرضا فکری (معز دیوان) و فضل الله بایگان نمایشنامه‌های خوبی تهیه کردند و در سالن گراند هتل نمایش دادند. اگر یکی از هنرمندان فن تأثر ذوق این کار را داشته باشد که تاریخ نمایش و تأثر را در ایران تحقیق کرده بصورت کتابی منتشر نماید بسیار کار مفیدی خواهد بود. چون این مطلب ارتباط مستقیم با این سرگذشت نداشت بذکر همین تاریخچه مختصر اکتفا نمود. البته تفصیل و توضیح آن بعهدہ اهل فن تأثر است

دسته جمعی آنقدر مینواختند تا آماده و مهیا میشد. در روز گاردن پارتی يك سن موقتی باچوب درباغ ساختند و آنرا باقالیچه های قشنگ تزین کردند و ارکستر درین سن چند پرده نوازندگی نمود و عمو جان به تنهایی تارزد و همه را مجذوب ساخت.

کنسرت‌های انجمن اخوت

موضوع گاردن پارتی و کنسرت از اوائل مشروطیت در تهران رسم شده بود. ازقراری که بعدها تحقیق کردم، صفاعلی ظهیرالدوله قطب درویشان صفائی که مرد وارسته‌ای بود و جمعی ازنی‌کان زمانه دست ارادت باو داده بودند انجمن اخوت را تشکیل کرده و یکی از اولین مؤسسين این کار بوده است.

ظهیرالدوله از رجال دوره ناصرالدین شاه بود که مقام پدر را به ارث برده و با اینکه در ناز و نعمت بزرگ شده بود ولی خاطرات خوشی از دوران استبداد نداشت و طبع آزادش مخالف این بود که مردم مال و جاه و ناموس و شرف خود را باختیار شاهی مستبد بگذارند و او هر چه میخواهد بکند و کسی هم جرأت دم‌زدن نداشته باشد. همینکه نسیم خوش آزادی و زید و ملت برای دریافت حق خود بمظفرالدین شاه ملتمس شد، او نیز از اول کسانی بود که درپیش بردن این نیت خیر پیش قدم شد و چون بدرك محضر مرشدی مانند صفی‌علیشاه رسیده و مجذوب او گردیده بود، درین راه از انفاق مال خود داری نداشت. وقتی هم خود جانشین مرشد گردید، یاران با حقیقت را بدور خود گرد آورد و به تربیت و تزکیه نفوس پرداخت. ضمناً چون مردی آزاده و باذوق و متجدد بود و ساءلی جدید برای ایجاد مهر و صفا بر انگیخت که یکی از آنها اجتماع مریدان باوفا بود.

مجلس اهل صفا - اخوان صفائی دور مرشد خود ظهیر الدوله جمع
 میشدند و از محضراو استفاده های اخلاقی و روحانی میکردند . منزل
 مرشد که بعدها بهمین منظور وقف شد و هنوز در خیابان فردوسی مرکز



(شماره ۲۰) صفا علی ظهیر الدوله (نابلو نقاشی کار استاد علی محمد حیدریان)

انجمن اخوت است محل این اجتماعات بود . چند بار هم این جلسات
 در باغهای بهجت آباد و عشرت آباد تشکیل شده است .

مهمترین روزی که دوستان صفا برای آن اهمیت بسیار قائل بودند
 و جشنی بزرگ بر پا میساختند ، سیزدهم ماه رجب یعنی روز تولد حضرت
 علی علیه السلام بود . گویند مشهدی عباس ارسی دوز از اخوان صفائی ،
 نصف عوائد سالانه اش را بمصرف مخارج این جشن میرسانید ولی بعد ها

تهی دست شد و از عهده انجام این نیت خیر بر نیامد. ظهیر الدوله دستور داد بلیط‌هایی بقیمت سه تومان چاپ کردند که اخوان با رغبتی تمام خریدند



(شماره ۲۱) یکی از جلسات انجمن اخوت در باغهای شمالی تهران

و وسائل برگزاری جشن فراهم شد. در حدود پانصد تن درین جشن شرکت میکردند و اگر هم کسانی بودند که توانایی پرداخت وجه

نداشتند مجاناً حضور مییافتند . درین جشن که بیست و چهار ساعت بطول میانجامید و مثلاً از امروز عصر تا فردا غروب ادامه داشت آقامی و نوکری در کار نبود و همه خدمتگزار هم بودند . برابری و مساوات حقیقی که یکی از آرمانهای بزرگ بشریست درین جلسه پر مهر و صفا بدون کوچکترین امتیازی برقرار بود . آنها که میتوانستند غذا طبخ میکردند . شام و صبحانه و نهار باین ترتیب توزیع میشد که همه بترتیب باشپزخانه میرفتند و غذای خود را که در یک سینی گذارده میشد و مخصوص دو نفر بود ، میگرفتند و باهم نشسته میخوردند . حتی رجال و اعیان که در خانه خود نوکرها داشتند و هر گز دست بسفید و سیاه نمیزدند ، سینی بدست میامدند و دو بدو در اطراف باغ نشسته باکمال صفا بخوردن غذا مشغول میشدند . همه باهم یارانی مهربان بودند و این بزرگترین درسی بود که از پیر مرشد استاد فراگرفتند . ضمناً برای اینکه شب و روزی را بخوشی و مسرت بگذرانند و نامرادیهای زندگانی را فراموش کنند علاوه بر اینکه هر کس اهل سازی بود ، وسایل کار را باخود میآورد ، تفریحاتی نیز مانند آتش بازی و سینما برای یاران فراهم میشد و چون برق نبود سینما هم بوسیله گاز بکار می افتاد . از همه مهمتر اینکه اکثر مردم باذوق و مخصوصاً موسیقی شناسان آن عصر درین جلسات حضور مییافتند و گوئی سرتی بود که هنرمندان را باین خانه اهل دل میکشاند و در نتیجه کنسرتهایی در این جشن داده میشد . گاهی هم بغیر از روز جشن مولای متقیان بمنظور کمک بامور خیر کنسرتهایی ترتیب میدادند : مانند کنسرتی که بمنفعت حریق زدگان آمل (در مجلس شورای ملی) داده شد و کنسرت دیگری که برای

ترمیم خرابیهای حریق بازار در سال ۱۲۸۸ در خانه ظهیرالدوله تشکیل گردید.

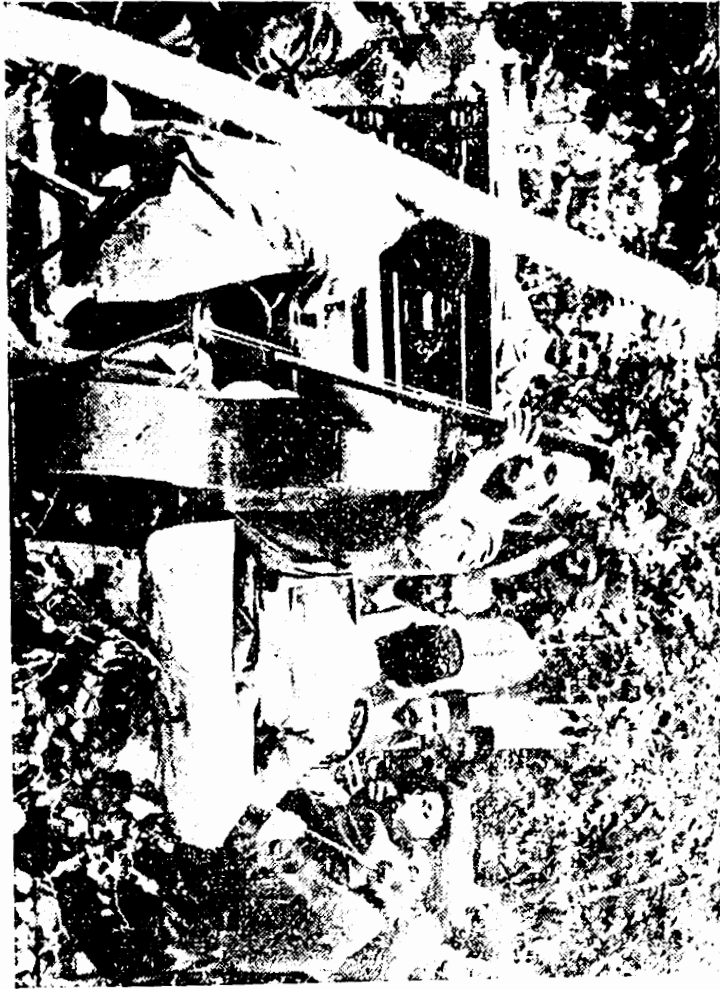
رئیس ارکستر، غلامحسین خان درویش بود و بهترین نوازندگان و خوانندگان زمانه درین کنسرتها شرکت میکردند. گویند گاهی هیئت ارکستر به بیست نفر هم میرسید. از جمله نوازندگان تار که درین کنسرتها شرکت میکردند اشخاص زیر را نام میبرند:

دکتر مهدی منتظم الحکما و حسین هنگ آفرین نوازندگان سه تار از شاگردان خاص میرزا عبدالله - مشیرهمایون و غلامرضا سالارمعزز و یوسف فروتن نوازندگان پیانو - ارفع الملک و یوسف خان صفائی ویحیی خان قوام الدوله‌ای و فخام الدوله وعلینقی وزیری (۱) و اسمعیل قهرمانی و شکرالله معروف به شکری و حاج غلامرضا مشهور بگاوی که همه تار مینواختند. حسین اسمعیل زاده کمانچه کش و تقی دانشور (اعلم السلطان) و رکن الدین خان و حسام السلطنه و حشمت دفتر نوازندگان ویولن. حاجی خان ضرب - رضاقلیخان نوازنده ضرب و آوازه خوان - نایب اسداله که او را نایب میگفتند و شاهیدی نوازندگان نی - ناصر سیف و میرزا حسین ساعت ساز و سیدحسین طاهر زاده که آوازمینخواندند. **نغمه درویشان** - نغماتی که در ارکستر نواخته میشد عبارت بود از پیش درآمدها و رنگ های درویش خان و تصنیف های شیدا. این

(۱) علینقی وزیری آهنگی بنام « مارش بهجت » دارد که یادگار

همان ایام است و در کتاب او چاپ شده است (دستور تار چاپ برلن

را هم بگویم که میرزا علی اکبر معروف به «شیدا» چنانکه از نامش
پیداست خود در سلك اخوان و مردی وارسته و تا قبل از پیدایش عارف



(شماره ۲۲) گروه‌ای از کسرت انجمن اخوت (۱۵ رجب ۱۳۳۱ ه. ق.)

مهمترین تصنیف ساز بوده و برای این جشن هم تصنیفی بنام مولود نبی
در سه گاه ساخته است :

مولود نبی محبوب خداست زین حسن ظهور عید قراست
 نازم بچنین بزمی که پیاست باهم بصفا سلطان و گداست

به به چه صفا به به چه وفا

به به چه شہی به به چه گدا

ساز و دف ونی هو حق زندا دم از دم هو مطلق زندا
 زین نغمه خوش منطق زندا کز مهر علی ذرات پیاست

عالم هم از او پرشور و نواست

به به چه صفا به به چه وفا

به به چه شہی به به چه گدا

احسنت بدین (احسنت بدین) عیش و طربی (عیش و طربی)

خوشا بچنین (خوشا بچنین) عشق و طلبی (عشق و طلبی)

بنخ بنخ بچنین بزم ادبی

کز مهر و صفا والطف خداست کاین جشن چین، بی ریب و ریاست

به به چه صفا به به چه وفا

به به چه شہی به به چه گدا

نازم بمقامی که در او خسرو و درویش

هستند بهم یکدل وهم مسلك وهم کیش

چه خوش فکرت درویش چه خوش فطرت درویش

چه خوش نیت درویش چه خوش عشرت درویش



این آهنگ و اشعار مخصوص روز تولد حضرت علی علیه السلام

است که هنوز هم اگر در روز سیزدهم ماه رجب جشنی بر پا گردد، در انجمن اخوت خوانده میشود زیرا درویشان ظهیرالدوله‌ای با این شعر و آهنگ راز و نیازها دارند و گذشته‌های باصفائی را از یاران پر مهر و وفای یاد می‌آورند.

انجمن اخوت سرودی هم داشت که در آغاز کنسرت نواخته میشد ولی با شعر توأم نبود و آهنگ آن در مایهٔ دشتی و بوزن دوضریست.

در خانمهٔ کنسرتها، ظهیرالدوله برسم پاداش مدالی را که بهمین منظور ساخته شده بود بنوازندگان اعطا میکرد و همه از اینکه از دست مرشد طریقت، یادگاری می‌گرفتند بسی خرسند و مشعوف و مفتخر میشدند.

ت این دو آهنگ بعدها توسط موسیقی دانهایی که بخط موسیقی آشنا بوده اند نگاشته شد و برای استفادهٔ کسانی که علاقمند بفر گرفتن آنها باشند موجود میباشد ولی به چاپ نرسیده است و الحق اشعار تصنیف مولود نبی نمایندهٔ روحیهٔ خاص اهل صفا و اجتماع آنان چنانکه گذشت بهترین جلسهٔ محبت آمیز بی‌ریای این سلسله است.

این بود اولین کنسرت‌هایی که بتشویق ظهیرالدوله داده میشد و خاطره‌های شیرینی در کسانی که آنرا دیده و شنیده‌اند و اکنون هم حیات دارند، باقی گذارده است. بعدها نیز کنسرت‌های دیگری داده شده که جنبهٔ عمومی داشته و مخصوص اخوان صفا نبوده است و در جای خود بآن اشاره خواهد شد.

دنبالهٔ سرگذشت

صحبت از تار عموجان و گاردن پارتی باغ او بود که بمناسبت مرا بموضوع دیگری کشانید متأسفانه پدرم در سلك اخوان نبود و سن من هم این تقاضا را نداشته که شنیدن این کنسرتها برایم دست داده باشد ولی داستان آنرا مکرر از زبان مردم صاحب ذوقی که بعدها از دوستانم بوده اند شنیده‌ام. باغ بهجت آباد را با استخر بزرگ که قنات آبی در آن جریان داشت و درختان سبز و خرّمی آنرا احاطه کرده بود، بخوبی یاد می‌آورم که گردشگاه زیبایی بشمار میرفت و مردم، اوقات فراغت خود را در آن حوالی بخوشی و مسرت میگذرانند، بعدها بدست دیگران افتاد و تقسیم بخانه های کوچکتری شد که حالا دستی هم بدامانشان نمیرسد. آنروز گردشگاه ملت بود، امروز خانهٔ صاحبان عزت!

دیروز و امروز - منزل ما هنوز در شهر بود. پدرم ذوق فلاحه داشت و میخواست باغی داشته باشد و از گاو و گوسفند خود شیر بدوشد و بما بخوراند. براهنمائی عموجان باغ بزرگی بیرون دروازهٔ قزوین خرید که پر از درختان میوه بود و بآنجا انتقال یافتیم. کرجه بسیار بمدرسه دور بود ولی ما بچه های آن دوره براه رفتن عادت داشتیم. صبح زود راه میافتادیم و از خیابانهاییکه در زمستان مستور از گل و بهار و پائیز پر از گرد و خاک بود گذشته بعد از یکساعت بمدرسه میرسیدیم و عصر هم بهمین

ترتیب بر میکشتم. همیشه هم قبل از زنگ، قابلمه را در نهار خوری گذارده برای خواندن سرود در سالن حاضر میشدیم. گویی فراهم بودن وسایل زندگی، مردم را نسبت بسابق تنبل کرده است. همین است نتیجه آثار تمدنی که بناقص بمارسیده است! اگر آنطور که دیگران دارند ما هم داشتیم مثل امروز سرگردان نبودیم! آیا تقصیر ماست یا گناه آنها که ما را بدنبال خواسته های خود میکشانند؟

در هر حال باهمان وسایل موجود که هنوز بهترش را ندیده بودیم، خیلی هم خوش بودیم، سلامتمان هم بهتر بود. اشتیهای بیشتری هم داشتیم، چه از صبح تا غروب توی باغ میوه میخوردیم ولی شام و نهار هم ترك نمیشد حالا بچه های ما بسیار کم خورا کترند، چه ساعات تفریحشان را بخواندن مجلانی میگذرانند که خواننده را بهره ای نمیدهد ولی البته صاحب مجله را باب و نانی میرساند. اگر برای آنها مضر است برای اینها که بی فایده نیست! باری لذت ما بچه های آنروز وقتی بسر حد کمال میرسید که شبهای جمعه در میرسید و چندین خانواده که با هم مانوس بودیم راه شمیران را در پیش میگرفتیم. در آنروزها بیلاق رفتن هر چند موقتی و چند روزه بود، بیک مسافرت کامل شباهت داشت. همیشه هم موجباتش فراهم نمیشد. شاید سالی یکی دوبار پیش میآمد و چون بسیار از امروز قانعتر بودیم خیلی هم خشنود میشدیم. چرا؟ علتش معلوم است: کافه ای نبود که بروند و خودی بهم نشان بدهند. دانسینگ نبود که در آغوش هم بیفتند و برقصند و کارشان برسوائی و بد نامی بکشد. سینمایی نبود که منظره های شهوت انگیز و هولناک را که مایه تباهی

فکر جوانان است ببینند و آرزوهای دور و دراز در سر پیورراندند .
تجربیش هم سر بل نداشت که در آن کار از اتومبیل‌های لوکس توی ماشین
بنشینند و مال خود را بر رخ دیگران بکشند . آنهم مالی که معلوم نیست
از کجا بدست آمده ! آب علی و رامسر هم بیغوله‌های خرابی بود که
هنوز آثار تمدن با آنجا نرسیده و قمارخانه خانه برانداز و میعادگاه
عشاق نشده بود ! حالا ببینیم آن زمان چگونه بشمیران میرفتیم :

چندین مفرش و رختخواب می بستیم و با درشکه بمیدان سرچشمه
می آوردیم . همانجا که کاروانسرای الاغ‌های شمیرانی بود . بارها را روی
قاطرها میگذاریم . خودمان هم سوار شده بطرف دروازه شمیران براه
میافتادیم . بعضی از خانمها که از الاغ سواری میترسیدند دهانه الاغشان
را خرکچی‌ها میگرفتند . لا اقل يك ساعت طول میکشید تا باستخر
قصر میرسیدیم . همانجائی که حالا ایستگاه فرستنده است و آهنگهای
موسیقی را پخش میکند خواه درست باشد خواه نا درست ! مقصود کاری
است که ما هم رادیو داریم و نغماتی مینوازیم حالا نمیتوانیم بزنیم یا بد
میزنیم و گوش مردم را میخراشیم و موسیقی ایران را تباه میکنیم و
آبروی خود را میبریم اینها مطالب مورد تأملی است که حالا مورد
بحث نیست .

صحبت از رفتن شمیران بود . در قصر ، قهوه‌خانه خوبی بود که
استخر بزرگی داشت . در آنجا چای میخوردیم و رفع خستگی میکردیم
بعد دوباره براه میافتادیم تا بقلهک میرسیدیم . در باغ یکی از دوستانمان
حاج میرزا یحیی دولت آبادی که مرد آزادیخواه دانشمند معارف دوستی

بود منزل میکردیم . این شخص یکی از مفاخر آن زمان بود ، مرد ها دور او می نشستند و صحبت میکردند . محضر بسیار گرمی داشت . اها چون بحث آنها در اطراف مطالب سیاسی بود ما از صحبتهایشان چیزی نمی فهمیدیم . بعدها دانستم که او از آزادیخواهان صدر مشروطیت بود که بسیار وطنش را دوست می داشت و در عقیده خود استوار و ثابت قدم بود . تابای جان میایستاد و از راهی که راست تصور میکرد منحرف نمیشد چنانکه در آخرین دوره ای که نماینده مجلس بود با وضعی که پیش آوردند مخالفت کرد و بهمین مناسبت در دوره های بعد دیگر وکیل نشد و تا پایان عمر مغضوب و خانه نشین ماند مردم دیروز پیرو مرام بودند ، امروز دنبال نامند !

متایسه آهنگها - روز بعد مجدداً براه میافتادیم و به تجریش میرفتیم که یا بدر بند و پس قلعه برویم یا باوین و در که روی آوریم . حوالی ظهر بمقصد میرسیدیم و بساط خود را کنار رودخانه پهن میکردیم . شبها در نور ماهتاب همه دور هم مینشستیم و از نواهای دلپذیر کمانچه میرزا رحیم و تار میرزا غلامرضا استفاده میکردیم .

درین موقع بجمع ما هنرمند دیگری هم افزوده شده بود که صوت زیری داشت و او را سید حسین قراب (۱) میگفتند . مردی بود کوتاه قد و چاق و سرخ رو و خندان که ضرب هم میگرفت . دو پسرش محمد

(۱) پدر سید حسین، معروف به سید زین العابدین قراب و از آواز خوانهای دربار ناصری بوده که در تعزیه های تکیه دولت هم نقش مهمی داشته است .

وقاسم حالا هر دو اهل موسیقی هستند؛ با تار و ضرب آشنایند و آواز هم میخوانند.

آهنگهای عارف در آن موقع بسیار معمول بود. اهل ذوق نسخه



(شماره ۲۳) سید حسین قراب (خواننده)

تصنیف‌ها را بر میداشتند و در کتابچه‌ای که همواره در جیب داشتند
همراهشان بود. همین که موقع خواندن تصنیف میرسید کتابچه‌ها را
در می‌آوردند و دسته جمعی میخواندند:

هنگام می و فصل گل و گشت چمن شد

در بار بهاری تهی از زاغ و زغن شد

از ابرکرم خطه‌ری رشک ختن شد

دلتنک چومن مرغ قفس بهر وطن شد (۱)

من از همان موقع به تصنیف های عارف علاقمند شدم . آنها را در کتابچه‌ای نوشته و از بس خوانده بودم آهنگ و شعر را بخوبی از حفظ داشتم . وقتی یاد خواندن دسته جمعی مردم در آن ایام میافتم و وضع فعلی مجالس دوستانه را می بینم بخوبی در میابم که در آن زمان ، مردم ذوق و نشاطی داشتند و آهنگهای مناسبی در دسترسشان بود که میخواندند و لذت میبردند . کسی مانند عارف تصنیف ساز بود که هم آهنگش دلربا بود و هم شعرش مضامین خوب داشت . حالا با این که باید ترقی کرده باشیم مثل اینکه بانحطاط رفته‌ایم : آهنگهای کنونی آن شور و جذبه را ندارد ، اشعار هم دور از لطف و مفهوم است ، کمتر کسی نیز میتواند بخواند . خوب رادیو هست ، هر وقت خواستیم پیچش را باز میکنیم اما حیف که اکثر خارج میخواند . تصور نکنید گفته من است . از زبان همه کس میشنوم اما مثل اینکه متصدیان این دستگاه هم از بس آهنگ بی رویه شنیده‌اند گوششان خارج شده است و از کسی هم که گوشش درست

(۱) این تصنیف را عارف در انقلاب مشروطیت بیاد اولین قربانیهای

آزادی سروده است ، همان وقتی که خاک وطن از خون جوانان پاکباز که در مقابل اعمال استبدادی محمد علی شاه ، جنگیده بودند رنگین شد چنانکه در همین تصنیف گوید :

از خون جوانان وطن لاله دمیده از ماتم سرو قدشان سرو خمیده

راستی آنها چه شوری در سر داشتند و چگونه شیدائی وطن بودند ، امروز تظاهر بمیهن پرستی بیشتر است ولی معنی و حقیقتی در کار نیست!

باشد چاره اندیشی نمیکنند . نتیجه اینست که من و شما هم باید این صداهای ناموزون را بشنویم ! همه میدانند عیب از کجاست ، همه هم میخواهند نواقص مرتفع شود . پس چرا درست نمیشود ؟ یا تبلیغ و بی‌علاقه ، یا ناتوانیم و بی‌اختیار !

در همین موقع که مشغول چاپ این قسمت هستم صحبت از اصلاح موسیقی رادیو بمیان آمده است و جمعی از استادان این هنر را برای انجام منظور دعوت کرده اند . امید وارم مثل همه کارهای این کشور فقط حرف نباشد و نتیجه عملی حاصل شود . انشاء الله !

خاندان هنر

مشهورترین تارزنها

تاکنون چند جا از تار سخن گفته‌ام. حلاموقع آنست از خاندانی صحبت کنم که همه در نواختن این ساز استاد بوده و باعث رواج آن شده‌اند.

میگویند ناصرالدین شاه مردی با ذوق بوده و از اهل هنر تشویق میکرده و توجه مخصوصی نسبت بنوازندگان و خوانندگان داشته‌است همچنین شعر می‌گفته، نقاشی میکرده و از ساز و آواز خوب خوشش میامده‌است. اشعاری از وی نقل شده که در کتب و تذکره‌ها موجود است (۱) نقاشان زبردستی هم مانند صنیع‌الملک (۲) و کمال‌الملک و محمود ملک‌الشعرا و مزین الدوله در دوره او میزیسته که طرف توجه و التفات شاه بوده‌اند.

اما راجع بذوق موسیقی او آنچه بنظر میاید و از خواندن کتابهایی که در زمانش نوشته شده استنباط میگردد، او به گردش و اسب‌سواری

(۱) ادوارد براون مینویسد: اما این تراوش‌های طبع او برای اشغالی اقناع کننده است که کلام الملوك را ملوك الكلام میدانند (تاریخ ادبیات براون جلد چهارم ترجمه رشید یاسمی صفحه ۲۱۴)

(۲) ابو الحسن خان غفاری ضیع الملک عموی کمال الملک و از هنرمندان بنام و نقاشان معروف دوره ناصری بوده که سفری هم برای تکمیل هنر بایتالیا رفته‌است.



(شماره ۲۴) این تابلودرموزه گلستان و در زیر آن نوشته شده است : ۱۲۷۵ مشق
شد ، ناصرالدین شاه قاجار . توضیح اینکه کار سال یازدهم سلطنت وی میباشد .
شاهد او طرح کرده و نقاش دیگری تکمیل نموده است .

وشکار و خوش گذرانی بیش از هر چیز رغبت داشته ولی دربار شاه هم همواره دارای يك دسته عمله طرب خاصه بوده که در مجالس بزم و سرور و شادی، نوازندگی میکردند چنانکه شهرت دارد او نسبت باهل هنر بی علاقه نبوده و آنها را مورد تشویق هم قرار میداده است. (۱)

(۱) نمونه نقاشی ناصرالدین شاه در صفحه ۱۴۷ کتاب هزار بیشه تالیف جمال زاده دیده میشود که شاه خواسته است گلی بکشد ولی چیز بی ربطی شده است. جمال زاده مینویسد: خداوند روی استبداد را سیاه کند که انسان عاقل باید خط بطلان بر انصاف کشیده سیاه را سفیدترش را شیرین و ظلم را عدل انوشیروان بخواند و بداند. در صفحه ۱۵۰ همان کتاب مینویسد: انسان وقتی میشود که ناصرالدین شاه اهل ذوق و فضل بوده و شعر هم میگفته تا قدری اسباب تعجب میگردد.

نگارنده برای استنباط این مطلب و پی بردن بکیفیت ذوق ناصرالدین شاه سفرنامه هایش را مطالعه کردم و چنین دریافتم که وی نقاشی را بیش از موسیقی درک میکرد است چنانکه هر جا در سفرهای اروپا بنمایشگاه یا قصورقدیمی رفته تا بلوهای نقاشی را بدقت توصیف کرده حتی چند بار هم خودش در مواقع فرغت، قلم انداز، تصویری کشیده که یکی از آنها هم در صفحه ۱۶۶ سفرنامه سوم او چاپ شده و نسبتاً خوبست ولی با اینکه بتمام ابراهام و کنسرتها رفته توضیحاتی راجع بآهنگهای موسیقی نداده در صورتیکه از رقص ها و زیبایی رقاصه ها مکرر یاد کرده و داستان نمایشها را هم گاهی باختصار شرح داده است. علتش اینست که نقاشی با چشم درک میشود و چون او ذوق نقاشی داشته بلطائف تابلوها پی برده ولی درک موسیقی با گوش و مشکلتراست و آنها آشنائی و عادت زیاد میخواهد ولی آنچه مسلم است او باغ وحش ها را بهتر از همه وصف کرده زیرا اهل شکار بوده و حیوانات و طیور را خیلی خوب میشناخته است. اما راجع بذوق موسیقی ایرانی این پادشاه چنانکه شهرت دارد او بنعمات ملی آشنائی داشته و استادان ←

آقا علی اکبر - در دیوان عارف چند سطرى راجع بمعروفترین نوازندهٔ تار دربار ناصرى آقا علی اکبر فراهانى نوشته شده که مأخذ آن را ذکر نکرده است:

این استاد گرامى نیز مانند بعضى از ارباب حرفه و هنر قرن اخیر در دربار ناصرى تربیت یافته و بى اندازه مورد تشویق و محبت شاه بوده است . بطورى که اغلب وقت را در مصاحبت شاه گذرانیده و او را از نعمات عالی و بى نظیرى که ساختهٔ خود اوست سرمست نگاه میداشته است . از عجایب اینکه درجه و میزان هنر استاد بحدى بود که کسى را یارای مخالفت یا جرأت حسادت با او نبوده و اخلاقاً هم طوری با اطرافیان شاه میزیسته که محبوب همه واقع و مورد توجه عموم قرار گرفته بوده . با آنکه مانند امروز ، آن روز هم تا اندازه‌ای وضعیت زندگانی هنر-مندان، تیره و ناراحت بوده، ولی زندگی این استاد در نهایت خوشی و آسایش بوده است . زیرا گذشته از اینکه رقیبى درمقابل نداشته ، مورد محبت و تشویق مخصوص شاه بوده و استاد هم ازین مهربانیها بهره‌مند و کامیاب بسر برده است . شاهد، عکسى است که دیده میشود و بامر شاه از بهترین صورت های دلفریب کشیده شده است . (این عکس را بعد ملاحظه خواهید کرد)

→ فن را با تحسین و انعام‌های نقدى هم تشویق میکرده است و بهمین جهت موسیقی دانهای مشهورى در عصر او بوجود آمده‌اند. در صورتیکه بعد از او که همین قدرشناسى های مختصر هم از بین رفته است رونق بازار هنر شکسته شده و نوازندگان نابغه کمتر ظهور کرده‌اند.

جملات فوق بدون ذکر مأخذ که روش نویسندگان قدیم ماست اگر هم شاهد علاقمندی و توجه شاه باقا علی اکبر باشد مربوط بسالهای اولیه سلطنتش میباشد زیرا این تابلوی آب و رنگ که اصل آن اکنون نزد علی اکبر شهنازی (نوه آقا علی اکبر) است بسال ۱۲۷۳ ه.ق. (سال نهم سلطنت ناصرالدین شاه) کشیده شده است. در صورتیکه اعتماد السلطنه عضو دربار ناصرالدین شاه که سابقاً ذکرش گذشت و وقایع روزانه دربار را در پانزده ساله آخر دوره آن پادشاه نوشته بکلی برخلاف آن اظهار نظر مینماید چنانکه مینویسد:

بر خلاف عادت هائی که این پادشاه دارند که بساز و صحبت میل ندارند و بآنچه سلاطین سلف مایل بوده اند، نیستند و جزشکارهای پر زحمت هیچ نمیخواهند و نمی طلبند، عملاً طرب را احضار فرمودند. بواسطه بی میلی پادشاه باین طبقه و فقر و پریشانی مردم و دماغ سوختگی اهل پایتخت که کسی طالب خواستن و اجرت دادن باین سلسله نیست عملاً طرب جز يك نفر که آقا محمد صادق باشد باقی بی معنی و دوک تراش هستند (۱)

عارف از نعمات عالی و بی نظیری که آقا علی اکبر ساخته گفته گو کرده، در صورتیکه آهنگی در دسترس ما نیست که باو منسوب باشد ولی نوازندگان سالخورده امروز از زبان پدرانشان میگویند که آقا علی اکبر هنرمند بزرگی بوده و در نواختن تار مهارت و استادی بسزائی داشته و این گفته کاملاً مورد تصدیق است زیرا کنت دو گوینوی فرانسوی

که در زمان حیات آقاعلی اکبر در تهران بوده ، او را دیده و سازش را شنیده و چند جمله هم راجع باو نوشته است :

درمیان طبقات متوسط معروفترین نوازندگان تار، علی اکبر است که خیلی خوب تار میزند و من دیده‌ام اروپائینی که هیچ بموسیقی مشرق زمین توجه نداشته‌اند درموقع شنیدن ساز علی اکبر دچار تأثر شده‌اند علی اکبر باروح و حساسیت خیلی زیاد تار میزند و نه تنها این شخص در ایران هنر پیشه بزرگی است بلکه در تمام کشورهای جهان هم چنین شخصی يك هنر پیشه بزرگ محسوب میشود ولی نظیر بعضی از هنرپیشگان و نویسندگان اخلاق مخصوصی دارد و تند خلق است و بایستی خیلی اصرار کرد تا او را مجبور بتار زدن نمود (۱)

مستوفی در شرح زندگانی خود داستانی دارد که بمناسبت ، نام آقاعلی اکبر هم بمیان آمده است و ذکر آن درین جای موقع نیست : میرزا عبدالجواد اصفهانی از خوشنویسان بوده و شیوه میر عماد را بسیار خوب مینوشته ، شعر هم میگفته و عنقا تخلص میکرد . بموسیقی علاقه فراوانی نشان میداد و در مجالس انس خیلی محرمانه ضرب هم میگرفت ولی از این هنر او جز دو سه نفر کسی خبر نداشت . میرزا محمود وزیر هم خط خوب مینوشت و تار و سه تار را خوش مینواخت . باین جهت این دو تن با هم خیلی مانوس بودند و میرزا عبدالجواد پای ساز میرزا محمود ضرب میگرفت . روزی میرزا محمود

(۱) کتاب سه سال در ایران تألیف گوینو ترجمه ذبیح الله منصورى

وزیر و میرزا عبدالجواد در مجلس دو نفری خود بودند. مستخدم وارد شد و آمدن آقا علی اکبر نوازنده معروف تار را اعلام داشت. ورود هنرمند موجب شرف آنها شد. اتفاقاً جمعی از دوستان میرزا محمود هم که ورود آنها باین مجلس مانعی نداشت رسیدند و مجلس دو نفری، مجلس انس هفت هشت نفری شد. بعضی از مهمانها تقاضا کردند ساز استاد را بشنوند. برخی هم گفتند: چه خوب بود ضریبی هم میداشتیم. یکی از آنها (البته غیر از میرزا عبدالجواد) گفت من ازین فن بی بهره نیستم، اگر تنبکی باشد حاضرم. خدمتگزار، تار را با استاد داد و تنبکی آورده آنرا یکسر بدامان میرزا عبدالجواد گذارد. میرزا که چنین انتظاری نداشت برآشفته و گفت. من که ضرب نمی گیرم! مستخدم که بمناسبتی از او دلتنگی داشت گفت ببخشید، نمی دانستم جلوی آقایان نمیخواهید تنبک بزنید. اهل مجلس فهمیدند که میرزا عبدالجواد سابقه ضرب گرفتن داشته است. (۱)

مقصود از ذکر حکایت این بود که در آن دوره موسیقی را آن قدر و اعتبار نبود که دانستن آن برای مردم اسباب افتخار باشد و میرزا عبدالجواد که خط خوش را هنر خود میدانست از نواختن ضرب در پیش جماعت امتناع داشت و نمیخواست کسی بداند که او از این فن بهره ای دارد.

مطالب زیر را از یاد داشتهای حاج آقا محمدایرانی مجرد که از مردان موسیقی شناس و اهل ذوق میباشد و همواره محفل ایشان

مرکز هنرمندان و استادان موسیقی است و همه عمر را بجمع آوری آثار هنری و مخصوصاً سازهای کار دست اساتید معروف که از نظر آراباب ذوق قد و ارزش بسیار دارد صرف نموده است ، استفاده کرده ام و این سطور خلاصه ایست از اطلاعاتی که ایشان در مورد آقا علی اکبر استاد معروف جمع آوری نموده در دسترس نگارنده گذارده اند :

هفت نفری که در تابلو آب و رنگ کار صنیع‌الملک اطراف استاد

دیده میشوند باین شرح میباشد :

۱ - دختر سمت راست که چهارقد بسر دارد کوکب خانم است .

۲ - پسر طرف راست با کلاه بلند موسومست بمیرزا عبدالله خان

علاء‌الملک .

۳ - پسر وسطی دست راست که کلاه چلواری عرقچین بسر دارد

علی اکبر بازیگر است .

۴ - پسر سربرهنه سمت راست ، حسن خان است .

۵ - پسر دست چپ با کلاه بلند ، مسعود میرزا است .

۶ - دختر طرف چپ که روسری دارد نامش سلطان خانم است

که تصنیفی بنام او معروفست و بعد ذکر خواهد شد . این خانم در

اندرون ناصرالدین شاه نوازنده تار و سه تار و مایه دان بوده است .

۷ - پسر سربرهنه سمت چپ ، نامش میرزا حیدر علی سرهنک

میباشد .

چنانکه ملاحظه میشود سن هیچکدام از این جوانان به بیست نمی

رسد و اینها همه شاگردان آقا علی اکبر بوده که از تعالیم استاد بر

خوردار شده‌اند .

تار دست استاد بنام قلندر معروف بوده و اکنون در دسترس نیست

و استاد درین تصویر مردی در حدود چهل تا چهل و پنج بنظر میرسد .

این تابلو که بواسطه فوت نقاش ، نا تمام مانده پس از آقا علی

اکبر در اختیار فرزندش میرزا عبدالله بوده که او نیز به پسر خود احمد



(شماره ۲۵) آقا علی اکبر فراهانی استاد تاراجی (برای شرح این تصویر صفحه ۱۰۶ مراجعه نمایید) این تابلو، کار صنیع الملک است

عبادی داده و در نگاهداری آن کمال توصیه را کرده است و اکنون در منزل علی اکبر شهنازی نوّه آقا علی اکبر موجود میباشد .

بقرار معروف ، آقا علی اکبر ، مردی باحقیقت و درویش سیرت و با اخلاص و اهل ایمان بوده . گویند در تعقیب نماز عشاء یکی از سوره های قرآنی را نواخته است که شنوندگان تشخیص داده اند که سوره یسین است . شاید بنظر اغراق آید ولی اهل فن دانند که وقتی مهارت بدرجه کمال رسید باسرا نکشت هم میتوان گفتگو کرد . استاد ، اهل شعر و ادب بود و از جمله این دویتی را میرزا عبدالله باو منسوب میدانست که در آواز طوسی (ماهور) نواخته میشود :

اگر از توجدا باشم ، نباشم بغیری آشنا باشم ، نباشم
من بی دست و پا در زیر تیغت بفکر دست و پا باشم ، نباشم

از آواخوانهایی که مجلس استاد را درك کرده اند رضاقلی تجریشی است که باسیدزین العابدین قراب کاشی معاصر بوده و عکس هر دودر تصویر صفحه . ۶۵ . همین کتاب دیده میشود . از رضاقلی منقول است که خسرو نامی در زیبایی و حسن و جمال ، یوسف شهر بوده و ببرکت ساز استاد با محبوب خود که سرستیز داشته بلطف و مهربانی آمده است . دیدار شد میسر و بوس و کنار هم .

آقا علی اکبر عمر طولانی نکرده و بطوریکه میگویند در هنگام فوتش با یکی از همسایگان درباره صدای ساز مشاجره داشته است تاشبی باتار قلندر بیام میرود و با ساز بمناجات و راز و نیاز مشغول میشود و همانجا میخوابد . بامدادان او را متوفی میابند .

تصنیف ذیل که با وزن سنگین سه ضربی در چهار گاه خوانده
 میشود و آهنگ زیبایی دارد ساخته سلطان خانم شاگرد آقا علی اکبر
 است که در قسمت آخر، تند و شش هشتم میشود:

بتا بتا، مجنون و مفتونم من از غم تو (من از غم تو)

دیده چون جیحونم من از غم تو (من از غم تو)

صبا آن شوخ رعنا را بگو مجنون مکن ما را

تاکی صنما با ما بکینی، دلبر با مدعیان من نشینی، دلبر

رحمی بنما بر دل مسکینم دیده خونینم

اشک چو پروینم سینه غمگینم

ورنه بخدا جای تو من یار دگر بگزینم ورنه بروم با مدعیانت بنشینم

صبا یاری بغمگساری زسوی مجنون بکوی لیلی بیر پیامی

ای دوست خدارا مشکن دل ما را بگذار جفارا پیش آروفا را

تا اینجا از یادداشتهای حاج آقا محمد استفاده شده است. اینک

دنباله مطلب نقل از گفته جواد عبادی فرزند بزرگ میرزا عبدالله:

آقا علی اکبر فرزند شاه ولی است و طبع شعر نیز داشت چنانکه

ایات ذیل را باو منسوب میدانند:

غمناک از آن نیم که فلك دشمن من است

تا دوست با من است چه پروای دشمن است

دائم خیال روی تو ما را است در نظر

چشم کسی ندیده بهشتی که با من است

گر دوست پای نهد، از مهر بر سرم

دیگر چه غم، از آنکه زبی دست دشمن است

باز آیم از برانیم از خویش ، کاین مثل
 با تو حکایت مکس و باد بیزن است
 درمان مجوز درد دل عاشق ای طیب
 درمان درد عاشق بیچاره ، مردن است

هر آنکه چشم سیاه تو دید ، با خود گفت
 خطا بود که بخوانند ، آهوی ختنش
 بیاغ علاض تو ، هر که دسترس دارد

چه حاجت است به نسرین و سنبل و سمنش
 آقا غلامحسین - فرزند محمد رضا و برادر زاده آقا علی اکبر
 است که شاگرد عموی خود بوده و پس از وی هنرمندی بزرگ بشمار
 آمده و در دربار ناصری طرف توجه و علاقه مخصوص شاه گردیده است.
 اعتماد السلطنه در یادداشت‌های خود مینویسد . در غیاب من آقا غلامحسین
 تارزن احضار شده بود که تار بزند (۱)

دوستعلی معیری مینگارد : یکی از نوازندگان ، آقا غلامحسین
 تارزن که در فن خود از اساتید دهر ... و از دست پروردگان آقا علی اکبر
 معروف بود (۲)

آنچه بنظر میرسد بعد از آقا علی اکبر دو تن از نوازندگان در
 دربار ناصرالدین شاه دارای مقام مهمی بوده و موسیقی دانه‌های دیگر آنها
 را باستانی قبول داشته‌اند : یکی محمد صادق خان است که بعد ذکرش

خواهد آمد؛ دیگر آقا غلامحسین که پس از آقا علی اکبر زبردست‌ترین نوازندهٔ تار بوده است، چنانکه میگویند بقدری مضراش تند و ریز او سریع و مرتب و متوالی بوده که از دور صدای آرشهٔ کمانچه را میداده



است. از آقا حسینقلی منقول است که وقتی از هنرش تحسین کردند، گفته است اگر تار زدن آقا غلامحسین را شنیده بودید بخوبی در مییافتید که من در مقابل او ذره‌ای بیش نیستم. هر چند این بیان حاکی از نگاهداری احترام مقام استادی باشد ولی بهر حال بخوبی می‌رساند که آقا غلامحسین نوازندهٔ بزرگی بوده است.

آقا غلامحسین شاگردان (شمارهٔ ۲۶) آقا غلامحسین استاد تار

خوبی تربیت کرده که علاوه بر میرزا عبدالله و آقا حسینقلی که عموزاده های او بوده و هر دو چنانکه بعد خواهیم نوشت مقام استادی یافته‌اند، سه تن دیگر هم نوازندهٔ خوبی بوده‌اند:

۱- نعمت‌الله خان معروف بانابکی - استادانی که ساز او را

شنیده و هنوز حیات دارند از وی با احترام و تحسین یاد میکنند. باقرخان رامشگر میگوید: نعمت‌الله خان اهل کرمان و نخست در دست‌داه فیروز میرزای نصرت‌الدوله والی آن ایالت بود که بعد بتهران آمد و

نزدیکی خان مشیرالدوله رفت و سپس بدستگاه اتابك منتقل شد و بهمین جهت باتابکی معروف گردید .
 ۲- یوسف خان صفائی- که چون از منسوبین ظهیرالدوله بود



(شماره ۲۷) از راست به اول : نعمت‌الله خان معروف باتابکی- فردوم اکبرخان
 (خواننده) - فر سوم نعمت‌الله خان معروف بسوسکی

یوسف خان ظهیرالدوله‌ای معروف شد . موسی معروفی که هنرش را از نزدیک دیده است اظهار میدارد که سبک ساز او خصوصیتی داشت و در مضراب تک وچپ وراست بسیار مسلط بود و از ردیف و علم موسیقی هم بخوبی اطلاع داشت و برخی نعمات مخصوص بخود مینواخت اما مضراب ریز کمتر در سازش مشاهده میشد و شنیدن ساز تنه‌ایش ترجیح داشت تا اینکه همراه آواز و ضرب بگوش برسد. نگارنده ویرا در اوائل تأسیس مدرسه عالی موسیقی و زیری (سال ۱۳۰۲) دیده بودم که در آن وقت

مرد سالخورده‌ای بود و تارهای مدرسه را تعمیر و مرتب میکرد. البته در آن هنگام تقریباً با ساز متار که بود و قدرت زیادی در نواختن نداشت ولی تک مضرابها و چپ و راستهایش شمرده و خوش آهنگ بود. نوّه او



(شماره ۲۸) یوسف خان صفاتی (نوازنده تار - شاگرد آقا غلامحسین)

رحمت الله صفائی است که اول نزد پدر بزرگش تار زده سپس شاگرد موسی معروفی شده و اکنون معلم مدرسه ایرانیان در بغداد است.

۴ - محمد علی خان

مستوفی - یکی دیگر از شاگردان آقا غلام حسین بوده است که چون شغلش موسیقی نبوده از این لحاظ شهرت فراوانی کسب نکرده است: نامبرده از مستوفیان معروف و صاحب فضائل و کمالاتی هم بوده است.

فرزندان آقا علی اکبر - این استاد سه پسر داشته است: میرزا حسن: که از تعلیمات پدر برخوردار شد و در نواختن تار و سه تار نیز مهارت یافت چنانکه در سلك نوازندگان در بای هم درآمد و عکس او در صفحه ۶۵ بنظر میرسد ولی در جوانی در گذشت.

فرزندان دیگر آقا علی اکبر استادان مشهوری هستند که تاکنون یکی دو جا نام آنها بمناسبت بمیان آمده است و بزودی از این دو تن

یعنی میرزا عبدالله و آقا حسینقلی گفتگو خواهم کرد . چون آقا علی اکبر عمر زیاد نکرده و این دو پسر، کوچک بوده‌اند نتوانسته‌اند، از معلومات پدر خویش استفاده نمایند و موسیقی را از پسر عموی خود آقا غلامحسین فرا گرفته‌اند . معروفست که آقا غلامحسین توجیهی بتعلیمات موسیقی عموی زاده‌های خود نداشته و مانند اغلب هنرمندان آن زمان، مردی حسود بوده و میل نداشته است هنر خود را بدیگران حتی عموزاده‌های خویش هم بیاموزد .

ردیف دستگامهای موسیقی امروز ما در حقیقت روایت آقا علی اکبر است و اگر حسن تصادفی نشده بود و آقا غلامحسین معلومات خود را بعموزاده‌ها نمیآموخت ضرر بزرگی بموسیقی ما وارد شده بود . حسن تصادف این بود که چون میرزا عبدالله و آقا حسینقلی طفل بودند و سرپرست نداشتند آقا غلامحسین بعد از فوت آقا علی اکبر زوجه او را بعقد ازدواج خود در آورد و نسبت باین بچه‌ها سمت پدری هم پیدا کرد . فرزندان آقا علی اکبر علاقه بسیاری بفرا گرفتن موسیقی داشتند چنانکه در موقعیکه پسر عمویشان ساز میزد، از پشت در، گوش میکردند و نواها را ضبط مینمودند و بذهن میسپردند، مادر آنها که این عشق فوق العاده پسرهارا حس کرد، از آقا غلامحسین خواهش نمود که آنها را از این هنر بی بهره نگذارد . او نیز قبول کرد و تعلیمات موسیقی آنها را بعهده گرفت . این دو برادر بعد ها جانشین پدر و پسر عموی خود شدند و نگذارند که شهرت موسیقی این خانواده یا بعبارت دیگر خاندان آقا علی اکبر را که نگارنده خاندان هنر

نامیده است از بین برود. در حقیقت این دو برادرند که آهنگهای گذشته را حفظ کرده و با زحمات زیاد آنرا تکمیل نموده بدست ما سپرده اند و اینک که سالهاست خود، از بین رفته اند هنوز، استانشان بر سر زبانها میباشد.

میرزا عبدالله - اولین تعلیمات موسیقی را از برادر بزرگتر خود میرزا حسن فرا گرفت و بعد ها در مکتب پسر عموی خویش آقا غلامحسین که استاد معروف زمانه بود، پرورش یافت. میگویند با کمک سید احمد نامی که سه تار میزده و دستگاه دان بوده ردیف موسیقی را منظم و مرتب کرده است. به برادر کوچک خود آقا حسینقلی هم تار آموخت تا اینکه او نیز بزرگتر شد و مستقیماً از پسر عموی خویش آقا غلامحسین استفاده کرد.

میرزا عبدالله که موسیقی را با کوشش و زحمت آموخت، و از حسادتهای استادان زمان خود دلخوش نبود، در اثر اخلاق کریمانه جبللی تصمیم گرفت که ازین پس هر چه میشوند بخوبی فراگیرد و دستگاها را کامل و بی نقص بذهن بسپارد و آنچه با ذوق و همت خستگی ناپذیر کسب کرده است در طبق اخلاص گذارده بشاگردان خود بیاموزد تا میراث گذشته را از دستبرد حوادث زمان، مصون دارد و عیناً بآیندگان تحویل دهد. او دیده بود که استادان قدیم نمیخواستند معلومات خود را بدیگران بیاموزند چنانکه ما هم ازین طبیعت های حسود داستانها شنیده ایم.

یا اوضاع زمانه این حس بد بینی را در آنها برانگیخته بود مبادا

شاگرد جای معلم را بگیرد و مقام استاد از بین برود یا چون خودشان رنج برده و گنج بدست آورده بودند، نمیخواستند آنرا برای کسان از دست بدهند. میرزا عبدالله بخوبی دریافت که عمر انسان ابدی نیست و



(شماره ۲۹) میرزا عبدالله استاد سه تار و تار

غفلت های گذشتگان باید برای آیندگان، درس عبرت باشد. با این فکر دست بکار شد و هر جا از استادی چیزی می شنید که در گنجینه ذهن خود نداشت آنرا هم بدیگر دانستنیهای خود میافزود و بهر کس از او میخواست میاموخت و همین همت و فکر بلند پایه استاد بود که از زوال نعماتی که تا آن روز بدستش رسیده بود، جلوگیری کرد. میرزا عبدالله شنیده بود که بسیاری از نعمات دلبذیر قدیم موسیقی ما، در اثر همین

حسادت ها و کوتاه بینی ها بدست فراموشی سپرده شده است و خواست ما امروز از او که موجب نگاهداری آهنگهای زمانه اش بوده است با



دینف بالا از راست: ۱- مرتضی صبا ۲- غلامحسین خان ۳- رضا هندسی ۴- اسمعیل قهرمانی ۵- ناصر خان
۶- جمواد عبادی فرزندی بزرگ میرزا عبدالله ۳- میرزا عبدالله (استاد) ۴- سید حسین خلیفه
(شماره ۳۰) شاگردان کلاس میرزا عبدالله دینف باین از راست: ۱- علی اکبر روحانی (محب السلطان)

احترام و نیکی یاد کنیم . از این گذشته وی مردی بود خوش طینت و
مهربان و همه را از گنج هنرش بهره می رساند .

خواننده عزیز میدانند که تا سی و چند سال پیش تنها صاحب-

منصبان و افراد موزیک نظام از خط موسیقی بهره داشتند؛ مدرسه موزیک هم مخصوص همان طبقه بود و دیگران از نت اطلاعی نداشتند. اگر چند تن دیگر ازین خط بی نصیب نبودند چنانکه بعد خواهید دید، خارج از دسته ای بودند که حرفه موسیقی داشتند. مطلب بسادگی امروز نبود که کسی نغمه ای را بنوازد، یکی هم آنرا بنویسد و ضبط کند. رسم دیرین بود که آهنگها را در لوح سینه بنویسند و آنقدر بزنند و تکرار کنند تا مر کوز ذهن شود و فراموش نگردد. همین کاری بود که میرزا عبدالله کرد و ردیف موسیقی ایرانی را در هفت دستگاه که معمول امروز است بدست شاگردان خود سپرد. آنها هم خوب فرا گرفتند و بدیگران آموختند. برخی هم برای اینکه دیگر فراموش نشود چنانکه بعد اشاره خواهم کرد قلم و کاغذ بدست گرفتند و ردیفها را نوشتند و حالا امیدواریم میراث گذشتگان را هنر، دوست امروز ببیند و بخواند و بفهمد و بنوازد و از یاد نبرد.

بیخود نیست که از اخلاق و رفتار میرزا عبدالله همه کس تعریف میکند، اگر مرد شریفی نبود، او هم رسم گذشته نوازندگان را تعقیب میکرد ولی خواست دیگران که دنبال او میآیند جز به نیکی از او سخن نگویند. این بود خلق و خوی يك هنرمند واقعی که شایسته بسی تعظیم است. او مردی درویش بود و کنج فراغت و مصاحبت یاران صمیمی را بمجالس مهمانی ترجیح میداد. یکی از دوستان میگفت: طفل بودم و با یکی از همبازهای خود، گاهی عصر بکنار خندق دولاب میرفتیم. میرزا عبدالله و عیسی آقا باشی که در آواز و ضرب دست داشت، روی خندق

دور از جماعت می‌نشستند. میرزا عبدالله ساعتها سه تار میزد و آقاباشی که پیر شده بود و دیگر نمیتوانست بخواند زمزمه میکرد؛ ما هم



(شماره ۳۱) میرزا عبدالله.

پهلوی آنها می‌نشستیم و گوش میدادیم. بعد آقا باشی ما را بدوش

میگرفت و بمنزل میآورد و پیدرمان که با او آشنا بود میسپرد. مقصود اینست که آنها دور از اغیار، برای خودشان ساز میزدند و کیف میبردند نه برای خود نمائی و جلب منفعت مادی.

شاگردان میرزا عبدالله - این استاد در تعلیم شاگرد، حوصله بسیار داشت چنانکه معروفست اشخاص کم استعدادی هم که بکلاس او میآمدند مأیوس نمیشدند و استاد با صبر و بردباری با آنها کار میکرد و هرگز طالبان موسیقی را دلسرد و نا امید نمینمود. از جمله کسانی که محضر استاد را درک کرده و کسب فیض نموده و هر يك مقامی یافته اند اشخاص زیر را میتوان نام برد:

۱- سید حسین خلیفه که در کلاس استاد، سمت جانشینی داشته و مشقهای شاگردان دیگر را روان میکرد و مدتی هم شاگرد آقا حسینقلی بوده است. (عکس شماره ۳۰)

۲- دکتر مهدی صالحی (منتظم الحکما) که درنواختن سه تار مهارتی بسزا داشته و پس از فوت میرزا عبدالله همه شاگردان، او را جانشین استاد خود میدانستند. منتظم مدتی هم شاگرد محمد صادقخان بوده و بهمین جهت در ردیف او، آثاری از آن استاد دیده میشود. فرصت شیرازی در کتاب بحورالالحان از اطلاعات علمی و ذوق موسیقی او بسیار تمجید کرده است (۱)

مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) هم سالها از محضر او استفاده کرده و چنانکه بعد گفته خواهد شد با او مانوس و مصاحب بوده است. این

(۱) بحورالالحان تألیف میرزا نصیر فرصت شیرازی صفحه ۲۹-۳۰.

هنرمند ردیف استادش را با سه تار نواخته و هدایت تمام دستگاه‌ها را طبق روایت او بخط موسیقی نگاشته و این کار در حدود هفت سال به طول انجامیده است و اکنون یکی از بهترین منابع موسیقی ایرانی و



(شماره ۳۲) دکتر مهدی صلاحي (منتظم الحکما)

ردیف میرزا عبدالله میباشد. منتظم الحکماء علاوه بر موسیقی و سررشته از پزشکی مردی دانشمند بوده است. هر روز صبح در مطب خود می‌نشسته و بیماران را معالجه و مداوا مینموده و نظر بعلاقه‌ای که بفن موسیقی داشته، هفته‌ای سه روز عصرها کلاس موسیقی دایر کرده است. حاجی آقا محمد ایرانی مجرد و اسمعیل قهرمانی و سید مهدی دبیری نخست، شاگرد او بوده سپس بمکتب میرزا عبدالله راه یافته‌اند.

۳- اسمعیل قهرمانی - فرزند ابراهیم ملقب به قهرمان تفنگدار ناصرالدین شاه بوده که شاه او را «ارمن» خطاب میکرد است. اسمعیل در سال ۱۲۵۸ تولد شد. پدرش چون در دربار بود با نوازندگانی مانند



(شماره ۳۳) اسمعیل قهرمانی

میرزا عبدالله و آقا حسینقلی دوستی و رفت و آمد داشت و اسمعیل از کودکی بساز استادان موسیقی خو گرفت. سید حسین خلیفه بهترین شاگرد میرزا عبدالله باعموی اسمعیل، هم منزل بود و همین نزدیکی موجب شد که اسمعیل از ۱۷ سالگی نزد او اولین مشقهای تار را فرا گرفت و پس از دو سال به مجلس درس میرزا عبدالله راهنمایی شد و در حدود ۱۲ سال از آن استاد کسب هنر کرد و درین ایام با نوازندگان

معروف و مردم با ذوق تهران همنشین گردید و این عشق و ذوق فوق-العاده تا سن چهل سالگی که تمام اوقاتش بموسیقی میگذشت ادامه داشت و حتی کلاس مشق هم دایر کرد. ضمناً بمحضر مستوفی الممالک راه یافت و چون علاقمند بشکار و سواری بود در سلك همراهان او درآمد ولی هیچگاه ساز را کنار نگذارد و همواره در اوقات فراغت با نوای تار، دل خوش می داشت. بعدها وارد خدمات دولتی شد و مسافرتهایی کرد تا چند سال قبل که باز نشسته شد. وی اکنون نوازنده منحصراً بفرديست که ردیف استادش میرزا عبدالله را کاملاً میداند و با همان روش استاد مینوازد و هنوز هم در دوره کهنولت هر روز صبح لااقل یکی دو ساعت ساز میزند تا محفوظات خود را از دست ندهد. از ده سال قبل با نورعلی برومند (۱) آشنائی یافته و نظر بعلاقه‌ای که او بفرآ گرفتن ردیف موسیقی ایرانی داشته يك دوره کامل نزد قهرمانی سینه بسینه مشق کرده است چنانکه هم اکنون برومند نمونه برجسته‌ای از زحمات استاد خود میباشد. اخیراً نیز بفکر افتاده اند که این ردیف را ضبط نمایند تا یادگاری نفیس برای آیندگان باقی بماند و نوارهایی که بسعی و همت قهرمانی و برومند آماده شده یکی از صحیح ترین منابع ردیف موسیقی ایرانی بشمار میاید. قهرمانی مردیست خوش محضر و با ذوق که همواره مجلس دوستان را با نقل حکایات شیرین و خاطرات دلپذیر خود شاد میدارد. وی بهترین نمونه عشق بهر است که همیشه ساز را مونس خود دانسته و این مایه دلبستگی را از خویش دور نکرده است. جوانان امروز باید از

(۱) نورعلی برومند خود داستان جداگانه‌ای دارد که بعدها از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

این قبیل هنرمندان قدیم سرمشقی شایسته گیرند و هر چند ایام زندگانی بکامشان نباشد از تمرین و کارغافل نشوند و هنری را که بزحمت آندوخته اند ترك نگویند و دلسردی پیشه نسازند چه سرّ موقفیت، جز این نیست.

۴- سید علی محمد خان مستوفی درتار از شاگردان میرزا عبدالله

و میرزا حسینقلی و در نقاشی شاگرد کمال الملك بود و خط نستعلیق و تحریر را هم بسیار خوب مینوشت. مردی اهل دانش و ذوق و از مستوفیان معروف بود که در آخر عمر سفری هم بارو پارفت و در آنجا نیز بناوختن ویولن آشنا شد ولی متأسفانه عمرش کوتاه بود و در سال ۱۲۷۹ قبل از اینکه به پنجاه سالگی برسد در تهران وفات یافت.

فرزند بزرگش سید باقر دبیری (بیان السلطان) نیز ذوق موسیقی

و خط را از پدر ارث برد و نزد میرزا عبدالله بناوختن تار مشغول بود.

سید مهدی دبیری فرزند کوچکتر که در ۱۲۷۳ (۱۳۱۳ ه. ق.)

تولد شده بود، درین محیط ذوق و هنر پرورش یافت و موقعی که مشغول

تحصیل بود پیش خود، تار میزد تا اینکه در هفده سالگی شاگردی منتظم-

الحکما را پذیرفت و تا وقتی که او بانفاق مخبر السلطنه هدایت بشیر از

رفت تا اندازه ای مضراب و پنجه اش راه افتاد. سپس نزد میرزا عبدالله رفت

و چند سالی نیز در خدمت آن استاد بدرک رموز موسیقی همت گماشت.

وقتی سازش شنیدنی شده بود، روزی بیدیدار استاد رفت، آقا حسینقلی نیز

در آنجا حضور داشت. میرزا عبدالله شاگردش را ببرادر خود معرفی کرد.

سید مهدی خان بسیار مشتاق بود که ساز جناب میرزا را نیز بشنود.

آقا حسینقلی تاری برداشت و شروع بدرآمد چهارگاه کرد و بدبیری گفت

تار را بردار تا این دستگاه را با هم بزنیم. دبیری بیشتر مایل بود گوش باشد اما امر استاد را واجب دانست و تار بدست گرفت و ردیف چهارگاه را بهمراهی استاد، تا آخر نواخت و آقا حسینقلی او را بسیار تشویق کرد. دبیری پس از اینکه دوره درس را نزد میرزا عبدالله بیابان رسانید،



(شماره ۳۴) سیدمهدی دبیری

نزد خود بتمرین سه تار پرداخت. شبی منزل حاج آقا محمد بود که درویش خان هم حضور داشت. درویش پیش در آمد افشاری را که اخیراً ساخته بود، نواخت. حاجی آقا، دبیری را معرفی کرد و با پیر جان میل کرد ساز او را بشنود. دبیری افشاری نواخت و درویش خان پیشانی او را بوسید. دبیری اوقات فراغت خود را همواره بنواختن سه تار صرف مینمود و از محضر موسی معروفی که با او نیز نسبتی داشت برخوردار

میشد و آهنگهای ضربی و پیش درآمد های جدید را از وی میآموخت. گرچه خدمات و مشاغل اداری با او فرصت کار بسیار در موسیقی نداده است ولی هنوز هم که در حدود شصت سال دارد، ساز را بهترین مونس و ندیم خود میداند و هر وقت مجال کند با سه تار خود، راز و نیازها دارد. مردیست بسیار خوش محضر و سه تارش کاملاً شنیدنیست.

شاعران دیگر - از کسانی که در مکتب میرزا عبد الله هنر

اندوخته اند اشخاص ذیل را میتوان نام برد :

باصرا السلطنه راد - محب السلطان روحانی - باقر فهمی - مرتضی

صبا - آقا رضا خان (فرزند آقا

غلامحسین) که بعد شاگرد و داماد

آقا حسینقلی شد - بیان الممالک

که مستوفی با کمالی بود و خطی

بسیار خوش داشت (۱) - ابو الحسن

صبا که داستان زندگانی هنری او

بعد ها بتفصیل نگاشته خواهد شد

حاج آقا محمد ایرانی مجرد

که سابقاً ذکرش گذشت و هر چند

در نوآختن مهارتی ندارد ولی اطلاعات



(شماره ۳۵) بیان الممالک

ردیفی او بسیار خوبست و علاوه بر آوازه‌ها بتصانیف و آهنگهای قدیم، آگاهی

بسیار دارد و اهل موسیقی نظریات و اقوال او را سندی معتبر میدانند و

مصاحبت او را همواره مغتنم می‌شمارند. نامبرده همیشه باهل موسیقی

علاقمند بوده و بهترین اوقات خود را در مجالست هنرمندان دانسته است

موسیقی داناها، ویرا حاج آقا مینامند و باو که همواره عاشق و فریفته

موسیقی بوده است احترام فراوان می‌گذارند. الحق مردیست سزاوار

تکریم و دوست داشتنی، چه در ادب و دوستی و حسن تشخیص و

(۱) این مرد با پدرم دوست بود و در سال ۱۲۹۷ که پیشکار مالی

فارس بود بدیدارش مکرر نامل شدم ولی سازش را نشنیدم.

آگاهی بر موزموسیقی قدیم، کمتر میتوان برایش تالی و نظیری اندیشید.
 فرزندان میرزا عبدالله - این استاد دو دختر و دو پسر داشته
 است که هر چهارتن، ذوق موسیقی داشته و سه تار زده‌اند. دختر بزرگش



(شماره ۳۶) حاج آقا محمد ایرانی میچرد

مولود از دیکران ، بیشتر بردیف پدر وارد بود و متأسفانه چند ماه
 قبل درگذشت . دختر کوچکش ملوک است که اوهم نزد پدر خود، سه تار
 زده است. پسر بزرگش جواد عبادی است که مستقیماً از تعلیمات پدر
 استفاده کرد ولی بواسطه نقصی که بدستش رسید، از ادامه کار موسیقی
 محروم ماند و وارد خدمات دولتی شد .

کوچکترین فرزند هم احمد عبادی است که وقتی پدرش فوت کرد، طفل بود و بعدها از خواهران خود مخصوصاً مولود خانم تعلیم موسیقی گرفت و اکنون نوازنده مشهوریست که هر گاه صدای سه تارش از رادیو شنیده شود مشتاقان بسیاری دارد که گوش بزنگ نشسته اند تا از نعمات دلپذیرش محظوظ شوند.

البته از او بعد ها بتفصیل بیشتری سخن خواهم گفت .

روش استاد - میرزا عبدالله در نواختن سه تار مهارت بیشتری داشته یعنی همان اندازه که برادر کوچکش در تار معروف بوده او نیز در سه تار شهرت داشته است . معروفست که در مجلسی بنواختن مشغول بوده و هنگامی که با دست چپ، پنجه کاری میکرده و بی مضراب



(شماره ۳۷) احمد عبادی

مینواخته ابوالحسن میرزا شیخ رئیس نانی شاعر معروف که در جلسه حضور داشته این رباعی را بالبداهه سروده است :

عبداللهی که شور، ز سازش همی بیاست

با دست چپ، همی بنوازد نوای راست

هر نغمه ای که خواست، بیک دست، میزند

بیهوده گفته اند که یک دست، بی صداست

از قرار گفته جواد عبادی، این رباعی را دکتر منتظم الحکما
در وصف استاد خود ساخته است :



(شماره ۳۸) جواد عبادی

ای آنکه بملك علم و دانش، شاهی
در برج سماه موسیقاری، ماهی
در خلق و ادب فردی و در تار و سه تار
هستی تو خدا، اگر چه عبداللہی
حاج آقا محمد رباعی فوق را هم منسوب
بشیخ الرئیس نانی میدانند و جای
تاسف است که تاکنون دیوان این
شاعر بزرگ چاپ نشده است .
دیگری در باره میرزا عبدالله گفته

است :

گر خسرو پرویز، بُدی ما را شاه

میگفت نکیسای من است عبدالله

این پرده، ز پرده میکشد، پردگیان لاحول ولا فوة الا بالله

ادیب الممالک قائم مقامی فراهانی، در باره اش گفته است :

تا زخمه تو، بنگمه دمساز شود ز آوازه تو، جهان پر آواز شود

گویند زسیم، میشود قطع، زبان در دست تو، سیم را زبان باز شود

در گذشت - یکی از دوستان می-رزا عبدالله این دو بیت را در

مرگ استاد سروده است :

این بنده خدا و خداوند موسقی

رفت از جهان فانی و میرند مابقی

ای خاک تیره مرشد ما را عزیز دار

عیدالهیست ، پیر جوانان متقی

مجدالملک ، ماده تاریخ ذیل را در فوت او ساخته است :

فاریابی عصر عبدالله چون بموسیقی ، او بُدی استاد
دورهٔ مبحث مفصل را زهره در چرخ از او گرفتی یاد
هفت بعد از هزار و سیصد و سی روی هجرت ، بکوی دوست نهاد
البته مقصود گویندهٔ شعر «ابونصر فارابی» است که موسیقی شناس
بوده نه «ظہیر فارابی» شاعر قرن ششم هجری. بهر حال، تاریخ فوت استاد
بحساب شمسی سال ۱۲۹۷ (مطابق ۱۳۳۷ هـ . ق) در سن ۷۵ سالگی
بوده است.

آقا حسینقلی - نخست، نزد برادر خود میرزا عبدالله و سپس پیش
پسر عمویش آقا غلامحسین بنواختن تار مشغول شد و آنقدر تمرین و
ممارست کرد تا استاد مشهور زمان خود گردید. عارف در دیوانش
مینویسد :

« تار هم بعد از میرزا حسینقلی چراغش تقریبا خاموش شد و با »
« اینکه حالا معمولترین آلت موسیقی ایرانست، باز بزرگترین استاد آن »
« که قرنهای لازمست که دست طبیعت پنجه ای بدان قدرت بوجود آورد، »
« از میان رفت . پنجه ای که هر وقت بحرکت میآمد، قرار از کف و »
« آرام، از دل شنوندگان میربود و مانند صورت بر دیوار، بی اختیار »
« مجذوب سکوت میگردد . »

« کاسهٔ تار بعد از او زبید که در آن، عنکبوت بندد تار » (۱)

سبك استاد - آقا حسینقلی در نواختن تار بسیار چابك و زبر - دست بود . مضرابش قوی و خوش طنین و چپ و راستهایش مرتب و شمرده و صحیح ادا میشد . بردیف موسیقی و نغمات دستگاہها کاملاً



(شماره ۳۹) آقا حسینقلی استاد تار

وارد بود و همه او را در زمان خود بزرگترین استاد تار میدانستند . مجلس درسش منظم بود و در تعلیم ساز هر چند نسبت بشاگردان کم مایه عصبانی میشد ، ولی کمال دقت را بکار میرد که هنر جوانان ،

آهنکها را صحیح بنوازند. در ردیف، سبکی مخصوص داشت که از روش برادرش پرکارتر و در تنظیم آن ذوق بیشتری بکار رفته بود.
 نصیحت استاد - وی همواره بشاگردان خود سفارش میکرد که



(شماره ۴۰) ردیف نشسته از راست : ۱ - حسین کریم کور ۲ - قلی خان ۳ - سماع حضور ۴ - محمد صادق خان سرور الملك (رئیس) ۵ - آقا حسینقلی ۶ - میرزا عبدالله ۷ - مطلب خان پسر محمد صادق خان ۸ - میرزا غلامحسین بدر سماع حضور
 ردیف ایستاده از راست : ۱ - ابراهیم کر بلائی سمید ۲ - ابوالقاسم خالدار ۳ - یوسف خان معیری ۴ - عبدالله (سنتور) پسر محمد صادق خان - در ردیف ایستاده سه تن اول، خواننده اند

زیاد تمرین کنند و هر روز حتما چند ساعتی برای خود ساز بزنند زیرا اگر يك روز از کار غافل شوند، عقب میمانند و دست و پنجه، سست و ننبیل میشود. حتی مبالغه را بجای می رسانیده بود که وقتی تار، دستش بود و آنرا برای آتش زدن سیگار، زمین گذارد و هنگامی که دوباره ساز را بدست گرفت، گفت همین فاصله مختصر هم مؤثر است!

یکی از شاگردانش میگفت: روزی در مجلس درس استاد نشسته بودم. شخصی وارد شد و از جانب یکی از رجال زمانه او را دعوت کرد. استاد عذر خواست و گفت حالم خوش نیست. وقتی آن مرد رفت دو-باره تارا برداشت و مشغول تعلیم شد. پرسیدم خدای نکرده شما را چه میشود؟ علاج دردتان بدست کیست؟ - خندید و گفت: من که ناخوش نیستم! - گفتم اینکه اظهار کسالت کردید چه مقصودی داشتید؟ استاد گفت: دست و پنجه ام خوب کار نمیکند. - با تعجب پرسیدم شما که الان تار بدست دارید و مشغول نواختن هستید. - گفت آری مشق میدهم؛ اینکه ساز زدن نیست! - باز هم مقصود را در نیافتم ولی به احترام استاد، سکوت کردم. - گفت مثل اینکه مطلب را در نیافتی! - گفتم صحیح است. - خندید و گفت: وقتی نوازنده ای میخواهد برای مردم ساز بزند باید باندازه کافی قبلا تمرین کرده باشد که دست و پنجه اش درست کار کند؛ من هر روز صبح چند ساعتی برای خود ساز میزنم و امروز که این مجال، پیدا نشده است آماده کار نیستم؛ چگونه شب بروم برای مردم ساز بزنم؟

پُر کردن صفحه - آقا حسینقلی یك سفر به همراه باقر خان رامشگر، اسدالله خان نوازنده تار و سنتور، سیداحمد خان آواز خوان و محمدباقر معروف به لبو (ضرب گیر) برای پُر کردن صفحه کرامافون پیاریس رفت و آثاری از او ضبط شد. چند نمونه از این صفحه ها که در آنها استاد بتنهائی تار زده است موجود میباشد مانند: ماهور و سه گاه و شور و همایون و رهاب و مسیحی که تا اندازه ای معرف مضراب و پنجه استادانه نوازنده

میباشد . در هنرستان موسیقی ملی نیز صفحهٔ عراقش، موجود است و صفحهٔ دیگری هم در ماهور و دلکش، همراه با آواز سید احمد تعزیه خوان داریم که اگر خواننده نداشت بهتر بود زیرا آواز خوان ، بلند و حتی گاهی هم خارج خوانده و لطف ساز را ازین برده است. ضرب گیر هم تمام مضراها را با تلنکرهای بی موقع که بلبهٔ ضرب نواخته ، تقلید کرده است و صدای خوشی ندارد و تعجب اینجاست که نوازنده ای به آن زبر دستی چرا از لحاظ انتخاب خواننده و ضرب گیر، کم ذوقی به خرج داده است ؛ شاید هم بهتر از آنها پیدا نکرده است.

بقرار اظهار باقر رامشگر ، این هیئت در پاریس بنا به دعوت چند تن از موسیقی دانها برنامه ای هم اجرا کرده اند . متصدی سالن خواهش کرده است که آواز، با سازها توأم نباشد زیرا اروپائیان از سبک خواندن مشرقها خوششان نیامده است . نوازندگان هم چند آهنگ ضربی اجتماعاً در ماهور نواخته اند که مطلوب شنوندگان واقع شده است . در مراجعت از راه صربستان باسلامبول آمده و بیش از یک ماه در آنجا اقامت کرده و بتشویق ارفع الدوله وزیر مختار ایران، درسفارت نیز کنسرتی داده اند که نصف درآمد آن برسم اعانه بمدرسهٔ ایرانیان اسلامبول اهدا شده است . روی صفحه هائی که درین سفر ضبط شده عکسی از همراهان آقا حسینقلی چاپ شده است که عیناً در صفحهٔ مقابل بنظر مرسد .

معاصرین آقا حسینقلی - میرزا عبدالله و آقا حسینقلی هر دو از نوازندگان دربار ناصرالدین شاه بوده اند . علاوه بر سایر نوازندگان

درباری که عکس آنها را در صفحه ۱۳۲ ملاحظه کردید چند نوازنده دیگر هم در همین موقع کم و بیش شهرت داشته و با آنها هم عصر بوده اند :



(شماره ۴۱) ردیف ایستاده از راست :
 ۱- باقر لیبو ۲- اسدالله خان اتابکی
 ۳- باقرخان-ردیف نشسته از راست :
 ۱- سید احمد خان ۲- آقا حسینقلی

۱- داود شیرازی - از
 خانواده صاحب ذوقیست که آن
 خاندان سالیان دراز در شیراز
 بهر مندی و موسیقی دانی شهرت
 داشته اند. داود، نوازنده بسیار
 خوبی بوده و تار را خوش میزده
 است.

۲- حاج سید حسن نوازنده سه تار که تصنیف و آواز هم میخوانده
 است. در سفری که برای ادای فریضه حج بمکه رفته است سه تار کوچکی
 بنام روشنگ داشت که با خود برده است. این سه تار بقدری ظریف
 بوده که در آستین لباسش جای میگرفته و در مراجعت نام سه تار خود
 را حاج روشنگ گذارده است! استادانی که ساز او را شنیده اند از
 روش وی تحسین بسیار میکنند.

۴- جعفر خان نوازنده تار فرزند رسول خان. میگویند حسام-
 السلطنه معروف بفتح هرات، رسولخان را از افغانستان بتهران آورد
 و نامبرده در نزد ناصرالدین شاه هم مکرر نوازندگی کرد و چنگی نام
 داشت. پس از او فرزندش جعفر خان نیز طرف توجه شاه بود و بعد از
 کشته شدن پادشاه از ایران مهاجرت کرد و به اسلامبول رفت و در
 همانجا مقیم گردید.

۴- مرادخان - وی نوازنده مخصوص مظفرالدین شاه و طرف مهر و علاقه او بود و حتی در سفر دوم فرنک هم همراه شاه باروبا مسافرت کرد (۱) عارف در ضمن شرح حالش از او نام میبرد و از طرز نوازندگی او تکذیب میکند (۲) استادان دیگر هم میگویند او خوب ساز نمیزده، حالا چرا شاه بوی علاقه داشته، شاید چون سالها در خدمتش بوده از جهت علاقه آقا و نوکری و انس و صمیمیت، طرف توجه بوده است. شاعران آقا حسینقلی - از آنجا که این استاد در عصر خود بسیار معروف و تارهم در آن دوره تنها سازی بود که طالب زیاد داشت، هر کس بنواختن تار علاقمند بود روی بکلاس وی میآورد و از میان شاگردان بسیاری کسانی که شهرت یافته اند میتوان اشخاص زیر را نام برد:

ارفع الملک که او را بهترین شاگرد آقا حسینقلی گفته اند.

غلامحسین درویش که خود داستانی طولانی دارد و جداگانه بشرح آن خواهم پرداخت.

میرزا غلامرضا شیرازی که وصف او قبلا گذشت. (۳)

باصراالدوله راد که در آتیه از ساز او سخن بمیان خواهد آمد.

علینقی وزیرری که علاوه بر شاگردی آن استاد قسمتی از ردیف وی را هم بخط موسیقی نوشته است و چون نامبرده خدمات گرانبهائی بموسیقی ایران نموده است شرح کامل اقدامات او را بموقع درین کتاب

(۱) مراجعه شود بسفر نامه دوم مظفرالدین شاه بفرنک صفحه

۸۴-۹۴-۹۶

(۲) دیوان عارف صفحه ۱۰۷

(۳) مراجعه کنید بفصل عموجان صفحه ۷۳

بمیان خواهد کشید .

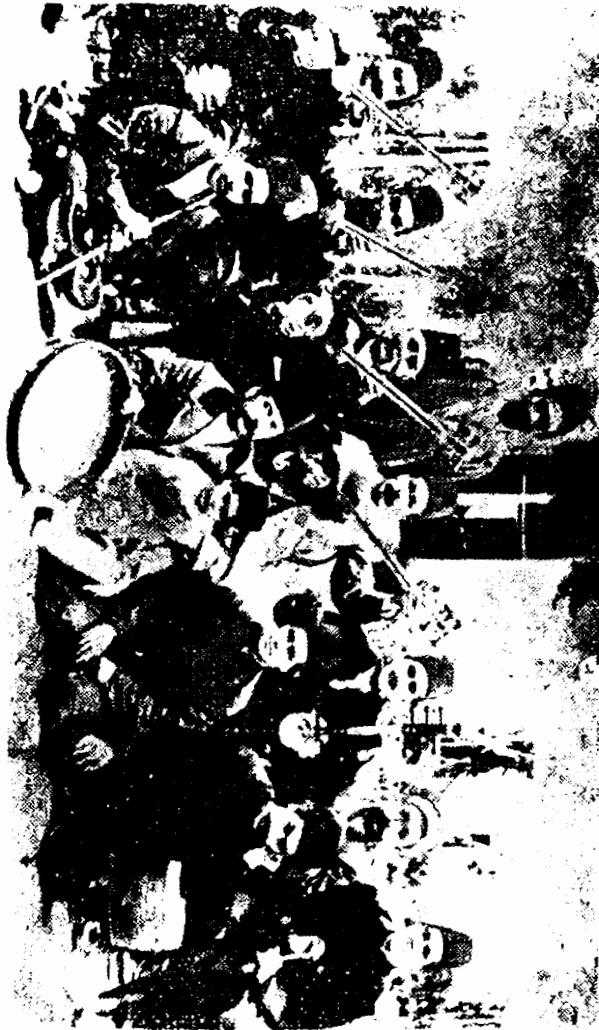
علیمحمد فخام بهزادی (فخام الدوله) فرزند محمود سراج الدوله
متولد ۱۲۶۴ است . پدرش دوستدار موسیقی بود . فخام از کودکی بساز



(شماره ۴۲) میرزا غلامرضای شیرازی

عشق داشت و بازبان تقلید مضرابهای تار را می‌کرد . پدرش بیوسف خان
(پدر ابراهیم آژنگ) پنج تومان داد که برای پسرش سه تار بخرد ولی

او گفت تار بزنی بهتر است ، سه ناره هم خواهی زد.
 فحام نخست نزد یوسف خان صفائی بنواختن تار آغاز کرد و در
 سن ۱۵ سالگی بکلاس آقا حسینقلی رفت و تا وقتی که آن استاد زنده



(شماره ۴۳) ردیف بالا از راست : ۱- قربان خان ۲- میرزا شکرالله خسته‌ای ۳- باقرخان
 ۴- آقا حسینقلی ۵- میرزا عبدالله ۶- درویش خان ۷- میرزا فلاخرضای شیرازی. ردیف پایین
 از راست : ۱- عیسی آقا باهی ۲- احمد کاشی ۳- علی اکبر شهبازی (طفل) ۴- حسین خان ملندون
 ۵- اسدالله خان کرمانی

بود از مکتب هارش استفاده کرد و یکی از بهترین شاگردان او محسوب
 شد پس از آقا حسینقلی چندی هم نزد میرزا عبدالله مشق سه تار کرد .

از سال ۱۳۲۸ که بازنشسته شد و چند فرزندش را از دست داد تنها تار است که تألمات درونی او را مرتفع میسازد. او در وصف استادش میگوید که آقا حسینقلی پایه ساز را بجائی رسانید که کمیت دیگران لنگ شد. نامبرده با دایمی نگارنده (اسدالله خالقی) دوست صمیمی بود و من مکرر او را دیده و سازش را شنیده‌ام. در تار، مسلط بود و مضرابی قوی داشت ولی حالا کند تر شده است. از او پرسیدم بعد از استادت، ساز کدام نوازنده را بیشتر پسندیده ای؟ گفت تنها تار علینقی وزیری مرا مجذوب کرده است زیرا او استادیست در نواختن تار مسلط و سازش عجب آور است!

سایر شاگردان - ازدست پروردگان آقا حسینقلی این اشخاص را نیز نام میبرند که سازشان شنیدنی بوده است:

یحیی خان قوام الدوله‌ای - آقا رضاخان (داماد آقا حسینقلی)
اسمهیل فرزند داود شیرازی که نوازنده شیرین پنجه‌ای بوده است -
خلیل فهیمی (فهیم الملك) (۱) یوسف فروتن که علاوه بر تار در نواختن سه تار مهارت دارد و به پیانو و ویولن هم آشناست - جهانشاه میرزا بیابانی - محسن میرزا ظلی - سلطان مجید میرزا رخشانی که

(۱) خانواده فهیمی همه اهل موسیقی بوده‌اند. محمود نعیم السلطنه پسر این خانواده، سه تار آشنا بود و هفت پسرش هر یک سازی می‌زدند: عباس دبیر رسائل (سنتور) خلیل فهیمی (تار) مهدی معین‌المالک (ضرب) حسین فهیمی (کمانچه) علی فهیمی (حمید السلطنه) سه تار میزد و آوازی دودانگ داشت - رضا فهیمی و باقر فهیمی سه تار می‌زدند. حتی دختران این خانواده هم ساز آشنا بودند.

در اواخر عمر دیوانه شد و با وجود این در حال جنون نیز خوب ساز
میزد - خازن الدوله - شهاب دفتری - سراج - محمد رضا سالارمعظم -
مرتضی نی داود که از او در جای خود گفتگو بمیان خواهد آمد -



(شماره ۴۴) معزالدين غفاری

معزالدين غفاری و حسینقلی غفاری (فرزندان کمال الملك) - محمود
وقار - نسقچی باشی - میرزا امان الله امانی - کمال زاده فرزند سید کمال
حسین بختیاری - اسدالله سرور کرمانی (سرور حضور) - حاج غلامرضا
(معروف بگاوی).

خانواده آقا حسینقلی - اولین عیال این استاد خانمی بوده است

بنام سگینه که با حسن سنتور خان نوازنده معروف اوایل دربار ناصری خویشی داشته و در اندرون ناصرالدین شاه نیز طرف توجه خانمها بوده . خوش میخوانده و خوب تار میزده و بر دیف موسیقی کاملاً وارد بوده است و آقا حسینقلی از اطلاعات موسیقی او استفاده زیاد نموده است .



(شماره ۴۵) از راست : ۱ - آقا رضا خان نوازنده تار (داماد میرزا حسینقلی) ۲ - جواد عبادی (سه تار) فرزند بزرگ میرزا عبدالله ۳ - محمد خان (آواز)

آقا حسینقلی ازین خانم . دو دختر پیدا کرده است که یکی را به آقا رضاخان فرزند آقا غلامحسین داده است .

آقارضاخان معلومات خود را نزد پدرزن خویش تکمیل نموده و کلاس مشق تار دایر کرده است. (چنانکه پدرم مدتی شاگرد او بود) دختر دوم آقا حسینقلی، زن باقرخان رامشگر شد. باقرخان مدتی هم شاگرد آقا حسینقلی و بقدری بر دین او خوب آشنا بود که باتفاق یکدیگر آوازه‌ها را هم مینواختند.



(شماره ۴۶) آقای حسینقلی و علی اکبر شهنازی

پس از فوت سکینه، آقا حسینقلی زن دیگری گرفت که از اوسه بسر پیدا کرد:

۱ - علی اکبر شهنازی که شش سال از تعلیمات پدر برخوردار

شد و پس از فوت او چون باین هنر عشق فراوان داشت باکوشش و ممارست بتکمیل معلومات خود پرداخت و اکنون بهترین یادگار آقا حسینقلی و در تار استادی ماهر است. نگارنده بعدها راجع باو بتفصیل بیشتری خواهم نوشت.



(شماره ۴۷) عبدالحمین شهنازی

- ۲- محمد حسن شهنازی که نزد برادر بزرگتر بنواختن تار آشنا شد ولی دنبال این کار را نگرفت و بمشاغل دیگر پرداخت.
- ۳- عبدالحمین شهنازی که نزد علی اکبر شهنازی کار کرد و پنجه شیرین ملیحی داشت و در سال ۱۳۲۷ فوت شد.

فوت استاد - آقا حسینقلی در حدود سه سال قبل از میرزا
عبدالله در گذشته است بنا برین تاریخ فوت او حوالی سال ۱۲۹۴ در
شصت و چند سالگیست .

سابقه تاریخی تار - تار در لغت بمعنی رشته است و در آلات
موسیقی همانست که باصطلاح امروز سیم گفته میشود و پیشینیان، آنرا
وتر مینامیدند . هیچ سازی نیست که از آن بی بهره باشد مگر آلات
بادی که در آنها فشار هوا موجب ارتعاش و تولید صوت میشود .
معلوم نیست از چه زمان این نام بسازی که امروز در دست ماست
اطلاق شده است . تنها در شعر فرخی سیستانی در ردیف غز و نزهت
که نام دو آلات موسیقی است بکار رفته است :

هر روز یکی دولت و هر روز یکی غز

هر روز یکی نزهت و هر روز یکی تار

آنچه مسلم است ما تا دوره صفویه سازی بنام وشکل تار امروزی
نداشته ایم زیرا در نقاشیهای آن دوره هم اثری از آن دیده نمیشود ،
در صورتیکه در مجلس بزم تالار چهل ستون اصفهان کمانچه و عود و
سنتور را می بینیم .

ساز دیگری در ایران بنام طنبور یا تنبور سابقه بسیار قدیم دارد
که فارابی نیز از آن نام میبرد و در اشعار شاعران پیشین ایران هم ذکر
آن رفته است چنانکه منوچهری دامغانی گوید :

بیاد شهریارم ، نوش گردان بیانگ چنگ و موسیقار و طنبور
و همچنین در جای دیگر سروده است :

خیا کرات، فاخته و عندلیب را

بشکست نای درکف و طنبور درکنار

و ناصر خسرو گوید:

آن یکی برجهد، چو بوزنگان پای کوبد، بنگمه طنبور

بعضی گویند تار، همان بر ببط باستانیست که بعدها عود نامیده

شده است: درین که عود و بربط یکیست شکی نمیباشد ولی تار به

طنبور بیشتر شباهت دارد تا به عود و بربط.

در قدیم دو نوع طنبور بوده است:

طنبور خراسانی و طنبور بغدادی. این ساز دو

سیم داشته و مضرابی بوده که با انگشتان دست

راست نواخته میشده و هم اکنون در کردستان

معمولست حتی در تهران یکی از قضات محترم

دادگستری که شاید نخواهد نامش را ذکر کنم

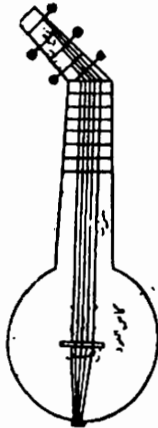
این ساز را در نهایت خوبی مینوازد و نواهای

قدیم موسیقی کرد را که خود بحث جداگانه

ایست در کمال زیبایی اجرا میکند. اسامی

نغمات، تمام فارسی خالص است و کمتر بموسیقی

امروز ما شباهت دارد.



(شماره ۴۸) شکل قدیم

بربط (عود) اصل آن

از کتاب کنزالتعاف است.

برخلاف عود که دسته‌ای کج دارد، دسته طنبور راست و بلند است

و مانند تار، پرده بندی میشود ولی عده پرده‌های آن کمتر است. شکل

طنبور همه جا در نقاشیهای قدیم بخصوص در مینیاتورها دیده میشود

و کاسه آن از چوبست و دهانه آنهم پوست ندارد مثل سه تار ولی کاسه اش

بزرگتر است بشکل يك نصفه خر بوزه .

بنظر چنین می‌رسد که سه تار از نوع طنبور بوده است با این تفاوت که طنبور را با چهار انگشت دست راست (بدون شست) بصدا می‌آوردند ولی در سه تار، ناخن سیابه عمل مضراب را انجام می‌دهد . تصور می‌کنم چون صدای سه تار کم بوده است کاسهٔ این ساز را بزرگتر کرده و روی آن پوست کشیده‌اند و بامضراب فلزی نواخته‌اند تا طنین آن بیشتر شود . وجه تسمیهٔ سه تار معلومست زیرا در اول سه سیم داشته و بعدها يك سیم بآن اضافه شده است (۱) هنوز هم برخی از اهل فن آنرا سه سیم مینامند . سیمهای تار هم اقتباس از سه تار است منتها برای اینکه صدا قویتر شود سیمهای اول و دوم (زرد و سفید) را جفت بسته‌اند و پنج سیم پیدا کرده است و سیم ششم چنانکه معروفست بعد ها بوسیلهٔ غلامحسین درویش از روی سه تار، بآن اضافه شده است .

اینکه شهرت دارد ابونصر فارابی مخترع تار بوده است حکایتی بیش نیست و سند تاریخی ندارد .

در دورهٔ صفویه از نوازنده ای بنام استاد شهسوار چهار تاری نام برده‌اند (رجوع شود بصفحهٔ ۱۵) و معروفست که شیخ حیدر (وفات ۸۹۸ هـ . ق .) که یکی از مؤسسين این سلسله است مخترع چهار تار است . همچنین گویند شخصی بنام رضاء الدین شیرازی ، شش تار را اختراع کرده است .

(۱) گویند سیم اضافی را مشتاق علیشاه بکار برده است چنانکه برخی ، آنرا «سیم مشتاق» گویند .

در دوره قاجاریه ، تار، یکی از ارکان موسیقی ایران شده است .
چنانکه قبلا دیدید (صفحه ۲۰) اوژن فلانندن آنرا چنگ نامیده است
و این نامگذاری مناسب نیست زیرا چنگ از سازهای بسیار قدیم مشرق



(شماره ۴۹) منور شیرازی - تابلوی نقاشی کار ابوالقاسم تبریزی از کلکسیون
ایبری انگلیسی

زمین و ایرانست که در نقش برجسته طاق بستان کرمانشاهان هم نمونه
آن موجود است . در آنجا چنگ قدیم بخوبی دیده میشود که بسبک

هارپ اروپایی ولی ساده‌تر با هردو دست نواخته میشود ولی تار، غیر از چنگ است .

ساز دیگری هم از نوع طنبور و سه تار در ایران داریم که دو تار نامیده میشود و در میان تر کمن های دشت گرگان نیز معمولست (۱) شاید بتوان در قفقاز که نوعی از تار بسیار معمولست سابقه قدیمتری برای تار پیدا کرد .

تار در میان آلات مضرابی از همه خوش آهنگتر است و هر چند نواقصی دارد چنانکه پوست آن در اثر تغییر هوا باعث کم و زیاد شدن صدا میشود و سیمها چون نازک است زود بزود پاره میگردد و دسته بلند آن نواختن و مخصوصاً نوت خوانی را مشکل میکند ولی چون سازهای مضرابی اروپایی مانند ماندولین و گیتار و بالالایکا صدایشان خشک است و لطف صوت تار را ندارد، هنوز سازی نتوانسته است جانشین آن بشود و برای موسیقی ما و نشان دادن حالات مخصوص آن بهترین اسباب است که دارای آهنگی مطلوب و طنین خوبیست و اگر نوازنده با مهارت و خوش سلیقه باشد تأثیر بسیار در شنونده دارد و حق اینست ازین ساز که فعلاً برای ما جنبه ملی دارد و برای اجرای مقامات موسیقی ما نیز کاملاً مناسبست بخوبی نگاهداری شود .

هر چند جوانان امروز دنبال مد میروند و کمتر آنرا مینوازند ولی شك نیست که لطائف موسیقی ایرانی با این آلت بهترین وجهی

(۱) مؤلف تاریخ عضدی مینویسد : شبها هر وقت آقا محمدخان قاجار حالت خوشی از برایش دست میداد و دماغی داشت دو تار که زدن این ساز در میان تراکمه معمولست میزد (تاریخ عضدی صفحه ۷۸)

نمودار میشود و شایسته نیست که مثل سایر آثار ملی که بتدریج در اثر بی‌علاقگی مردم از بین میرود این ساز مطبوع خوش آواز را از نظر دور بداریم .



داستان خاندان هنر و تار، کمی طولانی شد . امیدوارم شما را خسته نکرده باشد . اکنون حکایت سنتور را بمیان میآورم .

سنتور زن

سرگذشت این ساز

پددم دوستی داشت بنام حاج حیدر خان معروف بآبدار باشی . مردی بود نسبتاً چاق و کوتاه قامت که در چهره اش اثری از زیبایی دیده نمیشد . سرش طاس بود و تنها چند تار موم مانند گیاه های هرزه بزمردی ای که در بیابان بی آب و علف روئیده باشد از اطراف آن سبز شده کله گنبدی شکلش را زینت داده بود . مثل اینکه خداوند وقتی کسی را از لطف ظاهری محروم میکند از راهی دیگر وی را هدیه ای می بخشد که در عدلش تردید راه نیابد . چنانکه این مرد هم که حسن صورت نداشت سیرتی بس نیکو در نهادش بود که مردم اهل ذوق همواره بدورش گرد میامدند . مردی بود خوش خلق و مهربان و شوخ و بذله گو که هفته ای چند شب مجلس بزمش خالی از ساز و می و معشوق نبود . يك روز عصر که پددم بمنزل آمد گفت امشب با جمعی از دوستان منزل آبدار باشی مهمان هستیم و از قراری که وعده داده است یکی از استادان معروف موسیقی هم آنجا خواهد بود ، اگر میخواهی تو را هم با خود ببرم که سازش را بشنوی . یکی از آلات موسیقی را میزند که تاکنون ندیده ای . گفتم آن ساز چیست ؟ گفت بعد خواهی دید ، صدایی بس مطلوب و دلنشین دارد .

مجلس انس - با کمال اشتیاق بدنبال پدر براه افتادم . بخانه آبدار بشی رسیدیم ، در زدیم و از یکی دوپله پا بحیات نهادیم . صدای صحبت و خنده میهمانان بلند بود . قدم در اطاق نهادیم و نشستیم . حضار همه از دوستان پدرم بودند و اغلب آنها را میشناختم . مجلس انس بسیار خوبی بود ولی سازی دیده نمیشد . میزبان که میهمانان را در انتظار نوازنده ، بی تاب دید با پذیرائی و شوخی و بذله گوئی سر آنها را گرم کرد . پاسی از شب گذشت و در زدند . چون دیگر منتظر کسی نبودند معلوم شد آنکه همه در انتظارش هستند ، رسیده است . آری خودش بود . مردی از در وارد شد بلند قامت ، سفید چهره ، پهن شانه ، خوش اندام و باینکه برف پیری بر موهایش نشسته ، بخوبی نشان میداد که ورزشکار بوده است . دست فرزندش را که پسری سیزده ساله بود گرفته از در وارد شد و سلام کرد . میزبان و میهمانان مقدمش را بسی گرامی داشتند و در صدر مجلسش جای دادند . چیزی که تصور نمیشد این آدم اهل ساز و موسیقی باشد . چه تا آن وقت هر چه اهل موسیقی دیده بودم ضعیف اندام و خوش تعارف و مجلس آرا بودند در صورتیکه این شخص ، خوش هیکل و متکبر و بی اعتنا بنظر میرسید . پس از خوردن چای به پرسش گفتم : درست را بخوان ببینم یاد گرفته ای ؟ فرزندش گره دستمالی که دستش بود باز کرد و چند صفحه کاغذ و مداد و کتاب در آورد و مشغول نوشتن شد . حضار بهم مینگریستند که اینجا مکتب نیست ! وای کسی را یارای اعتراض نبود ، تنها با گوشه چشم بصاحبخانه اشاره میکردند . درس و مشق آقا زاده مدتی طول کشید . آبدار باشی که مرد تجربه

دیده‌ای بود و میدانست با هر کس چگونه باید صحبت کند، آغاز سخن کرد و از موسیقی و ساز تعریفها نمود و قصه ها گفت. سپس آقا معلم را چنین معرفی کرد: بزرگترین استاد زمانه سماع حضور که امشب بر ما منت گذارده مجلس را بقدم خود مفتخر فرموده اند.

من تازه از کلمه سماع حضور فهمیدم که این شخص همان موسیقی دان معروفیست که بنا بود امشب ما را از هنر خود مستفیض کند. استاد سر خود را بتشکر حرکت داد و گفت: آری يك زماني کار میکردم و ساز میزدم، حالا مدتیست شوق و ذوق ازین رفته کمتر مضراب بدست میگیرم ولی ماشاءالله پسرم بسیار با استعداد است و چندی است باو تعلیم ساز میدهم، اگر اینجا چشم کسی تنگ نباشد و نظرش نزنند برایتان خواهد نواخت اما چون باین فکر نبودم فراموش کردم که ساز خود را همراه بیاورم. میزبان بعجله برخاست و گفت اگر اجازه بفرمائید بفرستم سازتان را بیاورند. گفت بدنیست، مستخدمتان را صدا کنید. بعد نشانی داد و رفتند سازش را آوردند و يك کیسه پارچه ای که سازی در آن بود جلوی استاد گذاردند. سماع حضور ساز را بیرون آورد و جلوی خود گذارد. جعبه ای بود ذوقه شکل که سیمهای زیاد رویش کشیده بودند. معلوم شد ساقه تور است. از زیر سیمها دو مضراب چوبی بیرون کشید و بدست گرفت و چند ضربه بسیمها نواخت. سپس کلیدی هم در آورد و بکوک کردن مشغول شد. کوک مدتی بطول انجامید و همه را کوک کرد و مشتاق نمود. بعد ساز را جلوی پسرش گذارد و گفت: حیب جان بزن.

آبدارباشی برای اینکه خوش خدمتی کند صدا کرد ، چند گل
آتش آوردند ودانه های اسپند را روی آن پاشید و دود را دور سر آقا
زاده گردانید و گفت : خداوند از چشم بد دورش بدارد . این حرکت



دوستانه بسیار مطبوع
طبع سماع حضور
واقع شد و پسرش
نواختن را شروع
کرد . من تاکنون
این ساز را نشنیده
بودم ولی بخوبی
تشخیص میدادم که
نوازنده ، مبتدیست
و هنوز خوب نمیزند .
ولی کی جرأت تکذیب
داشت . حییب گوچک
چند دقیقه ساز زد و
مضراب را کنار
گذارد . صدای احسن
و آفرین از همه
برخاست که واقعاً از
پدری مانند سماع

(شماره ۵۰۰) ستور زن - کبیه از روی تابلوی
دوره فتحعلی شاه کار زول لوران که در حدود صد سال
پیش در ایران کشیده و اکنون در کتابخانه هنر کده پاریس
موجود است

حضور باید این چنین فرزندی نیز بوجود آید . استاد هم سر را

مرتباً بعلامت رضایت حرکت میداد ولی مثل اینکه هیچ خیال نداشت حضار را از نوای ساز خود بهر مند کند. باز چشمهای مهمانان متوجه میزبان شد و او را بسخن آورد. صاحبخانه روی خود را باستاد کرد و گفت این آقایان که امشب درین مجلس حضور دارند همه مردمی اهل ذوق هستند و کمال اشتیاق را بشنیدن سنتور خودتان دارند، امیدوارم که آنها را بی نصیب نگذارید. استاد مضرابها را بدست گرفت و ضربه‌ای بسیم‌ها نواخت و گفت همانطور که گفتم دیگر ذوق و شوقی باقی نمانده است، مدتیست کار نمی‌کنم فقط گاهی که اشتیاقی پیدا میشود برای خودم مینوازم زیرا مردم هنرپسند بسیار کمیابند و صنعت موسیقی بدست کسانی افتاده که مطرب صفتند و من خوش ندارم در نزد جماعت سازبزنم، حالا دیگر نوبت فرزندم است.

آبدارباشی که رگ حساس اشخاص را زود بدست می‌آورد از اطاق بیرون رفت و یک ضرب کوچک خاتم با خود آورد و نزد یکی از مهمانان که بنواختن تمبک آشنا بود، گذارد. تا چشم استاد بضر افتاد، گفت چه ضرب خوش ترکیبی است، بدهید بینم. ضرب دست بدست گشت و نزدیک استاد رسید. سماع حضور با دقت تمام تمبک را نگر بست و کف دستی روی پوست زد و چند تلنگر نواخت و گفت بسیار خوش صداست، کمتر اتفاق می‌افتد که ضربه‌های خاتم خوب بخواند ولی این تمبک از روی اصول صحیح ساخته شده بهمین جهت درست صدا میدهد. آبدار باشی گفت کار شیراز است که چند سال پیش تهیه کرده‌ام، اگر مورد پسند است تقدیم شود. سماع حسنه رگ گفت متشکرم، من هم یک

ضرب کوچک دارم که پسرم میزند. راستی فراموش کردم بگویم که فرزندم در گرفتن ضرب هم مهارت یافته است. بعد شرحی داد که هر کس بخواهد در موسیقی پیشرفت کند باید از طفولیت با تمبک آشنا شود چنانکه من هم مدتی بای ساز استادم ضرب می‌گرفتم، خداوند رحمتش کند، هنرمند بی نظیری بود، دیگر دست زمانه چنین نوازنده ای را نمی‌پروراند. آبدار باشی گفت من این افتخار را دارم که از سنتور استادان نصیب برده‌ام، او هنرمند بزرگی بود، راستی که اسم بامسمی داشت و مایه سرور مجلس بزرگان بود.

ذکر کلمه سرور، موجب انبساط خاطر سماع حضور شد و بیاد استادش افتاد. سر بیجیب تفکر فرو برد و سکوت کرد، بعد مثل کسی که از گذشته‌ای بسیار دور، یاد میکند گفت آری استاد من محمد صادق خان سرور الملک بود که او را رئیس می‌گفتند زیرا در میان نوازندگان دربار ناصر الدین شاه همه او را باستانی و ریاست قبول داشتند. آبدار باشی که موقع را مناسب دید گفت برای شادی روح آن مرحوم که استادی مانند شما پرورانده است امشب ما را از نغمات زیبای سنتور خود بهره مند کنید. سماع حضور مثل کسی که حالت جذبه‌ای یافته باشد بی تأمل حوله‌ای روی سنتور کشید و مضرابها را بدست گرفت و شروع بناوختن کرد. هنوز چند مضراب بیشتر نژده بود که به پسرش اشاره کرد ضرب را بردارد و با او همراهی کند. حیب کوچک تمبک را بیغل گرفت و نرم نرمک با انگشتان ظریف خود بناوخت. دیگر صدائی جز ضربات مضراب استاد و پشتیبانی ضرب شنیده نمیشد، گویی نفس‌ها در

سینه‌ها حبس و همه چشمها بدستهای استاد خیره شد. مضرابها با سرعت بسیمها میخورد و بقدری زیر دست استاد، مرتب و شمرده و متوالی بود که جز خطی که بر تارهای سنتور عمود بود چیزی در هوا دیده نمیشد. استاد گاهی ضریب میزد و گاهی نغمات آوازی مینواخت. شاید بیش از نیم ساعت ساز زد که همه را فریفته و مجذوب ساخت.

کجا بودند نوازندگان امروزی سنتور که ببینند استادی و مهارت چیست! من کجا میتوانم شرح سلی را که از سماع حضور شنیدم وصف کنم! فقط يك جمله مینویسم و بس: سالهای بعد وقتی حییب کوچک بزرگ شد و حییب سماعی نام یافت، سنتورش اثری از ساز استاد را داشت.

این بود اولین خاطره‌ای که از سنتور سماع حضور بیاد داشتم. چند سال بعد هم زندگانی را بدرود گفتم. دیگر نه او را دیدم نه پسرش را تا وقتی که سالها بعد با حییب سماعی دوست و آشنا شدم و از ساز او بهره‌ها بردم که در جای خود ذکر خواهم کرد. اینک که نام سنتور بمیان آمد کمی هم از داستان گذشته این ساز بنویسم و خواننده عزیز را با استادان این فن آشنا کنم:

سنتور خان - کنت دو گوینوی فرانسوی مینویسد: دو هنریشه

دیگر در ایران هستند که هر دو معرفت دارند یکی خوشنواز که در زدن کمانچه ماهر است و برعکس علی اکبر (مقصود آقا علی اکبر پدر میرزا عبدالله و آقا حسینقلی است) مردی خوش مشرب میباشد و دیگر محمد حسن که خیلی خوب سنتور میزند. لیکن محمد حسن

برعکس خوشنواز مردی ساکت و کم حرف میباشد و کمتر او را دیده‌اند که بخندد. (۱)

آقا علی اکبر و خوشنواز و محمد حسن در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه یعنی همان موقعی که گوینو کتاب سه سال در ایران را نوشته از نوازندگان دربار بوده‌اند. بطوری که دیگران میگویند، محمد حسن یا حسن خان را ستورخان هم میگفته‌اند و او قدیمترین استاد سنتوری است که ما میشناسیم. از شرح حال این نوازنده چیزی بدست نیامد ولی او شاگردی داشته است بنام محمد صادق خان که از هنر او بسی داستانها شنیده ام.

محمد صادق خان - در دربار ناصری نوازنده زبردستی بشمار میرفته و اولین موسیقی دانست که لقب گرفته و سرورالملک شده او را رئیس هم میگویند زیرا سمت ریاست نوازندگان دربار و نقاره خانه را داشته است. محمد صادق خان فرزند مطلب خان کمانچه کش است که نخست پیش پدر خود بنواختن کمانچه شروع کرده سپس معلومات خویش را نزد ستور خان تکمیل نموده و نوازنده زبردستی شده است، (عکس جوانی او در صفحه ۶۵ است)

محمد صادق خان سه تار خوب میزده و پیانو هم آشنائی داشته است. وقتی در زمان ناصرالدین شاه پیانو بایران آمد، کسی بنواختن این ساز آشنا نبود. میگویند میان موسیقی دانهای ایرانی اول کسی که باین ساز آشنا شد و نواختن آنرا شروع کرد محمد صادق خان بود که

آهنگ‌های ایرانی را روی پیانو نواخت .

معیر الممالک در کتاب خود چنین مینویسد:

در بالا خانۀ انیس الدوله پیانویی بود ولی هیچکس از اهل اندرون زدن آنرا نمیدانست. در آن زمان پنج یا شش پیانو در تهران بیش نبود و کمتر کسی از فن نواختن آن سر رشته داشت. محمدصادق خان که استاد سنتور بود و در اواخر ملقب به سرور الملک شد پیانو را نیز خوش میزد. مادرم تبسم نامی از کنیزانش را بر آن داشت تا نزد مشارالیه پیانو بنوازد و او هر چه مشق میکرد بمادرم میآموخت (مادر معیر - الممالک موسوم به عصمت الدوله دختر ناصر الدین شاه از خجسته خانم تاج الدوله دختر سیف‌الله میرزای پسر فتحعلی شاه بود) این کار بین خانمهای اندرون شهرتی بسزا یافت و شاه را نیز خوش آمد. از آن پس هر شب که مادرم خدمت شاه میماند حسب الامر باید پیانو بزند..... چون دستگاه آواز پایان میرسید یکی از خانمها که از عهدۀ خواندن تصنیف بر میآمد آغاز خواندن مینمود (۱)

در جای دیگر مینویسد: نوازندگان موقع خواب یکی سرور -

الملک که خداوند موسیقی و مشهور بود، دستمالی بر روی سنتور میگسترده، بقدری صدای ملیحی برای موقع خواب میداد که بهتر از آن نمیشد (۲)

اعتماد السلطنه نیز در یادداشتهای خود از سنتور محمد صادق

(۱) یادداشتهای معیر الممالک صفحه ۲۸

(۲) همان کتاب صفحه ۳۵



(شماره ۵) مجلس نوازندگان دوره ناصری تابلوی کار کمال الملک در سال ۱۳۱۰ هـ. ق کشیده شده و اصل آن در موزه گلستان است
۱- محمدصادق قمان (نوازنده سنتور) ۲- اسمعیل خان کمانچه کش ۳- آغا غلامحسین (نوازنده تار)

خان تمجید کرده است که در صفحات قبل همین کتاب خوانده‌اید.
 شاگرد وی سماع حضور فرزند میرزا غلامحسین بوده (۱)
 بطوریکه معیر مینویسد: وی سازی اختراع کرده بود بترکیب کمانچه با
 سیمها و پیچهای زیاد و دسته‌ای بلند بهمین جهت آنرا ایستاده میزد و
 مجلس آرا نام نهاده بود (۲). آنرا در حضور شاه بصدا در می‌آورد و
 انصافاً خوش مینواخت (۳)

میگویند وقتی ناصر الدین شاه بفرنک میرفته است در یکی از
 مسافرتها سرور الملك و سماع حضور هم همراهش بوده‌اند. وقتی شاه

(۱) پدر سماع حضور میرزا غلامحسین است که با آقا جان معروف بوده
 و آوازه‌مند داشته. ویران باید با آقا جان ساوه‌ای خواننده نامی که استاد جناب
 قزوینی است اشتباه کرد.

(۲) ه. ج. فارمر انگلیسی که در موسیقی ایران و عرب مطالعات
 زیاد کرده و درین باب کتاب نوشته، مینویسد در دوره اخیر در ایران باصلاح
 و تکمیل آلات موسیقی کوشیده‌اند مثلاً در ۱۲۹۰ هجری قمری شخصی
 همدانی کمانچه‌ای با اسم «رموز» اختراع کرد و در ۱۳۰۰ هجری قمری
 میرزا غلامحسین دو نوع کمانچه دیگر را که یکی موسوم به «مدیلان» و
 دیگری بنام «طرب‌انگیز» است متداول ساخت. (نقل از مجله روز گارنو
 جلد دوم شماره ۲ پائیز ۱۹۴۲ میلادی) از دیگری شنیدم که نام ساز میرزا
 غلامحسین «رموز همزه» بوده. رموز همزه نام کتاب قصه‌ایست که
 دارای اغراقها و دروغ‌های عجیب و غریب است و در حقیقت میتوان گفت
 همه رمزی را در بردارد. شاید ساز مزبور دارای رمزهای مختلف بوده که
 باین نام موسوم شده. شخص دیگری هم اسم ساز غلامحسین را «رموز
 خسروی» گفته است و این نام بیشتر بحقیقت نزدیک است زیرا «رموز»
 در مجلس پادشاه نواخته میشده است.

(۳) یادداشت‌های دوستعلی معیری صفحه ۳۲

از سرحد خارج شد محمد صادق خان و سماع حضور بقصد گردش از همراهان جدا و بدهی وارد میشوند و در جلوی قهوه خانه ای می نشینند ولی هر چه طلب میکنند کسی بآنها اعتنائی نمیکند. محمد صادق خان بشاگردش سماع حضور میگوید: حبیب جمبه سنتور را بیاور. سرورالملک روی سکوی قهوه خانه می نشیند و بزدن سنتور مشغول میشود. صدای ساز همه را بدور او جمع میکند و دهاتیها بقدری مشتاق و علاقمند میشوند که چند روز آنها را نزد خود نگاه میدارند و با کمال احترام پذیرائی مینمایند.

محمد صادق خان دو پسر داشته است یکی بنام مطلب خان (هم اسم جدش) که او هم سنتور میزد و در عکس نوازندگان درباری (صفحه ۱۳۲) دیده میشود ولی در جوانی در گذشته و شهرت زیادی نیافته است. فرزند دیگرش هم میرزا عبدالله سنتور زن است اما کسی که بعد از محمد صادق خان نام استاد را زنده نگاهداشته شاگردش سماع حضور میباشد.

سرور الملک یکی از هنرمندترین موسیقی دانهای دربار ناصر است که تا زمان مظفرالدین شاه هم حیات داشته و بر همه نوازندگان درباری سمع استادیش مسلم است. نامبرده گوش بسیار دقیقی داشته و علاوه بر سنتور، در نواختن سه تار نیز استاد زبر دستی بوده است. میگویند تا بآن پایه هوشمندی و ذوق و زیرکی داشته که بامختصر تمرین و ممارست از عهده نواختن هر سازی بر میآمده است. داستانی از او حکایت میکنند که کاسه های چینی یا گیلایهای مختلف را آب فیکرده و با کم

و زیاد کردن آب درون آنها يك گام موسیقی تشکیل میداده و آهنگهایی مینواخته است. کسانی که سمت شاگردی او را داشته‌اند مانند حبیب سماع حضور در سنتور و ضرب، مهدی صلحی در سه تار و حبیب‌الله شهردار (مشیر همایون) در پیانو همه بعد از وی استادان مسلمی بشمار آمده‌اند.

علی اکبر شاهی - یکی از نوازندگان سنتور که بعد از استادش محمد صادق خان مهارت داشته، میرزا علی اکبر معروف به آبدار خانه است که نوازندهٔ مخصوص نایب السلطنه بوده است. ظل السلطان وصف او را شنیده ویرا نزد خود میخواند. علی اکبر بقصد مسافرت اصفهان بقم میرود. نایب السلطنه اطلاع مییابد و دستور بازگشت او را میدهد. علی اکبر در صحن قم متحصن میشود. بین نایب السلطنه و ظل السلطان (دو برادر) بر سر این موضوع رنجشی بمیان میآید. شاه از موضوع با خبر میشود و علی اکبر را نزد خود میخواند و او هم چون از ترس پسران شاه در آبدار خانهٔ دربار میماند، به میرزا علی اکبر آبدار خانه معروف میشود. صفحه‌ای از او بیادگار مانده است که آواز رهاب و مسیحی نواخته است. نام آهنگ را در روی صفحه آواز دلاویز نوشته‌اند و نمونهٔ بسیار خوبی از سبک ساز قدماست که با روش مطلوبی اجرا شده است.

از میرزا علی اکبر سنتوری منقول است که وی روزی بمنزل محمد صادق خان رفته و از پشت در، صدای سنتور شنیده و چنین به نظرش آمده است که جوانکی با صوت زیر، همراه با ساز استاد میخواند.

صدای سنتور و آواز، او را بدرون اطاق میکشاند و مشاهده میکند که استادش با يك دست در زیر و با دست دیگر بطوری در بم کار میکند و مضراب ریز آنقدر متوالی و نرم بسیمها میخورد که از دور اثر صوت خواننده جوانی را میدهد. هر چند این داستان کمی بنظر اغراق آهیز میاید ولی بخوبی میرساند که مهارت سرور الملك بسیار بوده است.

حسن سنتوری - شاگرد دیگر محمد صادق خان است که همراه با نوازندگان دیگر چند صفحه سنتور زده ولی چون صفحه ساز تنها ندارد معلوم نیست هنرش تا چه پایه بوده است. البته او را نباید باحسن سنتور خان که قبلا شرحش گذشت اشتباه کرد.



سماع حضور - حبیب سماع حضور شاگرد محمد صادق خان نخست ضرب گیر استاد بوده و بعد نزد او بنواختن سنتور مشغول شده است. استادان امروز موسیقی که ساز او را شنیده اند میگویند در سنتور مسلط بوده است. برای اینکه از انعکاس زیاد صدای سنتور جلوگیری کند و صدای سیمها مخلوط نشود ویرا عادت بر آن بود که دستمالی روی سنتور میکشید و بنواختن میپرداخت و شك نیست که با این ترتیب صدای سازش مطلوبتر میشد.

وی علاقمند بورزش بود و در فن کشتی مهارت داشت. معیر در کتاب خود قصه با مزه ای از او نقل میکند:

یکی از تفریحات شاه تماشای کشتی گیری بود... در چنین روزی هر کس که از فن کشتی بهره ای داشت برای عرض اندام و کسب شهرت

حاضر میشد. از جمله حبیب سنتوری ملقب بسماع حضور که مردی بلند بالا و سپید پوست و ستبر بازو و در فن کشتی سرآمد زمان بود قرار شد با حاجی مبارک آشپز عصمت الدوله که سیاه بود و از



پهلوانان نامی بشمار میرفت پنجه در پنجه افکند. سماع حضور که میان حریفهای خود تنها از حاجی مبارک پروا داشت قبل از او را بطرز خوشی فریفته و بوی گفته بود که چون من قدم در میدان نهادم دیگر پهلوانان با من طرف نخواهند شد و البته باتو درخواهم آویخت مشروط بر آنکه در ظاهر باکمال سختی بهم بیچیم ولی باطناً

قصد زمین زدن یکدیگر را (شماره ۵۲) حبیب سماع حضور در جوانی استاد-نتور نداشته باشیم. آنوقت نتیجه چنین خواهد شد که پس از زمانی تلاش ما را جدا خواهند کرد و هر دو مورد مراحم ملوکانه واقع خواهیم شد. مبارک پیشنهاد ویرا میپذیرد و همینکه سماع حضور فوطه بر میان بسته... پا در میدان میگذارد سیاه بیچاره پیش آمده - یکی سپید چو شیر و دگر سیاه چو قیر - با هم گلاویز میشوند... خلاصه پس از مختصر تلاشی

خیب ، مبارك را بر زمین کوبید . از مشاهده این حال ، خون سیاه
خوش باور بجوش میآید و بچابکی از جا جسته سر در عقب خیب



(شماره ۵۳) موسیقی در زورخانه (از کتاب Perse تالیف Louis Duveau
چاپ ۱۸۴۱ میلادی) این کتاب در دوره فتح‌المبشاه نوشته شده است

میگذارد و فریاد کنان میگوید : تو کسی بودی که بتوانی مرا زمین
بزنی ؟ بجهت شاه اگر در دامن خود او هم بروی خواهمت کشت ! سماع
حضور ناچار رو پله های عمارت آورد . شاه چون چنین دید هر دو
را بحضور طلبیده بحاجی مبارك گفت : سیاه ، زمین خوردن که دیوانگی
و این حرکات را ندارد . مبارك قضایا را بعرض رسانید . شاه خندید

و امر کرد حضوراً یکدیگر را در آغوش بگیرند (۱)
 یکی از دوستان میگفت در مجلس جشن بزرگی که برای عروسی
 یکی از بزرگان زادگان برپا شد و در باغی چادر زده بودند سماع حضور



(شماره ۵۴) حبیب سماع حضور و پسرش حبیب سماعی

و میرزا حسینقلی هم حضور داشتند. میرزا بنواختن تار مشغول بود ولی
 کسی بساز او توجه نداشت. سماع حضور میگوید حیف از تو که برای
 این مردم ساز بزنی، صدای نار کم است و میهمانان را متوجه نمیکند.
 بعد میگوید سنتور مرا بیاورید و با قوت شروع بنواختن میکند. چون

(۱) یادداشت‌های معیر الممالک صفحه ۱۳۷-۱۳۶

ساز او طوری خوش صدا بود که همه را جلب میکرد، مجلس ساکت و آرام شد. بعد بتدریج صدا را ملایم کرد و روی خود را بمیرزا نمود و گفت حالا همه سراپا گوشند و از ساز استاد استفاده خواهند کرد. میرزا حسینی نواختن را دوباره آغاز کرد و مجلسیان ازینکه قبلاً توجهی بساز او نکرده بودند خجل شدند.

سماع حضور مرد با اعتقاد و با ایمان و در سلسله درویشی از



(شماره ۵۵) حبیب سماعی
استاد سنتور

فقرای نعمت اللہی بود. در آخر عمر ویرا عادت بر این بود که در خلوت، اول وضو میگرفت بعد سنتور میزد. از او پرسیدند مقصود ازین حرکت چیست؟ گفته بود من وقتی ساز میزنم با خدای خود راز و نیاز میکنم انسان وقتی بطرف خدا میرود باید پاک و مطهر باشد. با این وصف باید گفت این هنرمند بجائی رسیده بود که موسیقی

را وسیله تزکیه نفس میدانست و شك نیست که چنین راز و نیازی حتماً در پیشگاه خداوند مقبول خواهد افتاد.

حبیب سماعی فرزند سماع حضور بعدها جانشین مستحق پدرش و مقامی را در سنتور یافت که همه او را استاد مسلم زمان خود میدانستند.

هنر را از پدر بارث برده بود ولی در خوی و رفتار و عقیده شباهتی باو
نداشت. البته در مقام خود بشرح حال وی خواهیم رسید.

این بود داستان سنتور و سابقه این سازخوش آهنگ که خوشبختانه
امروز بازار رائجی دارد و طالبان نواختن آن بسیارند اما حیف که اغلب،
دیمی مینوازند و استاد قابلی ندارند و این ساز ملی را که سابقه بسیار
طولانی دارد آن طور که باید خوب معرفی نمیکند در صورتیکه سنتور
سازی قدیمی است چنانکه نام آن در شعر منوچهری هم بکاررفته است:

کبک ناقوس زن و شارک سنتور زن است

فاخته نای زن و بط شده طنبور زنا

سازندگان آلات موسیقی

ساختن ساز ، علاوه بر مهارت و تجربه ، ذوق و سلیقه خاصی هم میخواهد که از عهده همه صنعتگران بر نمیآید. در دوره‌ای که سرگذشتش را مینویسم، عده‌ای صنعتگر بوده‌اند که کارهای آنها معروفست و سازهایی که ساخته‌اند و بدست اهل فن رسیده ، همه در نوع خود بسیار خوب و کم نظیر میباشد .

استاد فرج‌الله - از صنعتگران ممتازیست که در ساختن تار سه تار و کمانچه مهارت داشته است .

زادو و ارمنی - در ساختن سه تار استاد بوده است .

یحیی قدیم - سه تارهای ممتاز ساخته است . او را یحیی قدیم نامیدم ، چون از یحیی دیگری هم گفتگو خواهم کرد .

حاج محمد کریمخان - در ساختن تار سه تار و سنتور و کمانچه مهارت داشته و مخصوصاً کمانچه را بسیار خوب از کار درمیآورده است .

حاج طایر - در مجمع الصنایع کاروانسرای وزیر نظام تهران حجره داشته و سه تار و کمانچه میساخته ولی باصطلاح اهل فن ، شکردهش ، ساختن سه تار بوده و وصالی ساز را بخوبی از عهده برمیآوده است .

سید جلال و غلامحسین خان که تارهای آنها معروفست .
 سید جلال ، سه تار هم خوب میساخته است .
 در مراغه نیز چند صنعتگر بوده اند که سه تارهای خوبی ساخته
 اند و کارهای دست آنها بنام سه تار کار مراغه مشهور است ولی از نام
 آنها بی خبریم .

هامبارسون ، عموی یحیی دوم است که تار میساخته است ولی
 شهرت یحیی را ندارد . خاچیک ، پدر یحیی دوم نیز تار و سنتور میساخت .
 سنتورهای کارمارکار اصفهانی معروفست . آقاقلی اصفهانی تار ساز
 خوبی بود و دو سال قبل فوت کرد .

مگر دیج اصفهانی در ساختن تار مهارت داشت و ملکم اصفهانی
 که هنوز هم حیات دارد کارهایش بد نیست .
 دیگر از صنعتگران ماهر ، علیمحمد صفائی است که در سه تار ،
 شاگرد درویش بوده است . مخصوصا در ریزه کاری ، سر آمد همه سه تار
 سازان بوده و سه تار را با قطعات متعدد کوچک بطرز زیبایی میساخته
 است . از او دوباره سخن بنیان خواهد آمد .

یحیی دوم - درین زمان ، مردم بتار علاقه بسیار داشتند . تقریبا
 هر کس میخواست سازی انتخاب کند ، تار میزد . استادان موسیقی جستجو
 میکردند و تارهای خوش صدا انتخاب مینمودند . چون خریدار تار خوب ،
 زیاد بود کسانی هم پیدا شدند که صنعتگر ماهر میبودند . از جمله یحیی
 دوم است که کارهای استاد فرج الله را الگوی خود قرارداد و تصرفاتی هم
 در آن کرد . میگویند وی تفحص بسیار مینمود و کنده های درخت توت

را که کاملاً خشک شده و مناسب ساختن تار بود، پیدا میکرد و کاسه‌های خوبی میساخت و چون بتجربه آموخته بود که چگونه دسته و کاسه را بسازد، سازهایی را که میساخت بسیار خوش صدا بود. چنانکه هنوز هم تار سازان، نمونه‌های او را سرمشق کار خود قرار میدهند.



(شماره ۵۶۰) یحیی تار ساز

معمول یحیی این بود که سالی یکبار استادان تار و نوازندگان معروف را به نهار دعوت میکرد و باصطلاح درویشان، دیک جوش میداد و میرزا عبدالله و آقا حسین قلی، تارها را امتحان میکردند و هر يك ساز مناسبی برای خود انتخاب مینمودند. شاگردان آن دو استاد نیز تار بر میداشتند. روز بسیار خوشی

بود که هم از دیدار یکدیگر شاد میشدند و هم راجع بطرز ساختمان تار، مذاکرات مناسب میکردند و استادان، دستورهای شایسته میدادند. یحیی هم تجربیات خود را تشریح و توضیح می نمود. خوشبختانه از یکی از این جلسات، عکسی هم برداشته شده که زینت بخش صفحه ۱۷۲ است.

صنعتگران دیگر - استاد جعفر و برادرش استاد عباس صنعت نیز هر دو، از تار سازان ماهرند. عباس صنعت شاگرد یحیی است و اکنون

هم حیات دارد ولی کارگاهی ندارد. اما اگر دوستانش ساز خوبی داشته باشند که محتاج اصلاح باشد، بخوبی از عهده برمیاید. استاد جعفر شاگرد او بوده است .

(شماره ۵۷) صدای از موسیقی دانها در نماز یعنی تار ساز. یعنی طرف چپ که نبشده دارد یعنی است



مفتوح آهنگ - ابوالقاسم اعتمادی (مفتوح السلطان) شاگرد استاد عباس، صنعتگر خوبی بود که در تهران (خیابان شاه آباد) مغازه داشت و

همه نوع ساز میساخت .

استاد حاجی آقا نیز تار ساز بود و فرزندش رمضان شاهرخ
اکنون دارای همین پیشه است و یک نوع تار هشت سیم هم ابداع کرده



(شماره ۵۸) عباس صنعت (تار ساز)

است که بعقیده او اگر رواج یابد موجب سهولت نواختن میشود ولی
کمتر مورد استعمال قرار گرفته است (۱)

(۱) از موقعیکه رادبوتهران تأسیس شد وحبیب سماعی نوای سنتور
را بگوش شنوندگان رسانید ، عده ای طالب نواختن این ساز شدند .
برخی هم شروع بساختن سنتور کردند . اول کسی که باین فکر افتاد ، مهدی
ناظمی بود ، بعد از او نیز اشخاصی مانند صدوری اصفهانی وحسین ملک وعباس
امیر رضوانی هم سنتور میسازند که راجع بسبک کار آنها ، بموقع خود ،
حق مطلب ادا خواهد شد .

عشقی - شاگرد سیدجلال و سه‌تار ساز خویست که اکنون حیات دارد و مغازه‌اش در تجریش است .



(شماره ۵۹) جعفر صنعت (تار ساز) (شماره ۶۰) مفتاح آهنک



تذکر - شاید برخی از خوانندگان بگویند که این سرگذشت بنا بود داستانی دلپذیر باشد و کم‌کم جنبه تاریخی و فنی یافت . حق با آنهاست . اما داستان نویسا هم در خلال قصه‌ها مطالب معترضه ذکر میکنند . تاکنون کسی راجع بتاریخ موسیقی ایران چیزی ننوشته است اکنون که نگارنده دست باینکار زده است ، مطالبی بنظر رسید که نتوانست از ذکر آنها صرف نظر کند . شاید سالی چند بگذرد و کسانی



(شماره ۶۱) استاد
حاجی آقا (تارساز)

(شماره ۶۲) رمضان شاهرخ (تارساز) درمنازه اش

که ازین اطلاعات دارند، دیگر پیدا نشوند و دانستنیهای آنها هم در پرده فراموشی افتد. از دو حال خارج نیست، یا خواننده این کتاب اهل موسیقی است که ازین گونه بحث‌ها خسته نمی‌شود، یا اهل فن نیست و حوصله خواندن این مطالب را ندارد. نگارنده مراعات حال هر دو طبقه را کرده است چنانکه اکنون نیز مجدداً بحث تاریخی را کنار گذارده دوباره حکایتی بیان میکند.

ارگستر سه نفری

اولین سفر - بعد از چندی پدرم بمسافرت رفت . مدت دو سال که از سفرش گذشت ، مارا هم بشیراز خواست . در شهریور ۱۲۹۷ بعد از سال قحطی همان روزی که باد سختی وزید و مرض « آنفلوانزا » سراسر ایران را گرفت ، با يك كالسكه بزرگ چهار اسبه ، از دروازه شاهزاده عبدالعظیم ، بسوی قم حرکت کردیم . روز دوم مسافرت ، همه ناخوش شدیم ولی چند روزی که در قم توقف کردیم ، بهبودی یافتیم و بطرف اصفهان رهسپار شدیم .

در اصفهان بمنزل صدیقه دولت آبادی وارد شدیم . این بانو ، خواهر حاج میرزایحیی و از زنان باسواد متجددی بود که برای آزادی نسوان بسیار کوشش میکرد و در آنوقت روزنامه « زبان زنان » را انتشار میداد او از جمله کسانی بود که میخواست راه تربیت و ترقی ، برای خواهرانش که آن وقت در حجاب بودند ، باز شود تا آنها هم بتوانند دوش بدوش مردان ، پیشرفت کنند . البته زمینه مساعد نبود و اولیای مذهبی مخالفت میکردند ولی او از پا نمی نشست و بفعالیت های خود ادامه میداد . آرزوهای او آن روزها بر آورده نشد و بعدها در سال ۱۳۱۳ جامعه عمل پوشید و زنان از چادر بیرون آمدند . ظاهراً لباس تمدن بپوشیدند ولی آیا تربیت معنوی هم یافتند ؟ خیال میکنم در تقلید ظواهر چنان تند پیش

رفتند که کمتر توانستند بمعنی و حقیقت پردازند . از سال ۱۳۲۰ هم که دوباره بازار خرافات پرستی رواج یافت گروهی از آنان چادرها را بسر کردند و راهی را که هفتسال پیموده بودند ، قبل از اینکه بمقصد برسند دوباره بعقب باز گشتند .

امروز هم متجدد ترین آنها یا بفکر خود سازیند یا در پشت میز بازی !



باری دیدن مناظر زیبا و آثار تاریخی اصفهان، برای کودکی که اولین بار بمسافرت میرفت ، بسیار جالب بود . خیابان چهار باغ با آن درختهای کهن و عمارات چهل ستون و عالی قابو با آن جلال و عظمت و مساجد شاه و شیخ لطف الله و چهار باغ باکشی کاریهای زیبا و زاینده رود با پل های عظیم سی و سه چشمه

(شماره ۶۳) این دختر با رو بند و چادر، روزنامه
زبان زنان را بدست دارد (سال ۱۲۹۷)

و خواجو و مخصوصاً منار جنبان که وقتی توی يك مناره می نشستیم و آنرا بحرکت میاوردم، مناره دیگر هم به آرامی رفت و آمد داشت ، برایم بی نهایت تماشائی و مشغول کننده بود . حالا وقتی درست فکر میکنم ، بروان پادشاهان صفوی که بانی این بناهای

رگ بوده اند، درود میفرستم ولی ازینکه بازار موهومات و خرافات ارواح دادند، متأسف می‌شوم. هر چند منظوری سیاسی داشتند که به استقلال ایران را محکم کنند ولی حالا که ما قصد آنروز آنها را ریافته ایم و مقصود، حاصل شده است چرا دست از مرده پرستی و افکار ج برنمی‌داریم و درخت وهم و خیال را از ریشه نمی‌کنیم؟



بسوی شیراز - راه میان اصفهان و شیراز را، راهزنان گرفته بودند رفت و آمد، خطر جانی داشت. بشیراز تلگراف کردیم و منتظر جواب دیدیم. پاسخ تلگراف دو روزه آمد و حالا که چهل سال جلو رفته‌ایم، شتر طول میکشد! جواب این بود که بانك شاهی مراجعه کنیم و با ناری امانتی که بشیراز میفرستند حرکت نماییم. مسافرت تاشیراز آنهم گاری، بسیار خسته کننده بود اما چاره‌ای نداشتیم. از بانك دستور گرفتیم و آماده شدیم. مادرم بی‌بازار رفت و مقداری پارچه و پنبه خرید؛ بلاج هم بخانه آمد و چندین تشك و لحاف دوخت. از مادرم پرسیدم، من همه رختخواب برای چیست؟ گفت روی نقره خواهیم نشست، باید یرمان نرم باشد! تعجب کردم زیرا معمولاً پول نقره را در جیب یگذازدند، چرا آنقدر این سکه‌ها بدبخت شده اند که باید رویشان شینیم! معلوم شد بانك شاهی میخواهد يك گاری پول نقره يك قرانی دو قرانی بشیراز بفرستد. پولهای آن زمان، قیمت داشت زیرا نقره نالغ بود. پنجقرانش تمام مخارج يك خانواده را، در روزتأمین میکرد. انك نمیتوانست این همه پول اصل را بدون محافظ بخطر اندازد. مثل امروز نبود که کاغذ چاپ کنند و بدست مردم بدهند و صد ریالش کار پنج

قران سابق را انجام ندهد! این کاری نقره رادویست سوار قزاق و ژاندارم بدرقه میکرد و بسرحد فارس میرسائید. از شیراز هم صد سر باز تفنگچی میامد و بول را تحویل میگرفت.

ترتیب مسافرت داده شد. مادرم مقداری کرباس خرید و بچادر دوز داد. او هم برای روی گاری سایبانی درست کرد. هر چه لحاف و تشك داشتیم روی جعبه های در بسته مهر و موم شده نقره ها انداختیم. گیوه ها را هم از پا در آوردیم و چهار زانو روی صندوقها نشستیم. کاریچی، مرد بلند قامت ترك زبانی بود. مهار اسب ها را بدست گرفت؛ سوتی کشید و شلاق را بکپل اسب ها فرود آورد و گاری از زمین کنده شد. غلام بانك و پستخانه هم، پهلوی سورچی نشستند. رویهمرفته سر نشینان این محمول قیمتی در حدود ده نفر بودیم که تمام لوازم مسافرت حتی هزار پیشه و اسباب آشپزخانه را هم همراه داشتیم. از سی و سه پل که گذشتیم و باول «تخت پولاد» رسیدیم، جماعتی را از دور دیدیم که معلوم شد همراهان این گاری بر بها هستند. گذشته از نظامیان که بابارو بنه، آماده حرکت بودند، تمام مسافرینی هم که از چند ماه قبل، قصد مسافرت شیراز را داشتند، از این فرصت استفاده کرده باردوی ما پیوسته بودند. بعضی پیاده، برخی سوار الاغ و اسب و قاطر، زنهای چادر نمازی هم با پالکی و کجاوه مهیای حرکت بودند. صاحب منصبی که رئیس اردو بود بگاری ایست داد و جلو آمده کاغذی را که رئیس بانك نوشته بود از مادرم گرفت و خواند و گفت مواظب باشید هیچکس جز شما حق ندارد باین گاری سوار شود؛ شما مورد کمال اطمینان بوده اید که اینجا نشسته اید؛ سفارستان را هم کرده اند، هر وقت کاری داشتید

بمن مراجعه کنید . بعد خبردار کشید و با فرمانهای او، سواران قزاق و ژاندارم با خط زنجیر در بیابان پراکنده شدند؛ گروهی بجلو رفتند و گروهی بعقب؛ دسته‌ای بر راست و دسته‌ای بچپ . بمسافرین هم دستور داد که دنبال گاری حرکت کنند . بسورچی گفت هر وقت دست راستم را بالا بردم و بجلو حرکت دادم علامت حرکت است و هر وقت دستم را محکم پائین آوردم نشانه توقف خواهد بود؛ مواظب باش که باید بفرمان من حرکت کنی . بعد خودش مهمیز زد و اسب تاخت و بجلو رفت و وسط جاده خاکی ایستاد؛ نظری باطراف افکند و فرمان داد و همه باگاری براه افتادند . ساعتی بتماشای مسافرین و نظامیان مشغول بودیم ولی بتدریج خسته شدیم و هر کدام در یکی از گوشه های گاری دراز کشیدیم و خوابمان برد .

باولین منزلی که رسیدیم ، مرد کوتاه قد چاق سرخ روئی را دیدیم که بزحمت از قاطر پیاده شد و بطرف ما آمد . خیلی شبیه سید حسین قراب بود که قبلا وصفش را گفته‌ام . آری خودش بود که پیش آمد و سفر بخیر گفت : به به ، شما کجا ، اینجا کجا ، چه همسفران خوبی ؛ ما هم از گاری پیاده شدیم و اسباب سفر را پائین گذاردیم . سید حسین گفت با دوتن از دوستانم بشیر از میروم . چون با او سابقه الفت داشتیم ، قرار شد شبها در يك منزل با هم بسر ببریم . گفت دوستانم را هم میاورم . مادرم گفت ما که آنها را نمی‌سناسیم - قراب گفت مردمان خوبی هستند ؛ باشما هم آشنا میشوند ؛ ازین گذشته مگر نمیدانید؟ . تأملی کرد و گفت خوب بعد معلوم میشود! مادرم پرسید چه گفتی؟ - قراب گفت رئیس اردو دستور داده جای خوبی برای شما تهیه کنند، همه باهم خواهیم بود؛ شب‌های خوشی خواهیم

داشت؛ میخوانیم و میزنیم - من بسید حسین گفتم خواندنش درست، اما زدنش با کیست؟ ما که تار نداریم اما اگر شما داشته باشید مادر جان میزند. -
مادرم گفت تار من که لایق آواز قراب نیست - سید حسین گفت آخر يك كاری میکنیم ..

شب همه دور یکدیگر در اطافی نشستیم و دوستان قراب هم آمدند چیزی که بیشتر توجه مرا جلب کرد دو جعبه‌ای بود که در طاقچه گذاشته بودند. از سید حسین پرسیدم اینها چیست؟ - گفت بعد معلوم میشود! مادرم بقراب گفت: چرا همه چیز را ببرد و عده میدهد؟ - قراب خندید و بطرف طاقچه رفت و جعبه‌ها را پائین آورد و آنها را باز کرد و آنچه درون جعبه‌ها بود روی زمین گذاشت. با کمال تعجب دیدم، يك تار و يك ويولن است. من بطرف ويولن رفتم و بتماشای آن که تا کنون ندیده بودم مشغول شدم. قراب بدوستانش گفت: این بچه عاشق موسیقی است تصنیفهای عارف را هم میخواند، حالا بنوازیم و بخوانیم. بعد رویشرا به من کرد و گفت: سازها را دست آقایان بده. من آن دو مرد را نمی‌شناختم و نمیدانستم که چه میزنند. تار را دادم دست آنکه چاق تر بود و ویولن را هم بدست آن یکی که باریك اندام بود سپردم. قراب خندید و گفت: گرز در خور پهلوان است، چه خوب شناختی! حالا که همه چیز معلوم شد دوستان را معرفی میکنم: این آقای که تار بدست دارد با صرا الدوله است که بعصوبت کابینه ایالتی فارس منصوب شده. آن آقا هم که ویولن را دست گرفته حشمت دفتر راد که منشی مخصوص قوام الملك است و من بسیار مفتخرم که در خدمت این دو دوست ارجمند، عازم شیرازم. بعد رویشرا با آقایان کرد و گفت: من با این خانواده الفتی قدیم دارم،

با میرزا غلامرضای شیرازی و میرزا رحیم کمانچه کش در میان آنها شبهای خوشی گذرانده‌ام. امیدوارم آنها هم از مجالست دوستان من در این مسافرت خشنود شوند، بعد گفت راستی ضرب کجاست؟ - من دویدم و باطاق مجاور که اسبابها در آنجا بود نگاه کردم، کیسه ضرب را پیدا کردم و تمبک را بدست سید حسین دادم. باصرالدوله مضراب را بسیم نواخت و آهنگ مطبوعی از تار در آمد. حشمت دفتر آرشه را بسیم کشید و صوت دلکشی داد. دیدم همان صدای کمانچه است، اما تودمانی نیست. سازها کوک شد و پیش در آمد ابو عطاء درویش خان آغاز گردید. صدای تار و ویولن و ضرب بسیار مطلوب بود. مادرم گفت: ما بندگان خوب خدائیم که در سفر هم از نعمت موسیقی و مجالست هنرمندان بی نصیب نمی‌مانیم. نوبت با آواز رسید و سید حسین با صوت رسای خود گاه همراه باتار وزمانی با پشتیبانی ویولن ما را محظوظ کرد. سپس تصنیف را همه باین شرح خواندیم:

دل هوس سبزه و صحرا،	ندارد	میل به گلگشت و تماشا،	ندارد
دل سر همراهی با ما،	ندارد	خون شود این دل که شکیب،	ندارد
ای دل غافل	نقش تو باطل	خون شوی ای دل	
دلی دیوانه داریم	ز خود، بیگانه داریم	ز کس، پروا نداریم	

این تصنیف را عارف در موقعی که محمد علی میرزا، شاه مخلوع، بتحریر اجانب، بگمش تپه آمد، در وصف او سرود که هنوز هم بعد از هفت سال در سر زبانها بود.

من در آن زمان از موسیقی بهره‌ای نداشتم و نمیتوانم بگویم که ساز نوازندگان تاجه پایه از هنر مایه میگرفت. همینقدر میدیدم که نه

تنها درگوش من اثر مطلوب داشت بلکه همه را شیفته و مجذوب میگرد
 باصرالدوله مضر ابر با قدرت بتار مینواخت و حشمت دفتر آرشه را بنرمی
 وملايمت بسيم میکشيد .

بعدها شنيدم که باصرالدوله از شاگردان خوب آقا حسينتقلي و
 حشمت دفتر از دست پروردگان حسين اسمعيل زاده بوده است . قراب
 هم در خواندن آوازه‌های ضربی و تصنيف مهارت داشت و صدایش باصطلاح
 معروف ششدانك بود يعنی او جش توانائی داشت و با قدرت ميخواند .
 ولي گاهی زياد جیغ میکشيد ، هر وقت ملايمتر ميخواند اثر
 بيشتری در شنونده داشت .

شهر گل و بلبل

مسافرت بیست روزه ما پایان رسید و از زیر دروازه قران گذشته بشهر زیبای شیراز وارد شدیم همان شهری که مردمش بخوش ذوقی مشهورند و شهر گل و بلبلش نامیده اند. بعد از چند روز، مرا بمدرسه‌ای که در گوشه میدان سر باز خانه بود، فرستادند. ساختمان دبستان، مناسب نبود ولی رفتن معلمین و علاقمندی آنها باینکه ما باسواد شویم، بزودی مرا بآن محیط آشنا کرد. معلم ما آخوند مهربان با اطلاعی بود که همه مواد برنامه را يك تنه درس میداد و در تدریس، مهارت کامل داشت و مربی بتمام معنی بود.

مدرسه دیروز و امروزه اصولاً آن روزها عالم درس و مدرسه صفائی داشت. کسی برای تصدیق گرفتن درس نمیخواند، چون برای ورود بخدمات دولتی از کسی مطالبه گواهینامه نمیکردند، سواد و معلومات میخواستند. منظور شاگرد، کسب معرفت و مقصود معلم، تربیت او بود که مانند اولادش میدانست، در آن موقع عده محدودی بمدرسه میرفتند و وقتی درسشان را تمام میکردند، هرچه خوانده بودند در ذهن داشتند و از فضائل اخلاقی هم بهره‌مند بودند. البته وسائل تحصیل، برای همه کس نراهم نبود. امروز، موجبات مدرسه رفتن بیشتر آماده است ولی مقصود، کسب دانش نیست، بدست آوردن ورقه ایست که ارزش استخدامی داشته

باشد، هر چند صاحب آن چیزی نداند؛ حالا در مملکت ما وقتی میخواهند کسی را بکاری بگمارند از او نمپرسند چه میدانی، باو میگویند چه دانش - نامه ای داری؟ اینست که جوانان برای بدست آوردن مدرک تحصیلی همه جا متوسل میشوند ولی بخود کمتر زحمت میدهند زیرا عشق فضیلت جوئی ازین رفته است. باینکه ماملتی هستیم که بیش از همه، کتب اخلاقی داریم ولی آنها را اگر هم بخوانیم بکار نمی بندیم. امروز وقتی جوانان می بینند که يك دلال بازاری بی سواد با پشت هم اندازی، صاحب سرمایه و تاجر میشود یا يك راننده کامیون، از باربری قشون اجنبی در موقع جنگ، گاراژ دار میشود یا يك بنا از خرید و فروش زمین، بنوائی میرسد و هر که صاحب ثروت است در جامعه ارزش بیشتری دارد و کسی که عمری دانش اندوخته، بذلت زندگانی میکند، دنبال تحصیل نمیروند و این بزرگ ترین بدبختی جامعه امروزی ماست.

ظاهر سازی و عوام فریبی و ریاکاری، جای حق و حقیقت را گرفته و در نتیجه هیچکس بکار خود، ایمان و اعتقاد ندارد؛ بقال کم میفرشد، عضواداره از کارش میدزدد. معلم وقت میگذرانند، دانش آموز هم که حالا بهتر از سابق میفهمد، درس نمیخواند؛ و در نتیجه مملکت رو بتهاهی میرود. کیست که فکر اساسی کند و ما را براه راست بکشاند؟ آیا جز مدرسه، کسی از عهده این کار بر میآید؟ این وظیفه رهبران قوم است که بکوشند و وزارت فرهنگ را در پیشرفت مقصود، کمک و یاری کنند. آیا این وظیفه را انجام میدهند؟

محضر فرصت - از مطالب دور افتادم، ورود بمدرسه در شیراز و وضع تحصیل آن ایام مرا باین مقایسه کشانید. بهر حال باینکه بعد از یاد

سفر کردم ولی هیچ شهری را مثل شیراز دوست نداشتم. درختهای سرو،
منظرهٔ جالب بابا کوهی و چاه مرتضی علی؛ زمین‌های سرسبز اطراف شهر و
باغهای مسجد بردی، آسیاب سه تایی و هفت تن و چهل تن، باغ دلگشا و



حافظیه و مقبرهٔ سعدی، مسجد و
بازار و کیل و شاهچراغ، ارکندواتی
و از همه بالاتر محبت و مہمان -
نوازی شیرازیها را هرگز فراموش
نمی‌کنم .

بهترین تفریح من اسب سواری
بود . مخصوصاً خاطرهٔ آب رکن -
آباد همیشه در نظرم است . روزی
یکی بمن گفت، هر که از این آب
بخورد، شاعر میشود؛ من هم خوردم
و بازحمت، چند شعری ساختم و

(شماره ۶۴) . نگارنده در شیراز
آنرا برای فرصت الدوله دوست پدرم خواندم . گفت باید قواعد شعر را
هم فرا گرفت .

میرزای فرصت کلاس درسی داشت که صبح‌های خیلی زود
تشکیل میشد . من هم بکلاس اورفتم . جمعی از جوانان، نزد او نقاشی می
کردند و برخی دیگر ادبیات میخواندند . چندی در محضر آن استاد، عروض
خواندم و نقاشی کردم اما هرگز نتوانستم مثل لطفعلی صورتگر که در
همان وقت شاگرد او بود شعر بگویم و یامانند سید صدرالدین که بهترین
شاگرد نقاشش بود، نقاشی کنم زیرا دلم بیشتر بگرو موسیقی بود . فرصت

الدوله مرد وارسته دانشمند با ذوق هنرمندی بود. کتب بسیار نوشته و در چاپخانه بمبئی بچاپ رسانیده بود. از آن فضلائى بود که از تمام علوم و فنون بهره داشت. کتاب بحور-

الالحان راهم در موسیقی نوشته بود که بعدها مطالعه کردم و اینک بشرح آن میپردازم:



بحورالالحان - میرزانصیر
فرصت کتاب بحورالالحان را که در علم موسیقی و نسبت آن با عروض است در سال ۱۲۹۳ بچاپ رسانیده است. این کتاب ده سال قبل از طبع، تألیف شده و بعد از اینکه مؤلف

سفری بتهران آمده و با اهل (شماره ۶۵) میرزا نصیر فرصت شیرازی موسیقی رابطه و آشنائی یافته ، قسمتی بآن افزوده است . مخصوصاً از اطلاعات مهدی صلحی (منتظم الحکما) که او را بسیار ستوده، استفاده کرده است . مقدمه این کتاب اقتباس از کتب موسیقی قدماست که بطور خلاصه بآنها اشاره شده و رابطه شعر و موسیقی را از نظر وزن، بیان داشته . سپس اسامی دستگانهها و گوشه های آواز را هم بسبک اخیر که هنوز معمول است نوشته و مقداری از اشعار شعرای متقدم مخصوصاً غزلیات سعدی و حافظ را انتخاب کرده و در بالای هر غزل نوشته است با چه آوازی مناسبت بیشتری دارد و درین قسمت نیز بطوری که خود مینویسد با شش تن از اهل فن مشورت کرده است .

در سال ۱۳۲۸ کوهی کرمانی که او هم شاگرد فرصت بود در نظر گرفت این کتاب را با قطع کوچک تجدید چاپ نماید و از من خواست که مقدمه بسیار مختصری برای آن بنگارم. من نیز خواهش آن دوست را



(شماره ۶۶) مهدی سلحی (منتظم الحکامه) نوازنده سه تار

بپذیرفتم و کتاب مزبور بچاپ رسید. اینک چند سطر از آن که مربوط بهمین موضوع است از آن مقدمه درین جا میآورم:

اینکه استاد در بالای غزلیات نوشته است: بفلان لحن خوانده شود مناسب است. مقصودش ذکر قاعده قطعی و از لحاظ حصر نبوده بلکه تناسب و حتی موضوع شعر و وزن و غیره را در نظر گرفته است. چنانکه در آخر

کتاب، اشعاری که مناسب خواندن در روز و شب و چمن و باغ و صحرا و منزل و غیره است تعیین کرده و این نیز از همان نظریهٔ قدما سرچشمه گرفته است که برای نواختن و خواندن آهنگ‌ها موقع مخصوص را در نظر می‌گرفتند چنانکه میگفتند: فلان مقام برای صبح مناسب است و آهنگ دیگر شام راست؛ یا مزاج اشخاص را برای نواختن نعمات منظور داشتند و ازین قییل. بهر حال چندغزلی را که استاد برای خواندن آن، آهنگی را مناسب دانسته، من با آوازی دیگر نیز خواندم که مناسب بود و چون فرصت چنانکه نوشتم نظریه‌اش از باب حصر نبوده است بنا بر این میتوان گفت، این کتاب برای کسانی که علاقه بموسیقی ملی دارند بسیار مناسب است و مخصوصاً آواز خوانها را راهنمایی میکند. چه با داشتن این کتاب که جنگی محسوب میشود، آنها را از همراه داشتن دیوانهای دیگر بی‌نیاز میکند، زیرا خواننده برای نغمه سرائی، احتیاج بغزلیات اساتید دارد و چه بهتر که آن غزله در بحور و اوزان مختلف از طرف استادی چون فرصت انتخاب شده و همیشه در دسترس باشد. این را نیز بگویم که تقریباً هر غزلی را با هر آهنگی نمیتوان خواند ولی این مطلب را تنها از لحاظ آواز و ردیف باید در نظر گرفت زیرا از آن که بگذریم و موضوع آهنگهای ساخته شده را در نظر بگیریم، برای يك شعر میتوان آهنگهای مختلف حتی بوزنهای متفاوت در مقامات و دستگاههای متعدد ساخت و درین مورد آنچه بیشتر اهمیت دارد، معنی و مفهوم و مقصود و مضمون شعراست که باید با آهنگ و مقامی که برای آن ترکیب میشود متناسب و موافق باشد.

این بود شرح مختصری از محضر فرصت شیرازی و ذکر خلاصهٔ

کتاب بحور الالحان، اکنون برگردیم بدنبالهٔ سرگذشت:

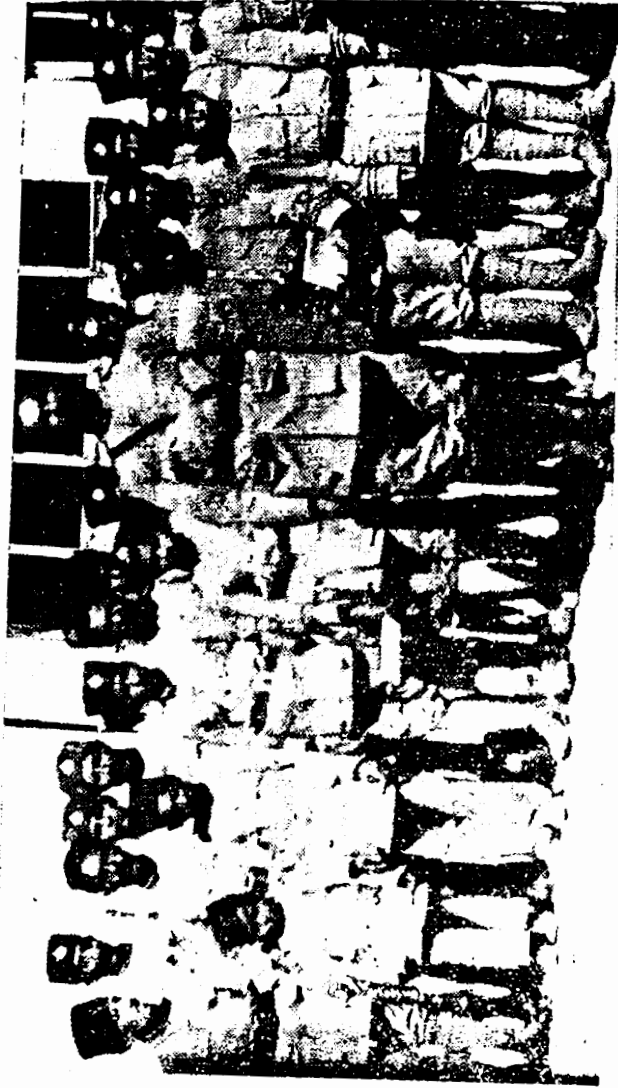
موزیکچی‌ها - وقتی روزها بمدرسه میرفتم موزیکچی‌ها در یکی از گوشه‌های میدان تمرین میکردند. عصرها رئیس موزیک آنها را دور خود جمع میکرد و آهنگهای نشاط آوری مینواختند که برای من بسیارخوش آیند و مطلوب بود. گذشته از مارش و والس و پولکا و مازورکا و رومی (۱) نغمات ایرانی هم میزدند. از جمله تصنیفی بود در ماهور که باین شعر آغاز میشد:

گو بساقی کز ایامی تر کن دماغی زان شرابی که شب مانده باقی
 گوینده و سازنده آن معلوم نیست. چنین بنظر میرسد که نغمه‌ای ترکی بوده و در روی آن اشعاری ساخته‌اند. بعضی هم این تصنیف را منسوب بعارف میدانند، هر چند بگفته‌های او شبیه است ولی در دیوانش ذکر نشده است.

رئیس موزیک، افسر مهربانی بود. چون يك بار هم عکسی از او دستة موزیکش برداشتم که در این جا ملاحظه میکنید، خیلی بمن علاقمند شد. وی که گویا سرهنگ فضل‌الله خان بود بویولن هم آشنائی داشت و حاضر شد بمن نیز تعلیم دهد ولی باز پدرم صلاح ندانست، مبادا از فکر تحصیل و دروس مدرسه بازمانم. من هم باین دلخوش بودم که در گوشة میدان بایستم و بناوهای موزیک گوش دهم.

(۱) مارش قطعه ایست دو ضربی - والس رقصی است سه ضربی - پولکا آهنگی است دو ضربی - مازورکا آهنگیست سه ضربی، قدری از والس تندتر و باحالت و روش خاصی که اصل آن از لهستان است.
 رومی آهنگهایی بود که از ترکیه با ایران آمد و چون معمولاً در مقام کوچک و شبیه همایون و اصفهان بود بمذاق ایرانیها بسیارخوش آیند مینمود و اغلب هم، وزن دو ضربی داشت.

قانون زن - تا آن وقت، قانون را ندیده بودم. اولین بار که رحیم
 قانونی را دیدم و سازش را شنیدم. از صدای خوش آهنگ و لطیف و پخته
 این سان، بسیار خوشم آمد. سالها بعد نیز، يك بار دیگر بشیر از رفتم و چون



(شماره ۶۷) دسته موزیک سر بازارخانه دو شیراز (سال ۱۲۹۸)

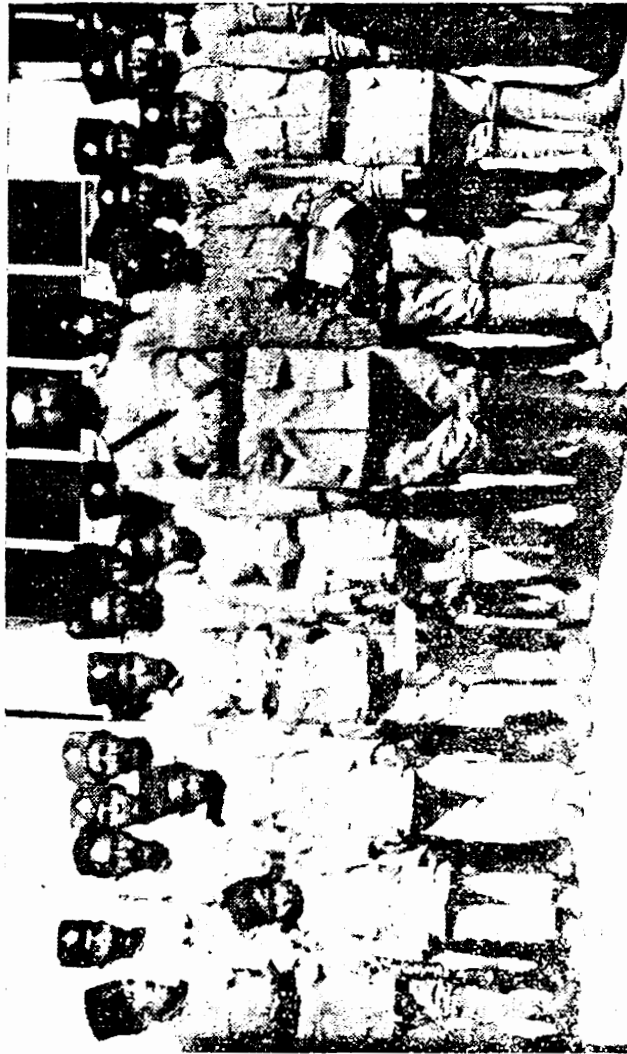
موزیکچی‌ها - وقتی روزها بمدرسه میرفتم موزیکچی‌ها در یکی از گوشه‌های میدان تمرین میکردند. عصرها رئیس موزیک آنها را دور خود جمع میکرد و آهنگهای نشاط آوری مینواختند که برای من بسیار خوش آیند و مطلوب بود. گذشته از مارش و والس و پولکا و مازورکا و رومی (۱) نغمات ایرانی هم میزدند. از جمله تصنیفی بود در ماهور که با این شعر آغاز میشد:

گو بساقی کز ایامی تر کن دماغی زان شرابی که شب مانده باقی
گوینده و سازنده آن معلوم نیست. چنین بنظر میرسد که نغمه‌ای
ترکی بوده و در روی آن اشعاری ساخته اند. بعضی هم این تصنیف را منسوب
بعارف میدانند، هر چند بگفته‌های او شبیه است ولی در دیوانش ذکر
نشده است.

رئیس موزیک، افسر مهربانی بود. چون یک بار هم عکسی از او
و دسته موزیکش برداشتم که در این جا ملاحظه میکنید، خیلی بمن علاقمند
شد. وی که گویا سرهنک فضل الله خان بود بویولن هم آشنائی داشت
و حاضر شد بمن نیز تعلیم دهد ولی باز پدرم صلاح ندانست، مبادا از فکر
تحصیل و دروس مدرسه بازمانم. من هم باین دلخوش بودم که در گوشه
میدان بایستم و بنواهای موزیک گوش دهم.

(۱) مارش قطعه ایست دو ضربی - والس رقصی است سه ضربی -
پولکا آهنگی است دو ضربی - مازورکا آهنگیست سه ضربی، قدری از
الس تندتر و باحالت و روش خاصی که اصل آن از لهستان است.
رومی آهنگهایی بود که از ترکیه بایران آمد و چون معمولا در
مقام کوچک و شبیه همایون و اصفهان بود بمذاق ایرانیها بسیار خوش آیند
مینمود و اغلب هم، وزن دو ضربی داشت.

قانون زن - تا آن وقت، قانون را ندیده بودم. اولین بار که رحیم
 قانونی را دیدم و سازش را شنیدم. از صدای خوش آهنگ و لطیف و بختۀ
 این ساز، بسیار خوشم آمد. سالها بعد نیز، يك بار ديگر بشير از رفتم و چون



(شماره ۶۷) دسته موزیک سر بارخانه در شیراز (سال ۱۳۹۸)

بموسیقی آشنائی بیشتری یافته بودم، سراغش را گرفتم و مکرر، سازش را شنیدم. مهارت فوق العاده‌ای نداشت ولی سازش مطلوب و دلچسب بود. رحیم فرزند ابراهیم در ۱۲۵۴ در شیراز تولد شد. در سن ۱۵ سالگی همراه پدرش به بیروت و شام و مصر مسافرت کرد و دورهٔ این سفر، هشت سال طول کشید. وی اولین بار، این ساز را در شام دید. چون پدرش بموسیقی



(شماره ۶۸) رحیم قانونی با سه تن از همکارانش
(این عکس نقل از دیوان امیرجاهد است)

آشنا بود و رحیم ازین آلات موسیقی خوشش آمد در همانجا بفرآ گرفتن آن همت گماشت. استادش، نغمه های عربی مینواخت و لسی او همینکه باصول نواختن این ساز آشنا شد، شروع بتمرین آهنگهای ایرانی کرد چنانکه هر وقت سازش را میشنیدم، موسیقی خودمان را مینواخت و مانند جوانهای امروز تقلید نواهای عربی را نمیکرد.

ذکر این جمله مرا بیاد گفته يك نوازنده عرب انداخت. چندی

پیش یکی از موسیقی دانهای مصری بهنرستان موسیقی ملی آمد و ضمن نواختن عود، صحبت از موسیقی ما بمیان آورد و باکمال تعجب پرسید: چرا نوازندگان رادیو تهران موسیقی عرب را بطرز نامطلوب و غلط می نوازند؛ اگر میخواهند آهنگهای ما را بزنند، آیا بهتر نیست نوت های آنرا از ما بخواهند و درست بزنند؟ من خجالت کشیدم باو بگویم، چون موسیقی خودمان را درست نمیدانند و مایه کافی ندارند، جملات معترضه میبافتند؛ زیرا آنوقت بمن جواب میداد: مگر رادیوی تهران کارش روی حساب وقاعده نیست؛ من هم ناچار بودم گفته او را تصدیق کنم و این اعتراف باعث سر شکستگی بود. ناچار سکوت کردم و مطلب را عوض نمودم و خوشبختانه او هم موضوع را دنبال نکرد.

بهر حال وقتی رحیم قانونی، ازین مسافرت برگشت، قانون راهم با خودش بایران آورد و نه تنها در شیراز، شهرت یافت بلکه آوازه اش بگوش مردم تهران هم رسید، چنانکه چندبار در رادیو تهران نوازندگی کرد. نامبرده چند شاگرد داشت که از جمله، فرزندش جلال قانونی بهتر از دیگران شد و از سال ۱۳۲۴ که پدرش فوت کرد، جانشین او گردید.

جلال قانونی در سال ۱۲۸۵ در شیراز بدنیا آمد و از ۱۰ سالگی نواختن این ساز را نزد پدر خود آغاز کرد. نامبرده نیز همچون پدرش همواره مقیم شیراز است ولی تنها همشهریهای خود را از نوای سازش بهره مند نمیکنند، گاهی هم بتهران میآید و در مجالس دوستانه، تهرانیها را نیز محظوظ مینماید و از جمله چند بار هم در رادیو تهران نوازندگی کرده است. روش او نیز از سبک رحیم اتخاذ شده است و اکنون هم در شیراز چند شاگرد دارد، تا از میان آنها چه بیرون آید.

حالا ببینیم قانون چیست ؟

قانون سابقاً در ایران معمول بوده . معلوم نیست چطور شده که از این کشور رفته و دوباره بارمغان آمده است . سیمهای این ساز از



(شماره ۶۹) جلال قانونی

روده است و با دو مضراب که مانند انگشتانه، بازگشت سبابه میکنند، با هر دو دست نواخته میشود و چون نغمه های زیر و بم را میتوان با هم صدا درآورد ، آهنگ این ساز بسی مطلوب و دلنشین است بخصوص که مانند سنتور ، انعکاس صدا هم ندارد . ازین گذشته با خرکهای متعددی که دارد ، میتوان سرعت صداها را عوض کرد و تغییر کوك داد . باین ترتیب ، نواقصی که در سنتور موجود بوده ، درین ساز از میان رفته است . صدای قانون ، هم بتنهایی وهم با ارکستر ، بسیار مطبوعست ولی چون

کم صداست و قوت سنتور را ندارد، اگر در ارکستر بکار رود، باید نوازندگان دیگر، خیلی ملایم بزنند که صدای آن را نپوشانند. از سه سال قبل مهدی مفتاح هنر آموز هنرستان موسیقی ملی به



(شماره ۷۰) مهدی مفتاح

تمرین این ساز مشغول شده و چون تحصیلات موسیقی داشته و بسازهای دیگر و علم موسیقی آشنا بوده، سبک بهتری پیدا کرده است و اغلب در موقع نواختن ملودیها با دست راست، بوسیله دست چپ، هم آهنگی مطلوبی نیز ایجاد میکند و با اینکه دوران تمرین او زیاد نبوده بنظر اینجانب

هم‌اکنون روش فنی مطلوبتری دارد که اگر ادامه دهد ترقیات بیشتری نصیبش خواهد شد (۱) امیدوارم وسائلی فراهم شود که این ساز، دوباره در ایران متداول گردد و بمثل معروف، آب‌رفته بجوی باز آید. مفتاح‌هم توفیق یابد، کتابی که برای فرا گرفتن این ساز تهیه کرده است بچاپ برساند و موجبات نواختن این ساز خوش صدا، برای علاقمندان فراهم گردد.

این که گفتم، این ساز در ایران معمول بوده، ازین نظر است که حتی اختراع آنرا بابونصر فارابی (متوفی ۳۳۹ هـ.ق.) نسبت میدهند ولی امروز آنرا ساز مصر و عراق میگویند. زهی تاسف که هرچه خود داشته‌ایم، ارزش آنرا ندانسته‌ایم و از دست داده‌ایم. هنوز هم متنبه نمیشویم و از تقلید دست بر نمی‌داریم:

خلاق را، تقلیدشان برباد داد ای دو صد لعنت برین تقلید باد

(۱) مهدی مفتاح از دیلمه های سابق هنرستان موسیقی است که

ساز تخصصی او ویولن میباشد.

موسیقی نظامی

نقاره خانه - مدرسه موزیک

در فصل گذشته اشاره‌ای بدسته موزیک سربازخانه شیراز کردم . در آن زمان ، يك دسته موزیک آبرومندتری هم در دستگاه قشون جنوب وجود داشت که زیر نظر افسران انگلیسی اداره میشد . افراد این سپاه در روزهای سلام ، مقابل والی فارس از جلوی تمثال احمد شاه رژه می‌رفتند و آلات موسیقی آنها مانند اسلحه و دیگر لوازشان برعکس سربازهای خودمان از نوب و خوبی برق میزد . نوازندگان این دسته موزیک ، هندی بودند و چون وسایل کار و تمرین آنها مرتب تر بود ، مارشهایی هم که می‌خواستند مطلوبتر جلوه مینمود .

اکنون که بمناسبت ، صحبت موزیک نظامی میان آمده است ، تصور میکنم خواننده این سرگذشت بی میل نباشد از سابقه این نوع موسیقی در ایران اطلاع حاصل کند :

سرود جنگ - موسیقی نظامی در ایران سابقه بسیار قدیم دارد . از دیرباز ، سرودهای جنگی موجب نشاط سربازان و رسیدن آنها به فتح و پیروزی بوده است . برای نمونه چند جمله از کتاب « خصال کوروش » تالیف « زنونفن » مورخ یونانی را ذکر میکند :

کوروش هنگام حمله بقشون آسور ، بنا بر عادت خود ، سرودی آغاز کرد که سپاهیان با صدایی بلند و با احترام و ادب بسیار ، دنبال آنرا

بخواندند و چون سرود پیاپی رسید، آزاد مردان با قدمهای مساوی و با نظم تمام براه افتادند.

در جای دیگر گوید: کوروش برای حرکت سپاه چنین دستور داد که صدای شیپور، علامت حرکت و عزیمت خواهد بود و همین‌گه صدای شیپور بلند شد باید همه سربازان حاضر باشند و حرکت کنند. پس از چند سطر دیگر مینویسد: در نیمه شب که صدای شیپور عزیمت و رحیل بلند شد، کوروش سردار سپاه را فرمان داد تا با همراهان خود در جلوی صفوف سپاهیان قرار گیرد. بعد کوروش میگوید همینکه بمحل مقصود رسیدم و حملات دو سپاه نزدیک شد، سرود جنگی را میخوانم و شما بی درنگ جواب مرا بدهید. در موقع حمله چنانکه گفته بود، کوروش سرود جنگ را آغاز کرد و سپاه همگی با وی هم آواز شدند.

سازهایمانند کوس، دهل، کرنا، شیپور، سرنا و غیره آلات موسیقی جنگی بوده که شاعران ما مکرر از آنها نام برده‌اند. موسیقی نظامی ما تا دوره ناصرالدین شاه که آلات بادی اروپایی بایران آمد، همان اسباب و افزاری بود که در نقاره‌خانه بکار میرفت. پس باید نخست ازین دستگاه گهنگو کنم.



نقاره‌خانه - شاردن فرانسوی که در نیمه دوم قرن یازدهم هجری دو سفر بایران آمده و چند سال در اصفهان پایتخت صفویه سکونت کرده است راجع بنقاره‌خانه مینویسد:

سمت سردر بازار شاه، دو ایوان سرپوشیده است که آنرا نقاره-

خانه خوانند و هنگام غروب و سحر ، با نقاره و کوس و دهل که قطر آن سه برابر قطر طبلهای اروپاست ، میزنند . محل این نقاره خانه در قیصریه کهنه بود و قبل از شاه عباس بزرگ ، بهنگام شام و سحر نقاره میزدند . تا آنکه میدان شاه را ساختند و نقاره خانه با آنجا انتقال یافت . همچنین مینویسد : در محله خواجه هم کاخ نقاره چیان هندوست که در آن ، کرنا زنان و سایر نوازندگان هندی منزل دارند . شاه عباس دوم هنگام شکست مغول کبیر و فتح قندهار ، عده ای از این نوازندگان را به همراه آورد و در این قصر که در آن هنگام خالی بود ، جای داد . در جای دیگر مینکارد : در یکی از گوشه های این میدان (مقصود میدان محله عباس آباد است) نقاره خانه ای مانند نقاره خانه میدان شاه است که بهنگام غروب آفتاب ، در آن نقاره میزنند و این یکی از امتیازات شهرهای بزرگ است . شاه عباس اول ، برای جلب مردم بدین محله نقاره خانه ای با آنجا داد و میخواست بمحله جلفا که مسکن مسیحیانست و مقارن و مقابل با ساختمان این بخش بنا شده است ، نیز نقاره خانه بدهد ولی آرامنه از ترس خرجی که بر ایشان تحمیل میشد ، از قبول آن خود داری کردند (۱)

« تاورنیه » سیاح و تاجر فرانسوی که در دوره صفویه ، چندین سفر بایران آمده است در سفر نامه خود چنین مینویسد :

در روی این گالری (مقصود ایوان میدان شاه اصفهان است) اول غروب آفتاب و نصف شب ، نقاره و کرنا مشغول دادن کنسر میشوند که

(۱) سفر نامه شاردن ، قسمت شهر اصفهان ، ترجمه حسین عربی چاپ

صدایش در تمام شهر شنیده میشود ، در بعضی از نقاط این ایوان ، اطاقهای کوچک برای منزل این نقاره‌چیها ساخته شده . در همه شهرهای خان‌نشین بحکام این امتیاز داده شده که نقاره خانه داشته باشند .

در جای دیگر مینویسد : در طلوع و غروب و نصف شب ، در هر شهری جماعتی موظفند که يك ربع ساعت از اقسام آلات موزيك مثل نقاره و دهل و سرنا و سنج ، کنسری بدهند . این جماعت میروند در يك بلندی میایستند که صدای نقاره‌شان همه شهر برسد . يك قسم کرنا هم دارند که هفت هشت پا طول دارد و دهانش خیلی گشاد است و صدای آن تا نیم « لیو » مسافت می‌رود (۱) . اما کرنا فقط در پایتخت و کرسی ایالت زده میشود . در تمام اعیاد و اوقاتی که شاه يك حاکم تازه یا صاحب منصب بزرگی معین میکند هم نقاره‌خانه میکوبند و این نقاره چیها حق دارند که بهر خانه‌ای که در آنجا اولاد ذکوری متولد شده باشد بروند و نقاره بزنند . صاحب خانه هم مجبور است يك مبلغی بآنها بدهد (۲)

در سفر نامه « برادران شرلی » چنین آمده است که شاه عباس بزرگ ، آنها را در محل وسیعی که در وسط بازار بوده و سکویی داشته ، مهمانی کرده است و مینویسد : بعد با طبل و نقاره ، خوانچه‌های ضیافت بمیان آمد که ۲۴ نفر از نجبا می‌آوردند و وقتی طبالها و نقاره‌چیها

(۱) lieu مقیاس قدیم راه فرانسه و در حدود چهار کیلومتر است

در سفر نامه برادران شرلی مینویسد این کرناها بکلی و رای شیورهای انگلیسی است که بقدر دو یاردونیم (هر یارد ۹۴ سانتیمتر) طول دارد و طرف پهنش باندازه يك کلاه بزرگی است (صفحه ۶۷)

(۲) سفر نامه تاورنیه ترجمه ابوتراب نوری (نظم الدوله) چاپ ۱۳۳۱

رفتند، اهل طرب بمیان آمدند. بیست نفر زن با لباسهای فاخر میخواندند و صدای موزیک میرقصیدند. وقتی جشن بانتهار رسید، پادشاه برخاست و دست «سر آتوان» بگرفت و دست بدست همینطور در کوچه‌های شهر



(شماره ۷۱) نغاره چیان (از کتاب سفرنامه دیولانوا)

میگشتند و آن بیست نفر زن، از جلو میرفتند و آواز میخواندند و میرقصیدند. بعد از آنها اهل دربار میرفتند و هر کدام از آنها، دست یکی از ماها را گرفته بود و در سر هر کوچه، موزیک جدیدی مشاهده میگردیم. (۱)

(۱) صفحه ۷۶-۷۵ سفرنامه برادران شرلی. این کتاب را برای ناصرالدین شاه ترجمه کردند ولی چاپ نشده بود تا اینکه بدستور علی قلی خان سردار اسعد بوسیله احمد مشیر حضور موجبات نشر آن فراهم شد و در ۱۳۳۰ هـ ق (۱۲۹۱) بطبع رسید.

دیولافوا مینویسد: تقاره چیان با آن کرناهای بلند، قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب آن، در بالای عمارت تقاره خانه، برسم نیاکان باستانی خود، با آفتاب که بزرگترین نماینده قوای زنده طبیعت است، سلام میدهند (۱)

عبدالله مستوفی مینویسد: در ایران از زمان قدیم، معمول بوده است که در طلوع و غروب آفتاب، نوازندگان این موسیقی وطنی، در محل مرتفعی بدور هم گرد میآمدند و بوق و کوس و کرنا و دهل خود را بصدا در میآوردند و با نوازندگی خود، خورشید و روشنائی آنرا استقبال و بدرقه میکردند و در مواقع رزم هم با آلات موسیقی خود که سنگین‌های آنرا به پشت شتر می‌بستند، در میدانهای جنگ بنواهای هیج خود، سلحشوران را بشجاعت میآوردند و در کوچ‌های منزل بمنزل اسباب سرگرمی پیادگان و سواران بودند. در زمان ناصرالدین شاه چون در جنگ و تمرین‌های جنگی، آلات موسیقی اروپایی معمول شده بود، تقاره‌خانه از شغل اصلی خود افتاده و جنبه تجمل‌بخود گرفته بود فقط در اعیاد و صبح و عصر، کار سابق خود را انجام میدادند. در مسافرت‌ها هم البته عده‌ای از آنها همیشه با اردوی ناصرالدین‌شاه بودند و صبح و عصر، نوازندگی خود را در استقبال و بدرقه خورشید معمول میداشتند. (۲)

هنرنامه‌یکه تقاره می‌گرفتند - در دوره ناصری تقاره‌خانه درین

موارد بکار میرفت:

(۱) سفرنامه دیولافوا صفحه ۲۸۹ ترجمه فرهوشی

(۲) شرح زندگانی من بقلم عبدالله مستوفی (جلد اول صفحه ۵۶۲)

۱ - در هر بامداد، پیش از طلوع آفتاب و در شامگاهان هنگام غروب خورشید، از سردر نقاره خانه ارگ، نوازندگی میکردند.

۲ - در روزهای عید که سلام رسمی منعقد میشد، در موقعی که شاه بتخت می‌نشست، از سردر نقاره خانه، نقاره چیان باد در کرنا و سرنا نموده طبل‌ها را بنوازش در می‌آوردند. سپس خطیب الممالک آغاز خطبه مینمود. (۱)

۳ - در روز عید قربان (دهم ذیحجه) چنانکه اعتماد السلطنه می‌نویسد: شتر قربانی را امروز با نقاره چی و مطرب حضور آوردند. از رسومات قجر است که شتر قربانی را با اسباب طرب میگردانند (۲)

معیر الممالک مینویسد: در عید اضحی شتر قربانی را بحضور می‌آوردند. صدای ساز و نقاره برمیخاست و از دور، رقاصان چهل‌بند پوشیده و زنگ بردست، پای کوبان نمایان میشدند. «چهل‌بند» جامه زربفتی بود که دامش دارای طبقات چندی از پارچه‌های مختلف بود که دور آن رشته‌های گلابتون قرار میدادند و هنگام رقص، دایره رنگارنگی اطراف رقاصها تشکیل مییافت. خطیب، خطبه خوان، در جلو و نقاره چیان در عقب، روان بودند و چندتن نوازنده تار زنان و کمانچه کشان و دف کوبان در طرفین حیوان می‌آمدند. نقاره چیان، کلاه بوستی سیاه با طاق ماهوت و یراق دوزی بر سر و نیم تنه ماهوت قرمز با مغزی سیاه بر تن و شلواری بهمین رنگ بپوشیدند... شتر را بدین ترتیب می‌آوردند و

(۱) یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه بقلم دوستعلی

معیری صفحه ۸۴

(۲) وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه صفحه ۲ و ۱۸۴

پس از زمانی نوازندگی و دریافت خلعت، مرخص میشدند (۱)
 ۴ - کوبیدن طبل، هنگام شب، برای اطلاع یافتن راهگذرها
 از ساعت چنانکه معیر مینویسد:



(شماره ۷۲) نقاره‌چیان شترسوار (فاشی آب و رنگ دوره محمد شاه قاجار که
 اصل آن در موزه مردم‌شناسی تهران است)

درس در نقاره‌خانه که در میدان ارک واقع بود، سه نوبت طبل میزدند:
 غروب آفتاب، نقاره میکوبیدند. آنگاه يك ساعت از شب گذشته
 طبل خبردار میزدند و طبلال در حین زدن، بدور خود میچرخید که
 صدا بتمام شهر برسد. ساعت دو، طبل برجین را میزدند که کسبه شروع
 بپرچیدن بساط و بستن دکانها مینمودند. ساعت سه طبل بگیر و بیند
 زده شیور از گ را میکشیدند و درها بسته میشد (۲)

۵ - درشبهای ماه رمضان، چنانکه معیر مینگارد: هنگام افطار

و سحر (ماه رمضان) هر بار چهار توپ بفرش میآمد و شب دو نوبت ،
 طبل و نقاره میکوفتند . يك بار آن از نیمه شب گذشته بود و آن را
 طبل دم کردن سحری میگفتند (۱)

۶ - در روزهای اسب دوانی وقتی شاه سوار میشد تا وقتی بپوش
 سلطنتی میرسید، شاطر ها اطراف و شترهای نقاره خانه پیشاپیش آن
 بحرکت میآمدند (۲)

۷ - در تعزیه تکیه دولت که در فیدل مربوط بان بیان خواهد شد.
 این آئین دیرین که قرن‌ها سابقه تاریخی داشت
 در سالهای بعد بتدریج از اهمیتش کاسته شد و
 حالا تقریباً متروک است . عبدالله مستوفی شرحی
 در کتاب خود درین باره نوشته است که عیناً نقل میشود :

وفا داری نقاره
 چیان برسم گذشته

وقتی که مشروطه تازه بایران آمده بود ، بعضی مشروطه‌چینا که
 درتظاهر تجدد طلبی ، بیمزگی و تصور میکردند که آنچه قدیمی است
 باید ازین برود ، پاپی نقاره هم شدند و چندین ماه باین بدبختها که جز
 برپاداشتن رسم دیرین مملکت واستقبال وبدرقه فرد کامل نورانیت گناهی
 نداشتند ، حقوق ندادند ولی این آقایان که حقا باید آنها را بعد از این
 واقعه آقایان نامید ، اذدم در رفتند وصبح وعصرها حتی درشب‌های رمضان
 کار خود را بی گرفتن حقوق انجام دادند . آنها که در این بی مزگیها خیلی
 دو آتسه بودند و حرارت بخرج میدادند برای نقاره‌چینا پیغام فرستادند
 که عبث بخود زحمت میدهید و باد بسرنا و کرنا میکنید ، دیگر نه
 در گذشته و نه در آینده حقوقی نخواهید داشت . آقایان جواب گفتند :

ما برای افتخار و احیای رسم دیرین کشور مشغول کاریم و از کسی هم حقوق نمیخواهیم، اگر بایوان سردر ارگ که محل نوازندگی ماست احتیاج دارید، بگوئید راه پله آنرا تیغه کنند تا ما، در نزد وجدان خود آسوده باشیم و الا تا این راه را نبسته‌اید، ما از کار خود دست برنمی‌داریم. خلاصه اینکه همین مقاومت چندمأمه آنها سبب شد که بعدها که قدری عقل به کله‌ها برگشت و این شورهای بی‌نمک، دست از بیمزگی برداشتند برای آنها حقوق برقرار کردند.

انتقال نقاره خانه - دردنباله این واقعه مینویسد: رضاشاه هم او این حمله‌ای که باسناد سلطنت قاجاریه وارد آورد، تصرف نقاره‌خانه بود که بوسیله انتقال محل آن از سردر ارگ بسردر تازه ساز میدان مشق (همان سردری که اکنون در خیابان سپه واقع میباشد) این تصرف را عملی کرد و در حقیقت، این علامت سلطنت را از مقر قدیم خود کند و بدسترس خود و تحت امر خویش گذاشت که توجه عامه را نسبت باقتدار خود بیشتر جلب نماید (۱)

موسیقی قراولان شاهی - این بود تشکیلات و موارد استعمال نقاره‌خانه که تا دوره ناصری علاوه بر حفظ رسوم قدیم و نوازندگی از سردر ارگ و مواقع دیگر، تنها موسیقی قراولان پادشاهی بود که در تشریفات رسمی بکار میرفت چنانکه اوژن فلاندن در زمان محمد شاه قاجار از آن بنام «موزیک گارد سلطنتی» نام برده است:

در موقع ورود به تهران از دور مشاهده کردیم که مقدمات تشریفات دربار جهت ورود سفیر فراهم گشته است. موزیک شاه مشغول نواختن

بود و هر يك ميخواست از خود ابتكاري بخرج دهد. همگي در قیافه ما مينگر بستند که بفهمند اين ارکستر در ما چه تأثیری میکند. با اینکه سعی داشتیم خود را محظوظ نشان دهیم ، نشد و عاقبت دانستند که ما را خوش نیامده است (۱)



(شماره ۷۳) موزیک نظامی دوره محمد شاه (نابلوا موزة مردم شناسی)

چون درین موقع پیشامدهائی امور اصفهان را مختل کرده و محمدشاه برای حفظ نظم و امنیت بطرف آن شهر رهسپار شده بود ، هیئت فرستادگان دولت فرانسه هم باصفهان عزیمت کردند که در آنجا شاه را ملاقات نمایند و مأموریت خود را انجام دهند . چنانکه اوژن فلاندن مینویسد : برای خوش آمد سفیر و همراهان ، جشنی در قصر « هفت دست » برپا کردند که موجبات خشنودی سفیر فراهم شود . درین جشن ، کشتی گیرها ، رقاصان بالای طناب و آتشبازی هم از جمله تشریفات

درباری بود و شاه بسوی هر يك از صنعتگران ، مشت مشت طلا میریخت و بازی گران هم با جدیت ، کارهای خود را انجام میدادند . پس از این ضیافت درباری ، وزیر خارجه هم مهمانی دیگری در یکی از قصور سلطنتی ترتیب داد و در آنجا موزيك ۳۴ دارد سلطنتی که بالنسبه خوب بنظر میآمد ما را محظوظ کرد. (۱)

آلات نقاره - درین ارکستر ، دو نوع ساز و دو قسم طبل بکار میرفته است . از آنجا که اکنون مورد استعمال ندارد تا چشم آید ، شرح آنها بی مناسبت نخواهد بود تا بیادگار بماند :

۱- سرنا - آلتی است بادی شبیه « هوبوا » که مانند نی ، شش سوراخ در جلو دارد و یکی در عقب . زبانه آن ، مضعف است که از دو قطعه چوب نازک بنام نی هی و تیج ساخته میشود و دور آنرا با نخ مینندند . وقتی دو نوازنده سرنا در میان نقاره چیان باشند یکی از آنها نغمه (ملودی) را میزند و دیگری با اصطلاح نقاره چیان ، دم میدهد باین طریق که صدای پرده اصلی (تنيك Tonique) را مرتباً میکشد .

سرنا از سازهای قدیم ایرانست . عربها سازی شبیه بآن موسوم به مزمار یا زمر داشته اند که لوله آن استوانه شکل و پرده صوتش معیوب بود ولی لوله سرنای ایرانی ، مخروطی و صدایش بهتر است .

۲- کرنا - آلتی است بادی و بلند که صدای آن بم میباشد و چون سوراخ ندارد ، با انگشتان نواخته نمیشود . بنابراین فقط برای دم دادن است .

۳- نقاره - دو طبل کوچک متصل بهم است یکی بزرگتر که

صدایش کمتر است و یکی کوچکتر با صدای زیرتر . آلت نواختن نقاره
دو عدد چوب است بنام چوب نقاره و بادو دست نواخته میشود . گاهی يك
دست دریم و دست دیگر در زیر ، کار میکند ، گاه هر دو چوب ، بیم یا
بزیر میخورد .

کاسه نقاره از مس است و پوست آن از گاو تهیه میشود که کلفتتر است .



(شماره ۷۴) نقاره .

۴- گورگه - طبلی است از نقاره بزرگتر و پوست آن که نازکتر
است از گوسفند تهیه میشود . کاسه آن گلی است و بادو عدد ترکه نازک
بصدا میآید .



مدرسه دارالفنون - وقتی ناصرالدین شاه بخت سلطنت نشست
(۱۲۲۶ مطابق ۱۲۶۴ هـ . ق .) وزیر کار دانش میرزا تقی خان امیر نظام
(امیر کبیر) که از طرز تعلیم و تربیت عمومی در اروپا اطلاع حاصل
کرده بود ، بخوبی متوجه شد که باید سطح فرهنگ مملکت را بالا
برد و ایرانیان را بعلوم جدید آشنا ساخت ، بنابر این در تدارک مقدمات

يك دانشگاه در تهران ، بذل جهد نمود تا در این مرکز نوین تعلیم و تربیت ، علوم جدید مانند ریاضی و مهندسی و طب و دوا سازی تدریس و فنون نظامی نیز تعلیم شود که رسته های پیاده و سوار و توپخانه و مهندسی هر يك بوظائف خود آشنا گردند و افسرانی تربیت شوند که بتوانند وضع نظام ایران را اصلاح نمایند و مانند سایر ممالک ، قشون متحدالشکل منظمی بوجود آورند . باین منظور بتأسیس مدرسه ای بنام دارالفنون اقدام و در همین محل فعلی شروع بساختمان بنای مناسب کرد و معلمین متخصص از ممالک اطاریش و فرانسه استخدام نمود . ساختمان محل مدرسه چند سالی بطول انجامید و روزی که در ۱۲۶۸ ه . ق . موجبات افتتاح آن فراهم شد متأسفانه صدر اعظمی که بانی این بنای خیر بود ، در اثر سعایت اطرافیان شاه ، از کار برکنار شده در باغ فین کاشان بحالت تبعید میزیست و منتظر سرنوشت شومی بود که در کمینش نشسته بود . آری اینست سزای مردم خدمتگذار این مملکت ! باری مدرسه دارالفنون با حضور شاه و میرزا آقاخان نوری صدر اعظم و وزرا و درباریان و اهل فضل و کمال و معلمین ایرانی و اروپائی افتتاح گردید و در هر شعبه عده ای بتحصیل علوم جدید مشغول شدند . موزیک دارالفنون - سالها بعد لزوم دسته های موسیقی نظامی بسبب جدید که جزء لوازم و تشریفات سلطنتی بود مورد توجه قرار گرفت . باین منظور شعبه ای در مدرسه دارالفنون بنام شعبه موزیک تأسیس شد و برای تعلیمات فنی ، يك تن متخصص فرانسوی بنام لومر (۱) از اروپا

استخدام شده بایران آمد. متخصص دیگری هم از اطریش آورده بودند بنام گوار که موزیک کامران میرزا نایب السلطنه را اداره میکرد.



(شماره ۷۵) موزیکچی‌ها (کاشیکاری باغ گلستان)

ازین موقع کلمه موزیک (۱) بدسته های موسیقی نظامی اطلاق شد و موزیک، جای نقاره‌خانه را گرفت (۲)

(۱) ازین زمان کلمات موزیک و موزیکچی و موزیکانچی مورد استعمال پیدا کرده است. موزیک و موزیکان بجای ارکستر و موزیکچی و موزیکانچی بنوازندگان اطلاق میشده. در سفرنامه‌های ناصرالدین شاه موزیکان و موزیکانچی باحرف کاف ولی در سفرنامه‌های مظفرالدین شاه موزیکان و موزیکانچی باحرف گاف استعمال شده است.

(۲) کتابیست بنام مسافرت بایران بمعیت سفیر کبیر روسیه در سال ۱۸۱۷ م (سال بیستم سلطنت فتحعلیشاه مطابق ۱۲۳۲ ه. ق.) تألیف موریس دو کوتزبو (Kotzebue) ترجمه محمود هدایت چاپ تهران ۱۳۱۰ نویسنده یکی از همراهان ژنرال یرمولف سفیر کبیر امپراطور روسیه به ←

منظور اساسی این شعبه تهیه نوازنده آلات بادی موسیقی نظام و تربیت مربی برای اداره کردن دستجات موسیقی نظامی بود. شاگردان این شعبه که لباس نظامی بتن داشتند، مشغول فرا گرفتن تعلیمات موسیقی شدند. چون معلم اروپائی، زبان فارسی نمیدانست میرزا علی

— دربار فتح‌لیشاه است. این سفیر و همراهان او در فاصله میان جنگ‌های اول و دوم ایران و روس که روابط دولتی صمیمانه بوده برای تحکیم مناسبات دوستانه با ایران آمده‌اند. در تبریز با عباس میرزا (ولیعهد) ملاقات نموده سپس برای شرفیابی بحضور شاه بطرف تهران حرکت کرده‌اند ولی چون پادشاه عازم شهر سلطانیه (نزدیک زنجان) بوده، هیئت مزبور را در آنجا پذیرفته است و پس از اتمام مذاکرات، از راه تبریز به روسیه باز گشته‌اند. همراه این هیئت یک دسته ۳۰ نفری موزیکانچی هم بوده است. این موزیک در جشنی که بمناسبت ورود هیئت به تبریز برپا شده بود نوازندگی کرد و عباس میرزا از رئیس هیئت تقاضا کرد که در مدت توقف، موزیکانچی‌های مزبور نزد ایشان فرستاده شود که برای حرم ولیعهد نوازندگی نمایند مؤلف آن کتاب مینویسد: «اما تفریح عباس میرزا این بود که موزیکچی‌های ما هر چه خواست برای او زدند و آلات موسیقی آنان را امتحان کرد و در موضوع استعمال هر یک توضیحات خواست. ضمناً اظهار داشت که برای قشون، یک دسته موزیک باین شکل ترتیب خواهد داد. بعد، موزیکچی‌ها را بانعام شایان مفتخر فرموده روانه داشت.» این دسته موزیک در سلطانیه هم در حضور شاه نوازندگی کرد چنانکه مینویسد: اعلیحضرت از موزیک ما تعریف و تمجید زیادی کردند (صفحه ۴۲ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۸۷ آن کتاب)

معلوم میشود فوت ناپهنگام عباس میرزای ولیعهد وی را به تشکیل یک دسته موزیک منظم موفق نمود و این کار هم مانند بسیاری اقدامات مفید دیگری که آن مرد بزرگ در صدد انجام آنها بود عملی نشد تا اینکه سالها بعد در دوره ناصر الدین شاه پایه موزیک نظامی بسبب ممالک اروپا گذارده شد.

اکبرخان نقاش باشی (مزمین الدوله) که معلم فرانسه و نقاشی دارالفنون هم بود، بسمت مترجمی « لومر » منصوب گردید و درس موسیقی نظری او را که برای شاگردان می‌گفت بطورستوال وجوات بفارسی ترجمه کرد



(شماره ۷۶) میرزا علی اکبرخان نقاشباشی (مزمین الدوله)

و اولین کتاب تنوری موسیقی را بسبک جدید با جمله‌های فرانسه و ترجمه فارسی آنها نوشت و در چاپخانه دارالفنون بچاپ رسانیده در دسترس شاگردان مدرسه قرار داد (۱۲۶۱ مطابق ۱۳۰۱ هـ . ق .)
 درس دیگر مانند سرایش (سلفژ) و تعلیم عملی آلات بادی بوسیله معلم اروپائی بعمل میامد و وسائل و اسباب ولوازم کار از قبیل

آلات موسیقی نظامی هم که سفارش داده بودند از اروپا رسید و پس از چند سال يك دسته موزيك حاضر و آماده شد که در جشنها و سلامهای رسمی و هنگام پذیرائی و معرفی سفرا بحضور شاه برای اولین بار بجای تقاره خانه قدیم بکار رفت.



(شماره ۷۷) طبال و سنج زن (کاشیکاری باغ گلستان)

موارد يکه هوزيك در دوره ناصرالدين شاه، موزيك نظامی درین نواخته ميشد موارد بکار ميرفته است :

۱ - در روزهای عيد که سلام رسمی منعقد ميگرديد، وقتی شاه بتخت مرمر وارد ميشد و بر صندلی مخصوص می نشست، موزيك، سلام ايران را مینواخت، آنگاه شپورچی، باد بشپور کرده متعاقب آن غرش توپها بگوش ميرسيد (۱) اولین آهنگ سلام را لומר ساخت

که تازمان محمد علی شاه معمول بود و در دوره احمد شاه تغییر کرد.

۲- در مسافرتهاى بیلابقى دو دسته موزیک نظامى همراه بود که با ممداد و شامگاه نزدیک بسرا پرده سلطنتى آهنگ هاى خ-وش مینواخت (۱)

۳- در تشریفات رسمى دربارى و شرفیابى سفرای خارجه که



(شماره ۷۸) موزیک دارالفنون در زمان ناصرالدین شاه

از مقابل گارد احترام رد میشدند موزیک ، سلام کش-ور مربوط را مینواخت .

۴- در تعزیه تکیه دولت نیز موزیک نظامى وظیفه نوازندگى

(۱) همان کتاب صفحه ۱۲۷- بعدها يك دسته موزیک مخصوص هم بنام موزیک «شهرستانک» و «ارنگه» تشکیل شده است .

داشت که در موقع خود بآن اشاره خواهد شد.

۵ - همه روزه از يك ساعت بغروب مانده يك دسته موزيك در حیات تخت مرمر نوازندگی میکرد که بنام آقشام (شامگاه) موسوم بود و نزدیک غروب، سلام میزدند و میرفتند .

۶ - اشخاصی که میل داشتند . میتوانستند برای جشن عروسی از موزيك نظامی ، در مقابل دادن انعام، استفاده کنند. مستوفی مینویسد: دو مرتبه دسته موزيك نظامی بخانه عروس میرفت ، یکی بعد از ظهر روز عروسی برای بردن رخت حمام داماد بسر حمام و دیگری در موقع بردن عروس بخانه داماد ، باین ترتیب که در مراجعت از حمام ، دسته موزيك جلوی داماد میافتاد و او را تا عروسی خانه میرساند . در موقع عروس آوردن هم باز دسته موزيك جلوی عروس میافتاد و او را بخانه داماد میرسانید (۱)

در باغ شاه هم که مجسمه ناصرالدین شاه را سوار بر اسب ساخته بودند ، روز پرده برداری از مجسمه ، جشن گرفتند و چند دسته موزيك در باغ مزبور آهنگهای مختلف مینواختند . (۲) در روزهای اسب دوانی و مسابقات کشتی گیری نیز دستجات موزيك نوازندگی میکردند .

کارهای لومر - در دوره ناصرالدین شاه ، لومر سمت موزیکانچی باشی داشت . نامبرده در سفر سوم شاه بفرنگ در نمایشگاه

(۱) تاریخ عبدالله مستوفی جلد اول صفحه ۴۶۶-۴۶۵ .

(۲) کتاب معبر صفحه ۱۳۲ . این مجسمه از فلز بود و در قورخانه

توسط میرزا علی اکبر معمار که فن مجسمه سازی میدانست ساخته شد . در دوره بهلوی ، مجسمه را باین آوردند و آب کردند .

ایران در پاریس نیز حضور داشته است چنانکه شاه در سفر نامه خود مینویسد :

داخل اکسپوزۀ ایرانی شدیم . یکی از فرنگیها از ما اجازه



(شماره ۷۹)

طبال (کاشیکاری باغ گلستان)

خواسته بود که اسبابهای ایران را خودش در اینجا اکسپوزۀ کند . ماهم اجازه دادیم . حالا او با مسیولمر موزیکانچی باشی ما و مسیو ریشار معروف اینجا را بشراکت درست کرده اند . مسیولمر و آن شخص فرنگی و مسیو ریشار حاضر بودند . جای وسیع خوبی بود با انواع اسبابهای ایرانی از قالیههای خوب و امتعه دیگر مزین کرده و خیلی خوب ترتیب داده بودند (۱)

درین سفر بعضی آهنگها مورد توجه قرار گرفته و شاه دستور داده است نوت آنها را بفرستند چنانکه مینویسد : دسته موزیکانچی هم که یک دسته قرمز پوش و متعلق بهمین فوج و دسته دیگری سیاهپوش و متعلق بیولیس بودند ، آمده حلقه زدند و شروع بزدن موزیکان کردند . نواهای فرح انگیز بسیار خوب میزدند بطوریکه فرمودیم نوت آن نواها را برای ما بفرستند بطهران ببریم که موزیکانچیهای ایران بزنند (۲)

(۱) سفرنامه سوم ناصرالدین شاه بفرنگ سال ۱۳۰۶ هـ ق . صفحه ۲۷۸

(۲) همان سفرنامه صفحه ۲۲۰

علاوه بر موزیکانچی‌ها، عده‌ای هم زیر نظر لومر فرانسوی تحصیل کرده برای اداره کردن دستجات موزیک تربیت شدند که بتدریج سمت صاحب منصبی یافتند و بریاست دسته‌های موزیک منصوب گردیدند.

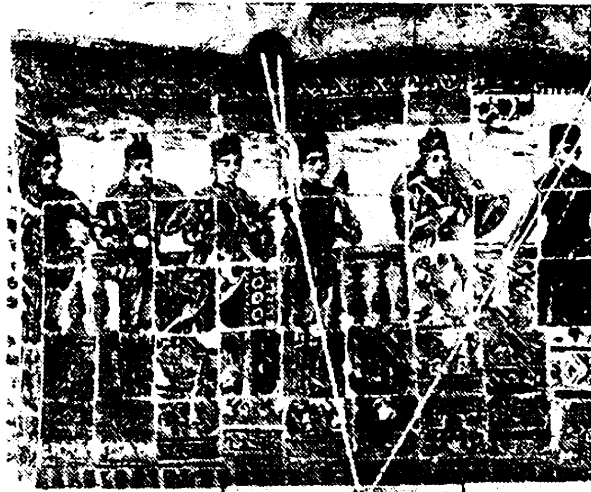
در سالهای آخر دوره ناصری نیز یک تن فرانسوی موسوم به دووال (Duval) استخدام شده بایران آمد. نامبرده ویولن زن بود. بتشکیل ارکستر آلات زهی اقدام کرد ولی دو سال بیشتر در ایران ماند و همان لومر بود که دنباله کار و تعلیمات دسته‌های موزیک را مهده داشت.

در دوره مظفرالدین شاه برای دفعه اول چند آهنگ ایرانی توسط و مر برای پیانو نوشته شد و در پاریس بچاپ رسید. چنانکه در سفرنامه مظفرالدین شاه باین مطلب اشاره شده است:

ناصر همایون و مسیو لومر را که بیاری فرستاده بودیم امروز آمده فرمایشات ما را از بابت نوت‌های موزیک بخوبی انجام داده‌اند (۱)

(۱) سفرنامه اول مظفرالدین شاه بفرنگ ۱۳۱۷ هـ. ق (۱۲۷۹) صفحه ۹۰- درین سفرنامه اشاره دیگرست که معلوم میشود شاه دستور خرید چند پیانو وارگ داده است چنانکه مینویسد: درین بین مسیو لمر که او را بجهت دستورالعمل پیانوارگها خواسته بودیم بحضور آمد (صفحه ۱۳۴) - در جای دیگر هم نت آهنگی را که خوشش آمده گرفته‌است. مینویسد: امیرال آمده عرض کرد تار قدیم روسیه را چند نفر از قزاقها بلد هستند و میزنند اگر میل دارید بیابند بزنند ... آمدند زدند ... شکل تار آنها برخلاف تار ایران، مثلث است. آواز هم خواندند، تازگی داشت. نت او را گرفتیم که بموزیکانچیهای خودمان یاد بدهیم (صفحه ۵۱) گویا مقصود از تار قدیم روسیه، بالالایکای روسی باشد که بشکل مثلث میسازند.

يك نسخه ازین نوتها كه در همان موقع در پاریس چاپ شد اکنون در كتابخانه هنرستان موسیقی ملی موجود است (۱) و شامل قسمتی از آواز چهارگانه و همایون و ماهور با چند تصنیف و رنگ میباشد و لومر نیز يك صفحه مقدمه بزبان فرانسه در آغاز آن نوشته و مخصوصاً از ناصر-همایون شاگردش كه در جمع آوری و نوشتن آهنگها باو كمك کرده



(شماره ۸۰) موزیکانچیها (نمای غربی شمس‌العماره در باغ گلستان)

تشکر نموده است. لومر در حدود ۴۵ سال قبل در تهران فوت کرد.

اکنون از شاگردان اولیه شعبه موزیک شمه‌ای بنگارم:

سلیمان خان - از اولین و بهترین شاگردان لومر بود. وی قرنی

کوچک میزد ولی در تعلیم تمام اسبابهای بادی دست داشت و پیانو هم مینواخت. صاحبمنصبان آتیة موزیک حتی سالار معزز که بعد ها رئیس

(۱) این نوتها را ضیاء مختاری یکتابخانه هنرستان اهدا کرده است.

کل موزیک بود احترام بسیار باو میگذارند و او را از همه شاگردان لومر برتر میدانستند. وی بعدها رئیس موزیک عبدالحسین میرزای فرمانفرما شد و حتی یک سفر هم برای آوردن آلات موسیقی نظام بخارج از ایران مسافرت کرد. معاونین او اول نوشیروان میرزا بعد عبدالرحیم خان و سپس مجید حشمت دیوان بود. این دسته موزیک در سفرهای آذربایجان و کرمان و کرمانشاه نیز همراه فرمانفرما بود. سلیمان خان بعد هادوباره به تهران آمد و مدتی رئیس موزیک علاءالدوله و چندی هم رئیس موزیک گارد سلطنتی شد.

سلیمان خان فرزندی داشت بنام اصلاخان که صنعتگر خوبی بود و تا چند سال قبل که فوت کرد در خیابان فردوسی مغازه داشت و آلات موسیقی را تعمیر میکرد. یک اطریشی هم بنام آلبر هادویکر در موزیک علاءالدوله متصدی اصلاح سازها بود.

از همشاگردیهای سلیمان خان ارمنی که او هم نزد لومر فرانسوی کار کرده و معلومات خوبی در اداره دستجات موزیک نظام داشته یوسف خان است که اطلاع بیشتری از وی بدست نیامد.

غلامرضا خان (سالار هه زز) از شاگردان لومر بود که بعدها سمت معلمی شعبه موزیک و ریاست کل موزیک را یافت، از کارهای نامبرده بکمک مزین الدوله ترجمه یک دوره کتاب هم آهنگی و سازشناسی و ارکسترشناسی موسیقی نظامی است که بشاگردان مدرسه که میخواستند بعد ها رئیس دسته های موزیک شوند تدریس میشد ولی این جزوه ها بچاپ نرسیده است. کسانی که دوره مدرسه را تمام میکردند بسمت رئیس دسته های موزیک نظامی منصوب و بواحدهای ارتشی برای تعلیم و تربیت

موزیکچی‌ها معرفی میشدند.

بعد از فوت لومر، غلامرضاخان که تادرجهٔ سر‌تیبی ترقی کرد به سمت ریاست این مدرسه منصوب شد و شاگردانی که بعد‌ها رئیس‌دسته‌های موزیک نظامی بودند از زیر دست او بیرون آمدند.



(شماره ۸۱) غلامرضاخان مین باشیان سالار معزز رئیس موزیک نظام

این مدرسه نخست یکی از شعب دارالفنون بود سپس جزء تشکیلات وزارت معارف شد و نامش که شعبهٔ موزیک بود به مدرسهٔ موزیک تبدیل یافت و اولین مؤسسه است که برای تعلیمات موسیقی بروش علمی در ایران دایر شده است. منتها چون منظور از تاسیس آن، بهبود وضع

موسیقی نظامی بود، بیشتر ازین نظر تعلیمات آن پیشرفت میکرد. سالار معزز برای تدریس سلفژ و دیکته موسیقی و تعلیم آلات بادی، معلم خوبی بود و گرچه بمقتضای روحیه نظامی، سخت گیری میکرد ولی هنرجویان از او کاملاً استفاده مینمودند. در نظم و ترتیب مشهور است چنانکه شاگردانش میگویند همیشه قبل از شروع ساعت کار، در مدرسه حاضر میشد و بکار خود، دلبستگی و علاقمندی داشت. در نواختن پیانو مخصوصاً در اجرای نغمات ایرانی بی ذوق نبود و برخلاف موسیقی دانهای تحصیل کرده این دوره که توجهی بموسیقی ایرانی ندارند حتی خود، کواک پیانورا تغییر میداد و آهنگهای ملی را در روی پیانو مینواخت مخصوصاً معتقد بود که باید شاگردان مدرسه باصول موسیقی ملی هم آشنا باشند.

چون در آن موقع مدرسه موزیک برای تعلیم اسبابهای بادی معلمین متخصص نداشت، سالار، تدریس آنها را شخصاً بعهده داشت و با مراقبت و دقت مخصوص همه را تعلیم میداد.

سالار معزز (مین باشیان) مارشهای نظامی و سرودهای وطنی هم میساخت. در آن موقع هر وقت اولیای مدارس میخواستند سرودی داشته باشند، تنها مرجعشان سالار معزز بود و چنانکه قبلاً اشاره شد تمام سرودهای مدرسه امریکائی را، او تصنیف میکرد. از سرودهای خوب او که برای آن مدرسه ساخته و دارای نغمه زیبائست آهنگیست که اشعار آن چنین است:

خیز، همتی گمار اکنون عالمی نما پر خون، بیدریغ

ترك جان و تن کن، تابکی درنگ
 سر بتن نزیبید، باشد اربه ننگ
 همتی غیر تی، تابکی خموش

بی غم و ندامت از ره کرامت
 ای نژاد ساسان، قدم نوبگیر
 خاك پاك ايران، وطن بی نظیر
 باد و صد شهامت خیز و جان فشان
 تابکی ز جهل ما، سر وطن بزیر
 در قیود مسکنت شده کنون اسیر



(شماره ۸۲) موزیکانچیا
 (کاشیکاری باغ گلستان)

سرود فوق دو بند شعر دیگر
 دارد که در خواص علم و وطن پرستی
 است و گوینده اشعار آن معلوم
 نیست. منظور از ذکر اشعار این
 سرود برای نمونه بود. سرودهای
 دیگری هم که در آن دوره میساختند،
 همه ازین قبیل بود و همواره در
 سرود های وطنی ازینکه کشور
 ایران از غافله تمدن عقب افتاده
 است، اظهار تاسف و از گذشته
 های بافتخارش یاد می شد و جوانان
 را بوطن دوستی و کسب علم و کمال

راهنمایی میکرد و از کسی هم تمجید و تحسین بعمل نمی آمد. در
 صورتیکه از سال ۱۳۰۱ بعد، مضمون سرودها عوض شد و جنبه ستایش و
 تعلق یافت زیرا اوضاع زمانه بازار چاپلوسی و ریا را دوباره رواج داد.

سالار معزز در سال ۱۳۱۴ زندگانی را بدرود گفت.

قطعه ای دیگر از سالار معزز بیادگار مانده است بنام «فانتزی ماهور»

که برای بیان نوشته شده و در روسیه به چاپ رسانیده است و نسخه‌ای از



(شماره ۸۳) يك دسته موزيك نظامی - افرانی که در جلو ایستاده‌اند :
 ۱- عبدالله میرزا ۲- میرزا حسین خان ۳- سالار معز

آن در کتابخانه هنرستان موسیقی ملی موجود میباشد.
 از شاگردان دیگر لومر که بعدها شهرت یافته‌اند اشخاص زیر را
 میتوان نام برد:

حسین هنگ آفرین - معروف به حسین خان «ر» که رئیس یکی



(شماره ۸۴) حسین هنگ آفرین

از دسته های موزیک قزاقخانه بود .
 این شخص علاوه بر تحصیلات موسیقی
 نظامی چون از موسیقی ایرانی هم کاملاً
 بهر مند بود و بنواختن سه تار آشنائی
 داشت سمت معلمی موسیقی ایرانی را
 در مدرسه موزیک بدست آورد .
 نامبرده از شاگردان بسیار خوب
 میرزا عبدالله بود که سه تار را خوش
 مینواخت و بردیف موسیقی ایرانی
 کاملاً احاطه داشت . نواختن پیانو و
 سازهای بادی و ویولن را هم میدانست

و کلاس خصوصی هم در منزل خود فراهم آورد. معروف است که در آن زمان
 چون برای نواختن موسیقی ایرانی و کوک کردن ویولن باتار، سیم اول ویولن
 را يك برده بائین میآوردند و بجای اینکه آنرا با نوت «می» هم آهنگ کنند
 «ر» کوک میکردند و او وقتی میخواسته است ویولن شاگردان را کوک
 کند مکرر میگفته است: «ر بده» بحسین خان «ر» مشهور شده است.
 هنگ آفرین ردیف دستگام ماهور را که از استاد خود، میرزا عبدالله
 فرا گرفته بود با ویولن نواخته و سالار معزز آنرا نوشته و این نوتها بعدها

در بران بچاپ رسیده است که اکنون نسخه‌ای از آن در کتابخانه هنرستان موجود است .

چون موسیقی ایرانی دارای پرده‌های مخصوصی است که در سبک نوت نویسی اروپائی ، آن علامات موجود نیست درین نوشته ، نوت‌هایی که يك ربع پرده بالا رفته یا باصطلاح موسیقی دانها کرن شده ، با خط کوچکی که علامتهای «بمل» را قطع کرده این نوت ها را هم نشان داده است . (۱)



نصرالله زرین پنجه که اکنون معلم هنرستان است از شاگردان هنك

(شماره ۸۵) حسین هنك آفرین آفرین بوده که جزء دسته موزیک او بشمار میرفته و در کلاس خصوصی او تار را هم فرا گرفته است .

هنك آفرین را در سالهای آخر عمرش ، دیده بودم . با اینکه پیر و شکسته شده بود بسیار خوب سه تار میزد و يك روز هم بنا بخواهش من ردیف کامل چهارگاه را نواخت و بتصدیق اسمعیل قهرمانی که حضور داشت و از او قبلا سخن گفته‌ام بخوبی از عهده برآمد . هنك آفرین از درویشان صفائی بود و چنانکه سابقاً اشاره شد، در ارکسترهایی که بتشویق

(۱) بعدها علینقی وزیری برای این ربع پرده‌ها علامتهای مخصوصی بنام «کرن» و «سری» ترتیب داد که اکنون در میان موسیقی دانها کاملاً متداول است .

ظهير الدوله در انجمن اخوت تشكيل ميگريد سمت نوازندگي و گاهي هم سرپرستي ارکستر را داشت. نامبرده در سال ۱۳۳۱ در سن ۷۶ سالگي وفات کرد.

علیمحمد فخام بهزادی که قبلاً ذکرش گذشت و با هنگ آفرین بسیار مانوس بوده ، این چند شعر را در رنای او گفته است :

پرروز بو دست ، يوم العسير

ز فقدان هنگ آفرین شهیر

ز خلق وسلو کش، زبان الکن است

که این مرد درویش ، بُد بی نظیر

بموسیقی شرق و غرب او بصیر

بهر ساز و آلات آنهم خییر

اجل این هنرمند ، نا که ببرد

بخاک اندرش کرد و کردش اسیر

ناصر همایون - دیگر از شاگردان قدیم لومر ، ارسلان خان فرزند امیرخان است که از شاگردان دارالفنون و بنواختن پیانو و سایر آلات موسیقی آشنا بود و سمت ریاست موزیک را داشت و در دوره مظفرالدین شاه پیشخدمت مخصوص او گردید و لقب ناصر همایون گرفت سپس بدرجه سرتیپی رسید و رئیس موزیک مخصوص سلطنتی شد . در تمام سفرهای مظفرالدین شاه بفرنگ نیز همراه بود و دستورهای او را راجع بخرید آلات و لوازم موسیقی و بچاپ رسانیدن نوتها انجام میداد . چنانکه اشاره شد ، لومر هم از او در مقدمه کتابش نام برده است . مظفرالدین

شاه چند جا در سفر نامه خود از او یاد کرده است چنانکه مینویسد :
 بعضی نوت‌های آواز ایرانی را که ناصر همایون درست کرده و بارکست‌ها



(شماره ۸۶) ناصر همایون در خدمت مظفرالدین شاه هنگام سفر اروپا

داده بود ، مشغول زدن هستند ؛ رفتیم دیدیم ، خیلی خوب میزدند
 الحق ارسلان خان ناصر همایون هم خیلی خوب از عهده تعلیم
 آنها بر آمده است ارکست‌ها قدری موزیک ایرانی زدند و خیلی خوب

میزدند؛ تمام فرنگیها نوت ایرانی را پسندیده‌اند (۱)
 در جای دیگر مینویسد: ناصر همایون را فرمودیم پیانو زد،
 تمام فرنگیها تمجید کردند. (۲)

سپس مینویسد: این دو روزه ارسالان خان و مسیو لمر از روی
 نوت، آواز ایرانی و شعر فارسی باو آموخته بودند. ناصر همایون پیانو



(شماره ۸۷) ارسالان خان ناصر همایون

زد و دختر مغنیه شروع کرد بخواندن. آواز ایرانی را بقدری خوب خواند
 که ما تعجب کردیم. ناصر همایون در ظرف دو سه روز خوب باو
 آموخته‌است (۳)

(۱) سفرنامه اول مظفرالدین شاه بفرنگ صفحه ۹۲

(۲) همان سفرنامه صفحه ۹۵ (۳) سفرنامه مزبور صفحه ۱۰۰

عبدالله مستوفی که در سفر سوم مظفرالدین شاه بفرنگ (۱۲۸۴) عضو سفارت بطرز بورغ بوده نیز ارسلان خان را همراه شاه دیده و در کتاب خود، از او یاد کرده است (۱) بعد از مظفرالدین شاه، ناصر-همایون نخست بزنجان و از آنجا به تبریز رفته و موسیقی را کنار گذاشته سمیت ریاست قشون را پیدا کرده و در سال ۱۲۹۹ در همان شهر در سن ۵۴ سالگی وفات نموده است.

ابراهیم آژنگ - شاگرد مدرسه موزیک بود و از تعلیمات لومر فرانسوی استفاده کرد. ویولن را از « دووال » استاد فرانسوی فرا گرفت و در محافل هنری به ابراهیم ویولنی معروف شد. علاوه بر سرپرستی دستجات موزیک و معاونت کلاس موزیک دارلفنون، کلاس خصوصی هم برای تعلیم موسیقی و مخصوصاً ویولن در منزل خود دائر کرد. تا این وقت ابراهیم خان بموسیقی ایرانی آشنا نبود بنا بر این برای فرا گرفتن ردیف، نزد آقا حسینقلی استاد تار رفت و دستگاہها را فرا گرفت و بشاگردان خود تعلیم داد. آژنگ تا درجه سروانی ترقی کرد و سالها در این پایه باقی ماند و همین، سبب دلتنگی و دلسریش شد. وی بکمک احمد میرزا اپرتی بنام دکتر ریاضی دان تهیه کرد که آهنگهای موسیقیش را خود ترتیب داد و چند بار به نمایش گذارد و مورد تشویق و استقبال جماعت قرار گرفت. او علاوه بر اپرت مزبور آهنگهای دیگری از قبیل پیش درآمد و رنگ نیز ساخته است که از جمله پیش درآمد شوشتری و ماهور و مخصوصاً پیش درآمد راست-

بنجگاهش که تا آن تاریخ کسی درین دستگاه چیزی نساخته بود قابل ذکر است .

وقتی رادیو تهران تأسیس شد ، او سمت سرپرستی نوازندگان را

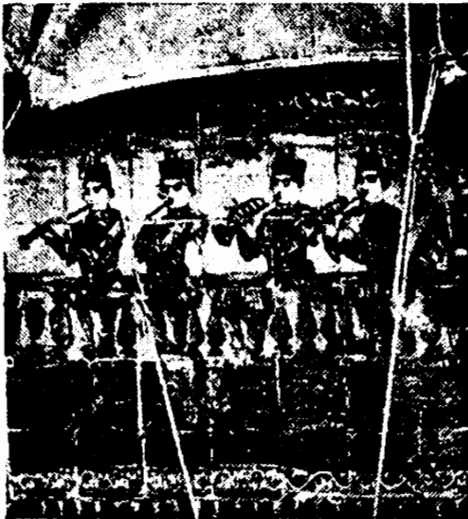


(شماره ۸۸) ابراهیم آژنگ

داشت و تا سال ۱۳۲۰ درین مقام باقی بود تا اینکه چند سال قبل ، از خدمت ارتش باز نشسته شد .

نصرالله مین باشیان - فرزند ارشد سالار معزز است . مقدمات موسیقی را در شعبه موزیک دارالفنون فرا گرفت سپس برای تحصیل به روسیه رفت و پس از تکمیل اطلاعات بتهران آمده سمت معلمی مدرسه را در قسمت ویولن ، ویلن سل و پیانو یافت . نصرالله خان ، پیانو و ویلن را بخوبی مینواخت ولی توجهش بیشتر بموسیقی اروپائی بود . البته در

عین حال بموسیقی ملی نیز آشنائی داشت و آهنگهای ایرانی را در پیانو مینواخت ولی کسانی که سازش را شنیده‌اند میگویند نغمات فرنگی را بهتر با پیانو اجرا میکرد. بهترین شاکرد او در ویولن، محمود ایروانی دیپلمه مدرسه موزیک بود. نصرالله خان که ملقب به نصرالسلطان شد، بعدها سمت معاونت مدرسه موزیک را پیدا کرد و در تشکیلات آخری



موزیک، معاون کل موزیک و پس از پدر بریاست موزیکهای نظامی منصوب گردید و چندی هم سمت بازرسی دستجات موزیک را داشت.

سایر رؤسای موزیک -

از کسانی که در قدیم صاحب منصب موزیک بوده و از پرورش یافتگان شعبة موزیک دارالفنون هستند اشخاص دیگری هم مانند این

(شماره ۸۹) کاشیهای باغ گلستان
چندتن که نامشان بدست آمده ذکر میشوند که اغلب در قید حیات نیستند:
محمود خان رئیس موزیک اعتضادیه (بنام اعتضاد السلطنه پسر مظفرالدین شاه) میرزا فضل الله معلم موزیک سلطنتی (معاون ناصر همایون)
صفرعلیخان رئیس موزیک شهرستانک - غلامحسین خان وثوق حضور -
میرزا حسین خان رئیس موزیک دولتی و عبدالله میرزا معاون او - غلامعلی خان کرد افکن معاون موزیک قزاقخانه - مصطفی خان رئیس موزیک مدرسه نظام - آقا بزرگ خان - حاجی خان - ضیاء نظام و احمد خان

که هر دو رئیس موزیک زاندارمری بوده‌اند - حاتم خان - مسلم خان
رئیس موزیک نظمیہ - سید علی خان رئیس موزیک خراسان و اسدالله
میرا رئیس موزیک اصفهان.

مدرسه موزیک - شعبه موزیک دارالفنون بشرحی که گفته شد
خدماتی برای تاسیس دستجات موزیک نظام بجای آورد. در سال ۱۲۹۷
که تشکیلات جدید فرهنگی داده شد، این قسمت هم بسازمان وزارت
معارف ملحق گردید و مدرسه موزیک نام یافت و یک مدرسه اختصاصی
متوسطه شناخته شد و شرط ورودش داشتن گواهینامه ابتدائی و دوره آنها
بنج سال بود.

حالا ببینیم این آموزشگاه چه اثری در موسیقی ما داشت. البته
میدانید که منظور از تاسیس آن، تربیت کردن افسر برای دستجات موزیک
نظام بود. بنابراین شاگردان باید، بطوری آماده شوند که بتوانند یک
دسته موزیک را اداره کنند. پس علاوه بر تعلیمات مقدماتی مانند تئوری
موسیقی و سلفژ و دیکنته موسیقی باید بهم آهنگی و سازشناسی و ارکستر
شناسی موسیقی نظامی هم آشنا شوند و لااقل یکی از سازهای بادی را
بنوازند. ازین گذشته چون بتدریج دستجات موزیک، ارکستر آلات زهی
و ارکستر بالا لایکا (۱) هم پیدا کرده بود، فارغ التحصیل های مدرسه
باید بتوانند یک ارکستر آلات زهی یاسیمی را اداره کنند پس لازم بود که
یکی ازین سازها هم آشنا شوند. نواختن پیانو هم تا درجه ای برای این

(۱) بالالایکا Balalaïka ساز ملی روسیه است. در دسته بالالایک
چندین نوع سازهای سیمی مضرابی از زیر تا بم بکار میرود. در ایران
هم این قسم ارکستر را در ارتش تشکیل دادند چنانکه هنوز هم
وجود دارد.

قبیل اشخاص ضرورت داشت. البته با این همه کار، فرصتی نبود که بتوانند بفر گرفتن موسیقی ایرانی و ردیف آوازاها بپردازند .
شاگردانی که ساز بادی میزدند توجهی بفر گرفتن موسیقی ایرانی



(شماره ۹۰) شاگردان مدرسه موزیک در خدمت استادشان سالار ممز

نمیکردند زیرا نواختن آن، در روی آلات بادی، کار آسانی نبود، تنها کسانی که سازهای زهی مخصوصاً ویولان میزدند کمی با موسیقی ملی آشنا میشدند ولی بواسطه محدود بودن دوره تحصیل و کمی فرصت، هیچکدام در موسیقی ایرانی اطلاعات کافی پیدا نکردند اما برای منظور اصلی که اداره يك دسته موزیک نظامی بود بخوبی آماده شدند چنانکه بمحض فراغ از تحصیل بادرجه افسری بکار مشغول میگرددیدند. اگر دسته موزیک افسر تحصیل کرده ای داشت، آنها معاون او میشدند و بعد بریاست دسته

های موزیک نائل می‌آمدند. در دوره افسری هم اوقات آنها بتعلیمات فنی صرف میشد. پس توجهی باین قسمت نبود که موسیقی ملی ایران هم باید راه تحولی در پیش گیرد.

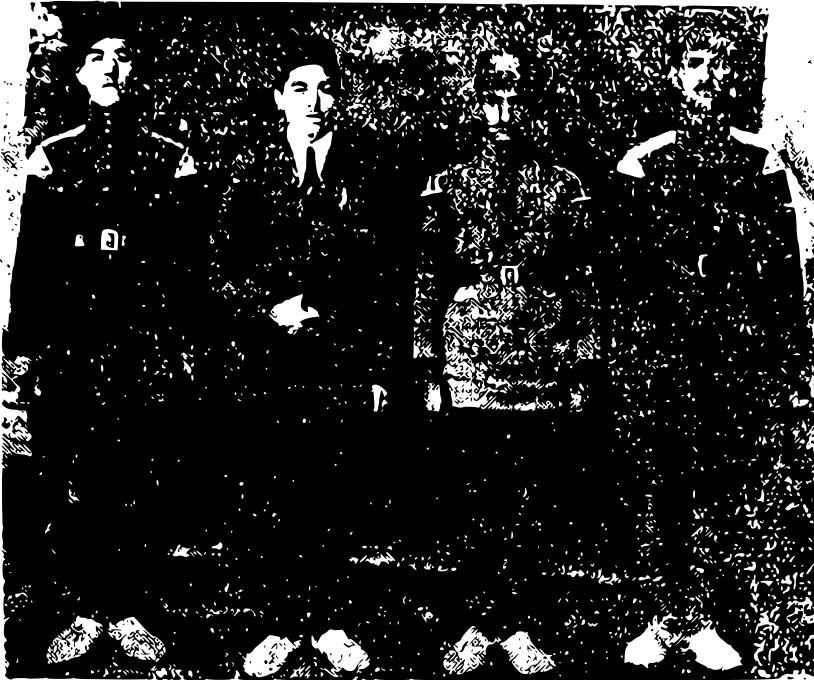
در این اواخر رسم شده بود که هر شاگردی بخواهد دوره مدرسه



(شماره ۹۱) چندتن از فارغ‌التحصیل های مدرسه موزیک

را تمام کند باید علاوه بر گذراندن امتحان، يك آهنگ مارش هم بسازد و آنرا مطابق قواعد علمی، هم آهنگ کند و در روز جشن فارغ‌التحصیلی، يك دسته موزیک را رهبری نماید، من در سال ۱۳۰۵ که چندتن از این مدرسه فارغ‌التحصیل میشدند و با یکی از آنها دوستی داشتم درین جشن حضور یافتم، هر يك از دیپلمه‌ها يك قطعه موسیقی اروپائی را با ساز تخصصی خود مینواخت که توسط یکی از معلمین، بوسیله پیانو پشتیبانی میشد. بعد از کستر مدرسه، پیش درآمد، ماهور رکن‌الدین

خان را که برای ارکستر ، هم آهنگ شده بود نواخت (۱) سپس حضار بفضای آزاد ، هدایت شدند و يك دسته موزيك نظامی که حاضر بود و مارشهای ساخته شده فارغ التحصیل هارا قبلا نواخته و آماده کرده



(شماره ۹۲) آخرین دیپلمه های مدرسه موزيك

بود ، آهنگها را بهدایت هنر جویان دیپلمه نواخت و در این سال ، چهار تن ازین مدرسه گواهینامه گرفتند .

دیپلمه های مدرسه موزيك - از مدرسه موزيك سه دوره و رویهمرفته ده تن دیپلمه بیرون آمده است که بااستثنای مختاری که در

(۱) سالار معزز ضمنی ازین پیش درآمد را برای پیانو نوشته و درباریس بجای رسایده و نسخه ای از آن در کتابخانه هنرستان موسیقی ملی موجود میباشد ولی بخش اول آن که سنگین است همچنین قسمت آخرش که ضربی تند میباشد بطبع نرسیده است .

خدمت فرهنگ بود و حالا متقاعد است، بقیه افسر شده بریاست دسته‌های
موزیک منصوب گردیدند. ازین نه نفر، محمود ابروانی در گذشته، بعضی



(شماره ۹۳) شاگردان مدرسه موزیک. افسری که در وسط ایستاده محمود ابروانی است

بازنشسته شده و سایرین هم اکنون با درجه سرهنگی در خدمت ارتش
میباشند ولی کارهای مربوط به موسیقی نمیکنند!

دوره اول سه دیپلمه داشته: حسین لطفی ، داود نجمی و حسین نعیمیان

دوره دوم نیز سه تن فارغ التحصیل داده است: محمود ابروانی ، سیداحمد نورانی (۱) و محمد انصاری .

دوره سوم چهارتن دیپلمه داشته: مصیب رضوانی ، ضیاء مختاری، محمد نجی و حسن رادمرد . (۲)

از میان فارغ التحصیل های نامبرده لطفی و انصاری سمت معلمی تئوری و نورانی و مختاری هنر آموزی سرایش را در مدرسه داشته اند. محمود ابروانی در نواختن ویولن مهارت داشته و بعدها بریاست ارکستر مدرسه منصوب شده است. این مدرسه تا سال ۱۳۰۷ به همین نام باقی بود و از آن ببعده تشکیلاتش تغییر کرد و به مدرسه موسیقی دولتی نامیده شد، سپس اسامی دیگری بنام مدرسه موسیقی و هنرستان موسیقی پیدا کرد و همان مؤسسه ایست که اکنون به هنرستان عالی موسیقی موسومست. البته بموقع خود باین تغییرات نیز اشاره خواهد شد.

(۱) سرهنگ احمد نورانی اکنون سمت ریاست شعبه موسیقی رادارکن سوم ستاد ارتش داراست و تشکیلات موسیقی ارتش زیر نظر او میباشد.

(۲) بعد از این ده تن ، دو نفر هم که نت نویس مدرسه و از شاگردان سالار معزز بودند موسوم به غلامرضا تواققی و علی جمفرجم افسر شدند که هر دو بدرجه سرگردی رسیده اند. حسن رادمرد سالهاست از ارتش بوزارت فرهنگ منتقل شده و اکنون هنرآموز هنرستان عالی موسیقی است و رشته موسیقی نظام را تدریس میکند.

موسیقی ایرانی

با سازهای اروپایی

هرملتی آثار هنری خاصی دارد ولی چون مردم روی زمین با هم همواره در آمیوشد و ارتباط هستند ، هرچه این رابطه‌ها بیشتر شود ، در آثار هنری آنها هم تأییراتی میکند. چنانکه ایرانیان قدیم که در هنر و موسیقی پیشرفتهائی نصیبشان شده بود ، پس از ظهور اسلام ، موسیقی عرب را جلوه مخصوص بخشیدند و این هنر ایرانی بوسیله اعراب ، از شبه جزیره عربستان هم پایرون نهاد و در مصر و شمال افریقا حتی در اندلس نیز اثراتی گذارد . هم اکنون موسیقی عرب ، شامل الحان و نغمانیست که نامهای ایرانی دارد . وجود کلمانی مانند : زیر ، بم ، یگانه ، راست ، زیر افکنند ، نوا و غیره در موسیقی عرب ، صادق این گفتار است .

نظر بکمی آمیزش ایرانیان با اروپاییها و نبودن وسائل کافی ارتباط ، موسیقی ایرانی تا قبل از دوره ناصرالدین شاه ، اثری از موسیقی اروپایی را نپذیرفته بود ولی پس از استخدام مستشاران موزیک نظامی و تأسیس شعبه موزیک نظام و ورود آلات موسیقی اروپایی و آشنائی شاگردان آن شعبه با سازهای فرنگی ، بتدریج بعضی اسبابهای موسیقی مانند فلوت ، قرن ، ویولن و بیانو که نواختن آنهاکهای ایرانی با آنها عملی بود ، مورد شناسایی مردم قرار گرفت . از میان این سازها ، ویولن چون ظریف و کوچک

وقابل حمل بود، پسندخاطر علاقمندان موسیقی گردید و برخی بنواختن آن همت گماشتند. پیانو چون ساز بزرگی بود و بقیمت ارزان در دسترس همه کس قرار نمیگرفت، مخصوص طبقه اول شد، بهمین دلیل نخستین اشخاصی که بنواختن آن آغاز کردند، اعیان و بزرگان بودند و داشتن پیانو، اسباب ایجاد شخصیت گردید.

ضمناً همینکه دسته‌های موزیک نظام شروع بنوازدگی کردند، مردم کم کم با نغمه‌های اروپائی و مخصوصاً ساده‌ترین آنها مانند مارش‌های نظامی که بیشتر نواخته میشد آشنا شدند و متصدیان موزیک، آهنگهای از موسیقی اروپائی را که بگوش ایرانیان مطلوب تر بود، برای اجرای موزیک انتخاب میگردند.

در آن دوره، موسیقی اروپائی تأثیر مهمی در موسیقی ایران نکرد ولی سازهای اروپائی کم و بیش نواخته شد و نوازندگان، علاقه داشتند که آهنگهای ملی را با آنها اجرا کنند بنا بر این کسانی که میخواستند ویولن بزنند، نظر بشباهت این ساز با کمانچه استاد خود را از میان کمانچه کشها انتخاب کردند و دستور و قواعد مخصوص ویولن را مراعات نمودند. در پیانو هم چون برای نغمات ایرانی اشکال موجود بود، برای اولین دفعه محمد صادق خان استاد سنتور، باین ساز آشنا شد و برای اینکه بتواند آهنگهای ایرانی را با آن اجرا کند در هر گام دو پرده را تغییر کویک داد که هنوز هم معمول است. این نکته را نیز ذکر میکنم که پیانو در اواخر دوره ناصرالدین شاه و ویولن چند سال پس از آن به

ایران آمده است (۱)

(۱) علاوه بر پیانو، ارگ هم بایران آمد و برخی این ساز را نواختند. ارکهای دستی هم بود که کار آکاردئون‌های امروز را میکرد و قابل حمل بود. در سفرنامه «تاورنیه» بجمله ای برخوردیم که معلوم میشود در زمان صفویه نیز یک نوع ارگی بایران آمده است ولی منحصر بفرد بوده و اختصاص بدستگاه سلطنتی داشته است. سیاح مزبور از مجلس عیش پادشاه صحبت میکند و ضمناً چنین مینویسد: شاه خواست موزیک خود را بسا بشنواند که مرکب بود از ساز و آواز. این سازها به آلات موسیقی ما بی شباهت نیستند. یک قسم چنگ است و یک گیتار (بربط) و یک سنتور کوچک و دوسه نی کلفت. شاه امر کرد یک صندوق بزرگی بارتفاع هشت پا از آبنوس که روی آن با نقره زینت یافته بود، آورده در آن ایوانی که زنها... نشسته بودند گذاردند. در میان آن، یک ارگی بود که با کوک و فنر نواخته میشد و این هدیه ایست که سفیر کبیر مسکوی در جزو هدایای دیگر، برای پادشاه آورده بود. در اثباتی که ارگ، مشغول زدن بود، شاه بخاطرش آمد که یک زرگر فرانسوی موسوم به «سائین» که جزو مستخدمین اوست، یک قسم نی و «کرن موز» که ساز شبانان است و همراه خود از فرانسه آورده بود، خوب میزند. امر کرد زرگر را آوردند... آنوقت اعلیحضرت از من پرسید که آیا در میان همراهان فرانسوی تو کسی نیست که بتواند سازی بزند؟ گفتم چرا یک نفر از آدمهای من، هم ارگ میتواند بزند هم سنتور. فوراً امر کرد که بروند او را بیاورند... در آخر شام، آن آدم من که شاه احضارش کرده بود... وارد شد. شاه فرمان داد که یک سنتوری برای او آوردند و مشغول بنواختن شد. شاه از او پرسید که آواز هم میتوانی بخوانی؟ او چون موسیقی دان و اهل فن بود شروع کرد بخواندن یک نغمه از الحان درباری. اما چون آواز او بم بود و در ایران، آواز بلند زیر، دوست میدارند شاه از صدای او خوشش نیامد، ناچار سکوت کرد... یک روز که هوا خیلی خوب شده بود اعلیحضرت سوار شده برای صید ماهی بکنار رودخانه رفت... پس از آن... صرف نهار نمود، آنگاه بشراب نشست.. طرف عصر «برناردویک» فرانسوی دیگر را که مستخدم اوست احضار کرد. این فرانسوی شمشالچی و حکاک است، و بولن هم میزند. (سفرنامه تاورنیه صفحه ۷۳۹-۷۴۲-۷۴۴-۷۴۵)

فواز نندگان پیانو - چنانکه اشاره شد محمد صادق خان این ساز را مینواخت و بیرخی هم تعلیم میداد ولی شك نیست که چون بروش نواختن آن، آشنائی کامل نداشت، نمیتوان او را پیانوزن نامید .
 پس از او ، اولین کسیکه پیانو را خوب نواخته و موسیقی ایرانی را درین ساز اجرا کرده غلامرضا خان سالار معزز رئیس موزیک است که سابقاً شرحش گذشت .

بعد از سالار معزز، سه تن دیگر که معاصر وی بوده اند درین ساز از لحاظ نواختن موسیقی ایرانی شهرت یافته اند که اکنون در باره آنها سنخنی چند نگاشته میشود :

معمدالملک یحیائیان - پسر یحیی خان مشیرالدوله که نخست تار میزد . او مرد بسیار باذوق نقاش زبان دانی بود و در وزارت امور خارجه سمتی داشت و از اعیان زمان خود بشمار میآمد و در پیانوشاگرد سالار معزز است . نامبرده آهنگهای ایرانی را بخوبی با پیانو مینواخته است .

عیال او موسوم بزبور خانم (درة السلطنه) همشیره مشیر همایون استاد معروف پیانوست . معمدالملک و درة السلطنه چون اولاد نداشتند در حیات خود قرار گذاردند که هر يك زودتر فوت شد ، اموالش به دیگری تعلق گیرد و بعد از رحلت شخص دوم هم برای امور خیریه وقف شود . اول معمدالملک مرحوم شد و پس از درگذشت خانمش، بطوریکه وصیت نموده بودند بیمارستانی بنام شفا از محل درآمد موقوفات آنها تأسیس شد که هم اکنون در خیابان ژاله دایر و یادگار نیت خیر بانیان آن میباشد .

محمود مفتحم ملقب به مفتحم الممالک که خانمش فرخنده خانم یکی دیگر از همشیره‌های مشیر همایونست. پدر مفتحم موسوم بپاشا الله خان منتصر الممالک برادر انیس الدوله زن سوگلی ناصرالدین شاه بود. مفتحم با ناصر همایون صاحب منصب موزیک نظام نسبت داشت و



(شماره ۹۴) مفتحم الملك بچیان

شاید تعلیمات اولیهٔ پیانو را از او گرفته است. مفتحم در دربار رفت و آمد داشت و در زمان مظفرالدین شاه سمت پیشخدمت مخصوص یافت. در یکی از سفرهای مظفرالدین شاه بفرنگ که محمدعلی میرزای ولیعهد به سمت جانشین شاه بتهران آمده بود، با او اطلاع دادند که خانم تاج السلطنه خواهر شاه بقصد مسافرت اروپا همراه مفتحم که استاد پیانوی او بوده به طرف قزوین حرکت کرده است. چون چنین رسمی نبود که از

خانمهای منسوب نزد يك شاه ، در آنموقع که نسوان در حجاب بودند خیال مسافرت فرنگ کنند و این تصمیم بدون اطلاع مقام سلطنت گرفته شده بود، محمدعلی میرزا .



(شماره ۹۵) محمود مفخم

عده‌ای را مأمور کرد که بروند و قبل از اینکه تاج السلطنه و مفخم از سرحد خارج شوند، آنها را به پایتخت برگردانند. مأمورین حرکت میکنند و آنها را از قزوین برمیگردانند. پس از رسیدن بتهران ، مفخم هم مورد بی مهری ولیعهد قرار میگیرد و تنبیه میشود و آمد و رفت او از همین تاریخ با دربار قطع میگردد. او هم

برای اینکه کاری داشته باشد کلاس مشق بیانو دایر میکند و کسانی که علاقه بفرا گرفتن این ساز داشتند موقع را مغتنم دانسته در کلاس او حاضر میشوند و از تعلیمات وی برخوردار میگرددند .

مفخم مرد شریف افتاده درویشی بوده ، بسیار شیرین و دلچسب ساز میزده و چون قبلا در تار شاگرد آقا حسینقلی بوده ، بموسیقی ایرانی کاملا آشنائی داشته و از نوازندگان برجسته زمان خود بشمار آمده است . ریز دادن بایک انگشت که در سبک شاگرد او مرتضی محجوبی اثر گذارده ، از روش مفخم کسب گردیده زیرا چون قبلا تار میزده ،

مضرب ریز تار را خواسته است بایانو تقلید نماید در صورتیکه این روش بخلاف سبک خاص پیانوست که «ترمولو» (۱) را بکمک انگشت های شست و کوچک بافاصله هنگام (اکتاو) میدهند.

مشیر همایون - حبیب الله شهردار فرزند نصر الله خان سپهسالاری میباشد که در زمان ناصرالدین شاه رئیس خزانه نظام و پیشکار حاجی میرزا حسین خان سپهسالار بوده است. حبیب الله در سال ۱۲۶۵ پا بعرضه وجود گذارد. پدرش ساز نمیزد ولی چون بموسیقی علاقه داشت پیوسته خانه او جایگاه هنرمندان آن زمان بود و حبیب الله از کودکی با آهنگهای ملی و تار استادان فن مانند آقا حسینقلی و میرزا عبدالله و نایب اسدالله و پیانوی سالار معزز و سنتور محمدصادقخان آشنا شد. پدرش در یکی از مسافرتهاى فرنگ پیانوئی خرید و بتهران آورد و حبیب الله شروع بنواختن این ساز کرد. پدرش چون باستعداد فرزند پی برد، سرهنک آقا بزرك خان صاحب منصب موزيك قزاقخانه را بمعلمی او برگزید و برای تحريك ذوق او از آقا حسینقلی و حسین خان کمانچه کش دعوت میکرد که نواهای ایرانی را بنوازند و حبیب الله خان از آنها تقلید نماید. سپس محمدصادقخان استاد سنتور را نیز بمعلمی او انتخاب نمود و او حبیب الله خان را درنواختن آوازا راهنمایی میکرد.

شاگرد با استعداد، کاملاً بموسیقی ایرانی خو گرفت و ردیفها را

(۱) ترمولو (Tremolo) در تار مضرب چپ و راست متوالیست که بصورت ریز در میآید. در پیانو توسط انگشتهای طرفین دست (ابهام و خنصر) يك فاصله هنگام (Octave) را در روی پیانو میگیرند و متناوب میزنند که شبیه مضرب ریز تار میشود منتها با دو صدا که فاصله هشتم دارند.

از استادان زبر دست زمان خود بیاموخت و بانجمن اخوت راه یافت، چنانکه در کنسرت‌های آن انجمن پیانو میزد و ساز او کاملاً شنیدنی بود.



(شماره ۹۶) حبیب‌الله شهردار (مشیرهمايون)

درین موقع بادیگر موسیقی داناها مانند درویش خان و حسین هنگ آفرین

و سیدحسین طاهرزاده خواننده مشهور و باقرخان کمانچه و اسدالله خان نوازنده تاروستور روابط دوستانه یافت و در سال ۱۲۸۹ با نوازندگان معروف آن زمان برای پر کردن صفحه بلندن رفت و با دیگر استادان فن صفحه هائی ضبط نمود که مقداری از آنها بتهران رسید ولی بعد در اثر بمباران هوائی، صفحات این کارخانه ازین رفت .

مشیر همایون هرچند پیانو را ذوقی نواخته و باصول و روش این ساز کاملاً آشنا نشده چنانکه مدت کمی نت خوانده ولی در نواختن پیانو ذوق و سلیقه مخصوص بکار برده و در اجرای آهنگهای ایرانی روی این ساز بحد کمال رسیده است بطوریکه اکنون تمام موسیقی دانه‌استادی او را قبول دارند و بنجه شیرین او مخصوصاً در صفحاتی که بعداً با کمپانی کلمبیا پر کرده و همراه با آواز رضا فلی میرزای ظلی پیانوزده است کاملاً نمایان میباشد.

از جمله صفحه دشتی و راست پنجگاهش که سولوزده در لطف ذوق و طرز اجرا از لحاظ موسیقی ایرانی بسیار عالی و بی نظیر است.

مشیر همایون علاوه بر نواختن ساز، ذوق ادبی هم دارد و اشعاری سروده و بقراری که اظهار میدارد این نمایشنامه را تهیه کرده است :

۱- اولین قطعه‌ای که نوشته و بشکل پانتمیم (حرکات بدون گفتار توأم با آهنگ موسیقی) بروی صحنه آمده موسوم به باغ‌شاه بوده که بعد از دوره استبداد صغیر در انجمن اخوت بازی شده است.

۲- در سال ۱۲۹۶ نمایشنامه‌ای بنام بیچاره ارومی نوشته که توأم با کنسرت، با شرکت دوستان خود درویش خان و رکن الدین خان بمنفعت خیریه نمایش داده است.

۳- قطعه دیگر نمایشی است بنام دمپخت فری که بعد از سال قحطی ۱۲۹۶ در تالار گراند هتل اجرا شده . وجه تسمیه نمایشنامه برای اینست



(شماره ۹۷) مشیرهمايون

که در آن موقع بواسطه کم بازارنی سالهای قبل ، قحطی سختی در تهران شد و برای کمک بینوایان بجای نان ، بمردم دمپخت میدادند. این نمایشنامه با کنسرتی توأم بوده که خواننده آن، دائمی او رضاقلی خان است. علاوه بر قسمت های فوق ، آهنگهای دیگری ساخته و نمایشنامه های منظوم با اشعار شعرای بزرگ مانند فردوسی و حافظ و سعدی ترتیب داده است که مورد بحث آتیه خواهد بود.



شاگردان مفخم - چنانکه اشاره شد مفخم شاگردان زیادی در بیانو داشته است ولی از کسانی که شهرت یافته اند دوتن را باید ذکر کرد حسین استوار و مرتضی محجوبی .

حسین استوار- پدرش بتار و سه تار آشنائی داشت . حسین در سال ۱۲۷۵ متولد و از کودکی با نوای لطیف سه تار مانوس شد و نزد خود بنواختن تار شروع کرد . سپس در کلاس درویش خان بتکمیل ساز

پرداخت. بعد پیانوئی تهیه کرد و نزد مفتح بزدن آن مشغول شد. استوار میگوید پیانو نمیتواند احساسات مرا منعکس سازد و تصور میکنم سازهای زهی بیشتر قادر بنمایش احساسات باشد. محیط زندگانی استوار برای



(شماره ۹۸) حسین استوار

علاقمندی وی بموسیقی و نواختن پیانو مساعد بود زیرا خانمش دختر سالار معزز رئیس موزیک نظام است. علاوه بر منسوین و دوستان خانوادگی او که همه اهل ذوق بودند، شاگردی درویش خان نیز در او تأثیرات نیکو گذارد چنانکه وی مردمحجوب دقیق مرتب باسلیقه ایست. بعد از درویش خان تماس او بیشتر با علی اکبر شهنازی است که باتفاق او کنسرتهای متعدد

داده و حتی اپرتهائی هم نوشته که باکمک هنرمندانی مانند فکری وظائی و دیگران بروی صحنه آمده است و در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت.

مرتضی محجوبی - پدرش عباسعلی معروف بناظر مرد باذوقی بود و نی میزد. مرتضی در سال ۱۲۷۹ در تهران تولد شد. در منزلشان پیانو داشتند و مادرش فخرالسادات کمی باین ساز آشنا بود. محیط مناسب خانوادگی، مرتضی را بجانب موسیقی کشانید. وی در کودکی پشت پیانو می نشست و نواهایی مینواخت. والدین، با استعداد وی پی بردند و تعالیم او را

بحسین هنک آفرین محول داشتند. سپس نزد مفخم رفت و شاگردی او را قبول کرد. پدر مرتضی اولین کافه را در خیابان لاله زار دائر نمود و پسرانش رضا و مرتضی در آنجا ارکستری داشتند. رضا ویولن

میزد و مرتضی، پیانو. هنگامی که در سالن سینمای فلروس (خیابان لاله زار) از طرف عده ای از هنرمندان مانند مفخم و حسین خان اسمعیل زاده و حاجی خان ضرب گیر کنسرتی داده شد، مرتضی که بیش از ده سال نداشت برای اولین بار در حضور جماعت پیانو زد و عارف تصنیف ساز معروف که در آنجا حضور داشت آواز خواند.



(شماره ۹۹) مرتضی محجوبی

اولین دفعه مرتضی را در سال ۱۳۰۲ در کلاس درس پدرش رضا

خان دیدم. در همانوقت شهرت بسزائی داشت و نوازنده خوبی بود. این هنرمند روش استاد خود را بخوبی حفظ کرده، انگشتان تندی دارد و ملودیهای ایرانی را بسیار دلچسب مینوازد. پنجه او شیرین و سلیقه او عالیست. در اغلب کنسرتهایی که از آن وقت ببعده داده میشد شرکت می کرد، آهنگهای بسیاری از قبیل پیش در آمد و رنگ ساخته است. مخصوصاً تصنیفهایش که بیشتر روی اشعار شاعر با ذوق رهی مایری است شهرت بسزا دارد و در آتیه ازین آثار هنری گفتگو خواهیم کرد. شغل محجوبی

همواره نواختن پیانو و معلمی این ساز بوده است. مردیست متواضع، دست و دل باز، با ذوق، عصبانی و زود رنج. چون کارهای او بیشتر مربوط بسالهای بعد است باید در بخش های دیگر این کتاب از او مجدداً سخن گویم. درین جا بطور مختصر میتوان اشاره کرد که وی اکنون نوازنده



(شماره ۱۰۱)
زهی معیری



(شماره ۱۰۰)
مرتضی مخجوبی

منحصر بفردیست که آوازه ها و نعمات ایرانی را بروش مطلوب و باشیوه دلپسند در روی پیانو میزند. وقتی نوای سازش از بلند گوی را دیوشنیده میشود، بی اختیار همه شیفتگان موسیقی ایرانی را مجذوب میکند.



نوازندگان ویولن - چنانکه گفتم در شعبه دارالفنون فقط ساز های بادی موزیک نظام تدریس میشد و ساز های زهی هنوز بایران نیامده بود چنانکه ناصرالدین شاه در سفر نامه های خود نام ویولن را، کمانچه فرنگی گذارده است از جمله مینویسد: در میان سازهای تماشاخانه يك کمانچه

بسیار بزرگست، يك كمانچه قدری از آن کوچکتر ، يك چنگك كه هارپ میگویند ، چند، شیپور موزیکان ، يك طبل ، يك سنج ، باقی همه كمانچه كوچك است، اما كمانچه ها شبیه بتار ایران است قدری پهن تر كه با تیر كمانچه كش میزند (۱)

در جای دیگر مینویسد : مطربهای هونگری... مشغول ساز زدن بودند یکی سنتور بزرگی داشت بطرح سنتورهای ایران با دو چوب میزد سایرین كمانچه فرنگی میزدند (۲).

چنانکه قبلا اشاره شد ویولن در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه بایران آمد. گذشته از کسانی که کم و بیش در شعبه موزیک دارلنون بوسیله معلم اروپائی باین ساز آشنا شدند مانند تقی دانشور و حسین هنگ آفرین و ابراهیم آژنگ، دیگران بواسطه شباهت این ساز بکمانچه نزد كمانچه كش ها مشغول نواختن آن گردیدند. از جمله سیاوش خان برادر ناصر همایون ویولن آشنا شد سپس برای تحصیل موسیقی بفرانسه رفت. مظفر الدین شاه در سفر دوم بفرنگك، چنگك (Harpe) را دیده است و ناصر همایون گفته است بسیاوش خان بنویسد كه نواختن این ساز را هم فراگیرد (۱۲۸۱) ولی معلوم نیست این سفارش بكار بسته شده باشد (۳). سیاوش خان بعد از مراجعت بایران موسیقی ایرانی را فراموش

(۱) سفرنامه دوم ناصرالدین شاه بفرنگك صفحه ۵۹ لابد مقصودش از كمانچه خیلی بزرگ ، كتر باس و كمانچه كوچكتر ، ویولن سل و كمانچه های كوچك ، ویولن است - تیر كمانچه كش هم ، آرشه است .

(۲) سفرنامه سوم ناصرالدین شاه بفرنگك صفحه ۲۰۰

(۳) سفرنامه دوم مظفرالدین شاه صفحه ۳۴

کرد بعدها هم آنرا رها کرد و بتجارت مشغول شد و اکنون در اروپاست .

تقی دانشور (اعلم السلطان) - در سال ۱۲۵۸ در تهران متولد شد. مزین الدوله او و دوتن از همسالانش را که با آنها خویشی داشت ، بمدرسه دارالفنون برد تا زیر نظر « لومر » تحصیل موسیقی کنند. تقی خان پس از فرا گرفتن قواعد نوت خوانی، بزدن آلات بادی مشغول شد و بعد نزد « دووال » نواختن ویولن را آغاز نمود .

بچه های همسال او که در موزیک دارالفنون کار میکردند سی و شش تن بودند که وقتی ارکسترشان شنیدنی شد، يك بار هم در عمارت نارنجستان کاخ گلستان که حالا خراب شده است در حضور ناصرالدین شاه نوازندگی کردند و مورد مرحمت قرار گرفتند.

تالین جا تقی خان فقط بموسیقی اروپایی آشنا بود سپس برای اینکه موسیقی ایرانی را فراگیرد ، مدتی در کلاس حسین خان اسمعیل زاده وچندی در خدمت میرزا عبدالله ردیفه‌ها را فرا گرفت. درین موقع با حسام السلطنه آشنا شد و مدتی ویرا تعلیم ویولن داد و بتوسط او بدربار راه یافت وچند بار در حضور مظفرالدین شاه ساز زد. در دوره محمدعلی شاه، سمت پیشخدمت مخصوص یافت و اولین باری که بحضور رسید، جواد خان قزوینی مشغول نواختن کمانچه بود. محمدعلی شاه دستور داد سازش را آوردند و تقی خان برایش ویولن زد.

در دوره مظفرالدین شاه بلقب اعلم السلطان نائل شد و اهل هنر ، او را باین نام میشناسند . از اولین ایرانیانست که بویولن آشنا شده و این ساز را نواخته و در ۴۵ سال قیل شهرت داشته است . نامبرده آهنگی در

چهارگانه ساخته که اشعارش را نیز خود سروده است:



(شماره ۱۰۲) تقی دانشور (اعلم السلطان)

دوش گفتم مر خرد را ، ای که در آموزگاری
 هم نخستین اوستادی ، هم یگانه غمگساری
 سوختم زانده ابناء وطن ، کاین مستمندان
 از چه باید قرن‌ها باشند ، اندر رنج و خواری؟
 وحشیان ربع مسکون ، آدمی گشتند و ایشان
 همچنان هستند ، از علم و ادب ، محروم و عاری
 روزگار تیره‌ای دارند ، این شوریده بختان
 گز: غم ایشان بگرید سنگ ، چون ابر بهاری

حل زینسان مشکلی، از تو بیاید جست و شاید
 کز برای چاره این کار، همت بر گماری
 گفت ز اخلاق نکوهیده، چنان خوار و زبوندند
 ورنه ضنت نیست هر گز، در عطا و فیض باری
 میکند اخلاق نیک و بد، بهر اقلیم و شهری
 در همه مردم سرایت، از صفات شهریاری
 خاص و عام اندر جهان، پیوسته بردین ملو کند
 زانکه خوی شهر یار انست، اندر خلق، ساری
 چون نکوهیده بود، اخلاق شاه و خاصگانش
 کس ز اخلاق نکوهیده، نیابد شرمساری
 ملک، با کفر و عفاف و معدلت، بس دیر باید
 وین عجب با ظلم و جور و دین، نیابد پایداری
 از برای نظم ملک و دین، بجز اندر ذاعلم
 هر چه اندیشی، بود تخمی که اندر شوره کاری



این نغمه که اشعار آن برخلاف آهنگهای دیگر، جنبه اخلاقی و تربیتی دارد، در ۳۹ سال قبل ساخته شده ولی شهرت نیافته است.
 دانشور هنر موسیقی را همواره یکی از کارهای تفریحی خود دانسته زیرا خدمات و مشاغل اداری باو فرصت نداده است که درین قسمت کار فوق العاده ای کند. چه در او ان جوانی وارد گمرک شد، بعد بوزارت تجارت منتقل گردید و سپس بخدمت معارف در آمد و تا سال ۱۳۱۲ که بازنشسته شد، در آن وزارتخانه، سمت های مهمی داشت.

وی مردیست اهل ادب و دانش و داستانهای مشغول کننده‌ای از دوران
عمر خود و دربار پادشاهان قاجار بیاد دارد و چندیست این حکایات



(شماره ۱۰۳) تقی دانشور

شیرین را در مجلهٔ روشنفکر
مینویسد که اهل ذوق خواننده و
شنیده‌اند. در دوره‌ای که او ویولن
میزد، بیش از دوسه نفر باین ساز
آشنا نبودند، امروز که عدد
ریادی با این ساز سر و کار دارند
باید با اصطلاح اهل هنر، رعایت ادب
را نسبت به پیش‌کسوتان بکنند و
به‌مین جهت، بردن نام وی در این
سرگذشت کمال ازوم را داشت.



جهانگیر مرادپدر بزرگش حسام السلطنه معروف فاتح هرات فرزند
فتح‌ملی‌شاه و پدرش ابونصر میرزای حسام السلطنه و مادرش ابتهاج السلطنه
دختر عمادالدوله است که بتار آشنائی داشت و نزد خواهر آقا حسینقلی
تعلیم موسیقی میگرفت و زن بسیار با ذوقی بود؛ خوب نقاشی میکرد
و انواع خط را بسیار خوش مینوشت. من خطی را که بیادگار برای فرزندش
نوشته است دیده‌ام که با مهارت کامل از عهده برآمده است و هرگز تصور
نمیکردم در میان زنان، کسی باین خوش خطی باشد. الحق مثل مرد خوش
نویسی تحریر کرده است.

جهانگیر در سال ۱۲۶۰ تولد شد. از کودکی بهنرهای زیبا علاقه داشت. وقتی تار را میدید آرزو داشت آنرا بنوازد. بزحمت توفیق یافت که این اجازه را حاصل نماید و روزی یکساعت با آن خود را مشغول دارد. بعد از کمی تمرین، دو تصنیف که در آن زمان معمول بود یکی «لیلی جان دستم گردنت» و دیگری «نرگس هستی برویت همچو ماه» را با تار مینواخت. شبی پدرش گفت شنیده ام تار میزنی. جهانگیر خجالت کشید ولی باصرار پدر، همان دو تصنیف را نواخت و یک اشرفی جایزه گرفت. در این موقع ماموریت پدرش که حاکم بر وجر بود سر آمد و تهران برگشت و پس از چندی هم فوت کرد.

جهانگیر در منزل دائمی خود، مشکوٰۃ الدوله برای اولین دفعه پیاپی دید و بنواختن آن علاقمند شد. شوهر همشیره اش مجلل الدوله و یونین داشت. جهانگیر در مدرسه دارالفنون هم این ساز را مشاهده کرده بود تا اینکه شبی با جمعی از دوستان در منزل اتابک صدر اعظم مهمان بود، و یولن زدن سیاوش خان را در آنجا شنید و به این ساز دل بستگی یافت. شبی آقابالا خان سردار، عمو و دائی او را بسرداریه نزدیک باغ جمشید دعوت کرد. جهانگیر هم با آنها رفت و در این میهمانی برای اول بار، و یولن زدن تقی دانشور (اعلم السلطان) را شنید و از او خواهش کرد که بوی تعلیم دهد.

در این موقع جهانگیر میرزا لقب حسام السلطنه داشت و جزء دستگاه مظفرالدین شاه بود. اعلم السلطان بیاغ کاشانک که محل ییلاقی حسام السلطنه بود میآمد و شاگرد و استاد باهم کار میکردند تا اینکه

بردیف آشنائی یافت. از همین موقعست که حسام السلطنه که دوستانش او را حسام می‌گفتند علاقه فوق‌العاده‌ای بویولن پیدا کرد و همواره با یاران نزدیک، مجالس ساز و آواز تشکیل میداد و بناختن میپرداخت. ضمناً هر وقت فرصتی مییافت سه‌تار و پیانو هم میزد. رفته رفته بدگومی بد-



(شماره ۱۰۴) جهانگیر مراد
(حسام السلطنه)

اندیشان موجبات دلسردی او را فراهم میکرد زیرا در آن زمان رسم نبود کسی که از خانواده محترمی بود در مجالس دوستان، ساز بزند. حتی برخی از اعضای خانواده بوی گفتند: نوه فاتح‌هرات را چه بساز زدن ولی او باین کار ذوق داشت، جوانان را دور خود گرد می‌آورد و مجلس انسی ترتیب میداد. اطرافیان هم آرزو داشتند بمحفل او که همه چیز در آن فراهم بود راه یابند. حسام در این هنگام باچند

تن از مردم اهل ذوق و موسیقی آشنائی یافت و در میان آنها مخصوصاً بعارف و سید حسین طاهر زاده و سید عزیز ملک، خوانندگان آن زمان و درویشخان و میرزا غلامرضا نوازندگان تار دلبستگی پیدا کرد.

حسام در آخرین سفر همراه مظفرالدین شاه باروپارفت . چند سال بعد نیز در زمان محمد علی شاه سفری بفرنگستان کرد و مجدداً به تهران برگشت . بعدها هم مسافرتی بتفلیس و برلن کرد . در دوره احمد شاه چندی مغضوب بود که علتش بعد گفته خواهد شد ولی باز بدربار راه یافت و طرف محبت شاه واقع شد . وی با ملک الشعراى بهار دوستی داشت و آهنگهائی میساخت که بهار اشعارش را میسرود از جمله تصنیف دشتی را در سال قحطی ۱۲۹۶ ساخته است :

ای شهنشه ، شهنشه ، زما با خبر باش

با فقیران ، ضعیفان ، ازین خوبتر باش

کشوری سر بسر ، برای بینامی دختران وطن ، بچنگ نصرانی

آفت کوسفندانی قحطی و پریشانی

شها، جهان سرورا، مپرسی چرا؟ تو از حال کشور دارا

که گر این کشور بخواری رفت چه میشود مارا؟

کجا ایران باسانی رود، از دست ایرانی

که این تاریخ نورانی ، گرفته دنیا را

بیا ای نادر شه نانی برون کن ، اعدا را



ای پری رو ، پری رو ، بیاران نظر کن

از رقیبان ، ضعیفان ، خدا را حذر کن

گر کنی قصد جان ، بتیغ ابرو کن

ورکنی عزم دل ، بچشم جادو کن

یا بتاب گیسو کن یا بخال هندو کن
 بتا، بکشوری، مکش جام می که لذت نمیدهد باده
 که از بد خواهان، بجان خلق، شراره افتاده
 کجا ایران باسانی رود از دست ایرانی



از سازنده آهنگ پرسیدم که منظور ازین تصنیف چه بود؟ گفت
 من آهنگی ساختم و بهار بشیوه دیرین باشعار آن جنبه سیاسی و انتقادی
 داد و همین کار باعث شد که پادشاه از من رنجیده خاطر شد. بعدها که
 احمد شاه موضوع را بزبان آورد، گفتم: من آهنگ را ساختم، کلمات
 از شاعر است. اعلیحضرت که مرد نیک فطرتی بود و باخلاق گوینده شعر
 هم کاملاً آشنایی داشت، مرا بیگناه دانست و برسر لطف آمد.

آنچه بیاد دارم در همان سال قحطی، مخالفین احمد شاه تبلیغات
 ناروایی بر ضد او میکردند و از جمله انتشار میدادند که پادشاه، نان
 مردم را با احتکار گندم، گران کرده است اما عاقلان دانند که این انتشارات
 از سر چشمه افکار خارجیان که خیالات دیگری در سر داشتند، آب
 میخورد و بهار، شاعر انقلابی زود باور هم، تحت تأثیر همان رؤیاهای
 شیرین، اینگونه اشعار میسرود.

بعدها معلوم شد که این حملات ناروا بیک شاه دمکرات شایستگی
 نداشت ولی موقع گذشته بود و دیگر جبران نمیشد. بهر حال اشعار
 تصنیف انتشار یافت و سازنده آهنگ هم که روزگارش بشادکامی وعیش
 و سرور میگذشت مردی بود تنها اهل ذوق که از جریان سیاست -
 خیر نداشت.

باری موضوع آهنک سازی حسام السلطنه بود. نامبرده تصنیف دیگری ساخته است که باز هم ملك در اشعار آن بطبقه حاکمه حمله نموده است منتها درینجا صحبتی از شاه بمیان نیاورده و بوزرا تاخته است. این تصنیف در ابوعطا است :

ای شکسته دل ، عاشقی ز سر بدرکن

خون شدی ازین رهگذر، بیا حذرکن

لب ببند و زین يك فسانه مختصرکن

زانکه دلفریبان ری ، وفاندارند ، صفاندارند

خوشگلند و زیبا ، ولی حیا ندارند

چاره خود ای دل تو از ره دگرکن

گلرخان ری ، بیشمارند چون وزیرانش ، کهنه کارند

جز خیانت ، کاری ندارند همه زیر بارند

این جفاکشی مردم آزاری کشته مارا (جانم) کشته مارا

(بیم) کشته مارا

کی شود باری کین سیه کاری حال مارا کند آشکارا

در دوره بعد وقتی خواستند این تصنیف را در صفحه ضبط کنند

چون اشعارش مناسب اوضاع روز نبود ، شعرهای آنرا ملك عوض کرد

که توسط خواننده ای بنام ج. ص. در صفحه خوانده شده است و کلمات

آن چنین است :

ای کیوتر از آشیان کناره کردی بی سبب چرا ترک آشیانه کردی ؟

یادی از رفیقان آشنا نکردی !

زین مکان که با عاشقان در آن چمیدی از آن چه دیدی ؟

ترك يارنالان و ترك خانه كردى ا	ناگهان چرا سوى ديگران پریدی؟
بى وفا نبودى ييارى	بدگمان گشتم بر تو بارى
بصد زخم كارى همانا دوچارى	در كف بازان شكارى
دلبر من نگارین پر من نگارین پر- من	از فراق من میکنم شیون
همسر من نشینی پر- من!	كى بود جانا كز وفا كردى



تصنيف ديگر در شو شعری است كه اين بار ملك اشعار را بسبك
غزل سروده و كلمات را طوری انتخاب کرده است كه ظاهراً به كسى
بر نخورد:

از حال گل مارا خبر كن	باد صبا بر گل گذر كن
با مدعى كمتر نشين	اى نازنين ، اى مه جمين
يادل مده ياترك سر كن ترك سر كن	بيچاره عاشق ناله تا كى
پرخون دل شد ساغر من	شد خون فشان چشم تر من
در فصل بهار با ما مستيز	اى يار عزيز مطبوع و تميز
بين چشم تر من	آخر گذشت آب از سر من



از غيرت آتش بر چمن زد	گل چاك غم بر پيرهن زد
دستان سرا بهر وطن	بلبل چومن شد در چمن
آخريپاى خوبشتن زد خوبشتن زد	ديدى كه ظالم تيشه اش را



از حسام پرسيدم ساز و آواز كدام موسيقى دان در او تاثير فوق العاده
داشته است؟ گفت آواز طاهرزاده وسيد عزيز ملك و تار درویش . از

که مانچه کشیدن جوادخان قزوینی هم خیلی تحسین کرد ، چنانکه گفت او که مانچه کوچکی داشت که روی زانو می گذاشت و مینواخت و غزلیات حافظ و سعدی را با صدای دودانک ملیح خود میخواند و لطفش در این بود



(شماره ۱۰۵) حسام السلطنه

که نغمه ساز، در همان موقع بگوش میرسید که الفاظ شعر از دهان خواننده خارج میشد .

این مطلب بسیار مهمی است زیرا معمولاً در جواب دادن ساز ، همیشه نوازنده چند لحظه از خواننده عقب تر است و علتش اینست که نوازنده نمی داند خواننده چه خواهد خواند . در صورتی که اگر آهنگی برای خواننده ساخته شده و به نوت درآمده باشد ، این عیب

مرتفع می شود چنانکه بعدها درین موضوع شرحی خواهم نگاشت .
موقعی که حسام السلطنه ویولن میزد ؛ دوسه نوازنده دیگر بیشتر در تهران نبودند که باین ساز آشنائی داشتند ، بهمین جهت وی شهرت بسزائی یافت . البته امروز برخی مسلط ترند ولی بادر نظر گرفتن زمان ، باید اورا در ردیف بهترین نوازندگان عصر خود بشمار آورد . قوه تشخیص ضربش خوب است و سوت هم بسیار خوش میزند . به پیانو ، عود ، سه تار نیز آشناست . مخصوصاً عودی دارد که از لحاظ زیبایی ساختمان شایسته اینست که در موزه باشد زیرا کاسه اش خاتم نگاری و دسته اش صدفکاری است .

علاوه بر موسیقی ذوق نقاشی و گل کاری نیز دارد و ازین دو جهت مخصوصاً از احاطه عشق به پرورش گل ، معروفیت بسیار دارد . مردیست که همواره روزگار را بخوشی گذرانده و هنوز که بیش از هفتادسال دارد قیافه اش پراز لطف و ذوق است . در جلسه‌ای که راجع باین کتاب با او گفتگو می‌کردم همینکه صحبت موسیقی بمیان آمد ، ویولنش را برداشت ، تصنیف‌هایش را نواخت و اشعارش را خواند و از گذشته شیرینش که پر از داستانه‌های شور انگیز عاشقی بود حکایت‌ها گفت . کلامش با نمک و هنوز دلش پراز عشق و شور و ذوق و محبت است . نه تنها در جوانی بحسن صورت شهره آفاق بود امروز هم نیکی سیرتش شایسته تذکار است .



برمکی - شهباز برمکی فرزند ناصر همایون در سال ۱۲۷۵ تولد شد . ذوق موسیقی را از پدر خود ارث برد و از سن ۱۵ سالگی نزد ابراهیم آژنک بفرآ گرفتن موسیقی آغاز کرد . پس از آشنائی با خط موسیقی برای فرا گرفتن ردیف موسیقی ایرانی بکلاس حسین خان اسمعیل زاده رفت و دستگامها را آموخت . بعدها با پدر خود بتبریز عزیمت نمود و پیشخدمت مخصوص محمدحسن میرزای ولیعهد شد . در همین موقع بود که برای تکمیل اطلاعات موسیقی ، شاگرد لئون گریگوریان (پدر رویک گریگوریان) شد و نواختن متدهای اروپائی را نزد او آغاز کرد . درین هنگام بنا بر خواهش اهالی تبریز در کنسرتی با اقبال آذر (اقبال السلطان) شرکت نمود . وقتی احمدشاه قصد مسافرت اروپا کرد و ولیعهد را پایتخت خواست ، اقبال السلطان و برمکی در خدمت محمدحسن میرزا بتهران آمدند .

در کنسرتی که زمان ریاست وزرائی محمد ولیخان سپهدار رشتی (سپهسالار اعظم) از طرف عارف با سم شرکت در امور خیریه برای تاسیس مدرسه احمدیه در پارك ظل السلطان داده شد و محمود مفخم و ابراهیم



اژنگ هم شرکت داشتند، شهبازخان نیز جزء نوازندگان بود و بقراری که عارف در دیوانش نوشته و بر مکی هم موضوع را تأیید می کند، چون در غزلی که مطلع آن چنین است:

ز خواب غفلت، هر آن دیده ای که بیدار است
بدین گناه، اگر کور شد، سزاوار است
عارف شعری در ذم سپهدار گفته

است :

بگو به عقل ، منه پابر آستانه عشق

که عشق در صف دیوانگان، سپهدار است (شماره ۱۰۶) شهباز بر مکی نوکران سپهسالار بعد از کنسرت ، عارف را کتک زدند چنانکه مینویسد در اثر این ضربات مدت دو ماه در رختخواب خوابیدم. خوانندگان می دانند که محمد ولیخان سپهدار در دوره انقلاب مشروطیت و فتح تهران خدمات شایانی کرد. گویند وقتی سپهسالار از واقعه خبر دار شد ، ازین پیش آمد اظهار تأثر نمود و گفت که گماشتگانش از روی تعصب و نادانی باین عمل زشت مبادرت کرده اند و هرگز وی چنین دستوری نداده بود چنانکه حاضر شد همه گونه جبران خسارت نماید که عارف راضی و خشنود

شود. (۱)

باری شهبازخان که تا حدود سی سالگی در نواختن ویولن شهرت داشت بعدها بواسطه مشاغل اداری از صف نوازندگان کناره گرفت و ساز را فقط مونس خود دانست و برای نواختن آن در اجتماع تظاهر نکرد چنانکه جوانان امروز، او را نمی‌شناسند ولی هنوز هم تنها بخاطر خود نه برای دیگران ویولن میزند.



نوازندگان فلوت - در میان سازهای بادی چوبی، فلوت از همه خوش صداتر و صوت آن بطبیعت نزدیکتر و بواسطه شباهتی که به نی داشته بیشتر طرف توجه واقع شده است. اجرای نغمه‌های ایرانی نیز با آن عملی تر است و هرچند، پرده‌های مخصوص موسیقی ما را ندارد ولی با کمی تغییر لب و فوت، میتوان بخوبی آهنگهای ایرانی را در آن نواخت.

از کسانی که با این ساز آشنا شده و در اجرای الحان ایرانی با این آلت موسیقی هنرنمایی کرده‌اند می‌توان اکبر فلوتی را نام برد. وی از شاگردان شعبه موزیک دارالفنون بود که در آن مدرسه بفلوت آشنا شد و چون ذوق موسیقی ملی داشت و در خانواده‌ای پرورش یافته بود که موسیقی ایرانی طرف توجه بود، زیرا پدرش عبدالله خان درتار و برادرش حسین هنک آفرین درسه تار، از شاگردان میرزا عبدالله بود، در نواختن نغمه‌های ایرانی با فلوت، کار کرد و کاملاً از عهده آن برآمد. نامبرده بعدها از خدمت ارتش استعفا داد و بر پشت رفت و مقیم آن شهر گردید. از وی صفحاتی

(۱) مراجعه شود بدیوان عارف چاپ تهران ۱۳۲۷ صفحه‌های ۲۲۵

۲۲۴-۲۲۳ و این داستان مربوط بسال ۱۲۹۳ (۱۳۳۳ ق.ه) میباشد.

باقیست که نمونه کاملی از هنرمندی او میباشد .

اکبرخان شاگردی داشته است بنام یعقوب خان رشتی که وی نیز فلوت میزده و چند صفحه هم دارد .



نوازندگان قرنی - از میان نوازندگان دسته‌های موزیک ، آنها که باین ساز آشنا شده‌اند ، کمتر بنواختن آهنگهای ایرانی آشنائی کامل یافته‌اند ، تنها يك تن بنام شاه‌یدی بوده است که بعد ها بجای قرنی شروع بنواختن نی هفت بند کرده و در نی زدن ذوقی بخرج داده است . عکس وی در صفحه ۸۸ این کتاب (شماره ۲۲) بنظر میرسد (۱)

دیگر قلی خان یاور است که افسر موزیک بوده و چند صفحه از او یادگار مانده است که از جمله آوازه‌مایون را بتنهائی باقرنی نواخته و خوب از عهد بر آمده است .

(۱) نامش یدالله میرزا بوده که دوستانش «شاهزاده یدی» گفته‌اند و بتدریج مخفف شده «شاه یدی» گردیده است .

بازگشت

منزل بمنزل - در دو فصل گذشته مطالب دیگری مرا از ادامه سرگذشت بازداشت . اینک داستان خود را دنبال میکنم :

در اواخر تابستان سال ۱۲۹۹ بدنبال والی معزول تهران حرکت کردیم . بعد از يك ماه که مقدمات این سفر فراهم گردید بخارج شهر منتقل شدیم . این بار ، اردوئی که باصفهان بر میگشت جاه و جلال بسیاری داشت . شرح حرکت ما ، هر چند با موسیقی بی ارتباط است اما خود قصه ایست که شنیدنش بی مزه نیست و از لحاظ اطلاع باو شاع اجتماعی آن زمان هم چندان بی فائده نخواهد بود .

در هر منزل قریب دو یست چادر زده میشد . همراهان حاکم عبارت بودند از دو یست سوار کرد و لر و مراغه‌ای و عراقی (۱) بالباسهای محلی خودشان که پیش سینه و کمرشان پر از قطارهای فشنگ بود و هر کدام تفنگی از انواع مختلف مانند پنج تیر روسی و ده تیر انگلیسی و غیره حمایل می کردند . دو عراده توپ هم باتمام لوازم آن ، روی چرخ گذارده بودند که باالسب کشیده میشد . عده زیادی شتر و قاطر ، لوازم مسافرت را حمل می کرد . چندین کالسکه و درشکه نیز مخصوص خانمها بود . يك اتومبیل

(۱) اهل اراك را در آن زمان عراقی و شهر اراك را سلطان آباد میگفتند . ناحیه مرکزی ایران ، عراق عجم و بین النهرین ، عراق عرب نامیده میشد .

مشکی رنگ هم بدون اینکه کسی سوارش باشد طی طریق مینمود. مردها حتی بچه‌هایی که بده سال رسیده بودند سوار اسب حرکت میکردند. قبل از طلوع آفتاب فراشها چادرها را پایین می‌آوردند و بار قاطرها می‌نمودند و پیشاپیش اردو حرکت میکردند. بعد لوازم مسافرت از قبیل تخت‌های سفری و رختخواب‌ها را توی کیسه‌های بزرگ که مفرش مینامیدند می‌گذاردند و دور آنها را با تسمه چرمی می‌بستند و قاطرهای بارونه براه می‌افتادند. سپس علیق چهارپایان را بار شترها میکردند و روانه میشدند. اسلحه و مهمات این قشون که شخصی بود و افراد آن از دهات فرمانفرما آمده بودند، همواره در گاریها جای داشت. اسباب و لوازم بسیار دیگری هم، مخصوص «حضرت والا» بود که بیشتر آنها پیشکشی‌های مسافرت یا چیزهایی بود که با پول حلال مداخل حکومتی تهیه شده بود؛ از قبیل قالیچه‌های کار قشقایی و لوازم غذا خوری طلا و نقره کار دست صنعتگران هنرمند شیرازی و بقچه‌های ترمه و پارچه‌های زربفت و طاق شالهای نفیس که روزی در صندوقخانه مخصوص حکومتی دیده بودم و صندوقدار باشی آنها را در جمبه‌های محکم گذارده و بسته بود. چند صندوق آهنی هم آنجا بود که میگفتند از طرف طائفه از ما بهتران که يك وقتی با کلاهای لگنی از راههای دور بسر وقت حاکم آمده بودند، پیاس خدمات وطن پرستانه بوالی فارس جاززه داده بودند!

میگفتند که این حضرت والی از طرف رئیس الوزرائی که عاقد قرارداد معروف بوده (۱) پشتیبانی میشد و این ایام مصادف همان زمانی

(۱) مقصود قرارداد است که در سال ۱۹۱۹ میلادی (۱۲۹۷) انگلیسها بکمک و ثوق الدوله رئیس الوزراء میخواستند با ایران تحمیل کنند و خوشبختانه سرنگرفت.

بود که قشون جنوب (۱) در فارس و کرمان نفوذ کامل داشت. نصرت الدوله پسر والی هم که وزیر خارجه بود همراه شاه بلندن رفته بود ولی کارها بمراد آنها سر نگرفت و احمد شاه زیر بار قرارداد نرفت و بسا تجلیل تمام بتهران وارد شد. وثوق الدوله استعفا داد، مشیرالدوله رئیس الوزرا شد، قرارداد را رد کرد و فرمانفرما هم معزول گردید.

هر چادری مستخدم مخصوص داشت که صبحانه را حاضر میکرد و قاطر آبداری را بار مینمود. روی این قاطر، خرجینی میانداخت و لوازمی را که در تمام روز مورد حاجت بود در آن میگذاشت. این اشیاء عبارت بود از يك فرش نازك، جعبه‌ای بنام هزار بیشه که محتویات آن استکان و نعلبکی و قوری و قندان و چای دان و قاشق و چنگال بود؛ سمادر که در جعبه مخصوص چوبی قرار داشت، با آتش گردان و دودکش و کیسه جای زغال؛ قابلمه های نهار که معمولا يك رنگ پلو بود که از شب قبل پخته و حاضر میشد؛ چند بشقاب نشکن که از آلومینیوم یا مس بود و زیر دستی نامیده میشد؛ چند بالش كوچك برای خواب بعد از ظهر با دو سه پتوی نازك و شمد؛ کوزه قلیان و میانه ونی و سر قلیان و تنباکو. بعد نوکری که نامش آبدار بود روی قاطر می نشست و آماده حرکت میشد.

همینکه حضرت والا سوار اسب میشد طبالی که بر اسب سوار بود و دو تارۀ كوچك در طرفین قاچ زین مر کوبش داشت، طبل ها را بصدا

(۱) S.P.R نام قشونی بود که انگلیسها در کرمان و فارس تشکیل دادند و در ۱۲۹۹ باصفهان آمد که بطرف تهران حرکت کند ولی در همان جا منحل شد.

میآورد و این کار، علامت کوچ بود که دیگران سوار میشدند و از اردو گاه بطرف منزل بعد رهسپار میگردیدند .

خانمهای اندرون هم که در چادر های مخصوص خود بودند که با تجیر از اردو گاه فاصله داشت و جلوی در این دیوار چادری، همواره یکی دو خواجه سیاه لب کلفت کشیک میدادند ، سوار کالسکه ها میشدند و با مقداری فاصله از اردو حرکت میگردند که چشم نامحرم بآنها نیفتد . نزدیک ظهر همینکه بآبادی میرسیدیم ، پیاده میشدیم و آبدارها نهار را گرم میگردند و در سفره میچیدند . بعد از صرف غذا کمی چرت میزدیم و بزرگترها هم قلیان میکشیدند و چای میخورند و دو باره حرکت میگردیم تا غروب باقامتگاه برسیم . چادرها را با نظم و ترتیب میزدند و چراغها را روشن میگردند و در چادر میگذارند . آن عده ای که با هم الفت بیشتری داشتند دورهم جمع میشدند و صحبت میگردند ولی متاسفانه از موسیقی خبری نبود . پس شرح این مسافرت برای چیست ؟ خواستم آنها که امروز با وسائل تندرو سفر میکنند ، این دو نوع مسافرت را باهم مقایسه نمایند و ببینند گذشتگان چه میکشیدند ! البته از لحاظ زود بمقصد رسیدن ، مسافرت های امروز بهتر است ولی مثل اینکه سفرهای منزل بمنزل هم برای مردم بیکار ، بی تفریح نبود !

چیزی که در آن مسافرت ، جلب توجه میکرد ، آشنایی و تخصص هر کس در کارش بود : مثلاً سیورسانچی که مأمور خرید و مسائل خوراک بود بمحض رسیدن بمنزل ، بده میرفت و چند گوسفند میخرید و میآورد و باشپز خانه میداد . آشپزها فوراً چند اجاق با سنگ و گل می بستند و دیگها را آب میگردند و گوسفند ها را میکشند و گوشت غذا را در

دیگ میریختند؛ یکی مشغول شستن برنج بود، دیگری سبزی پاک میکرد و طولی نمی کشید که غذای شب و نهار فردا برای لااقل دویست نفر آماده میشد. موقع تقسیم شام، آبدارها با سینی هایشان میآمدند و برای هر چادری، يك قابلمه پلو برای نهار فردا و يك قاب چلو با دوظرف خورش برای شام میگرفتند. نانوا باشی هم قبلا آرد بده برده و در تنور دهاتیان، نان پخته بود. نان ها را هم توی سینی های غذا میگذاشتند. همچنین چادر دار باشی با چند فراش که با اختیار داشت بقدری سرعت چادرها را میزدند و جمع میکردند که بخوبی معلوم میشد، سالیان دراز درین کار تجربه آموخته بودند. همینطور میراخور با عده ای مهتر که جزء ارباب جمعیش بود، فوراً يك سرطوبله موقتی باطناب، برای چهار-پایان آماده میکرد و گاه و جو را تقسیم مینمود و در توبره اسب ها و قاطرها میریخت.

قصه کوتاه- از ذکر نام فراش، مطلبی بیامد آمد که مربوط بایام اقامت شیراز است و درین جا حکایت میکنم: دفتر پدرم در ارگ دولتی سر راه مدرسه بود. بعضی روزها عصر قبل از رفتن بخانه، بآنجا میرفتم و از پدرم سرمشق میگرفتم و خط مینوشتم. آن ساعت، اغلب مصادف بود با وقتی که فرمانفرما والی مقتدر فارس در باغ حکومتی قدم میزد و اشخاصی بدیدن او میآمدند. کسانی هم که شکایتی داشتند اجازه شرفیابی میخواستند. حوض بزرگی درین باغ بود که همیشه چند دسته ترکه انار در کنار پاشویه آن جای داشت. يك گلیم کهنه هم با فلک در کنار حوض دیده میشد. فراشها که چماق بلند سفید نقره ای رنگ داشتند گوش تا گوش در يك طرف حوض ایستاده بودند. فراش باشی که چماقش

بزرگتر و لباسش قشنگتر و يك كمر بند نقره ای هم روی سرداری یقه بسته‌اش بود ، بدیوار تکیه میداد . رئیس نظمیه هم که پیرمرد کوتاه قد عبا بدوشی بود و سوار الاغ میشد و تنها نشانهٔ سربازیش این بود که جلودارش بلباس متحدالشکل پاسبانان ملبس بود ، اغلب روزها برای زیارت حضرت والا درباغ ایالتی پیاده میشد و باطمینان و وقار پیش می‌آمد . رئیس مالیه ، رئیس عدلیه ، رئیس تلگراف ، کارگزار (۱) و رئیس قشون همه تحت امر شخص والی بودند و مستقیماً از او دستور می‌گرفتند و در حقیقت ، مثل این بود که همه نوکر او هستند زیرا وقتی شاهزاده را میدیدند تا کمر خم میشدند و تعظیم می‌کردند اما البته رئیس قشون که درجهٔ « سرداری » داشت (مثل سپهدار روز) و فقط دو بست سیصد سرباز در تحت امر داشت که لباسشان پاره و وصله خورده بود ، خبردار می‌ایستاد و سلام نظامی میداد .

مکرر دیدم که والی در حضور رئیس عدلیه و رئیس نظمیه که اجراکنندهٔ قانون بودند دستور میداد چوب می‌آوردند . فراشها چند بار ، بله قربان میگفتند و میدویدند و گلیم را پهن میکردند . يك روز فراشباشی ، بی نوائی را که تقصیری داشت ، آورد و روی گلیم پاره خوابانید و پایش را در فلك گذارد و فراشها با همان ترکه های آب خورده ، مشغول زدن شدند . مقصر فریاد میزد : غلط کردم ، بسر حضرت والا دیگر ازین کارها نمی‌کنم ، بسر بریدهٔ حضرت امام حسین قسم که

(۱) در آن موقع چون « کابیتولاسیون » لغو نشده بود وزارت خارجه

مأمورینی بنام « کارگزار » درولات داشت که امورات باع بیگانه را رسیدگی می‌کرد .

نفهمیدم، ترا بخدا بگودیکر تزند، ترا به پیر، ترا به پیغمبر بس است، آخ مردم، اما حضرت والادری باغ قدم میزد و اعتنا نمیکرد. فراشاهم چوبها را بیای آن بیچاره، خرد مینکردند و دوباره با چوبهای تازه میزدند. کم کم صدای مقصر، ضعیف شد مثل اینکه غش کرد. اما آنقدر چوب خورد که دوباره بحال آمد و فریادش بهوا رفت و صدای التماسش دل سنگ را آب کرد.

از پدرم پرسیدم: تا کی میزنند، آخ بیچاره راستی مثل اینکه مرد، دیگر نفس ندارد، ترا بخدا شفاعت کنید - گفت برو خودت را بیانداز روی پای حضرت اقدس... گفتم میترسم بگویند مرا هم بزنند... گفت: تو بچه ای شاید دلش بسوزد و از تقصیرش بگذرد - دویدم و خود را روی پای شاهزاده انداختم... - نگاهی بزمین کرد و گفت: روح الله چه میخواهی؟ - گفتم قربان این بیچاره را ببخشید... مرا بلند کرد و گفت: کی بتو گفت ازین فضولی ها بکنی؟ - گفتم دلم سوخت، پدرم گفت راه چاره همین است... - صدا زد، میرزا عبدالله خان، باین مرد که بگو قول میدهد دیگر از این کارها نکند؟ پدرم هم دوید و گفت بله قربان قول میدهد. بعد فرمانفرما، بادی در گلو انداخت و با صدای کلفتی که داشت فریاد زد: آهای بچه ها، بس است! من هم عقب عقب رفتم و نزدیک بود توی حوض بیفتم که یکی از فراشاهم را گرفت و گفت آقا پسر چرا پشت سرت را نگاه نمیکنی؟ گفتم حواسم برای این بیچاره پرت بود. گفت میخواست تقصیر نکند تا چوب نخورد، اما بنام غیرت را، اگر شفاعت نکرده بودی آنقدر چوب می خورد تا میمرد. گفتم خدا کند که زنده باشد. گفت آدمیزاد پوستش خیلی کلفت است، این که چیزی

نبود، از اول تا آخر فقط بیست‌تر که پایش خرد شد. - پرسیدم مگر بیشتر هم می‌توان چوب خورد؟ گفت مایک روز یکی را آنقدر زدیم که دیگر ترکه‌های دور حوض تمام شد و باز هم زنده بود!

درین ضمن فراشها مقصر چوب خورده را بزندانان که آن طرف حوض بود میبردند. وقتی بمن رسیدند فراش‌باشی رو باو کرد و گفت: اگر این آقا کوچولو شفاعت نمی‌کرد آنقدر زده بودم که میمردی؛ برو دعا باو و پدرش بکن که مردمان خوش قلبی هستند. زندانی دامن مرا بوسید و بایک نگاه تأثر آوری همینطور که اشک میریخت گفت: جوان خیر بینی خدا یرت کند، قربان زبانت بروم که بادو کلمه حرف، بدادم رسیدی. ولی فراشها نگذاردند حرفش را تمام کند و او را کشان‌کشان بردند و بمحبس افکندند...

ممکن است شما امروز بگوئید در آن زمان که حاکم، مقصر را چوب میزد، دوازده سال از آغاز مشروطیت می‌گذشت و مملکت قانون داشت؟ باید مقصر را محاکمه می‌کردند و اگر تقصیرش ثابت میشد، جزا میدادند. ولی آن روزها کسی ازین صحبت‌ها نمی‌کرد چنانکه رئیس عدلیه و رئیس نظمی هم اغلب در موقع کتک خوردن مقصرین حضور داشتند.

بعضی‌ها میگویند هنوز هم، همان آش است و همان کاسه، منتها نوع آش و شکل کاسه عوض شده است. امیدوارم چنین نباشد!



در اصفهان - مسافرت در حدود بیست روز بطول انجامید. باصفهان رسیدیم و در باغ نو که از ساختمانهای ظل السلطانی بود و عمارتهای متعدد

داشت منزل کردیم . می گفتند صاحب این باغ در دوره اقتدار خود عمارت هفت دست و نمکدان را که در کنار زاینده رود بوده و بدست سلاطین صفوی بنیاد شده خراب کرده و از مصالح آن ، باغ نو را ساخته است . نمیدانم چرا آنقدر بی سلیقه بود که ساختمانهای اسلوب صحیحی نداشت ، اگر ذوق و سلیقه ای داشت که آثار تاریخی را خراب نمیکرد . این قبیل اشخاص يك زمانی سرنوشت ملتی را تعیین می کردند ؛ باز هم باید از بخت خود راضی باشیم که در آن دوره نبوده ایم . گر چه اگر هم بودیم ، یا نمی فهمیدیم که بدبختیم یا اگر می فهمیدیم ، چون نمی توانستیم بزبان بیاوریم ، سکوت میکردیم .

بعد از رسیدن باصفهان چند روزی برسدگی امور پرداختند : سواران را مرخص کردند و آنها هم بولایت خود رفتند . اعضای حکومتی و دفتری نیز بتدریج عازم تهران شدند . شاهزاده هم بامستخدم مخصوص خود با همان اتومبیلی که از شیراز برای روز مبادا آورده بود ، بسوی تهران حرکت کرد و پدرم را سرپرست خانواده خود نمود . اسباب و اثاثه و لوازم را هم در انبارها گذاردند و مهر و موم کردند و صندوقدار باشی در اصفهان ماند که از آنها مراقبت کند .

قرار بر این بود که بعد از دو هفته ماهم بیایتخت برگردیم ولی چون دستوری نرسید ، ما بچه ها را بمدرسه فرستادند و مشغول ادامه تحصیل شدیم .

فرمانفرما در تهران بود و بعد از کابینه مشیرالدوله میخواست رئیس الوزرا شود ولی سپهدار رشتی روی کار آمد تا از ساده لوحی او استفاده نمایند و حالاکه قرار داد ازین رفت ، نقش دیگری بازی کنند و

قدرت را بدست گیرند و با نمایش تازه‌ای بر اسب مراد سوار شوند چنانکه کردند و به نتیجه هم رسیدند. هنوز هم ریسمان این خیمه شب بازی بدست آنهاست و ما خواهیم، تا کی بیدار شویم، خدا آگاهست!

چند ماهی که از اقامت ما گذشت شبی زنگ تلفن صدا کرد. پدرم گفت بین کیست؟ جواب زنگ را دادم و گوشی را برداشتم و گفتم: آقا چه خبر است، این وقت شب چه می‌خواهید؟ جواب آمد که میخواهم با پدرت صحبت کنم. گفتم شما کیستید؟ گفت بگو عشقی باشما کار لازمی دارد. من از این اسم تعجب کردم زیرا تا کنون بگو شم نخورده بود. پدرم گفتم عشقی است. خندید و گفت عشقی شاعر معروف است، لابد میخواهد بامن شوخی و مزاح کند. خوب، هر چه باشد رفیقمان است، بینم چه می‌گوید، اگر جوابش را ندهم، فردا يك هجو نامه هم میسازد. این بگفت و گوشی را برداشت و مشغول صحبت شد. اما مذاکره بطول انجامید و گاهی این کلمات، جسته جسته بگوش میرسید: سیدضیاء - کودتا - فرمانفرما - حبس - توقیف - ...

همینکه پدرم گوشی را زمین گذاشت، گفتم راستی پدرجان کودتا یعنی چه؟ پدرم ناراحت بنظر میرسید و گفت چه می‌دانم، حالا فردا، ماهم بآتش اعمال فرمانفرما باید بسوزیم.

شب چهارم اسفند ۱۲۹۹ بود. يك روز از کودتای گذشت. رجال و اعیان و از جمله فرمانفرما توی زندان بعاقبت خود میانداشیدند. عشقی و عارف هم با دشمنان گردو می شکستند که دیگر کارها بسامان رسید! بیچاره ها خبر نداشتند، اینها همه صورت ساز است و چیزی که در حساب ناید ما نمیم.

این تغییر اوضاع، درزندگانی مایی تأثیر نبود زیرا رئیس ژاندارمری بایک امریه وارد شد. کاریهای قشونی هم یکی پس از دیگری رسیدند انبارها را باز کردند و هر چه بود، بار کردند و با خود بردند و یک رسید هم بدست پدرم دادند.

از پدرم پرسیدم چه خبر است؟ گفت سیدضیاء مدیر روزنامه فرعد را وقتی در سفر کرمانشاهان بودم و از بغداد آمد که بتهران برود، خوب می شناسم! سیدلجوج یک دنده ای بود و از همان وقت حرفهای گنده ای میزد مثلاً میگفت: تا کی باید این شاهزاده ها سر کار باشند و مردم را چوب بزنند و مالشانرا غارت کنند. بعضی از رقفا می خندیدند و میگفتند، سید در عراق زیاد آفتاب خورده است. معلوم میشود که حالا همه کاره شده و آنها را که تاکنون همه کاره بوده اند، گرفته و بحبس انداخته و مالشان را هم توقیف کرده است. مگر ندیدی که گاری ها از صبح تا غروب، چندین بار آمدند و انبارها را خالی کردند، فردا هم می آیند.

راست می گفت نه تنها فردا، بلکه تا یک هفته می آمدند و یکی یکی، در انبارها را باز میکردند و محتویات آنها را میبردند. روز آخر هم بطویل رفتند و تمام اسبها و کالسکه ها را تصرف کردند. اسب کوچک من هم جزء اموال متصرفی شد. گفتم اسب مرا چرا میبرند؟ گفت تقصیر است اینست که بطویل فرمانفرما رفت. حالا دیگر چیزی باقی نیست فردا بناست باداره ژاندارمری بروم، توهم بیا، شاید بتوانم اسب را پس بگیرم. آن شب از این غصه که اسب نازنین را از دست داده ام، بسختی گریستم تا فردا صبح که من را صدا کرد و با خود باداره ژاندارمری برد و بمازور عبدالعلی خان اظهار کرد که این بچه، ازینکه اسبش را هم جزء

غنایم برده‌اند شکایت دارد. جناب‌مازور دستور داد مرا بطویلۀ بزرگی که در آن تزدیکی بود بردند. من اسب خود را شناختم. اسب پدرم را هم پس داد و دوتایی سوار شده بی‌باغ نو مراجعت کردیم. آیا واقعاً این کودتا به نتیجه رسید؛ شاید می‌خواست ثمری بدهد؛ شاید هم سید راستی قصد اصلاح داشت؛ ولی نهالی که بدست‌ملت کاشته نشود ثمرش عاید مملکت نمیشود.

در موقع اقامت اصفهان چون پدرم فراغتی داشت مجدداً مشق تار را شروع کرد و شب‌ها تصنیف‌های جدید عارف را که باصفهان رسیده بود با تار می‌نواخت و من هم اشعار آنرا حفظ کرده میخواندم. تصنیف شور:
چه شورها که من پیا، ز شاهناز میکنم

در شکایت از جهان، بشاه باز میکنم
جهان پُر از غم دل از زبان ساز میکنم

و تصنیف سه گاه:

بماندیم ما، مستقل شد ارمنستان زبردست شد زیر دست زبردستان
اگر ملک جم شد خراب، گوبه‌ساقی تو باش باقی
صبوحی بده زان شراب شب بمستان

از تصنیف‌های بسیار متداول آن دوره بود که عارف از اسلامبول بارمغان فرستاده بود. بزرگ‌ترها اشعار را تفسیر و توجیه کرده نکات سیاسی و اجتماعی آنرا شرح می‌دادند و در اطراف آن بحث‌ها میکردند (۱)

(۱) تصنیف چه شورها را عارف در حوالی سال ۱۲۹۷ در نتیجۀ معلوم شدن خیالاتی که ترکها نسبت باذربایجان ایران داشتند، ساخته و تصنیف ارمنستان را دو سال بعد وقتی که گفتگوی استقلال ارمنستان در میان بوده است، سروده است.

نمایش رستاخیز

یکی از خاطرات فراموش نشدنی ایام اقامت اصفهان، شبی بود که بدم مرا بنمایش برد. میرزاده عشقی شاعر آزادی خواه، جزء دستگاہ حکومتی بود و نمایشنامه رستاخیز شهریاران ایران را در آنجا نمایش داد. این نمایشنامه، بسیار مؤثر و دلنشین و تمام اشعار آن با آهنگ موسیقی توأم بود.

ارکستر کوچکی نغمات را مینواخت و چندتن که صوتی خوش داشتند اشعار را می‌سراییدند. موضوع نمایشنامه تجسم خوابی بود که عشقی در عبور از خرابه‌های مدائن و ایوان کسری دیده بود. همان اثری که چند قرن پیش، از مشاهده این بارگاہ، در خاقانی پیداشده و گفته بود:

هان ای دل عبرت بین ، از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را ، آئینه عبرت دان

در عشقی نیز پدید آمده و این اثر ادبی را بصورت نمایشنامه‌ای جلوه‌گر ساخته بود.

دکور، منظره خرابه‌های آثار باستانی را نشان میداد و عشقی بلباس درویشی در سن ظاهر شد و با تأسف و حیرتی که از دیدن این آثار خراب باو دست داده بود چندبیت خواند که آغاز آن چنین بود:

این درو دیوار دربار خراب چیست یارب وین ستون بی حساب

زین سفر گرجان بدد بدم دگر شرط کردم ناورم نام سفر

تا آنجا که میگوید :

ای مدائن، از تو ای قصر خراب باید ایرانی ز خجلت گردد آب
سپس با آهنگی سوزناک، غزل معروف خود را خواند که سرا پا
نال و اندوه بود :



(شماره ۱۰۷) میرزاده عشقی

زدلم دست بدارید، که خون میریزد
قطره قطره، دلم از دیده برون میریزد
آبروی و شرف و عزت ایران قدیم
نکبت و ذلت ایران کنون میریزد

تخت جمشید، زبی حسی ما، بر سر جم

نخست، با سرزنش از سقف و ستون میریزد

در موقع خواندن این غزل که چند بیت دیگر هم دارد، رهگذر
را خواب در گرفت و در حال رؤیا شروع بخواندن اشعاری کرد که از
عراق ماهور شروع میشد:

اکنون که مرا وضع وطن در نظر آمد

بینم گه زنی با کفن از قبر در آمد.

سپس آهنگ تغییر کرد و محزون شد و در گوشه شکسته و افشاری

چنین خواند:

سر از خاک بدر کرد بر اطراف نظر کرد

ناکهان چه گویم که چون شد

شیون از درونش برون شد

درین حال دختری سر از قبر بیرون کرد و با حیرت گفت:

این خرابه قبرستان، نه ایران ماست

. این خرابه ایران نیست، ایران کجاست؟

و درین جا بند اول آهنگ، با فرود ماهور تمام شد.

این دختر، شهزاده ایران و دخت خسرو بود که در چندین دور
دیگر اشعاری بهمان آهنگ نخست سرود و اظهار تألم کرد و خود را
چنین معرفی نمود:

ای مردم چون مُرده استاده ایران

من دختر کسرایم و شهزاده ایران

ملك زاده دیرین جگر گوشه شیرین

غصه شما قوم رنجور مرده‌ام برون کرده از گور

این خرابه قبرستان، نه ایران ماست

سپس چندتن از شهریاران هخامنشی و ساسانی مانند کوروش و داریوش و انوشیروان و خسرو پرویز بنوبت نمودار شدند و با همان آهنگ، هر کدام يك بند شعر سرآمدند و از افتخاراتی که برای ایران فراهم کرده و از ویرانی آن که بدست اولاد ناخلف پدید آمده سخن هاگفتند. بعد شیرین بالباس سیاه بحال عزاداران ظاهر شد و با آهنگی سوزان، ایاتی سرآمد که يك بند آن چنین است:

ای خاک پاک ایران زمین ایران، ای حجاج گاه شیرین

کو تاج و تخت و کونگین! در بارگه شوهر من

ایران ای خاک عالمی بر سر من

شاید محتاج بتذکر باشد که در آن زمان زنها در حجاب بودند و مردان نقش آنها را بازی میکردند، چنانکه پسری که صوتی بسیار حزین و مطلوب داشت و نامش را ییاد ندارم نقش شیرین را بقدری خوب بازی کرد که سالن نمایش بجزاخانه تبدیل شد و همه بسختی گریستند. هنگامی که زاری و فغان شیرین بسر رسید، همه پادشاهان سوگواری را پایان دادند و درودی بروان زرتشت فرستادند. سپس روح زردشت تجلی کرد و بایریق سهرنگ ایران، زندگانی نوینی را بشارت داد و گفت:

من ابر اهریمن ایرانیان، غالب شدم

حافظ ایران بود یزدان و من غائب شدم

آنکاه عشقی از خواب بر خاست و گفت:

آنچه من دیدم درین قصر خراب بد به بیداری خدایا یا بخواب؟
پادشاهان را همه اندوهگین دیدم اندر ماتم ایران زمین!



(شماره ۱۰۸) با مادرم در اصفهان

ننگ خود داندمان، اجدادمان ای خدا دیگر برس بر دادمان
وعدۀ زرتشت را تقدیر کن دید عشقی خواب و تو تعبیر کن (۱)

(۱) اشعار کامل این نمایشنامه و دیگر آثار عشقی در دیوانش بچاپ رسیده. اگر میخواهید این شاعر را بخوبی بشناسید بکتابش مراجعه کنید

شاعر ناکام :

شاید اینجا مقام مناسبی برای شرح و توصیف افکار شاعر شوریده- ای چون عشقی نباشد زیرا او گوینده ایست که بیشتر گفته هایش جنبه های سیاسی و اجتماعی دارد و اهل موسیقی نبوده است که موضوع گفتار من باشد ولی چون نمایشنامه اش با آهنگ خوانده میشد و چیزی شبیه به «پرا» بود و شاید هم اولین اثری است که درین زمینه در ادبیات فارسی ظهور کرده است ، با موضوع این کتاب بی ارتباط نیست . ازین گذشته اشعار این نمایشنامه مدتها در زبان مردم بود ، زیرا آهنگ داشت و مرا با آن انس و الفتی تمام بود .

معلم تار پدرم که در ارکستر رستاخیز شرکت داشت آهنگها را بوی آموخت و من بهمراه تار او، مکرر آنها را میخواندم . مادرم میگفت این نمایشنامه يك درس بزرگ وطن پرستی است ، برماست که وطن خود را دوست بداریم و در راه ترقی آن ازهیچ کوششی نهراسیم و ازهیچ مانعی سست نشویم . آری اندرز مادر ، چنان در لوح سینه ام نقش بست که هرگز فراموشم نمیشود .

عشقی در راه آزادی بسی کوشید . او مردی بود وطن دوست و برای راهنمایی افکار هم میهنان خود زبانی سرخ داشت که معمولاً سر را بیاد میدهد . عشقی شاعر دوره بیداری ایرانست و در سالهای آخر عمرش که مقدمات از دست رفتن آزادی فراهم میشد و تظاهراتی جمهوری خواهانه بظهور میرسید ، بخوبی میدانست که این ظاهر سازها مقدمه سیاستهای دیگر است ولی چون جوان احساساتی کم تجربه ای بود ناگفتنی ها را آنچنان تند و بی پروا گفت که دست نا سازگار زمانه ، زبانش را

بست و حیاتش را پایان داد .

عشقی در آغاز تجدد ادبی ایران دست بسرودن اشعار نوی زد. اگر فرصت مینافت و در کارشاعری ورزیده تر میشد، شاید یکی از برگزیدگان ادب جدید ایران جلوه می نمود ! با وجود این صرف نظر از بعضی لغزشهای ادبی ، او شاعر است که مخصوصاً افکار آزادی خواهانه اش هوا خواه زیاد دارد . هر چند روزگارش بناکامی رسید و در سن جوانی بسر نوشتی شوم دوچار شد که در دفتر تاریخ ایام ثبت است ! ولی گفته هایش بر دل آیندگان نوشته شد . بر جایی که هرگز محو و نابود نمیشود .



نتیجه - حالا ببینیم چه پیش آمد هائی شد : کودتای سه ماهه پایان رسید . سید بفرنگستان رفت . رجال و اعیان از حبس درآمدند . دوره آقائی امثال فرمانفرما بسر رسید و دسته دیگری علمدار معر که شدند . هر کسی چندروزه نوبت اوست .

داستان نی زن

طاق نصرت - خاطره دیگر سفر اصفهان ، عروسی معتمدالدوله است . عروس ، دختر یکی از رجال تهران بود که با جاه و جلال بسیار باصفهان وارد شد . من هم با پدرم همراه داماد و جمعی دیگر تا يك فرسخی به استقبال رفتیم . در بین راه ، طاق نصرت پیا کرده بودند . نمی دانم داماد چه فتحی کرده و چه گلی بسر مردم زده بود که بالباس سورمه ای غرق در نشانها و شمشیر مرصع سوار اسب شده بود و از زیر طاق نصرت میگذشت ! هرچه فکر میکنم در آن موقع معتمدالدوله شغلی نداشت ، نه حاکم بود نه رئیس قشون زیرا معمولاً مردم برای این اشخاص احترام قائلند . اما او پسر ظل السلطان بود . پدرش فرزند ناصرالدین شاه بود که يك عمر جنایت کرد و مال ملت را غارت نمود . شاید این پسر هم نشانهای پدرش را که در اثر خدمات صادقانه بدست آورده بسینه زده بود یا اینکه چون از خانواده سلطنت بود بدریافت این نشانها که علامت خدمتگزار است نائل شده بود . بهر حال پول داشت ، عمارات متعدد در باغ نو داشت ، دهات بسیار در اطراف شهر اصفهان داشت و همه را بی زحمت بدست آورده بود . مردم هم بنده کسی هستند که صاحب مال و جاه و مقام است . تازه میگفتند باو چیزی نرسیده ، برادر بزرگتر بعد از فوت پدرش تمام اموال را خود برداشته و بهر يك از برادران هم چیز کمی داده بود .

در هر صورت، داماد جوان و زیبا بود، لباسش هم که قشنگ و قیمتی بود؛ طاق نصرت هم که برایش بسته بودند، البته مورد پسند عروس که او هم از یکی از همین خانواده‌های خوشبخت بود واقع میشد. من هم که آنوقت مثل حالا فکر نمی کردم؛ هم از لباس زیبای غرق در نشان هم از خیر عروسی، هم از تماشای طاق نصرت که با چراغهای رنگارنگ تزئین شده بود، هم از گردش و اسب سواری خوشم میامد؛ وقتی میدیدم همه بداماد تعظیم می کنند، من هم سر فرود می‌آوردم، ولی آنچه یادم هست، داماد مرد متواضعی بود چنانکه جواب سلام مرا هم که بچه‌ای بودم با کمال خوشروئی میداد و همه می گفتند واقعاً او آقای تمام معنی است، تکبر و خودفروشی امثال و اقران خود را ندارد.

باری عروس را به کالسکه مزین نشاندند که چهار اسب قوی هیکل آنرا می کشید. داماد و تمام همراهان هم سوار اسب بدنبال کالسکه براه افتادند. میگفتند عروس هم مثل داماد، خیلی خوشگل و زیباست ولی چون چادر ابریشمی بسر داشت و تور سفیدی بسر و صورت افکنده بود، آن همه لطف و ملاحظت را در پرده مستوری پوشانیده بود.

جشن عروسی - شب، مجلس جشن بزرگی در باغ نو بپا کردند چندین دسته نوازنده و خواننده و رقاص و مقلد در گوشه های باغ، میهمانان را سرگرم می کردند. همه جا میزها پر از شیرینی و میوه بود، چیزی که درین قبیل شبها موجبات خوشی همه بخصوص بچه‌ها را فراهم میکند. میز بزرگی هم در کنار حوض که آبی زلال در آن جریان داشت، گذارده بودند و مملو از انواع مختلف خوراکی بود. از يك گوشه باغ دودی بهوا میرفت و چندین آشپز، گوشت های بره را روی زغالهای

سرخ، کباب میگردند و دسته دسته پیشخدمتها، سینی‌های کباب را دور میگرداندند. اطراف حوض، صدها تنگ‌های زیبا پراز مایعات رنگارنگ بود که هنوز خالی نشده از کپ‌های بزرگی که در همان نزدیکی بود پر میشد. در طرف دیگر، شیشه‌های درسته‌ای بود که با کاغذ چاپ شده بخطوط فرنگی چیزهایی رویش نوشته شده بود و میگفتند از عهدشاه بابا بیاد کارمانده است. یکی از بچه‌ها گفت این شربت‌ها چه خوش رنگ است! آن یکی گفت نقش سه ستاره دارد، معلوم میشود سلطان بطریه‌است، دیگری گفت برنگش نگاه نکنید، تلخ است، نمی‌بینید وقتی بعضی می‌آشامند گره برابر و می‌آوردند. پیشخدمتی که نزدیک ما ایستاده بود با يك سینی پراز لیوانهای شربت به لیمو نزد ما آمد و گفت: بچه‌ها شربت واقعی اینهاست، بخورید و ببینید چقدر شیرین است، آن شربت‌های دورحوض بدرد شما نمیخورد، اگر بخورید خوابتان می‌گیرد. - ما همگی گفتیم امشب و خواب! مگر باین زودی چنین شبها دیده میشود! -

درین گفتگو بودیم که خمپاره‌ای شروع آتش‌بازی را اعلام کرد. تیرهای رنگارنگ بهوا میرفت، مینرکید و پخش میشد و فرود می‌آمد و وقتی بنزدیک زمین میرسید محومیشد. گاهی بتماشای حرکات رقاصها، ساعتی بشنیدن آهنگهای نشاط انگیز موزیک و زمانی بگوش دادن ساز و ضرب نوازندگان مشغول بودیم.

آهنگ نی - در زیر یک چادر پوش بزرگی جمعی نشسته بودند؛ پدم هم آنجا بود. بسوی او رفتم؛ پیرمردی نی میزد و همه خاموش بودند. مثل اینکه آهنگ سازش جذبه‌ای داشت که همه را ساکت کرده بود. انگشت‌های او روی سوراخهای نی بتندی در حرکت بود و نوای آسمانی

بگوش میرسید . وقتی آهنگ را تمام کرد همه با احترام کف زدند و تبسمی ملیح بر گوشه لب پیرمرد نقش بست . آهسته از پدرم پرسیدم : این پیرمرد کیست ؟ گفت : نایب اسدالله خداوند نی .

من همانجا نشستم ، مثل اینکه مرا هم مجذوب کرده بود و تا مجلس بهم خورد از او دور نشدم . سازش در دل زیبا پسند من چنان اثر کرد که دیگر زیباییها را قدر و قیمتی نبود .

نایب اسدالله - نی زن بسیار ماهری بود . با آن ساز ساده که تنها چند سوراخ بیشتر نداشت و مانند آلات بادی امروز دارای ساختمان منظم و کلیدهای متعدد نبود ، تمام اصواتی را که اراده میکرد از نی بیرون میآورد . آنچه یادم هست علاوه بر دستگاہها و نغمات موسیقی خودمان ، بعضی آهنگهای فرنگی را هم که آنوقت معمول بود و از موزیک نظامی شنیده میشد ، با نی مینواخت .

از کسانیکه هم عصر او بوده اند و نظرشان در موسیقی کاملاً مورد اعتماد است مکرر شنیده ام که او را در فن خود با استادان بزرگی چون سماع حضور و آقا حسینقلی در یک ردیف گذارده اند و مینگویند در کار خود بسیار مهارت داشته است . در اهمیت مقام نایب اسدالله همین بس که گفته بود : من نی را از آغل گوسفندان بدربار پادشاه بردم .

یکی از دوستان که نی او را زیاد شنیده است میگفت : بعکس بعضی نوازندگان که برای نواختن یک آهنگ باید از آنها خواهشها کرد ، نایب وقتی در مجلسی حضور داشت ، انتظار درخواست و تمنی از کسی نداشت و بی ریاساز میزد و همه را مستفیض میکرد . پیرمردی بود بر خلاف بعضی امثال و اقران خود ، بسیار متواضع و بی تکبر و درویش و خوش

طینت که همه را فریفته اخلاق خویش میکرد. در آخر های شب که جلسه های دوستانه از رونق میافتاد و هر کس بفکر خواب بود، او در گوشه ای می نشست و برای خود ساعتها نمیزد و همه با نوای آرام و



مطبوع نای او بخواب می رفتند. همین روش و خصلت پسندیده است که هنوز همه از او به نیکی یاد میکنند.

براستی هنر هم باید همین اثرات را داشته باشد. هنر مندی را میتوان بتمام معنی شایسته این مقام دانست که خود از مزایای اخلاقی

(شماره ۱۰۹) نایب اسداله نی زن

بهرمند باشد زیرا اگر هنر نتواند صاحب هنر را اصلاح کند و بکمال معنوی رساند، چگونه میتوان انتظار داشت که در دل های دیگران اثر کند و کینه هارا بزدايد و روح را صفا بخشد.

نایب اسداله مظهر پاکی و خلوص نیت بود و هر چه میدانست برایگان در دسترس همه کس میگذازد. حالا اگر کسی حوصله و پشتکار و دقت او را نداشت و بمقام او نرسید، تقصیر از استاد نبود زیرا نی، هر چند ساز بسیار ساده ای بنظر می آید و تصور میشود که نواختنش آسان است ولی اهل فن دانند، کسی که بتواند حق آنرا درست ادا کند، باید استعداد فوق العاده داشته باشد و مخصوصاً از لحاظ قوه شنوایی بسیار

حساس باشد که بتواند با همین چند سوراخ ، تمام اصوات را بوسیله کم و زیاد کردن صدا ، با فوت بدرستی ادا نماید .

درین جا نمیتوان از گفتن این حقیقت خود داری کرد که بسیاری از استادان قدیم موسیقی ما در مقام تربیت شاگرد ، از حسادت و بغل دور نبوده‌اند و باسانی هنر خود را بکسی نمیآموختند و درین باب ، داستانها شنیده‌ام اما بهتر است چیزی را که شایسته مقام استادی هنر نیست بازگو نکنم و تا جایی که بتوانم از نیکی‌ها یاد نمایم ، چه بدیها میگذرند و همان به ، که فراموش شوند . آنچه باید سرمشق قرار گیرد ، فضایل اخلاقی و خوبیهاست . نام هنرمندان را با ذکر عیوبی که داشته‌اند نباید در اذهان بیدی جلوه گر ساخت . من نیکی‌ها را مینویسم و ستایش میکنم و آرزو مندم که استادان هنر هم جز خوبی نداشته باشند . اما حقیقتی شنیده‌ام که باید نگاشت تا سرمشق جوانان هنر دوست قرار گیرد : در میان موسیقی دانهای دوره‌ای که سرگذشتش را مینویسم ، در حسن خلق و سرشت پاک و عاری بودن از حسادت ، میرزا عبدالله که قبلا وصفش را نوشتم و نایب‌اسدالله که درین جا داستانش را شنیدید ، ضرب المثلند .



چند نی زن - بقراری که شنیده‌ام قبل از نایب‌اسداله شخصی بنام سلیمان اصفهانی در نواختن نی بسیار مهارت داشته است و حتی برخی او را بر نایب هم ترجیح داده‌اند .
دیگر از نی‌زنها ابراهیم آقا باشی است که استاد نایب‌اسداله و خواننده زبردستی بوده است .

یداله میرزا معروف به شاه یدی که از شاگردان «لومر» و صاحب-
منصب موزیک نظام بود، در نواختن نی مهارت داشت و گویند علاوه
بر نغمات ایرانی، آهنگهای اروپایی را هم در نی بخوبی مینواخته است.
قلی خان تعزیه خوان که بعد بذکرش خواهیم پرداخت همچنین
علی خان معروف به نایب السلطنه که خواننده معروفی بوده و شرح حالش
در جای خود گفته خواهد شد، هر دو، نی هم میزده اند.
ازقراری که میگویند سر هست عراقی که در نواختن ضرب و خواندن
تصنیف دست داشته، نی زن بوده است.

نایب اسداله دو شاگرد داشته است: یکی عبدالخاق اصفهانی
که از سرگذشتش بی خبرم و دیگر نوائی که سازش را چندبار شنیده ام
و با اینکه مقیم اصفهان بود، گاهی بتهران میآمد و حتی چند بار هم
نوای سازش از رادیو تهران بگوش دوستداران موسیقی رسید.
شنیده ام از نوائی شاگرد خوبی بیادگار مانده است و با اینکه
هنوز جوانست، نی را خوش میزند. امید وارم توفیقی دست دهد که
سازش را بشنوم و در موقع خود او را نیز بخوانندگان عزیز معرفی کنم.



نی چیست؟ - نی قدیمترین آلت موسیقی است که از قرنهای قبل،
در ممالک مختلف روی زمین، باشکال مختلف ساخته شده است و در
ایران، نیز سابقه تاریخی کهن دارد. اعراب ساز بادی شبیه به نی داشتند
که آنرا قصابه مینامیدند و آلت ناقصی بود ولی بعد از آمیزش عربها
با ایرانیان، جای خود را به نی داد. نی طبیعی ترین ساز بشر است که
آنرا ساز چوپانان نیز گویند. آهنگ نی بسی مطلوب و شیرین و دلپذیر

و پخته و گرم است. نی، یادگار خاطرات گذشته است چنانکه مسولوی
بزرگترین اثر عرفانی خود، مثنوی را با حکایت آن، آغاز میکند:
بشنو ازنی چون حکایت میکند وز جدائیهها شکایت میکند



نوازندگان در بوشهر (از کتاب Perse، تالیف Louis Dubeaux ۱۸۴۱ میلادی)

کامل ترین نوع نی را در ایران نی هفت بند گویند که در عین
سادگی، عالمی از لطف و زیباییست.
اروپائیهها این ساز را کامل کرده بصورت دیگری در آورده اند که
فلوت مینامند و در میان آلات بادی چوبی، از همه خوش آهنگتر است.
با فلوت میتوان بسهولت، صداهای مختلف را اجرا کرد ولی چون فاقد
پرده های مخصوص موسیقی ماست، برای نواختن نغمات ملی در روی

این ساز، باشکال بر میخوریم اما اگر نوازنده، با ذوق و ماهر باشد، میتواند باکم و زیاد کردن صدا و تغییر لب و فوت، اصوات مورد نظر را اجرا کند.

نوع دیگری از نی در قدیم بوده که آلت دمیدن داشته و نی انبان نامیده شده است. چنانکه ذکر آن در کتابهای قدیم موسیقی مانیز بمیان آمده و از جمله در رساله موسیقی اخوان الصفا هم بآن اشاره شده است. شاید هنوز هم اثری از آن پیدا شود و در نقاط دور افتاده وجود داشته باشد. حکایت نی زن را با چند بیت از مثنوی مولوی پایان میدهم:

من بهر جمعیتی نالان شدم	جفت بد حالان و خوش حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من	وز درون من نجست اسرار من
سر من از ناله من دور نیست	لیک چشم و گوش را آن نور نیست
آتش است این بانگ نای و نیست باد	هر که این آتش ندارد، نیست باد!

یا پیر جان

هنوز تابستان ۱۳۰۰ پایان نرسیده بود که تهران برگشتیم و از دیدار نزدیکان و دوستان شادبها کردیم. اما افسوس که میرزا غلامرضای شیرازی، آن هنرمند نیک سیرت با ذوق و یار دیرین ما، یک سال قبل دیده از جهان بر بسته و ما را در فراق ابدی خود بسی اندوهگین کرده بود. خاطرات آن روزگاران خوشی که با او داشتیم هرگز از یاد نمیروند! آری مردم نیک سرشت، هیچگاه از خاطر دوستان دور نمیمانند، چنانکه حالا هم که ۳۵ سال از آخرین دیدار آن هنرمند میگذرد، همواره محبتش در دل من و تمام کسانی که با او آشنائی داشته‌اند بیاد گل مانده است.

هنر اکنون ز دل خاک طلب باید کرد

زانکه اندر دل خاکند همه پرهبران

اما اگر دوستی مانند او را از دست دادیم با هنرمندی بزرگ و موسیقی دانی آشنا شدیم که دست زمانه کمتر این همه ذوق و هنر و خوی و خلق پسندیده را در یک تن جمع میکند.

او که بود که مرا این چنین فریفته خود ساخت؟ صبر کنید، شما

هم بزودی ویرا خواهید شناخت:

بدرم از هنرمندی و مکارم اخلاقی او که چندی هم از تعلیماتش برخوردار شده بود، حکایت‌ها می‌کرد. من آرزو داشتم ویرا بینم و

سازش را از نزدیک بشنوم، تا اینکه برحسب دعوت پدرم شبی بیایم ما آمد. محفل آراسته ای پیاس احترام او ترتیب دادند و حضار که اهل ذوق و دوستدار موسیقی بودند، مقدم استاد را گرامی داشتند. اطراف حوض دائره شکلی را که درحاشیه اش شمعدانیهای گل قرمز کاشته بودند، فرش انداختند و همه با محبت و بی ریا چهار زانو دور هم نشستند. ماه از پشت درختان، دلربائی میکرد و باشکوهی تمام بیالا میخرامید. نسیم ملایم شهر یور میوزید و حرکت شاخه ها، زمین را سایه روشن میکرد. نوای لطیف سرانگشت گهربار درویش خان هم رونق خاصی بمحفل انس داده بود.

مضرب ریز صاف پی در پی و نرمی و بختگی پنجه و حالت خوش سازش، همه را ساکت و خاموش کرد.

دفعه دیگر، استاد تار را زمین گذارد و سه تار را دست گرفت و شور بلا دسته را با کوك مخصوص خود نواخت که آیتی از لطف و زیبائی بود و هرگز اثرش با اینکه سالها ازین داستان میگذرد از خاطر محو نشده است.

درویش خان با آن قیافه مهربان، بهمه یا پیر جان میگفت. تکیه کلام عجیبی بود. هنگامی که این سه کلمه را ادا میکرد، يك بار شکر از دهانش میریخت.

وقتی مجلس تمام شد، پدرم بمیرزا رحیم خان گفت: روح الله خیلی بموسیقی علاقه دارد، خوب است حالا دیگر درس ساز را نزد شما آغاز کند. مجلس درویش خان که به بشارت نواختن ساز را بمن داد، خاطرهای بس دل انگیز در نگارنده گذارد.

فردا بمنزل دختر عمه رفتم و با ویولنی که میرزا رحیم برایم تهیه کرد مشق ساز را سینه بسینه شروع نمودم. او با کمانچه مینواخت و من با ویولن تقلید میکردم. استاد میگفت اساس موسیقی ایرانی ردیف است، باید آنرا خوب آموخت و در نواختن آوازها مهارت یسافت. خودش وقتی يك دستگاہ را آغاز میکرد تمام گوشه‌ها را مینواخت و تا همه تکه‌ها پایان نمیرسید کمانچه‌اش را زمین نمیگذارد.

حکایت او را قبلاً نوشته‌ام، حال وقت آنست که داستان درویش را آغاز کنم.

کودکی درویش - در سال ۱۲۵۱ در یکی از خانواده‌های متوسط تهران، پسری بدنیا آمد که نامش را غلامحسین نهادند. پدرش موسوم به حاجی بشیر اهل طالقان بود که بموسیقی هم کمی آشنائی داشت و اندکی سه‌تار مینواخت. چون باین هنر علاقمند بود، فرزندش را بموزیک دارالفنون سپرد. غلامحسین بفرآ گرفتن خط موسیقی و نواختن شیپور و طبل کوچک مشغول شد (۱).

(۱) راجع بدرویش خان اولین بار در روزنامه ناهید (سال ۱۳۰۵) شرحی نگاشته شد. سپس در مجله یادگار مطالبی نوشته شد که احمد خواص آنرا در شماره سوم مجله چنگ (مهر ۱۳۲۵) اقتباس کرد و مجدداً در شماره ۱۳ روزنامه زنك (مرداد ۱۳۳۱) نقل کردید. سپس حسینی ملاح در ۳۱ فروردین ۱۳۳۳ در سالن انجمن فرهنگی ایران و شوروی در همین زمینه سخنرانی نمود که عین گفته‌های ایشان در شماره اول دوره هفتم مجله پیام نو (خرداد همان سال) منتشر شد. این سخنرانی جامعتر از نوشته‌های سابق است زیرا از اطلاعات دو استاد فن، موسی معروفی و ابوالحسن صبا که هر دو شاگرد درویش بوده و باحوالات او آگاهی بیشتری داشته‌اند استفاده شده است. نگارنده در نوشتن این فصل از تمام نوشته‌های سابق استفاده کرده و مطالبی را که سایر دوستان و شاگردان درویش خان داشته و بحقیقت نزدیک دانسته یادآور شده است.

تکیه کلام حاجی بشیر درموقع اسم بردن دوستان، کلمه درویش بود؛ چنانکه هر وقت بسرش راهم میخواست صدا کند میگفت: درویش. غلامحسین نمیدانست که این کلمه روزی ضمیمه نام او خواهد شد. بارها از دوستانش خواست که او را بنام خود بخوانند ولی کلمه درویش، چنان برزبانها افتاد که مکمل اسم او و حتی بعدها هم نام خانوادگیش شد و به درویش خان یا غلامحسین خان درویش معروف گردید.

موزیک ملیچک - تعجب نکنید چرا میخواهم شمه ای ازداستان ملیچک را بنویسم. چنانکه خواهید دید با حکایت درویش بی ارتباط نیست.

در دربار ناصرالدین شاه، مردی بود بنام میرزا محمد خان (برادر امینه اقدس زن شاه) که بعدها لقب امین خاقان گرفت و معروف به ملیچک شد. هرچند طبیعت از لحاظ ظاهر با او سر لطف نداشت زیرا کوتاه قد و بد ترکیب بود ولی طرف مهر و عنایت شاه گردید. گویند وقتی طفل بود، گنجشکی دید و آنرا بزبان کردی «ملوچ» یا «ملوچک» خواند و بهمان نام موسوم شد.

از ملیچک بعدها پسری بدنیا آمد که هرچند مانند پدر از تناسب اندام و زیبایی صورت بهره ای نداشت ولی بخت باو روی خوش نشان داد و پادشاه چنان خاطر او را عزیز داشت که این طفل که در آغاز، ملیچک ثانی خوانده میشد، لقب عزیزالسلطان گرفت.

یکی از روزها که ملیچک، موزیکچی ها را دید، علاقه ای بساز پیدا کرد. یکی از ندیمان شاه، شیپور بچگانه ای بدستش داد. ملیچک هم بیارگاه پادشاه وارد شد، مثل سربازها راه رفت و شیپور زد. شاه را

این حالت خوش آمد و دستور داد که يك دسته موزيك مخصوص برای او ترتیب دهند . مراتب باطلاع رئیس موزيك رسید و از میان بچهائی که در موزيك و اندرون بودند دسته مخصوصی بنام عزیز السلطان تشکیل شد . درین جا بود که اقبال غلامحسین هم یاری کرد و طبال این دسته موزيك شد .

در یاد داشتهای اعتماد السلطنه مکرر از علاقه فوق العاده پادشاه به ملیچك نانی اشاره شده است ، مرا کاری با علت این مهر و التفات شاهانه نیست زیرا موضوع خواست و تمنای دل است اما چند جمله ای که مربوط به تشکیل این دسته موزيك است از کتاب مزبور مینگارم :

صبح درب خانه رفتم . شاه سوار شدند . در سر ناهار روزنامه خواندم . تا عصر ما را نگاهداشتند که درس بخوانند . امروز دو سه مرتبه پسر ملیچك بیرون آمد . موزيك زد . قرار شد یکدسته موزیکچی باسم او بگیرند (۱)

در جای دیگر مینویسد : تفصیلی از پولتیک دول عرض میشد که شنیدنی و خالی از اهمیت نبود . اول فرمودند که يك جعبه سازفرنگی که تازه ایتباع فرموده اند آوردند كوك کردند . مدتی خلط مبحث شد . من ساکت شدم . بعد ملیچك پیدا شد با يك عدد دایره و يك تنبک و يك دستگاہ سنتور و چهار پنج غلام بچه . مدتی ملیچك نانی با غلام بچه ها ساز زدند و شاه محظوظ بودند که ملیچك از ساز ، خوش دارد . حکیم الممالک هم تملقات میکرد و ماشاء الله میگفت . يك وقت ملتفت شدم که در اطاق همایون چهل پنجاه نفر بچه و فراش خلوت چهارده

پانزده ساله که سابق غلام بیچه بوده اند بتماشای بازی ملیجک آمده اند (۱)
 در چند صفحه دیگر مینگارد: امروز عصر شاه بمدرسه دارالفنون
 تشریف برده بودند. از قرار گفته «پروسکی» زیاد خوششان آمده بود
 از آواز خواندن و ساز زدن خانه شاگردها که برای ملیجک مشق
 میکنند. این کار مخبر الدوله وزیر علوم پسندیده تر شد از تمام اعمالش (۲)
 بعد مینویسد: آنچه معلوم شد بندگان همایونی بواسطه ذات
 پاك و قلب خوش که دارند، روزها سوار میشوند که ملیجک آسوده بتواند
 در دیوانخانه مشغول بازی و ساز زنی شود (۳)

میر الممالک چنین مینگارد: عزیز السلطان دو خواجه مخصوص،
 دو پرستار زن، ۳۰ غلام بیچه، ۱۲ فراش قرمز پوش از سن ۹ الی ۱۲
 سال داشت و یکدسته موزیک که نوازندگان آن از ۱۰ الی ۱۴ سال داشتند
 و ۲۰ لاله و نوکر خدمتش میکردند (۴)

این بود داستان جاه و جلال این «عزیز بی جهت» که داماد شاه
 هم شد و در سفر سوم فرنگ نیز همراه پادشاه بود و در سفر نامه، اسم
 او همواره بعد از نام امین السلطان صدر اعظم آمده است اما پس از
 کشته شدن ناصر الدین شاه، زنش را رها کرد و خانه و ده و اموالی
 را هم که باو داده شده بود از دست داد و در اواخر عمر بتنگدستی افتاد!
 آیا از حکومتی که غیر از خود پرستی سودی ببار نیاورد، جز این افراط
 و تفریطها می توان انتظار داشت؛ همان است که گوینوی فرانسوی مینویسد:

- ۱- کتاب نامبرده صفحه ۱۲۴
- ۲- وقایع دربار ناصری صفحه ۱۴۷
- ۳- همان کتاب صفحه ۱۹۲
- ۴- یادداشتهایی از زندگانی ناصرالدین شاه صفحه ۱۶۱

وزارت و امپراطوری و فرمانروایی با ناشایستگان و ستمکاران است و راستی اگر تیری بر سر یا سینه آنان زده شود، کاری بس نیکو و بجا خواهد بود ولی چه سودی دارد؟ هر يك را از اسب خودخواهی و مردم آزاری بزیر آوریم، دیوی سیاهکاتر و درنده خوتر جایش را میگیرد. گوئیا خداوند توانا بسببی که مانمی دانیم، میخواست ستمکاران بر کرسی فرمانروائی دنیا بنشینند و نادانی و دیو منشی و تباهی همه جا را دربرگیرد (۱)

پیش بینی گوینو درست بود و تیرهم از طپانچه میرزارضای کرمانی بیرون جست و بهدف هم خورد ولی آیا براستی همه کارها اصلاح شد؟
 ۱. بهر جهت بگفته بعضی، غلامحسین درویش در موزیک ملیجک بود و بگفته برخی دیگر در موزیک دیگری که در همان زمان بتقلید موزیک ملیجک، برای کامران میرزا نایب السلطنه تشکیل شده بود، نوازندگی طبل کوچک را برعهده داشت و آشنائی او با مقدمات موسیقی از همین جا شروع شد.

شاگردی آقا حسینقلی - چنانکه میدانیم نوازندگان معروف زمان، در دربار رفت و آمد داشتند. غلامحسین خان هم البته ساز و آواز عملاً طرب خاصه همایونی را شنید و نظر بسابقه آشنائی، بموسیقی و مخصوصاً تار علاقمند شد. وقتی موضوع را با پدرش در میان گذارد، پدرش سه تاری برای او تهیه کرد و مقدمات را شخصاً بوی آموخت.
 درویش خان پس از کمی آشنائی باین ساز، بمجلس درس آقا حسینقلی

۱ - کتاب لایلا خانم (جنک تر کمن ها) تألیف گوینو ترجمه ناصر

راه یافت و سمت شاگردی آن استاد را پذیرفت و مشغول نواختن تار شد و بعد از سالها تمرین و ممارست ، در نواختن این ساز مهارت یافت و بهترین شاگرد او بشمار آمد.

درویش و شعاع السلطنه . درویش با کمال السلطنه (پدر



ابوالحسن صبا) دوستی داشت .

این مرد از نزدیکان شعاع السلطنه

پسر مظفرالدین شاه بود و دوست

خود درویش را بفرزند شاه معرفی

کرد . شی آقا حسینقلی در حضور

شاهزاده نوازندگی میکرد و از او

رخصت طلبید تا شاگردش غلامحسین

خان هم که در مجلس حاضر بود

بقیه دستگاهی را که استاد شروع

کرده . و نا تمام گذارده بود ، (شماره ۱۱۱) غلامحسین درویش

بنوازد . درویش بخوبی از عهده بر آمد و مورد توجه واقع شد . ازین پس غلام

حسین خان جزء نوازندگان مخصوص شعاع السلطنه شد و هنگامیکه

شاهزاده بابالت فارس منصوب گردید ، درویشخان هم جزء همراهان والی

بشیراز رفت . غلامحسین خان در این سفر با يك خانواده شیرازی ازدواج

کرد و حاصل این پیوند ، دختری است که بنام قمر موسوم شد .

مستمری دستگاه شعاع السلطنه کفاف مخارج درویش را نمیداد .

او هم دعوت بزرگان را پذیرفت تا ازین راه در آمد بیشتری تهیه کند .

شعاع السلطنه بر آشفت که چرا نوازنده خاص او در مجالس بزم اشخاص دیگر، حضور یافته است. درویش را احضار کرد و امر داد انگستان او را ببرند ولی کمال السلطنه شفاعت کرد و درویش از بدبختی هولناکی رهائی یافت!

پس از مراجعت بتهران درویش خان کلاس موسیقی در منزل خود دایر کرد و موجبات استفاده هنرجویانی که به تار و سه تار علاقه داشتند فراهم شد. درویش ازین قید که همواره در پناه دستگاہ شعاع السلطنه باشد ناراحت بود و طبع آزاده اش خلاصی ازین بند را آرزو داشت. چند تن ازدوستان ارباب خود را برانگیخت که برات آزادیش را بگیرند ولی شاهزاده خشمگین شد و فراشی را فرستاد که ویرا بحضور بطلبد. هنگامیکه درویش در کلاس خود مشغول بود، فراش وارد شد و مأموریت خود را باو رسانید. درویش بفراست در یافت که موضوع از چه قرار است خوش و بشی با مأمور کرد و گفت:

یا پیرجان شما چند دقیقه اینجا بنشینید تا من لباس بیوشم. از دری که میان اطاق درس بود باندرون رفت و از پلکانی که اندرون را به بیرونی وصل میکرد خارج شد و در حیات را از بیرون چفت کرد و بطرف منزل یکی از دوستانش عباس قلی خان که سرایدار باشی سفارت انگلیس بود، روان شد و شرح حال را بوی گفت و در سفارت ماوا گزید. در بین راه هم یکی از شاگردانش را دید و مطلب را باو بیان کرد و گفت: یا پیرجان برو چفت را باز کن و بشاگردان بگو چند روز کلاس تعطیل است، به مردی سیل کلفت هم که آنجا در انتظار من نشسته است بگو اگر مرا میخواند، بسفارت بیاید.

عباس قلیخان موافقت کرد که درویش چند روزی آنجا بماند تا در موقع مناسب بسفیر معرفی کند. بعدها خود درویش حکایت میکرد که فراش باشی شعاع السلطنه هر روز میآمد دم در سفارت و از دور موج میکشید، خیال میکرد من گنجشگم. بعد از چندی سفیر، پناهنده را به حضور طلبید.

درویش بسفیر گفت: درست است که من سیاه چرده هستم ولی برده نیستم، ازین گذشته مدتیست که برده فروشی ممنوع شده است. خانم سفیر از درویش خواهش کرد که برایش ساز بزند. نوازنده که به چند نفه اروپائی هم آشنائی داشت، یکی از آنها را نواخت و بطوری مورد پسند واقع شد که خانم سفیر پشت پیانو نشست تا او را همراهی کند (۱) بعد قراشد منشی سفارت، نامه ای بشعاع السلطنه بنویسد که درویش را آزاد کند. با این ترتیب درویشخان از ملازمت و مزاحمت شاهزاده خلاصی یافت.

در همین اوقات است که برای اولین بار شی عارف و درویش یکدیگر را در گلندوگ ملک ییلاقی نظام السلطان ملاقات میکنند که داستان آن شب را عارف بقلم خود در دیوانش نوشته و خواندنیست (۲)

۱- نفه های اروپائی معمول آن زمان عبارت از چند قطعه والس بود که دسته های موزیک نظامی مینواختند و درویش هم قبلا در مدرسه موزیک با این آهنگها آشنا شده بود. معروفترین این قطعات والس افسوس Regret و امواج دانوب (Flot du Danube) و قطعه دیگری بنام ماچیش (Matchiche) بود.

درویشخان ازین پس با علاقه بیشتری بکار تدریس پرداخت و چون نامی با مسمی داشت، در سلك اخوان صفائی در آمد و بظهورالدوله سر سپرد. چنانکه قبلا گفته شد در کنسرت‌های آن زمان که در انجمن اخوت داده میشد شرکت میکرد و همواره سمت ریاست ارکستر را داشت.

موسیقی ضربی زمان درویش - موسیقی معمول آن دوره در درجه اول اهمیت، ردیف آوازا بود که نوازنده‌ای مینواخت و آواز خوان، همانرا میسراید و از ساز، جواب میشنید. این قسمتی بود که بتنهائی نواخته میشد زیرا در همه جا، وزن مرتب منظم نداشت که چند نوازنده بتوانند با هم بزنند.

بعضی از خوانندگان یعنی آنها که ضرب می‌گرفتند و باهنکهای ضربی آشنائی داشتند، يك نوع آوازی میخواندند که وزن داشت و آنرا آواز ضربی مینامیدند باین ترتیب که وزن معینی را در نظر می‌گرفتند و غزلی را در يك دستگاه میخواندند و گوشه‌های مهم ردیف را نشان میدادند. وزن آواز ضربی چنانکه حالا هم معمول است شش هشتم $\frac{7}{8}$ بود. در موقع تحریر و غلت دادن و کشیدن اصوات هم، گرچه خواننده، خود را از قید وزن آزاد میکرد ولی چون تمبک میزد، در ضمن خواندن، وزن $\frac{7}{8}$ را از دست نمیداد، تا اینکه بالاخره آواز را دوباره با آن موزون میکرد.

قسمت‌های ضربی که چند نوازنده میتوانستند باهم بنوازند، تصنیف و رنک بود. تصنیف‌های معمول آن وقت از شیدا بود که بیشتر لطف و ومعنی داشت زیرا آنچه قبل از او متداول بود از لحاظ شعر و مفهوم

و معنی و آهنگ کمتر در خور توجه بشمار میامد و حتی اشعارش دارای کلمات مبتذل و رکیک بود.

اما رنگ‌ها هم محدود بود و هر دستگاه، رنگ خاصی داشت مانند ضرب اصول (۱) شور، حربی ماهور، رنگ دلگشا (در سه گاه) لزگی و حاشیه (در چهار گاه) رنگ فرح (در همایون) فرح انگیز (در اصفهان) رنگ شهر آشوب (در چهار گاه و شور)

بنابر این آنچه بنظر میاید، ساختن آهنگ، کمتر معمول بود و نوازندگان، به تمرین و تکرار آهنگهایی که از قدیم مانده بود، وقت میگذراندند و چون زیاد ممارست داشتند و عمر خود را بر عکس نوازندگان امروزی، بی جهت بنغمه سازی و ترکیب کردن آهنگهای بی سر و ته تلف نمیکردند، سازشان مطلوب و دست و پنجه و مضرا بشاز راه بود و صدایی که از ساز بیرون میآوردند شنیدن داشت. در صورتی که در چند ساله اخیر، مطلب بکلی بعکس سابق شده است، چه ساز نوازنده‌ها در اثر آهنگ سازی، پس رفته و چون بروش نغمه پرداز هم وارد نیستند، اکثر ترکیباتی که میکنند، بی معنی و تکرار مکرر، و خالی از لطف و زیباییست

قبلا گفتم که آوازا مانند امروز از قید وزن آزاد بود ولی تصو

(۱) ضرب اصول، وزن خاصی بوده که سابقه بسیار قدیمی دار چنانکه سعدی گوید:

بدوستی که ز دست تو ضربت شمشیر

چنان موافق طبع آیدم که ضرب اصو

و حافظ گوید:

بقول و غزل، قصه آغاز ک

بضرب اصولم، برآورد ز جا

معنی نوای طرب، ساز کن

که باوغم، بر زمین دوخت پای

نشود که در آوازهایی که نواخته میشد هیچوقت قطعات ضربی وجود نداشت. البته بعضی گوشه‌ها چنانکه اکنون هم معمولست ضربی بود. چنانکه با يك مراجعه مختصر بر ديف، نغمه‌های ضربی هم دیده میشود مانند: کراوغلی که در مقدمهٔ ماهور نواخته میشود و $\frac{1}{8}$ تند است. ساقی نامهٔ ماهور و صوفی نامهٔ اصفهان (دو ضرب سنگین) آهنگ نستوری نوا که سه ضرب سنگین است. گریلی در شور (دو ضرب متوسط) کرشمه که يك قطعهٔ کوچک سه ضربی است و در اغلب آوازا بکار میرود. زنگوله و نغمهٔ راست پنجگانه و چهار پارهٔ حجاز که در ماهور هم نواخته میشود.

گذشته از نغمات فوق، قطعات دیگری هم بنام چهار مضراب معمول بوده که زمینهٔ آن از يك برداشت کوچک بنام پایه شروع میشده و در پرده‌های مختلف آواز پرورش مییافته و بزیر و بم میرفته است. با این ترتیب غیر از تصنیف‌ها و رنگها، این گونه قطعات ضربی آوازا هم در مورد لزوم بوسیلهٔ چند ساز باهم قابل اجرا بوده است. منتها این نغمات، کوچک بوده و زیاد طول نمیکشیده است، تنها ساقینامه و گریلی چون با شعر توأم بوده در صورت حضور آواز خوان، گاه طولانی میشده و جای یکقطعهٔ موسیقی را میگرفته است.

پس از ذکر مقدمات فوق باین نتیجه میرسیم که وقتی ارکستر از چند نوازنده تشکیل میشد و میخواستند نواختن دسته جمعی را با يك مقدمهٔ مفصل تری آغاز نمایند، آهنگ‌های کمی در دسترس داشتند. بهمین مناسبت موسیقی يك ارکستر چند نفری هم، از آواز شروع میشد که نوازنده، چهار مضراب یا در آمدی میزد و خواننده، غزل را آغاز

میکرد. این نکته را هم باید گفت که موسیقی، مخصوص مجالس بزم بود و ارکستر از پنج شش نوازنده تجاوز نمیکرد و این عده هم نه با سم ارکستر بلکه بنام رامشگر، خنیاگر، اهل طرب، نوازندگان، عمله طرب و غیره در يك اطاق بناواختن مشغول میشدند و شتوندگان هم عده زیادی نبودند.

داستان پیش درآمد - پس از مشروطیت و آزاد شدن اجتماعات و تشکیل انجمن‌ها چنانکه قبلاً اشاره شد ارکستر با عده بیشتری تشکیل گردید و اولین کنسرتها بتشویق ظهیر الدوله در مجالس بزرگی که عده بیشتری شنونده داشت بگوش مردم رسید، بنا بر این برای شروع کنسرت، آهنگهای دیگری لازم بود که مفصل‌تر باشد و چند دقیقه‌ای بطول انجامد تا مردم را برای شنیدن سازو آواز تنها، آماده کند. پس احتیاج، موجب بوجود آمدن پیش درآمد شد.

ممکن است پیش درآمد، سابقه قدیمتری داشته باشد منتها مختصر و خلاصه بوده و از حدود درآمدهای اولیه آواز تجاوز نمیکرده است. چنانکه در ردیف موسیقی که مخبر السلطنه از روی سه تار منتظم الحکما نوشته در قسمت همایون، قطعه ایست بنام پیش درآمد محمد صادق خانانی این قطعه سه ضریبست و با آواز بیشتر شباهت دارد و شاید از گوشه‌هایی است که محمد صادق خان میزده و امروز هم، آهنگ آن در آوازا متداول است.

آقا حسینقلی هم بعد از محمد صادق خان پیش درآمدی بوزن $\frac{4}{4}$ در ماهور ساخته است ولی چنانکه نوشتیم تا قبل از درویش خان این پیش درآمدها قطعات مستقلی نبوده و جزء ردیف بشمار میرفته. آنچه مسلم

است مبتکر پیش در آمد بسبک امروز، درویشخان است .
 حال بینیم پیش در آمدهای درویش و هم دوره‌های او چه بوده
 است؟ تا قبل از وی پیش در آمد، آهنک کوچکی بوده که از در آمد



(شماره ۱۱۲) غلامحسین درویش (استاد تاروسه تار)

آواز تجاوز نمی کرده. درویش خان پیش در آمد را توسعه داده و در تمام
 گوشه‌های آواز، پروانده و باین ترتیب، آنرا قطعاً مستقلی کرده است.
 میگویند در موقعی که بنام کنسرتی داده شود، در هنگام تمرین

رکن‌الدین خان پیشهاد کرد خوب است اول، قطعه‌ای را باهم بنوازیم و بعد از آن با آواز بپردازیم. سؤال شد کدام قطعه را؟ پیشهاد دهنده گفت من آهنگی باین سبک دارم. حضار میل بشنیدن آن پیدا کردند و سازنده آهنگ، آن قطعه را نواخت و مورد پسند واقع شد. بنا به پیشنهاد مشیر همایون، بمناسبت اینکه پیش از درآمد آواز زده میشود به پیش درآمد موسوم شد. این وجه تسمیه کاملاً صحیح است ولی اگر هم در آن موقع این نام‌گذاری به نظر مشیر همایون رسیده است شاید سابقه قبلی داشته و ذهن نوازندگان باین کلمه از پیش آشنا بوده است.

داستان دیگری ابوالحسن صبا از گفته پدرش نقل میکرد که آن هم يك موجب دیگری برای ظهور آهنگ‌های مستقلی بنام پیش درآمد شده است:

کمپانی «هیز ماسترز ویس» (۱) بخواجه‌ها مبارتسوم مأموریت میدهد که در تهران با موسیقی دانهای مشهور برای پر کردن صفحه مذاکره کند و عده‌ای را با خود بلندن بیاورد تا صفحاتی از موسیقی ایشان تهیه شود. هامبارتسوم بملاقات آقا حسینقلی میرود و میگوید برای اینکه نام شما و موسیقی ایران از میان نرود خوبست باتفاق چند تن دیگر بانگلستان سفر کنیم و صفحاتی تهیه نمایم، خرج سفر را هم، من میپردازم. استاد پیشهاد را میپذیرد که باتفاق کسانی که قبلاً نام و عکسشان را در صفحات ۱۳۳ تا ۱۳۵ دیده‌اید، حرکت کنند. درویش باخبر شد و به ملاقات استاد رفت و گفت: شما با این کار، اعتبار موسیقی و موسیقی دان

را در ایران پائین می‌آوردید. وقتی شما که استاد مسلم هستید، هنر خود را بهیچ فروش بگذارید، فردا شاگردان شما چه اعتباری خواهند داشت؛ میرزا این عقیده را می‌پسندد ولی نماینده کمپانی، ذهن استاد را مشوب و وانمود میکند که درویش از راه حسد و کارشکنی این مطالب را گفته‌است.

با این حال آقا حسینقلی در اثر سخنان درویش از نماینده، مطالبه دستمزد میکند و بالاخره معامله با چند مترپارچه ماهوت انگلیسی ختم میشود و هیئت نوازندگان بلندن مسافرت میکنند. درویش وقتی از شرط حقارت آمیز معامله آگاه میشود، تصمیم بمبارزه میگیرد و شروع بساختن قطعاتی بنام پیش درآمد میکند. استقبال عموم از پیش درآمدهای درویش طوری بود که وقتی صفحات، بتهران رسید مواجه با شکست شد زیرا مردم، صفحه پیش درآمد درویش را میخواستند و کمپانی جز آواز و برخی تصانیف، چیز دیگر نداشت که عرضه بدارد.

اگر این داستان درست باشد پس چرا در سفرهایی که خود بلندن و تفلیس کرد، از پیش درآمدهایش صفحه‌ای ضبط نکرد؟ زیرا بیشتر این صفحات ساز و آواز و تصنیف است. شاید هم بوده و بدست مانر سیده چه صفحات زیادی پر کرده‌اند که بیش از چند تای آنها امروز موجود نیست.

آثار درویش - آثار درویش خان تا آنجا که نوشته شده و من

دیده‌ام ازین قرار است :

پیش درآمدها - پیش درآمد ماهور بوزن $\frac{4}{4}$ دوپیش درآمد

در ابوعطا که هر دو بوزن $\frac{4}{4}$ است - پیش درآمد سه گاه بوزن سنگین

$\frac{۲}{۴}$ - پیش در آمد شوشتری بوزن $\frac{۲}{۴}$ - پیش در آمد افشاری بوزن $\frac{۲}{۴}$ که در آخرین کنسرت درویش در سالن گراند هتل - نواخته شد - پیش در - آمد راک که قسمتی $\frac{۲}{۴}$ و قسمت دیگر $\frac{۱}{۸}$ است .

رنگ‌ها - دو قطعه رنگ در ماهور یکی بنام قهر و آشتی و دیگری رنگ دوم ماهور که قسمت آخرش تند میشود - رنگ ابوعطا - رنگ سه گاه - رنگ شوشتری - رنگ همایون که قسمت آخرش سریع تر از قسمت اول اجرا میشود - رنگ افشاری که دارای سه قسمت است : ۱ - بوزن $\frac{۲}{۴}$ - سنگین ۲ - بوزن $\frac{۱}{۸}$ متوسط ۳ - بوزن $\frac{۱}{۸}$ تند . دو رنگ اصفهان : اولی بنام پریچهر و پریزاد که برای اپرتی بهمین نام ساخته شده و دومی موسومست به رنگ اصفهان غنی و فقیر که قسمت آخرش تند میشود .

تصنیف‌ها - ۱ - تصنیف ماهور ، سه ضرب متوسط که آهنگی مطلوب و سنگین وبا وقار دارد :

دائم مه من ، بر من دلریش کند ناز

چون خواجه منعم که بدرویش کند ناز

عاشق طلبی بین که چو معشوق نبیند

در آینه بیند رخ و بر خویش کند ناز

مردم بلب چشمه حیوان دهانش

چون تشنگیم بیش شود ، بیش کند ناز

ای کاش که از خویش آ که نشود یار

ترسم که باندازه خویش کند ناز

دانست که من عاشق دیوانه اویم
 هر روز بمن بیشتر از پیش کند ناز
 از پیش و پش طنطنه حسن جمالش
 از پشت کند غمزه و از پیش کند ناز
 ۲ - تصنیف ابوعطا: شش هشتم متوسط که دارای آهنگی
 شوخ و دلرباست .

بهار دلکش رسید و دل بجا نباشد
 از آنکه دلبردمی بفکر ما نباشد
 درین بهار ای صنم بیا آشتی کن
 که جنک و کین با من حزین روان باشد
 صبحدم بلبل بر درخت گل بخنده میگفت
 مه جبینانرا نازنینانرا وفا نباشد
 اگر که با این دل حزین تو عهد بستی
 حیب من با رقیب من چرا نشستی
 چرا عزیزم دل مرا ز کینه خستی
 بیا در برم از وفا یکشب

ای مه نخشب تازه کن عهدی که بر شکستی
 ۳ - تصنیف دوم ماهور: شش هشتم سنگین که شامل نغماتی متنوع
 و دلکش است:

زمن نگارم خبر ندارد بحال زارم نظر ندارد
 خبر ندارم، من از دل خود دل من از من، خبر ندارد
 گجارود دل که دلبرش نیست کجا پرد مرغ که پر ندارد

فغان ازین عشق، امان ازین عشق که غیر خون جگر ندارد
 همه سیاهی همه تباهی مگر شب ما، سحر ندارد
 بهار مضطر، منال دیگر که آه و زاری، اثر ندارد
 جز انتظام و جز استقامت وطن علاج دگر ندارد
 ز هر دوسر بر سرش بکوبند کسی که تیغ دوسر ندارد (۱)
 ۴- تصنیف سه گاه شش ضرب:

صبحدم ز مشرق طلوعی در جهان کن

بزم ما منور ز موت گل فشان کن

ملک دل مسخر ز رویت ناگهان کن

صنم شاهی تو مرا جانم فدایت تاجم ماهی تو مرا مردم برایت
 حبیبم ملیحجم صبیحجم شمع مجلسم سرو نورسم
 مه رخشانم توئی تو آرام جانم توئی تو

۵- تصنیف سه گاه، شش هشتم معمولی که برای رفع حجاب نسوان

ساخته شده است:

عروس گل از باد صبا شده در چمن چهره گشا
 الا ای صنم بهر خدا ز پرده تو رخ بدر کن
 ندیده بود چهر پری نهفته کند جلوه گری
 تو چون از پری زیبا تری هر آینه جلوه سر کن

(۱) نت این تصنیف را سالار معزز برای پیانو نوشته و در سال

۱۳۴۰ هـ . ق (۱۳۰۱) در تهران بچاپ رسانیده که نسخه ای از آن در

کتابخانه هنرستان موسیقی موجود است .

دیده کسی هرگز بود پیچه زدن خوی گل

برده برافکن تا شود پرده نشین روی گل

آه ! نهان چرا چهره دلجوی تو

یار ، گشاده به روی تو و موی تو

۶ - تصنیف افشاری : شش ضرب است و آهنگ آن بسیار جذاب و

مؤثر میباشد .

چهره گل نهان شد

باد خزان وزان شد

از دو طرف عیان شد

طلایه لشکر خزان

چشمه خون روان شد

چو ابر بهمن ز چشم من

آشيان سوخته بين مشعله در جهان زد

نالها مرغ سحر از غم آشيان زد

توانگران راحت و شاد و خندان

درین زمستان ، بهر شبستان

گرسنه در بستر برف و بوران

فداده گریان ، فقیر و عربان

ظلم بی حساب ، سیاهکاری

کشور خراب ، فغان و زاری

تا بکی کشیم ذلت و بیماری

وه چه کنم از غم بیقراری

بیا مه من ، رویم ازین ورطه جانسپاری (۱)

(۱) از ساخته های درویشخان آنچه تا کنون بچاپ رسیده از این

قرار است :

مارش درویش و رنگ اصفهان (صفحه ۲۲ و ۳۱ کتاب دوم تار و سه تار)

رنگ شوشتری و رنگ پریچهر و پریراز (شماره اول و چهارم مجله

چنگ در سال ۱۳۲۵) رنگ قهرو آشتی و پیش در آمد افشاری (صفحه ۳۶

و ۴۰ کتاب دوم و یولن) پیش در آمد ابو عطا و تصنیف «بادخزان» و رنگ

افشاری (صفحه ۱۶ و ۲۶ و ۲۷ کتاب سوم و یولن) پیش در آمد سه گاه و رنگ

ماهور (صفحه ۱۳ و ۲۲ کتاب چهارم و یولن)

تمام تصنیفهای درویش خان را نوشتم زیرا نمونه های بسیار خوبی
ازین نوع موسیقی زمان وی میباشد که هم در ساختن آهنگ و هم در
سرودن شعر آنها کمال ذوق بکار رفته است .

اشعار تصانیف فوق از ملك الشعرای بهار است ، باستثنای تصنیف
سه گاه (صبحدم زمشرق) که گویا از حاجب میباشد.

قطعات متفرقه - ازین نوع تاکنون دو قطعه از درویش دیده ام :
اول سرودی است که بنام مارش جمهوری ساخته است .

دوم آهنگی است در مایه فای بزرگ بنام پولکای درویش
بوزن سریع $\frac{2}{4}$ خوشحال و بشاش که به چهار گاه میرود و چنین تغییر
مقامی در آن زمان معمول نبوده است . این آهنگ اثر پرمایه ای از ذوق
و ابتکار درویش بشمار میرود .

پُر کردن صفحه - درویش خان دو سفر برای پر کردن صفحه
بخارج از ایران مسافرت کرده است . همراهان سفر اول ازین قرارند :
حسب الله شهر دار ، سید حسین طاهر زاده ، رضا قلی خان ،
حسین هنگ آفرین ، باقرخان رامشگر و اسدالله خان .

وقتی این عده برشت رسیدند اکبر خان فلوئی برادر حسین
هنگ آفرین هم که در آنجا اقامت داشت با آنها همسفر شد و همه از
راه روسیه بلندن رفتند و در موقعی که کارخانه « هیزماسترزویس »
جشنی گرفته بود و از ممالک دیگر نیز نوازندگان برای پر کردن
صفحه بآن شهر آمده بودند ، مقداری صفحات مختلف پر کردند که
بعضی از آنها هنوز موجود است . از جمله صفحه تار سولوی درویش

که پیداد همایون را نواخته است ، بسیار خوب و معرف پنجه شیرین و
مضرب روان آن استاد میباشد
در سفر دیگر ، همراهان درویش خان ، چهار نوازنده و خواننده



(شماره ۱۱۳) از راست نراول باقرلیو- فردوم باقرخان دامشکر

بودند: باقر خان ، طاهر زاده ، اقبال السلطان و عبدالله دوامی (معروف
بدو دانك) . عکسی را که یادگار سفر مزبور است ، در صفحه بعد ملاحظه
مینمائید . این دفعه به تفلیس رفتند و صفحه هائی ضبط کردند که بعداً
به برلن فرستاده شد و چند نمونه از آنها بتهران رسید ولی بمناسبت
پیش آمدن جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴ م) بقیه صفحات بتهران نرسید .
این عده بهنگام اقامت تفلیس ، دو شب سالن تئاتر کرجی ها را اجاره

کردند و کنسرت‌هایی دادند و ایرانیانی که در آنجا بودند از نوازندگان، تشویق بسیار نمودند.

کنسرت‌ها - گذشته از کنسرت‌های انجمن اخوت که در آنها همواره درویش سمت ریاست ارکستر را داشته، وی چند کنسرت هم در سالن گراند هتل داده است. همچنین بموجب نامه شماره ۴۵۴ مورخ دوم برج نور (اردی بهشت ۱۳۰۱) وزارت جنگ که جزء نامه های درویش



(شماره ۱۱۴) اذراست نفر اول: طاهرزاده ۲- باقرخان ۳- درویش خان
۴- عبدالله خان دوامی ۵- اقبال السلطان

خان بدست آمده، کمیسیون‌نی برای جمع آوری اعانه بمنفعت قحطی زدگان روسیه تشکیل شده و از نامبرده خواهش کرده اند که باین منظور کنسرتی در سفارت روس بدهد و او هم این کار را پذیرفته و ازین راه در آمدی بنفع آسیب دیدگان جمع آوری شده است (۱).

نامه دیگر بیست بشماره ۷۶۷۸ از وزارت معارف بتاریخ نهم برج نور میلان نیل که سنه آن پاك شده است (شاید ۱۳۰۰ باشد) در این نامه

(۱) بموجب قانون ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ که از مجلس گذشت، تقویم اصلاح شد و کلمات حمل، نور، جوزا و غیره بفروردین، اردی بهشت، خرداد... تبدیل گردید.

از درویش قدردانی کرده اند که پنجاه تومان از عایدات شب دوم و سوم هیئت ارکستر ایرانی را برسم اعانه برای ایتم بی بضاعت مدارس ملی



اشاره ۱۱۵) ردیف نشسته از راست: ۱- باقرخان (کمانچه) ۲- طاهرزاده (آواز)
 ۳ درویش خان (تار) ردیف ایستاده از راست: ۱- عبدالله دوامی (تصنیف و ضرب)
 ۲- اقبال السلطان (آواز)

نخصیص داده و مبلغ مزبور برای خریداری هجده دست لباس بجهت اطفال یتیم، اختصاص یافته است.

خصوصیات هنری - درویش تار و سه تار هر دو را نیکو مینواخت.

مصراب و ناخنش، ریز مسلسل نرم خوش آهنگ داشت و پنجه اش

کاملاً در حد و اندازه بود و در نواختن آن بسیار آسان بود.

و پخته بود. قبل از او، تار پنج سیم داشت: دو سیم سفید، دو سیم زرد و یک سیم بم. درویش يك سیم سفید هم بین زرد و بم اضافه کرد و آنرا سیم شش نامید و این کار را از سه تار که دارای آن سیم بود تقلید کرد و با این ترتیب بر صداداری تار، بسی افزود و از لحاظ كوك های مختلف ایجاد تنوع جدیدی نمود.

ساخته های درویش از لحاظ ملودی، بسیار روان و سلیس و از جهت سازندگی و علم ترکیب کردن اصوات موسیقی، مطابق قواعد و اصول میباشد و با اینکه ازین علم سررشته نداشته، بیاری ذوق سلیم بخوبی از عهده این کار بر آمده است. او مثل آهنگ سازان این دوره نبوده است که بنشینند و روزی چند آهنگ بسازند. تمام ساخته های او از ۲۲ شماره تجاوز نمیکند و پیداست که با کمال دقت میساخته و مکرر مینواخته و بکمال ذوق لطیف، بتدریج حشو و زوائد را حذف میکرده و باصطلاح اهل فن، آهنگها را شسته و رفته از کار در میآورده است.

پیش در آمد هایش اغلب بوزن $\frac{4}{4}$ نوشته شده ولی در حقیقت شش ضرب است که پایه آنها را از یکی از اوزان معروف ضرب گیرها اقتباس کرده (۱) و بهترین نمونه پیش در آمد میباشد که بوسیله دیگران تقلید شده است.

تصنیفهای درویش که اشعارش قبلا نوشته شد از لحاظ نغمه کاملا شیرین و جذاب میباشد.

(۱) درین پیش در آمدها که بوزن سه چهارم نوشته شده اگر خط میان دو میزان سه چهارم را برداریم، تبدیل به شش چهارم میشود که با وزن معروف تنبک که اشاره شد بهتر تطبیق میکند.

رنگهای درویش بهترین ساخته های اوست ، مخصوصاً ازین نظر که با مخلوط کردن وزنه‌های $\frac{1}{8}$ و $\frac{3}{4}$ زمینه های خوبی بدست داده و اغلب آنها بسیار متنوع است چنانکه از ابتدا سنگین شروع میشود و بتدریج در قسمت های بعد ، سریع می‌گردد . مخصوصاً رنگ افشاری و رنگ دوم ماهور و رنگهای اصفهانش بی نهایت زیبا و دلچسب جلوه میکند که هنوز هم بهترین نمونه رنگهای ایرانیست .

خواص اخلاقی - درویش طبعی لطیف و حساس و ذوقی سرشار داشت . هنرمندی متجدد و بی تکلف ، بسیار متواضع و فروتن ، بی آزار و بردبار ، انسان دوست و زبردست نواز ، خوش معاشرت و رفیق دوست بود . از هیچکس بدگویی نمی‌کرد یعنی عارف بتمام معنی که فقط نیکی میدید و همه را خوب مینداشت .

مردی بود نکته‌سنج و بانمک و خوش بیان و ظریف و رند و شوخ چنانکه وقتی کلام گوشه‌داری میشنید ، بوضعی دلپسند و مؤدب ، جواب مناسب میداد ، اما نه آن‌طور که خاطرری را آزرده سازد . هنر را بسیار محترم می‌داشت و وضع رفتارش چنان بود که مورد احترام و تکریم همه واقع میشد . نسبت با استادان خود ، حق شناس و سپاسگزار بود و با شاگردانش بکمال ملاحظت و مهربانی رفتار مینمود و آنها را مانند برادر و فرزند خود دوست میداشت . تکیه کلامش یاپیر و یاپیرجان بود بهمین جهت باین نام معروف شد و همه او را یاپیرجان خطاب میکردند . شعار کلاس موسیقیش مدالی بود از طلا بشکل تبرزین که علامت درویشی است و بشاگردانی که فارغ التحصیل میشدند مدال مزبور را

هدیه میکرد. روی هم رفته باید گفت نامی با مسمی داشت و درویش و عارف و پیر طریقتی بنام معنی بود.

مرگ درویش - این استاد در شب چهارشنبه دوم آذر ماه سال ۱۳۰۵ موقعی که از منزل یکی از دوستان بخانه میرفت، درشکه اش باتومبیلی تصادف کرد و بر اثر ضربتی که بسر او وارد آمد، چنان بسختی صدمه دید که جان سپرد. چند روز بعد مدیر ناهید، مقاله شیوانی بیاد او نوشت و اظهار تأسف کرد. محمد هاشم میرزای متخلص به افسر، در مدح استاد و درویش دیگری که مبتکر خط شکسته فارسی بوده این دو بیت را سروده است:

درویش زمان ما و درویش نخست هر يك برهی، رسم تجدد می جست
آن يك، خطر راست را شکسته بنوشت وین، موسیقی شکسته را، کرد درست
استاد را در جوار مزار ظهیر الدوله که قبرستان درویشان صفائی
است بخاک سپردند. او در زمان حیات، شیفته گل بود و در صحن خانه -
اش گل های رنگارنگ داشت که همه را بدست خود پرورش میداد و اوقات
فراغت را با نباتات خوش رنگ و بو قرین و همدم بود. اکنون نیز اگر
راهگذری از تجریش به دربند برود و در نیمه راه، بدست راست بیچد
و سری بمقبره ظهیر الدوله بزند، قبری کوچک می بیند که شاخه های
نسترن کوهی بر آن سایه افکنده است. اگر شاخه ها را پس زیند این
اشعار را روی سنگ مزار او میخوانید.

درویش، اگر ازین جهان رفت مشنو که فقیر ناتوان رفت
درویش، هنر ور زمان بود استاد هنر ور. زمان رفت

فریاد ، ز بوستان بر آمد کان بلبل خوش، ز بوستان رفت
 چون دید چنین مدیر ناهید کان چشم چراغ دوستان رفت
 تاریخ وفات او زمن خواست تا سر کنم آنچه داستان رفت
 من نیز بگفتم ای شکوهی درویش یگانه جهان رفت
 (۱۳۴۵ قمری)

بیاد درویش - پیاس خدمات درویش خان بعالم موسیقی ایران
 چند شب بعد (دوشنبه هفتم آذر ۱۳۰۵) کلنل علینقی خان وزیری در
 مدرسه عالی موسیقی جلسه یادبودی تشکیل داد که جمعی از اهل هنر
 و ذوق و موسیقی در آن شرکت کردند. عکس بزرگ درویش و تار
 دست ویرا در گوشه سالن گذاردند و نواری سیاه بدور آن افکندند و
 با گل که مورد علاقه او بود زینتش دادند. کلنل راجع بدرویش صحبت
 کرد و خدمات او را ستود. سپس برای اولین مرتبه در تاریخ موسیقی
 ایران، جلسه تذکر با نوای موسیقی آغاز شد. پیش در آمد افشاری و
 تصنیف « باد خزان وزان شد » از ساخته های درویش توسط ارکستر
 که خود وزیری هم در نواختن شرکت میکرد بیاد استاد در گذشته
 نواخته شد. سپس وزیری تارزد و احساسات خود را با نوای ساز ابراز
 داشت و چنان مؤثر و جذاب جلوه نمود که اشک تأثر از دیده یاران
 درویش جاری شد. حسین گل گلاب کاغذی بدست گرفت و این شعر را
 با خط خوش خود در بالای آن نوشت:

چون اشک شمع تا مژه بر یکدگر زدیم

داغ تو از سر آمد و از پای ما گذشت

حضار، ذیل ورقه را بیاد آن شب امضا کردند. این بود داستان یا۔
 پیرجان استاد معروف آن زمان که قلوب دوستانش همواره از مهر و محبت
 وی سرشار و لبریز است. همان استادی که ایرج میرزا شاعر همزمان و
 دوست مهربانش در باره او در منظومه زهره و منوچهر چنین سروده است:
 تار دهم در کف درویش خان تا بد مد بر بدن مرده جان

گفتگوئی

دربارهٔ يك آهنگساز

چنانکه قبلاً اشاره شد نوازندگان قدیم توجهی بآهنگ سازی نداشتند و بنواختن آنچه پیشینیان در دسترس آنها گذارده بودند، اکتفا میکردند. البته هر نوازنده‌ای در طرز اجرای نغمات ردیف، سبکی خاص داشت و هر که هنر و ذوقش بیشتر بود، سازش هم بیشتر جلوه مینمود و اگر ابتکاری میکرد مطلوبتر واقع میشد. در حقیقت میتوان گفت که کار اساسی استادانی مانند محمدصادق‌خان و میرزا عبدالله و آقا حسینقلی و امثال آنها، منظم کردن ردیف و سپردن آن، بدست شاگردان بود. ولی هنگامی که این الحان تثبیت و مرتب شد و شاگردان بسبک نواختن آنها بخوبی واقف شدند، بتدریج احساس شد که اجرای آهنگ های آوازی ممکن است ایجاد خستگی کند. بخصوص که نشاط جوانی همواره انسان را بنغمه‌های ضربی مایل مینماید و شنیدن گوشه‌های طولانی و شاید بکنواخت ردیف، برای ناآشنایان خالی از دشواری نیست. از طرف دیگر ایجاد ارکستر و پیدایش کنسرت، موجب لزوم آهنگهای ضربی شد و بطوری که سابقاً اشاره نمودم، درویش‌خان را بفکر ساختن پیش درآمد انداخت و چون او خود کلاس تعلیم موسیقی داشت و این آهنگها را بشاگردانش یاد میداد، بزودی باعث رواج آنها شد.

اولین کسی که در همان هنگام ساختن این قییل آهنگها آغاز کرد، يك نوازنده معروف ویولن بود که درین روش با درویش خان همکاری بسیار نزدیک داشت و پیش درآمدهای او را هم نه تنها درویش-خان شخصاً مینواخت بلکه بشاگردان خود نیز تعلیم میداد و همین کار وسیله انتشار و رواج آنها گردید. گرچه در همین اوان معاصرین آنها نیز شروع بساختن این نوع قطعات کردند ولی چون در آن موقع هنوز شاگرد نداشتند، پیش درآمدهایشان منتشر نگردید.



اکنون موقع آن رسیده است که از آن دوست نزدیک درویش که با او همواره در ساختن آهنگ های جدید موسیقی همکاری داشته و کسیست که روش درویش را در ترکیب قطعات تازه تعقیب کرده است، نام برم. مرا بجتهائی بزندگانی خصوصی و اجتماعی وی کاری نیست زیرا باید وارد جزئیاتی شوم که از حوصله این کتاب خارج و قضاوت در باره آنها کاری بس مشکل است.

پس تنها از این نظر که در ساختن آهنگ های نو، مخصوصاً پیش درآمدهای عالی، روش بسیار پسندیده و ذوقی سرشار داشته است گفتگو میکنم:

وی یکی از بهترین شاگردان حسین خان اسمعیل زاده کمانچه کش بود که نزد آن استاد ویولن زد و بردیف موسیقی ایرانی بخوبی آشنا و مسلط شد و در زمان خود همیشه بعنوان بهترین ویولن زن شهرت داشت و بنظر نگارنده پیش درآمدهایش در نوع خود بی نظیر است. با اینکه بموسیقی اروپائی آشنائی نداشت و حتی بخط موسیقی هم آشنا نبود ولی

در ساختن این قسم آهنك، ذوق و سلیقه و ابتکار مخصوص بکار برد، چنانکه هنوز هم پیش درآمدهای قدیمش با این که بسیار مورد تقلید موسیقی دانهای دیگر واقع شده است، بر ساخته های دیگران ترجیح و مزیت دارد.

از جمله بهترین آهنك هایش یکی پیش در آمد ماهور است که نخست با وزن $\frac{4}{4}$ بسیار سنگین که بوضعی خاص شبیه در آمد ماهور است شروع میشود. بعد این مقدمه کوتاه بوزن $\frac{4}{4}$ متوسط تبدیل مییابد و ملودی بسیار زیبایی که چهارمیزان است بوضع مطلوبی پرورش میکند و بایک فرود خیلی قشنگ به پرده ماهور فرود میاید. سپس کرشمه ماهور در میزان $\frac{4}{4}$ تند، جلوه گر میشود و پس از فرود، مجدداً وزن تغییر کرده، ملودی دیگری با وزن $\frac{4}{4}$ سنگین تر، خود نمائی میکند و روی پرده دوم ماهور توقف مینماید. این نغمه در میزانهای بعد بطرز مطلوبی پرورش یافته گوشه دلکش را هم نشان میدهد و بعد از گردش در قسمت های مختلف آواز، فرود میاید. برای خاتمه آهنك نیز وزن $\frac{4}{4}$ تند انتخاب شده است که عراق را با حالتی سریع و بشاش نشان میدهد و با فرود کاملاً دلپسندی خاتمه مییابد. در حقیقت میتوان گفت که اولین پیش در آمدیست که با وزنهای مختلف ساخته شده که نه تنها سی سال قبل کاملاً تازگی داشت بلکه امروز هم بسیار تازه و نو جلوه میکند. این همان پیش در آمدیست که در مدرسه موزیک بارکستر گذارده شده بود و قبلاً بآن اشاره کردم (صفحه ۲۳۶) حتی دستجات موزیک ارتش هم مدتها آنرا مینواختند.

پیش درآمدهای دیگر او همه سرشار از ملودیهای زیباست که اغلب گوشه های آواز را بوضع زیبایی نشان میدهد و بهترین آنها ازین

قرار است :

پیش در آمد همایون - شور - اصفهان - ترك - دشتی و سه گاه
 که همه سه ضربی و شش ضریبست و با همان وضعی که پیش در آمدهای
 درویشخان شروع میشود ، آغاز میگردد . در میان آنها پیش در آمدهای
 همایون و شور بسیار مفصل و بقیه کوتاهتر است . پیش در آمدهای یونثر
 بقدری نغمه‌های زیبا دارد که زمانی اشعاری برای آن ساخته بودند و
 قسمتی از آن ، مانند تصنیف خوانده میشد و بخشی از آن هم توسط
 قمرالملوك در صفحه ضبط شد و نام آن را عاشق‌ممن گذارده بودند
 زیرا مصراع اول، با این دو کلمه شروع میشد .

دو پیش در آمد دو ضربی هم یکی در سه گاه و دیگری در چهار-
 گاه دارد که قطعه دوم را چهار گاه ضربی منامیدند و یکی از زیباترین
 ساخته‌های او بشمار میرود . از رنگهای خوبی که ساخته است باید رنگ
 همایون و شور و ترك و سه گاه را نام برد که همه بوزن $\frac{7}{8}$ است و قطعاً
 اخیر در قسمت آخر تندتر میشود . (۱)

ازین هنرمند تصنیفی بیادگار مانده است که آهنگش را اوساخته
 و اشعارش را ملك الشعرای بهار سروده و درمایه بیات ترك است :

گر رقیب آید ، بر دلبر من

جوشد از غیرت ، دل اندر بر هر

(۱) از آهنگهای او آنچه تا کنون بچاپ رسیده ازین قرار است :
 رنگ همایون (کتات دوم و یولن صفحه ۲۴) - پیش در آمد دشتی
 (کتاب سوم و یولن صفحه ۸) - پیش در آمد اصفهان و پیش در آمد چهار گاه
 (صفحه ۸ و ۱۷ کتاب چهارم و یولن)

مکر و شیادی ، بود لشکر او
عشق و آزادی ، بود لشکر من
من بی پروا را ، چه هراس از دشمن
خدا خدا ، دهد بر دشمن ، ظفری مارا
یا که من از خون او، رنگ کنم بستر او (جانم)
یا که او از خون من ، رنگ کند بستر من
دست ازین قبضه شمشیر که در دست من است (جانم)
نکشم تا نکشد دست ، رقیب از سر من
ای جوانان وطن ، بکجا بکجا خانه ماست
اندکی دور ترک، که نه این که نه این جای شماست
بر چین بر چین دام ، که دامن ندهیم
برو ای ابله ، که ما تن ندهیم
ساخته های او بقدری مورد توجه بود که همه فرا می گرفتند و تا
سی سال قبل ، نظیر ساخته های درویش خان همواره درار کستره ها نواخته
میشد . همچنین بهترین آهنگهایی بود که در مجالس انس اهل موسیقی
و هنر ، طالب بسیار داشت . در اوایل تأسیس رادیو هم گاهی بگوش
میرسید ولی متأسفانه بتدریج از مد افتاد و حالا نغماتی که جانشین آنها
شده است هیچگاه پبای آن آهنگهای زیبا نمیرسد .
جای آنست گفته شود که موسیقی دانهای امروزی ما ، در آهنگ
سازی بسیار تنزل کرده اند و چقدر مناسب بود که دست ازین خودنمایی
بردارند و بجای آهنگهای بی سر و ته مبتذل ، امثال همان نغمه های
قدیم را بنوازند که بمراتب بهتر و قشنگتر و در ساختن آنها ذوق و مهارت

و ابتکار بخرج رفته است و اطمینان داشته باشند که چون مدتی است به گوش نرسیده، اکنون هم کاملاً نو و تازه است و مشتاق زیادی پیدا خواهد کرد.

اما راجع بمعرفی این هنرمند: او همان کسی است که در این کتاب در فصل ویولن همسایه (صفحه ۵۶) در دوران طفولیت شبها با نغمه سازش بخواب میرفتم و در چند جای دیگر بنام رکن الدین خان از او یاد شده است. ای کاش همواره چون آغاز عمرش، وقت خود را صرف موسیقی نموده بود تا مشاغل دیگرش برای پایان زندگانی، ثمراتی تلخ بیار نمیآورد.

در هر حال من هم از آن آهنگسازی گفتگو کردم که تاسی سال قبل مشهورترین ویولن زن و نغمه پرداز بود و بنظر نگارنده، درویشخان و رکن الدین خان گوی سبقت را از نظر ابتکار و سلیقه آهنگ سازی از همگنان خود، در آن دوره ربوده اند. بهمین جهت است که ازین پس از روش این دو هنرمند بنام سبک درویش و رکنی نام خواهم برد: همان سبکی که بعدها مورد تقلید و اقتباس نغمه پردازان دیگر واقع شده است.

موسیقی مذهبی

هنگام کودکی در ایام عزاداری ماههای محرم و صفر گاهی مرا بعضی تکیه ها که تعزیه میخواندند، برده بودند. همچنین دسته هائی که با جلال و شکوه تمام، در خیابانها راه می افتاد و در آن نغماتی بنام نوحه خوانده میشد، دیده بودم. اشخاص سالخورده از تعزیه های تکیه دولت تهران و ابهت و عظمت آن، داستانها میگفتند و از علاقه مخصوصی که ناصرالدین شاه به این رسم عزاداری داشت صحبت میکردند و لسی من تعزیه خوانی را بوضعی ساده تر در بعضی تکابای کوچک دیده بودم. وقتی دقت میکردم، بخوبی درمییافتم که در این نمایشهای مذهبی، موسیقی اهمیت شایانی داشت و چون باین فن علاقمند بودم، هر وقت فرصتی دست می داد، در ایام عزا بمجالس تعزیه و روضه میرفتم و از تماشای دسته های سینه زن و زنجیر زن و سنک زن غفلت نمی کردم. آنچه مردم را متأثر میکرد و اشک از دیدگان نشان جاری میساخت، شنیدن نغمات حزن انگیزی بود که خوانندگان خوش صوت ادا مینمودند. هر چند این نمایشها سالها تقریباً موقوف شد ولی دوباره مدتیست جلوه گری آغاز کرده منتها معنی و حقیقت خود را از دست داده و ظاهر سازی و خود نمایی شده است. بعبارت دیگر وسیله ایست که مردم را مشغول کند و افکار خرافی را قوت دهد و از نتایج آن، کسانی را که میخواهند ملت ایران همواره پای بند موهومات باشد، بهره مند سازد. البته حالا

دیگر کمتر از لحاظ موسیقی شایسته ذکر است ولی در گذشته این نوع عزاداری بخصوص تعزیه، یکی از بزرگترین موجبات حفظ آهنگهای ملی ما بوده است و جای آن دارد که درین سرگذشت، فصلی بآن اختصاص داده شود.

مذهب و موسیقی - من نام این فصل را موسیقی مذهبی گذاردم. تعجب نکنید که مذهب، با موسیقی مخالف بوده است. تصور میکنم علاقمندان بموسیقی، چون فهمیده اند باین هنر بهتر میتوانند مردم را تحت تأثیر قرار دهند، کم کم آنرا در عزاداری وارد کرده و اهل مذهب هم وقتی باین وسیله نتیجهٔ بهتری گرفته اند، ممانعت نکرده اند. بطور کلی صدای خوشی که از حنجرهٔ آدمی بیرون بیاید در نظر علمای شرع هم پسندیده است. آنها ساز نمیشنوند ولی آواز خوش را گوش میدهند و لذت میبرند. پس خواندن آواز مانعی نداشته است ولی کم کم تقاره خانه هم وارد این دستگاه شد و بتدریج کار بجایی رسید که چندین دسته موزیک نظامی هم جزء لوازم کار گردید تا رونق و جلال تعزیه را تکمیل کند و در دسته‌ها هم آلاتی از قبیل قرنی و شیپور و طبل کوچک و بزرگ بکار برده شد و موسیقی که در جای دیگر مقامی نداشت درین معرکه راهی برای جلوه‌گری باز کرد.

موسیقی مذهبی یکی از قدیمترین انواع این هنر است که در همهٔ ممالک کم و بیش بکار میرفتد و مخصوصاً در اروپا مقامی بزرگ یافته است چنانکه بزرگترین موسیقی دانهای قدیم مانند باخ و هندل از کلیسای بیرون آمدند. کلیسای عیسویان مهمترین مشوق و بهترین وسیلهٔ ترقی و پیشرفت موسیقی اروپاییست. صنعت نواختن ارک و خواندن آواز جمعی و پیدایش موسیقی

چند صوتی مانند کنتربوان (۱) و فوک (۲) و هم آهنگی (۳) از کلیساست ولی تنها نمونه‌ای که مسجد اسلامی از موسیقی انتخاب کرده است، اذان و مناجات میباشد که البته اگر باصوتی خوش گفته شود، در دل اهل ایمان تأثیری بسزا دارد. اگر موسیقی اروپایی بآن عظمت شکر فرسیده است، پشتیبانی بس قوی چون کلیسا داشته است و موسیقی ما که ترقی نکرده، ازین مشوق بزرگ بی نصیب بوده سهل است اهل مذهب، بآن از در مخالفت بیرون آمده‌اند. پس باید شکر گزار تعزیه و نوحه بود که بعضی نغمات موسیقی ملی را نگاهداری نموده و در ضمن ردیف دستگاهها بما تحویل داده است.

ایرانیان قبل از اسلام از موسیقی مذهبی بی بهره نبودند. «گاتها» یا سرودهای مذهبی زرتشت با آهنگ موسیقی در موقع عبادت خوانده میشده است. موسیقی ایران بود که بعربستان رفت و حتی باندلس رسید و در موسیقی اسپانی و اروپا اثراتی از خود گذارد. ولی چون در بکار بردن آن، رعایت اعتدال نشد و شاید انواع مبتذلی هم پیدا کرد، اهل مذهب را بمخالفت وا داشت و غنا تحریم گردید. تا اینکه اهل موسیقی از گوشه و کنار در انتظار فرصت بودند و همینکه موقع را مناسب دیدند نخست بعنوان اذان و مناجات و بعد در لباس نوحه و در این اواخر برای مؤثر کردن اشعار تعزیه، نوعی ازین موسیقی را در بعضی از تشریفات مذهبی بکار بردند: همان که آنرا موسیقی مذهبی نام نهاده‌ام و میخواهم از آن گفتگو کنم.

شروع عزاداری - غیر از اذان و مناجات که در مساجد اسلامی

اعم از شیعه و سنی بکار میرود، نوع دیگر موسیقی مذهبی یعنی نوحه و تعزیه، مخصوص شیعیان است و این کار از وقتی رواج یافته است که ایرانیان برای خاندان پیغمبر شروع بجزا داری کرده اند. اولین مقدمات این سوگواری از نیمه قرن چهارم هجری در زمان سلطنت آل بویه است اینک چند سطر از کتاب ادوارد براون را که مؤید مطلب است مینگارم:

گویند معزالدوله احمد بن بویه در دهه اول محرم امر کرد تمامی بازارهای بغداد را ببندند و مردم لباس عزا بپوشند و بتعزیه سیدالشهدا پردازند. چون این قاعده در بغداد رسم نبود علمای اهل سنت آنرا بدعتی بزرگ دانستند و چون بر معزالدوله دستی نداشتند، چاره جز تسلیه نتوانستند. بعد از آن، هر ساله تا انقراض دولت دیالمه، شیعیان در ده اول محرم در جمیع بلاد، رسم تعزیه بجا میآوردند و در بغداد تا اوایل سلطنت طغرل سلجوقی برقرار بود (۱)

دوره صفویه - این نوع عزاداری مرسوم شد ولی چون سلاطین سلسله‌های دیگر توجهی بآن نداشتند کم و بیش بکار میرفت تا اینکه اواخر دوره صفویه رونق بیشتری یافت اما تعزیه هنوز رسم نشده بود. چنانکه ادوارد براون در دنباله همان مطلب مینویسد:

نمایش صحنه‌ها و مجالس هیجان انگیزی که به تعزیه خوان موسومست در اوایل دوره صفویه معمول نبوده و در ازمنه بعد مرسوم شده. چنانکه یکی از مورخین اروپائی بنام «اولیاریوس» که در زمان سلطنت شاه صفی، در اردبیل و جوار مرقد شیخ صفی‌الدین بسر برده است شرح مبسوطی از مشهودات خود داده و ترتیب عزاداری، شیون و نوحه

(۱) تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد چهارم ترجمه یاسمی صفحه ۵۰

گری و تیغ‌زنی ایام عاشورا یا روز قتل را ذکر نموده است ولی هیچ اشاره بنمایش و تعزیه نمی‌کند .

دوره قاجاریه - بنا برین آنچه مسلم است تعزیه در دوره‌های بعد مرسوم شده و مخصوصاً در سلطنت قاجاریه رونق بیشتری یافته است. اوژن فلانندن در موقع اقامت تهران همراه یکی از برادران محمداشاه با سایر هیئت فرانسویان بیک مجلس تعزیه رفته که شرحش را چنین مینویسد :

این تعزیه‌ها نوعی از همان نمایشات مذهبی قرون وسطی است که در اروپا داده میشد. بزیر چادرهایی که در مقابر عمومی، حیاط مساجد یا درون قصور بزرگ برپا میسازند، دایر میشود. در وسط چادر، تختی میگذارند که اعمال در آنجا بجا آورده میشود. بر روی تخت منبر است که پیش از هر نمایش، ملائمتی بالای آن رفته مرد مرا وعظ میکنند و برای درام حزن انگیز بعد، حاضرشان میسازد. این تعزیه‌ها بشعر نوشته شده که بازیگران، با ملاحظت و آهنگ و ژستی مخصوص میخوانند و در مردم ایجاد شوری مینمایند. از پرتو فرنگی که بحمايت اولاد پیغمبر در آمده در مدت عزاداری، فرنگی‌ها محترم هستند. بعکس تر کها و سنیان که در اثر کوچکترین پیش آمدی، آنها را بمرک خواهند رسانید. بیاد وفات حسن و حسین، شیعیان همه چیز را فراموش میکنند و تنها علاقه دارند که از اهل سنت انتقام بکشند. اگرچه تعزیه‌ها با ایمان و خلوص انجام میپذیرد مع هذا ایرانیان بمن گفتند، بیشتر ملاها با این رویه مخالفتند و بد میدانند که امام هایشان را بر روی تخت نمایش ببینند. شاید در اثر حسادت باشد که این اعمال بیش از مواعظ آنها تأثیر میبخشد. تقریباً

باید این طور باشد زیرا زبردستی بازیگران و رقابت‌های آنها، بر خطابه برتری دارد (۱)

تجزیه هفر میشود - نمایش تجزیه در زمان ناصرالدین شاه اهمیت بسیار پیدا کرد. عبدالله مستوفی مینویسد: ناصرالدین شاه که از همه چیز وسیله تفریح میتراشید، در این کار هم سعی فراوانی بخرج داد و شبیه خوانی را وسیله اظهار تجمل و نمایش شکوه و جلال سلطنتش کرد و آنرا بمقام صنعت رسانید. در استبداد، رفتار پادشاه برای رجال، سر مشق است. شاهزاده‌ها و رجال هم بشاه تاسی میکردند و آنها هم تمثیله خوانی راه می‌انداختند. کم کم تکیه‌های سرمحل که سابقاً تجزیه‌های عامیانه قدیمی خود را میخواندند، از حیث نسخه و تجمل، ببزرگان تاسی جسته‌هریک بفراخور توانائی اهل محل، بیش و کم تجمل و شکوه را در این عزاداری وارد کردند. در اواخر ناصرالدین شاه، تجزیه خوانی تجمل و تفریحش بیش از عزاداری شد و هر جا تجزیه‌ای برپا میشد، جمعیت زیادی بخصوص زنها در آن حاضر میشدند بطوری که صاحب مجالس مجبور بود همینکه مجلس پر میشد در خانه را به بندد که از ازدحام، مجلس برهم نخورد. همینکه اعیانیت در تجزیه وارد شد نسخه‌های تجزیه هم اصلاح شد و پاره‌ای چیزها که هیچ مربوط بعزاداری نبود مانند تجزیه درة الصدف و تجزیه امیر تیمور و تجزیه حضرت یوسف و عروسی دختر قریش نیز در آن وارد گردید و برای اینکه جنبه عزاداری آنها، بالمره از بین نرود، در مقدمه، یکی از این حکایات نیمه تفریحی و نیمه اخلاقی و در آخر یکی از واقعات یوم‌الطف بنمایش گذارده میشد. در وقعه‌ها هم خیلی پایی صحت

مطالب نبودند و بیشتر، جنبه‌های حزن آور قضیه را رعایت کرده و در آنها صنعت شعری و بدیعی بکار می‌بستند. بازیگرها نقش خود را که با شعر نوشته شده بود از روی نسخه‌ای که در دست داشتند با آواز میخواندند و هر نقشی آواز خود را داشت: حضرت عباس باید چهارگاه بخواند؛ حر، عراق میخواند؛ شبیه عبدالله بن حسن که در دامن حضرت شاه شهیدان بدرجه شهادت رسیده دست قطع شده خود را بدست دیگر گرفته، گوشه‌ای از آواز را که میخواند که بهمین جهت، آن گوشه به راک عبدالله معروف است. زینب، گبری، میخواند. اگر در ضمن تعزیه، اذانی باید بگویند، حکماً با آواز کردی بود. در سؤال و جواب هاهم رعایت تناسب آوازاها باید کردیگر شده: مثلاً اگر امام با عباس سؤال و جوابی داشت، امام شور میخواند، عباس هم باید جواب خود را در زمینه شور بدهد. قسط مخالف خوانها (مقصود قوم دشمن است) اعم از سر لشکران و افراد و امراء و اتباع با صدای بلند و بدون تحریر، شعرهای خود را با آهنگ اُشتم و برخاش ادا میکردند. در جواب و سؤال با مظلومین هم همین رویه را داشتند و با وجود این، اشعار مخالف خوان و مظلوم خوان، در سؤال و جواب باید از حیث بحر و قافیه، جور باشد ولی تمام قافیه و بحر اشعار يك تعزیه، غیر از موارد سؤال و جواب، یکی نبود. (۱)

شبهه‌ها متناسب بودند. راجع به آرایش سر و صورت تعزیه خوانها عبدالله مستوفی مینویسد: چون شبهه‌ها چهره آرای نداشتند، ناگزیر بایستی شمایل آنها با نقشی که بازی میکردند متناسب باشد: مثلاً شبهه امام باید خوش صورت بوده و ریشی بقدریک قبضه داشته از حیث قامت

متوسط و حضرت عباس.... بلند قامت و شانه پهن و سینه فراخ و میان باریک و شبیه علی اکبر، جوان هیجده نوزده ساله خوش قیافه و خوش قد و قامت و شبیه قاسم از حیث صورت مثل علی اکبر و از حیث سن از او کوچکتر باشد. گذشته از شمایل، باید آواز هم داشته و بتواند نقش خود را چه در هنگام مبارزه جنگی و چه در محاوره و خواندن اشعار، خوب عهده کنند. دختر بچه‌ها و پسر بچه‌ها هم باید با صوت بوده و بقدری هوش داشته باشند که بتوانند از عهده انجام نقش خود بر آیند و بهمین جهت هر آوازه خوانی تعزیه خوان نمیشد و تعزیه خوان خوب، خیلی کم و طرف توجه بود و باز بهمین جهت بود که گاهی که قافیه تنگ میشد کسی که در تعزیه نقش حضرت عباس را بازی میکرد، میتوانست حر شده و قاسم هم در موقع لزوم، یوسف میشد یا امام ممکن بود نقش پیغمبر را هم بازی کند. در مخالف خوانها هم، همان کس که شعر میشد... حارث هم میتوانست بشود. آنکه یزید میشد نقش ابن زیاد و ابن سعد را هم بازی میکرد ولی گاهی اتفاق میافتاد که وجود هر دو دسته شبیه، در یک تعزیه لازم بود، در این صورت باید برای هر یک، یک نفر خاص را داشته باشند زیرا چنانکه گفتیم، چهره آرائی (گریماژ) در کار نبوده و نمیشد یک نفر که مثلاً نقش ابن زیاد را بازی کرده، نقش ابن سعد را هم در همان تعزیه بازی کند (۱)

تعزیه گردان - در قسمت اداره این دستگاه و نقش بزرگ **تعزیه گردان** (معین البکا) عبدالله مستوفی مینویسد: این اپرای تراژیک رژیسوری هم داشت که کار رئیس ارکستر را هم میکرد. لباس اشخاص را برای نقش های مختلف او تعیین میکرد. ترتیبات مقدماتی یا بعبارت

اروپائی « میزان سن » هم از مشاغل او بود. درین وقت این کارها را شربت دار باشی که یکی از اعضای دارالنظاره (خوانسالاری) و بلقب **معین البکاء** هم سرافراز بود، اداره مینمود. سلف او که گویا پدرش هم بوده، **میرزا محمد تقی تعزیه** گردان بوده و نمایشنامه هارا او ترتیب داده و بوسیله شاخ و برگ دادن بوقایع، تعزیه را از حالت عوامانه قبل، بیرون آورده و جنبه اعیانیت بآن داده است. تربیت کردن تعزیه خوانها و آموختن رویه (ژست) مناسب هر يك از آنها تابعدی که در حضور شاه ... بتوانند نقش خود را ایفاکنند، نیز از کارهای مشکل میرزا محمد تقی بوده است. در هر جای کشور شخص با استعدادی سراغ میکرده، سر وقت او میرفته و بوعده و وعید و تطمیع و تهدید او را برای کار حاضر میکرده است. مثلاً **حاجی ملاحسین اهل زرنند ساوه** چون نقش زنانه را خوب عهده میکرده است هر سال قبل از محرم، خانه و زراعت خود را باید سر داده بتهران بیاید و در دسته تکیه دولتی شبیه خوانی کند. یا مثلاً **فلان** شخص همدانی نقش مخالف مسلح مانند **شمر و خارث** را خوب ایفا میکرده است و **فلان جوان خراسانی** برای شبیه علی اکبر مناسب بوده و همینطور برای سایر نقشها که هر يك، اهل محلی بوده و همگی قبل از محرم میامده و دو ماهه ایام عزاداری را در تهران میمانده و بعد هر کس بمحل خود باز میگشته و بعضی از آنها شاه شناس هم بوده و مستمری و مقرری دیوانی هم برای آنها برقرار میشده یا مالیات آب و ملک آنها بتخفیف مقرر میگشته است. اهالی کاشان و اصفهان چون اکثر، صوت را که اساس کار است دارا هستند، بیشتر از اهالی سایر بلاد ایران طرف

توجه بوده‌اند. (۱)

تشریفات تعزیه - اینک تشریفات مخصوص شروع تعزیه تکیه دولت را بنابر آنچه عبدالله مستوفی و معیرالممالک نوشته‌اند بطور خلاصه عیناً نقل مینماید: (۲) تعزیه خوانها که بالغ بر یکصد تن بودند در یکی از دالانهای وسیع تکیه دولت، گرد می‌آمدند و جوانان نابالغ خوش آوازی که بچه خوان نامیده میشدند، اندکی جلوتر از آنها ایستاده بصوت رسا و مؤثری چند بیت از بندهای معروف محتشم را میخواندند (۳) سپس

(۱) کتاب مستوفی جلد اول صفحه ۳۹۲-۳۹۱

(۲) نقل از کتاب عبدالله مستوفی جلد اول از صفحه ۳۹۷ تا ۴۰۱ و کتاب یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه تالیف معیرالممالک از صفحه ۱۰۲ تا ۱۰۷

(۳) محتشم کاشانی معاصر شاه طهماسب صفوی اشعار مرتبه‌اش معروف و مخصوصاً ترکیب بند او مشهور است و این ابیات، مترجم احساسات صادقانه مذهبی وی میباشد. در شرح حال محتشم مینویسند که او مطابق رسمی که از قدیم، معمول شاعران مدیحه سرا بود، قصیده ای در مدح شاه طهماسب سرود و بنظر شاه رسانید. شاه صفوی باو گفت: من از بندگان خدایم و قابل ستایش نیستم، اگر میخواهی اجر اخروی یابی، باید شعر خود را بوصف ائمه اطهار اختصاص دهی. شاعر که از شعر خود نتیجه‌ای نگرفت و صله‌ای دریافت نداشت، رسم دیرین را ترك کرد و ترکیب بند معروف خود را ساخت و بشاه عرضه داشت و پاداش نیک گرفت. این بود که سایر شعرای دوره صفوی، کار او را تقلید کردند و سرودن اشعار در وصف اولاد پیغمبر و امامها رواج یافت. اهل ادب معتقدند که شعر در دوره صفویه از رونق افتاد زیرا مشوقی نبود ولی اشعاری بسبب نوحه و مرثیه بسیار گفته شد که در شبیه و تعزیه بکار آمد. اینک چند شعر از دوازده بند معروف محتشم را برای نمونه مینگارم:

باز این چه شورش است که در خلق عالمست

باز این چه نوحه و چه عزا و چه مانمست ←

نوحهٔ اجتماعی را سر داده آهسته براه میافتادند و یکدور، دور تخت
 گردیده بر آن بر میشدند و بردیف میایستادند، معین البکا تعزیه گردان
 با کلاهی از پوست بخارای گل درشت و جبهٔ سیاهی در بر و شالی عریض
 بر کمر، میان عصای بلندی را که جای چوب رئیس ارکستر هم کار
 میکرد، گرفته مقدم بر همه میایستاد و معاون او که ناظم البکاه نامیده
 میشد، پشت سرش قرار میگرفت. تعزیه گردان نسخه های نقش تمام
 شبیه خوانها را همراه داشت که بشکل يك دسته کاغذ لوله کرده با ترتیب
 صحیح جلوی شال خود جا داده بود. این کار محض احتیاط بود که اگر
 یکی از شبیه خوانها نسخهٔ خود را گم کند، عوضش حاضر باشد. این مرد
 شغل خود را بسیار خوب اداره میکرد. او امر او نسبت بتمام شبیه
 خوانها و دستهٔ موزیک بی چون و چرا و بی اندک وقفه ای اجرا میشد و

→ باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

بی نفخ صور، خاسته تا عرش اعظمست

این صبح تیره، باز دمید از کجا کزو

کار جهان و خلق جهان، جمله در همست

گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب

کاشوب، در تمامی ذرات عالمست

گر خوانمش قیامت دنیی، بعید نیست

این رستخیز عام، که نامش محرمست

دربار گاه قدس، که جای ملال نیست

سرهای قدسیان، همه برزانوی غمست

جن و ملک، بر آدمیان نوحه میکنند

گویا عزای اشرف اولاد آدمست

خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین

پروردهٔ کنار رسول خدا، حسین

معاونش هم در فرماندهی باو کمک میکرد. فرمانهای بتعزیه خوانها با اشاره دست و نسبت بدسته موزيك، برای نواختن یا ساکت کردن آن، بابلند کردن عصا بود که بدون هیچ دست پاچگی با متانت و وقار خاصی تمام کارها را اداره میکرد حتی باحرکات تند و ملایم عصا، بدسته موزيك نشان میداد که چه نوع آهنگی نواخته شود: حزن انگیز یا هیجان آور. علاوه بردسته های موزيك و تقاره چیان که درحین اجرای تعزیه وظیفه نوازندگی را داشتند و در تمام مدت تعزیه در تکیه باقی میماندند دسته های دیگری هم بشرح زیر وارد تکیه میشدند که وظایف مقدماتی خود را انجام داده بیرون بروند و کار اصلی نمایش را بتعزیه گردانها واگذار کنند:

- ۱- فراشان قرمز پوش شاهی که هر يك صندلی مطالبی در دست داشتند و صندلیها را روی تخت برای تعزیه خوانها می چیدند.
- ۲- فراشبازی بهمراهی نایب های فراشخانه بالباس سیاه که بعد از این که دوری میزدند، يك آهنگ «یا حسین» کشیده سینه زنان از تکیه خارج میشدند.
- ۳- دسته زنبور کچیان که هر يك بر يك شتر سوار و زنبورک اودر جلونصب بود. اینها هر يك دو تخته گرد و پهن بردست داشتند و هنگام نوحه خوانی تخته ها را بترتیب خاصی برهم زده بهوا میبردند.
- ۴- دسته سواران نیزه دار، بانی های دسته قرمز که بر بهترین اسبهای شاهی سوار بودند.
- ۵- سواران یساول با فراشهای سوار که چماق های طلا بر دوش داشتند.

۶ - یخدانهای مخمل و مفرشهای قالیچه‌ای ، بار قاطرهای شاهی همراه با آبدارهای خرچین مخمل زر دوزی و قبل منقل ، با یراق‌های نقره‌ای .

۷- جلوداران شاهی با یدکهای زیاد که زین و یراق آنها مرصع و زین پوشها گلدوزی و زر دوزی بود. مخصوصاً اسب سواری شاه که دم آنرا ارغوانی کرده بودند با زین و قاب طیانچه مرصع و یراق طلای دانه نشان از همه جالبتر بنظر میرسید .

۸ - کالسکه لاکه شبکه‌مطلای شاه که هشت اسب سفید بسیار زیبا آنرا میکشید در حالی که عده زیادی سواران زرین کمر و غلامان کشیکخانه جلو و عقب آن بودند .

این تجملات سلطنتی هر يك بنوبت خود دور تخت تکیه گشته خارج میشدند .

سپس چند دسته موزیک نظامی وارد تکیه میشد . دسته اول حامل موزیک مخصوص نقره‌ای رنگ بود که در یکی از سفرهای ناصرالدین شاه از طرف ملکه انگلستان هدیه شده بود و میرزا علی اکبرخان نقاش باشی که در دوره بعد مزین الدوله لقب گرفت پیشا پیش آن در حرکت بود . دسته دوم موزیک قزاق که غلامرضاخان سالار معزز (مین باشیان) رئیس کل موزیک جلوی آن حرکت میکرد . چند دسته موزیک دیگر هم دنبال آنها میامدند و همه در جاهای خود میایستادند . دسته‌های موزیک ، با نواختن مارش وارد میشدند و تا قبل از شروع تعزیه بنوبت ، نوازندگی میکردند .

آخر همه شترهای نقره خانه شاهی قدم در تکیه میگذارند. گورگه‌های

بزرگ، بر حیوانها بسته و سرناچیان با لباسهای قرمز با سرنا و کرنا و طبل و دهل بنوازند کی مشغول بودند. گاهی هم بنا باقتضای مجلس، کرناچیان از طبقه‌های بالا زیر طاق چادر تکیه، باد در کرناها مینمودند. پس از سان این دسته‌ها اندکی سکوت میشد و با اشاره تعزیه گردان، تعزیه‌ای که مخصوص روز، قبلاً آماده شده بود شروع میگردد. لباس‌شیشه‌ها نیز با کمال دقت تهیه شده بود و در موارد لزوم، بجواهرهای سلطنتی نیز مزین بود.

این بود بساط تعزیه روز که مجدداً پاسی از شب شروع میشد، با این تفاوت که چندین هزار چراغ و شمع افروخته میشد و بمراتب بجلال و شکوه مجلس افزوده میگشت.

علم شاه - روز سوم محرم هم علم شاه را که پنجه بزرگی از زرناب بر سرش نصب بود باندرون میبردند. انیس الدوله زن سوگلی شاه متصدی بستن و زینت دادن آن بود. پس از اینکه علم را بانواع جواهر و پارچه‌های گرانبها میآراست آنرا کنار حوض بزرگ قرار میداد. زنهای شاه و تمام اهل اندرون که بالغ بر سه هزار نفر میشدند (!) بدور علم حلقه میزدند و انیس الدوله شربت میداد. سپس یکی از دخترهای فتحعلیشاه نوحه سرائی آغاز مینمود و حضار بسینه زنی مشغول میشدند. بعد نایب السلطنه پسر شاه باندرون آمده علم را جرکت میداد. اعتماد - الحرم رئیس خواجه سرایان و دیگر خواجه‌ها بدنبالش میافتادند و علم را با این تشریفات بتکیه برده در جای مخصوص قرار میدادند. خانمها هم از اندرون بتکیه رفته در طاق نماهای خود مینشستند و برای تماشای تعزیه آماده میشدند.

خلعت و پیشکش - روز هفتم محرم خلعت‌های شاهانه که در حدود دویست طاق شال بود، بین سران تعزیه تقسیم میشد. در همین شب، شاه طاق نماگردشی مینمود: وقتی تعزیه تمام میشد و همه میرفتند از طاق نمای خود پائین میامد و در مقابل طاق نماها بتماشا می‌ایستاد و صاحبان هر طاق نما که از اعیان و اشراف و رجال و دربارها بودند، بفراخور حال، پیشکشهایی تقدیم مینمودند (این بود نوشته‌های مستوفی و معیر.)



نقش تعزیه در موسیقی ما - چنانکه قبلاً نوشتیم با اینکه مذهب ما بزرگترین سد و مانع پیشرفت موسیقی بوده است، اهمیت یافتن مقام تعزیه، یکی از موجبات حفظ نغمات ملی بشمار آمده و مخصوصاً نقش بزرگی را در تربیت آوازخوانها بهمه کرده است چنانکه بهترین خوانندگان ما، در مکتب تعزیه پرورش یافته اند. اینکه گفتم مذهب ما و نوشتیم مذهب اسلام، ازین جهت است که در ایران، دین محمدی هم بجهت تاریخی بوضع خاص تغییر شکل یافته است. در میان مسلمانان، این ما هستیم که موسیقی را حرام دانسته‌ایم. ترکها هم مسلمانند ولی دین آنها با گریه و روضه و عزا توأم نیست. عربها هم مسلمانند ولی علمای تسنن، موسیقی را حرام نمیدانند بهمین جهت در بین آنها بخصوص در نزد مصریان، راه پیشرفت موسیقی باز شده است. کنگره‌ای که در سال ۱۹۳۲م. از موسیقی دانهای بزرگ و نمایندگان ملل اروپایی در قاهره تشکیل شد و تکلیف وزارت معارف مصر را برای طرز ترقی موسیقی تعیین کرد، نمونه آنست که هنوز ما بچنین فکرها نیفتاده‌ایم. متأسفانه

در بین ما خرافات و اوهام جای حقایق را گرفته و هنوز هم موسیقی، از نظر علمای شیعه، حرام بشمار می‌آید و رادیوی مادر ایام عزا که بیش از جشن و شادی داریم درسکوت و خاموشی است. «جیمز موریه» در کتاب حاجی بابا در مقایسه دو کشور اسلامی یعنی ایران و عثمانی مینویسد: اینجا دارالصفاء، آنجا دارالغزا؛ اینجا تماشاخانه، آنجا تکیه خانه؛ اینجا بازی، آنجا شیهه، اینجا عیش، آنجا تعزیه؛ اینجا آوازه، آنجا روضه! (۱)

خوب توجه کنید این کتاب در دوره فتحعلی شاه در حدود یکصد و سی سال قبل نوشته شده و این مقایسه از ایران و عثمانی آن روز، بعمل آمده و ما خود می‌دانیم که ترکیه امروز چقدر از آن ایام جلوتر رفته است ولی ماهنوز سالی چندماه بر سر و سینه خود میزنیم.

آیا نمیدانیم که مردم متمدن بما می‌خندند؛ اگر خود را بنادانی بزنی بسیار عجیب است! رضاشاه پهلوی این رسم را بر انداخت و مادر دوره دموکراسی دو باره آنرا تجدید کردیم و سال بسال بر رونق این بازار می‌افزاییم. علمای بزرگ اسلام با این نوع عزاداری مخالفند. من درین باره نظر چند روحانی دانارا پرسیدم. گفتند دینی که برای ماساخته اند بسیار از حقیقت خود بدور افتاده است.

آری ما فروع را چسبید، و اصول را کنار گذاشته ایم. ایمان حقیقی که هادی افکار مردمست، سالیان دراز است که از میان ما رخت بر بسته و ما تنها خود را بظواهر پوچ که مایه تیره بختی است مشغول می‌داریم.

(۱) کتاب حاجی بابای اصفهانی تألیف جیمز موریه انگلیسی ترجمه

آیا تصور نمی‌کنید آنها که بکشور ما نظر دارند و بهره خود را طالبند، ما را در حفظ این روش ناستوده تشویق میکنند؟ آیا دولت‌های ما بیدار نیستند که این رسم را موقوف دارند و براندازند و روحانیون حقیقی را وادار کنند که مردم جاهل را از حقیقت دن آگاه سازند؟ تعزیه را که جنبه هنری داشت از بین بردند ولی دسته بندی و سیندزنی دوباره رواج یافته است!

از مطالب کمی دور افتادم مقصود اینست که تعزیه یکی از بهترین و سائلی بود که موجب حمایت و حفظ قسمتی از نغمات ملی ما گردید. درین جا موسیقی از راه آواز، نقش بزرگی بر عهده داشت زیرا خواننده خوش آواز، بهتر میتواند در دل تماشاچیان و عزا داران رخنه کند. بنابراین جوانهایی که صدای گرم خوش آهنگ داشتند، برای نقش‌های تعزیه انتخاب میشدند و مدتی نزد تعزیه خوانهای استاد که دستگاه دان بودند و از ردیف و گوشه‌های آوازا بخوبی اطلاع داشتند، طرز خواندن صحیح را مشق و تمرین میکردند تا بتوانند اشعار را بترتیب درست و با غلت‌های مناسب ادا کنند، بهمین جهت خوانندگانی از مکتب تعزیه درآمدند که در فن آواز خوانی بمقام هنرمندی رسیدند.

تعزیه خوانهایی خوش آواز که شهرت یافته‌اند - اگر کسی در گذشته باین فکر بود که نام کسانی را که درین فن شهرت داشتند جمع آوری کند، شاید امروز نام اشخاص بسیاری بنظر خوانندگان میرسید. درین قسمت نباید تنها بکسانی که در تهران تعزیه خوانده و تربیت شده اند توجه داشت زیرا در تمام شهرها و دهات ایران تعزیه میخواندند و همه جا تعزیه خوان خوش آواز داشتند. نگارنده برای نمونه نام چندتن

از مشهورترین آنها را که از موسیقی نیز اطلاع کافی داشته و اسامی آنانرا از کسانی که صوتشان را شنیده‌اند بدست آورده‌ام درین جا می‌نویسم تا نامشان درین دفتر باقی بماند و مثل بسی دیگر که از خاطرها رفته‌اند فراموش نشود :

سیدزین‌العابدین قراب‌کاشی و رضا قلی تجریشی که جزء خوانندگان درباری بوده و عکس آنها (صفحه ۶۵) قبلاً بنظر خوانندگان رسیده است .

سید عبدالباقی بختیاری که معین‌البحای اصفهان و بختیاری و شیراز بوده و دسته‌تغزیه مفصلی داشته و تغزیه خوانهارا تربیت میکرده و مجالس تغزیه اصفهان و بختیاری را میگردانیده حتی با دسته‌تغزیه خود بشیراز هم میرفته و خودش هم شبیه حضرت عباس میشده است . وی شاگردی داشته است بنام سید حسن شبیه (اصفحانی) که بقول طاهر زاده استاد آواز ، مثل کتاب موسیقی بود و از ردیف اطلاع کامل داشت و تحریر صدایش بسیار متنوع بود .

ملاحسین امام‌خوان و میرزا غلامحسین عباس‌خوان و جها‌نگیر مسلم‌خوان که مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) از آنها نام برده است (۱) سید احمدخان که در تغزیه نقش حر و عباس را مخصوصاً خوب از عهده بر میآمده است . نامبرده اولین خواننده‌ایست که صفحات موسیقی او بیادگار مانده و تصویر وی در صفحه ۱۳۵ بنظر میرسد .
میرزا رحیم (کمانچه‌کش) که در فصول قبل وصفش گذشت و اولین استاد نگارنده بوده است .

قلی خان شاهی که صدای نازکی داشت و خیلی مؤثر میخواند، مخصوصاً آواز دشتی را در نقش زینب خوب از عهده بر میآمد. ازین گذشته خواننده مجلسی هم بود و آهنگهای ضربی و تصنیف هم میخواند و چند صفحه موسیقی از او بیادگار مانده است.



(شماره ۱۱۶) ایستاده‌ها از راست: ۱- احمد تفرشی ۲- حاج بارک الله ۳- سید احمد خان ۴- شیخ حسن قاجار ۵- میرزا رحیم (کمانچه کش) ۶- محمد سولقانی

حاج بارک الله که صدای پرطنین و بلندی داشت و در نقش عباس و حر هنرنمایی میکرد.

حبیب الله اسب بمردی (۱) و عماداداش طالقانی و بلال

صمغ آبادی (۱) و میرزا حسینعلی شهریاری که موسیقی شناس و خواننده کنونی ابراهیم بوذری آنها را دیده و صدایشان را شنیده و هنرشان را ستوده است .

حاجی ملا رجبعلی که نقش امام خوانی را بسیار خوب در عهده داشته و چون مردبایمان باخلاص پاکی بوده ، آوازش هم درین نقش تأثیر بسزا میکرده است .

پدرش ملا موسی با اینکه اهل علم بود، نمیخواست
 ابوالحسن اقبال آذر (اقبال السلطان) سربار جامعه باشد . بیل بدست میگرد و در
 دهی نزدیک قزوین زراعت میکرد و از دسترنج
 خود زندگانی خانواده اش را تامین مینمود . هنوز هفت سال از تولد
 ابوالحسن نگذشته بود که پدرش مرد و فرزند را تنها گذارد و خانواده
 ملا موسی بقزوین منتقل شدند . ابوالحسن چون صوتی خوش داشت
 بدنبال استادی میگشت تا بدرک محضر حاجی ملا کریم جناب قزوینی
 استاد معروف آواز نائل آمد . جناب قزوینی با استعداد ابوالحسن خان پی برد
 و در تربیت او همت گماشت . اقبال آذر در جوانی راه تبریز پیش
 گرفت و در مدتی کم ، شهرت یافت و بدربار محمد علی میرزا (ولیعهد)
 معرفی شد . اقبال پس از فوت مظفرالدین شاه بهمراهی ولیعهد بتهران
 آمد و در تعزیه تکیه دولتی خواننده معروفی شد . وی پس از عزل
 محمد علی میرزا بدستور ستار خان سردار ملی دوباره بتبریز برگشت .
 بعد در دوره احمد شاه بلقب اقبال السلطان نائل شد و مجدداً بتهران

آمد . سپس خواننده مخصوص محمد حسن میرزای قاجار (ولیعهد) شد و با وی مجدداً به تبریز رفت و بعدها در همان شهر مشغول خدمات دولتی شد.

وی را تنها تعزیه خوان نباید دانست زیرا خواننده مجلسی هم



(شماره ۱۱۷) ابوالحسن اقبال آذر
(اقبال السلطان)

بود و پس از آشنائی با درویش خان و سایر نوازندگان مشهور يك سفر هم برای پر کردن صفحه همراه آنها بتفلیس رفت. در سالهای بعد با علی اکبر شهنزای دوستی یافت و با او نیز صفحاتی ضبط کرد. نگارنده يك بار در سال ۱۳۱۷ از محضراو در تبریز استفاده کرد. در سال ۱۳۲۴ هم که هیئت ارکستر انجمن موسیقی ملی به تبریز رفت ، وی شهردار بود

و برای پیشرفت کنسرت های انجمن کمکهای شایسته نمود. آخرین بار هم در سال ۱۳۲۶ که برای بازدید مرکز پخش صدای تبریز مأموریتی در آن شهر داشتم ، صدایش را شنیدم که هنوز هم خوب میخواند .

روش اقبال در خواندن آواز از سبک تعزیه بهره داشت یعنی بلند میخواند و با تحریر و مانند تعزیه خوانها توجه زیادی بکیفیت ادای شعر نداشت . از آهنگ های ضربی به تصنیف چه شور های عارف و تصنیف

قدیمی دیگری در اصفهان (۳) علاقه فوق العاده داشت و جز این دو آهنگ
نغمه ضربی دیگری نمیخواند .

رضاقلی میرزای ظلی و ابراهیم بوذری هر دو از شاگردان اقبال
هستند که از تعلیمات او بهر مند شده اند .

شهریار شاعر معاصر غزلی در وصف اقبال ساخته است که چند
شعر آن درین جا نگاهشته میشود :

گرفت رونق از اقبال ، کار موسیقی

شکفت از گل رویش ، بهار موسیقی

نه صوت اوست بگویم که گیسو افشانند

بکوهسار هنر ، آبشار موسیقی

درین خزان فضیلت ، هزار دستانیست

فکنده غلغله بر شاخسار موسیقی

صفای سینۀ او جلوه داده آینه وار

جمال شاهد لاله عذار موسیقی

بشوق زمزمه چشمه سار سینۀ اوست

که لاله بشکفتد از لاله زار موسیقی

بس افتخار کنم زین غزل که بسرودم

بافتخار تو ، ای افتخار موسیقی

۳- تصنیفی است که با این شعر آغاز میشود:

ایران، هنگام کار است برخیز و بین ایران

وقت بوس و کنار است هشیار نشین ایران

گوینده شعر را نمی شناسم ولی همینقدر میتوانم بگویم که هنگام کار،

وقت بوس و کنار نیست!

روضه خوانی - ذکر مصائب و اراده بر امام حسین علیه السلام موجب پیدایش آثاری از نظم و نثر فارسی شده است که صرف نظر از مرانی عامیانه، برخی از آنها مانند ترکیب بند محتشم کاشانی که قبلاً ذکر شد از لحاظ ادبی نیز خالی از اهمیت نیست. همچنین گذشته از تعزیه یا نمایشهای مذهبی که شرحش گذشت، موضوع روضه خوانی یعنی ذکر وقایع حزن انگیز کربلا هم خالی از اهمیت نمیباشد زیرا درین قسمت نیز موسیقی نقش مهمی داشته است.

ادوارد براون مینویسد: وجه تسمیه روضه خوانی آنست که قدیمترین و معروفترین کتابی ازین سنخ، روضه الشهداء نام داشته و تألیف حسین واعظی کاشفی (متوفی اوائل قرن دهم هجری) است. سابقاً قرائت این کتاب را روضه خوانی میگفته اند. بعدها این اصطلاح، بر خواندن کتب دیگر از قبیل «طوفان البكاء» یا «اسرار الشهاده» نیز اطلاق شده است. (۱)

روضه خوانی یا قرائت کتاب روضه الشهداء و سایر کتابهای متشابه از بالای منبر، از دوره صفویه شروع شد و چنانکه قبلاً اشاره نمود بر تعزیه خوانی مقدم است. چون این نوع عزاداری اکنون هم معمول است ضرورتی نیست که در باب آن سخنی گفته شود، همینقدر اشاره میکنم که معمولاً اهل منبر دو طبقه بودند: یکی واعظین که بعد از خطبه افتتاحیه و طرح کردن یکی از آیات قرآن، وارد تحقیق در اطراف آیه میشدند و با ذکر امثال و حکم، مطالب عالی اخلاقی و مذهبی را تشریح و توضیح مینمودند و با خواندن اشعار مناسب، موضوع را دلنشین میساختند و در آخر هم بذکر مصیبت میپرداختند. دسته دوم روضه خوان بمعنی

اخص که منبر را بسلام برسید الشهداء شروع میکردند و بی فاصله وارد ذکر مصیبت میشدند. برای این دسته که آنها را ذاکرین میگفتند، آواز خوش و اطلاع از موسیقی جزء لوازم کار بود زیرا هر کدام بهتر میتوانند اشعار را بکمک نغمات، بهتر جلوه دهند، منبرشان مستمع زیاده‌تری پیدا میکرد. حتی اغلب ذاکرین، مردمان باسوادی بودند و از عهده موعظه هم که اطلاعات بیشتری لازم داشت، بخوبی برمیآمدند.

در میان اهل منبر کسانی بودند که از لحاظ اطلاعات
روضه خوانهای
خوش آواز موسیقی و آگاهی از ردیف و آواز بمقام استادی رسیدند. حتی برخی از آنها در مجالس انس نیز بخوبی از عهده خواندن آواز برمیآمدند. از جمله میتوان اشخاص زیر را که استادان معمر امروز محضرشان را درك کرده و استادیشان را قبول دارند، ذکر کرد. هر چند قبل از آنها هم بسیاری بوده‌اند که چون نامشان ثبت نشده است از یاد رفته‌اند.

سه تن از برگزیدگان این طبقه حاج تاج نیشابوری (تاج الواعظین) و حاج میرزا لطف‌الله اصفهانی (معروف بدسته بنفشه) و شیخ علی زرگر هستند. مخصوصاً اهل موسیقی حاج تاج را هنرمند بزرگی میدانند و از تأثیر مجلس روضه او، داستانها نقل میکنند. از جمله شنیده‌ام وی روزی در تکیه سادات اخوی، همه را مجذوب صوت غراء و دلنشین و مؤثر خود کرده است. شرح حکایت ازین قرار است که حاج میرزا لطف‌الله بالای منبر بوده است و با صدای دلکش خود بقدری خوب مجلس را اداره نموده که همه تصور کرده‌اند بعد از او دیگر کسی از عهده جلب توجه حضار بر نخواهد آمد. بهمین جهت صاحب مجلس دستور چای و قلیان

میدهد. درین موقع حاج تاج وارد مجلس روضه میشود و شیخ علی زرگر که او هم استاد ماهری بوده است مطلب را با اطلاع او میرساند و بوی میگوید: تصور نمیکنم بعد از هنر نمائی حاجی میرزا لطف الله، بتوانی شوری در دلها بر افکنی. حاج تاج فکری میکند و میگوید: من فقط سه شعر با آواز میخوانم و امیدوارم که از عهده بر آیم. پس از صرف چای، در موقعی که مجلس روضه پر از همهمه بوده است، حاج تاج بمنبر میرود و اولین شعر را چنان با صوت جذاب دل انگیز خود میخواند که همه اهل مجلس ساکت میشوند و پس از دو شعر دیگر که آنها را با کمال مهارت بسبک خوانندگان نامی با تحریرات و غلت های مناسب میسراید، از منبر پائین میآید و بشیخ علی زرگر میگوید: حرف حساب دو کلمه بیشتر نیست و او هم استادی تاج را ستایش میکند. گویند بقدری مردم، مجذوب آواز وی بودند که همینکه از منبر پائین میامد، اکثر حضار پیا میخواستند تا خود را بمجلس دیگری که او بنا بود بخواند برسانند و از صوت دلنشین وی استفاده کنند.

شنیده ام که حاج تاج مرد سخندان موقع شناسی بوده است، حتی يك بار گفته بود: اکثر شنوندگان نادانند و نمیدانند واعظ چه میگوید زیرا اهل منبر بزبان آنها سخن نمیگویند و فضل فروشی میکنند. آنگاه شرط بسته بود که در سر منبر اباطیلی بیافد و چنان کلمات مهمل را با آواز خوش بسراید که کسی ملتفت نشود و همین کار را کرده و شرط را برده است. باید گفت درین جا هم آواز خوش موجب موفقیت او شده است.

دیگری میگفت: جمعی از دوستان تاج در باغ سالاریه رشت مجلس بزمی داشتند، اتفاقاً اوهم میرسد و بی خبر وارد میشود. ضرب را بدست میگیرد و با وضعی چنان مطلوب و دلنشین شعر مصیبت می-خواند که همه را مجذوب میکند سپس با آهنگی مناسب و اشعاری جانگداز، وضع بردن اهل بیت پیغمبر را از کربلا بشام بطوری دلفریب ادا میکند که همه بگریه میافتند و مجلس سرور و شادی بمحفل عزاداران شبیه میشود. این حکایات ذکر شمه‌ای از تأثیر صوت دل‌انگیز حاج تاج بود. شاید بسیاری دیگر از اهل منبر در فن خود از او مهارت بیشتری داشتند ولی تأثیر صوت تاج و اطلاعات وسیعی که در موسیقی داشت ویرا در زمان خود، سرآمد دیگر وعاظ و اهل منبر قرار داده بود.

گویند حاج تاج در او آخر عمر جنون پیدا کرد و بلباس اهل فقر درآمد و بسیدی وحدی نام که کیمیاگر بود و از علم اعداد اطلاع داشت دلبسته شد و مرید او گردید ولی بعد از چندی حالش متقلب شد و از کرده خود پشیمان گردید.



از خانواده ملك تفرشی نیز چهارتن بخوش صوتی شهرت داشته‌اند:
۱ - سید حبیب‌الله تفرشی (ملك الواعظین) که پدر این خاندانست.

۲ - سید عزیزالله (ملك، الذاکرین) که از قضات تمیز بود و اطلاعات موسیقی و صدای دلپذیر او را کسانی که شنیده‌اند بسیار تحسین نموده‌اند. ناامبرده در حدود سال ۱۲۹۳ فوت کرد.

۳ - فرزند دیگر سید حبیب‌الله، سید محمد (سراج الذاکرین)

نیز اهل منبر و خوش آواز بود (تاریخ وفات ۱۲۸۹)

۴- از همین خانواده، شخص دیگریست بنام «سیدعباس معاون» ولی در مقام هنری، از سیدعزیز ملک پائین تر است. از خانوادهٔ سیف نیز سه تن را نام میبرند:

سیف الذاکرین تبریزی و دو فرزندش مجد سیف و ناصر سیف. دیگر از اهل منبر که اهل موسیقی بوده‌اند شیخ حبیب‌الله شمس-الذاکرین کاشی است که استاد ابراهیم بوذری بوده و شیخ عبدالحسین تبریزی که شاگرد اقبال السلطان است.

سید محمود واعظی و لسان طالقانی و اعتماد شیرازی و شیخ اسدالله (امین الواعظین) نیز شایستهٔ ذکر میباشند.

خانوادهٔ رسائی نیز همه اهل منبر و خوش آواز بوده‌اند چنانکه میرزا طاهر ضیاء رسائی (ضیاء الذاکرین) در خواندن آواز و تصنیف و گرفتن ضرب نیز مهارت داشته است و تصنیفهای قدیمی معروف به کار اهل را نیز بسیار خوب میخوانده و عمر دراز هم یافته است. غلامحسین بنان خوانندهٔ امروز، از شاگردان اوست.



دیگر از کسانی که اهل منبر بوده و صوتی خوب داشته سید محمد رضای بدیع معروف ببدیع المتکلمین کاشی است که در حدود سن بیست سالگی با پدرش سید حسن سلطان الواعظین بهران آمد و با خانوادهٔ سید علی اکبر شمس الواعظین کاشی که از اساتید منبر بود و صدائی خوش داشت وصلت کرد. سید علی اکبر فرزندی داشت بنام سید یحیی (سعید الواعظین) که بهترین صدا را داشت و مردی ملا و

دانشمند بود و در انتخاب اشعار و مضامین مناسب هنگام منبر رفتن شهرتی بسزا داشت ، صدایش رسا و بر موز موسیقی کاملاً واقف بود و در حدود ده سال پیش فوت کرد .

سید محمد رضای بدیع دستگاه دان کاملست و هنوز حیات دارد. سید جواد بدیع زاده که از وی بعدها سخن گفته خواهد شد فرزند اوست . محمد رضا که از جوانی خوش آواز بود ، سبک درست خواندن را از منسوبین خود مانند شمس الواعظین و سعید الواعظین همچنین حسین حاج غفار کاشی که خواننده و استاد شیخ حبیب الله شمس الذاکرین بود ، فرا گرفت و در زمره ملاحی متجدد و آزادیخواه بود که در اوایل دوره مشروطه با حسن صوت و گفتار گرم خود هواخواهانی یافت و مخصوصاً در استبداد صغیر بموجب نامه‌ای که از آیت الله وقت یعنی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (پدر کفائی ها) از نجف دریافت کرد ، علم مخالفت با محمد علی شاه بر افراشت و از طرف انجمن فاطمیه که در تهران برای اعاده مشروطیت اقدام میکرد ، مأموریت یافت که بهر طریقی بتواند در تحریک احساسات مردم پیشقدم شود . وی بعدها در دوره ناصر الملک نایب السلطنه فکری عجیب بخاطرش رسید: انار بار الاغ کرد و در خیابانها اشعار مناسبی را که پسر عمویش سید احمد خاوری درین موضوع ساخته بود با آواز بخواند : بهمین جهت به سید اناری معروف شد :

ای زبودت، قدرت یزدان پدیدار، ای انار

ای ز جودت ، بر نهال فیض حق بار، ای انار

ای درونت، چون دل مشروطه خواهان غیور

هست از فضل خدا ، پر در شهوار ، ای انار

گر که الکاسب حبیب الله بود ، قول رسول

مفتخوار ، از کسب دارد پس چرا عار؟ ای انار

مردم بدور او گرد آمدند و تأثیر موسیقی چنان آنها را مجذوب

کرد که همه یاران او شدند و حامی مشروطه خواهان گردیدند . در

دفعهٔ دیگر هم که از طرف دولت وقت « نمک » بانحصار در آمده

بود که برخلاف میل مردم بود، قصیدهٔ دیگری را بهمین شیوه خواند که

يك بيت آن چنین است :

گشت تا از دفتر مالیه نامش حك، نمك

بر فقیران کرد عیش افزون و غم اندك، نمك

شعر فوق نیز از خاوری است که در آن زمان روزنامه مینوشت و

نامه هایش در اثر مخالفت دولت وقت توقیف میشد . در حقیقت

میتوان گفت تنها دفعه ایست که شعر و موسیقی و آواز خوش از لحاظ

تبلیغات بکار برده شده و حسن تأثیر داشته است. متأسفانه ما از اثر شگرف

این دو هنر مخصوصاً از جنبهٔ ارشاد و تبلیغ غافلیم ، در صورتیکه میبایست

ملل دیگر چه استفاده های شایانی ازین راه میکنند و ما انتظار داریم با

تبلیغاتی که جز تظاهر و حرف بی عمل چیزی نیست ، همان اثر را بدست

آوریم و توفیق نمییابیم . تبلیغ صحیح چیز دیگریست و آنچه ما بر آن

نام ارشاد گذارده ایم بگزافه سرائی و ظاهر سازی بیشتر شباهت دارد،

بهمین جهت اثر مطلوب و نتیجه مفیدی هم از آن مشهود نمیکردد .



نوحه خوانی - دسته های عزاداران حسینی که سابقاً در خیابانها

راه میافتاد و چندی متروک شد و دوباره مدتیست این رسم عزاداری تجدید

شده است ، از لحاظ نوحه خرائی با موسیقی ارتباط دارد منتها در گذشته نوحه خوانهای خوب پیدا میشدند که بنغمات موسیقی هم آشنائی داشتند و آهنگهای نوحه را بسینه زنها و پامنبری خوانها میاموختند ولی حالا نوحهها بازاری شده و کمتر نغمه دلفریبی دارد .

عبدالله مستوفی در تاریخ این شیوه عزاداری مینویسد :

این عزاداری از عرب باسلام و ایران، آمده است . پادشاهان شیعی مذهب ، تظاهر بشعارهای این مذهب را برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود که ازین بردن راه و رسم خلافت بود ، وسیله قرار داده بودند . از جمله دسته گردانی روز عاشورا بود که از زمان عضدالدوله دیلمی شیوع یافته است . بعد از دیالمه ، هر وقت تشیع در ایران رواجی میگرفت ، دسته گردانی هم براه میافتاد تا بالاخره از مراسم عزاداری محسوب شد . شاید در زمان دیلمیها بجهت نمایش عده شیعهها در مقابل اهل سنت و جماعت ، این کار ، لازم و ممکن بود یکی از شعائر مذهب شیعه بشمار بیاید ولی در دورههای بعد که اکثریت و بالاخره تمام مردم ایران شیعه شده بودند ، پیروی این شعائر البته کار لازمی نبود ولی چون عادت شده بود و ضرری هم بجائی نمیرساند یکی از ارکان عزاداری محسوب گردید... بالاخره در دوره مظفرالدینشاه ، کار بالا گرفت و شبیههای وقعه طاف را از مخالف و مؤالف ، ساخته بر اسب و شتر سوار میکردند و همراه این دسته ها میگرددانند و حتی در دوره مشروطه ، این دسته گردانی برای انتشار اسم و کیل و وزیر ، سهل است برای نیل بمقام سلطنت هم وسیله گردید . البته همینکه کار باینجاها رسید ، حشو و زوائد ، بیشتر از اصل مقصود ، خود نمائی میکند و موضوع رقابت اهل این محله بامحله

دیگر هم در کار آمده است (۱)

اشعار نوحه - گذشته از اشعار بازاری که معمولاً در نوحه خوانی بکار میرود، بعضی از شعرای معروف، اشعار خاصی هم برای نوحه سرائی گفته‌اند که از جمله بهترین آنها باید مرثیه‌های مذهبی یغمای جندقی شاعر معروف را ذکر کرد. وی ظاهراً مبتکر سبکی است در مرثیه سازی که آنرا نوحه سینه زنی میگویند و بواسطه کوتاهی و بلندی مصرعها، برای آهنگ موسیقی متناسب میباشد و به همین جهت بطور نوحه با نغمه‌های مخصوص خوانده شده است. اینک برای نمونه چند بیت از گفته‌های یغما را ذکر میکند و بطوری که ملاحظه میشود، این اشعار، بمنظور نوحه خوانی در نوع خود بی نظیر است:

میرسد خشک لب از شط فرات اکبر من	نوجوان اکبر من
سیلانی بکن ای چشمه چشم تر من	نوجوان اکبر من
تا ابد داغ تو ای زاده آزاده نهاد	تتوان بردز یاد
از ازل کاش نمیزاد مرا مادر من	نوجوان اکبر من

شکوه از چرخ ستم گر چکنم گر نکنم	چکنم گر نکنم
گله از گردش اختر چکنم گر نکنم	چکنم گر نکنم
غم عباس بلا کش چه کشم گر نکشم	چه کشم گر نکشم
ناله بر حسرت اکبر چکنم گر نکنم	چکنم گر نکنم

کوه و صحرا خصم و شاه کم سپه تنهادریغ	وادریغ ، نصرت اعدادریغ
قلب ایمان را شکست و نصرت اعدادریغ	وادریغ ، نصرت اعدادریغ
آه کز بی دولتان دین بدنیا باخته	تاخته، گشت کارش ساخته
پادشاه کشور دین خسرو دنیا دریغ	وادریغ ، نصرت اعدادریغ



محشری بینم عیان در هفت کشور، آسمان	آسمان شرمی آخر آسمان
شام عاشورا است این با صبح محشر، آسمان	آسمان شرمی آخر آسمان
آفتابی شد ز دورت تیره اختر، آسمان	، ، ،
با چنین دوران نگر دی کاش دیگر، آسمان	، ، ،



از جمله کسانی که معلم این فن بوده اند از میرزا محمد مکتب دار اصفهانی نام میبرند . در زمان او پامنبرها که قبل از واعظ در پائین منبر نوحه میخواندند همچنین اشخاصی که میخواستند آهنگهای نوحه سینه زنی را خوب فرا گیرند ، نزد او میرفتند و طرز صحیح خواندن اشعار نوحه را فرا میگرفتند . چنانکه ملاحظه میشود باین ترتیب ، خواندن نوحه ، فنی بشمار میآمده است و باید این کار را از اشخاصی که اهل اطلاع بودند یاد بگیرند و البته نوحه هائمی که باین روش خوانده میشد ، اثر مطوبتری داشت .



اذان و مناجات - چون اذان مقدمه نماز است ، بنا بر این از صهر اسلام ، گفتن آن معمول بوده است و برای اینکه در دل اهل ایمان تأثیر بیشتری داشته باشد و مؤمنین را برای اجرای فریضه دینی باخبر کند ،

از قدیم رسم چنین بود که اذان گو، خوش آواز باشد و از جای مرتفعی مثل گلدسته مساجد با صدای بلند و صوتی خوش اذان بگوید اذان اغلب در آواز ترك و شور و شهناز گفته میشود و اذان گوی ماهر اگر به موسیقی آشنا باشد، البته شنوندگان بیشتری خواهد داشت و کلامش مؤثرتر خواهد بود. در دوره های اخیر حاج قربان خان تعزیه خوان، اذان گوی دربار بوده است. معروفست که سید حبیب الله چاله حصار، برای انیس الدوله زن سوگلی ناصرالدینشاه اذان میگفته. شاه صدایش را شنیده و پسندیده و باو گفته است که از عهده خواندن آواز هم برمیاید؟ سید حبیب الله جواب داده است که اهل موسیقی هستم ولی نمیتوانم زیاد بلند بخوانم. بعد بدستور پادشاه، شروع بخواندن آواز میکنند و شاه او را « ملایم حضور » خطاب میکند و بعد ها هم لقب ضیاء خلوت میگیرد.

اما مناجات که يك نوع اظهار عبودیت و شکرگزاری بدرگاه

پروردگار است، راز و نیاز است که مردم خدا

شناس در خلوت با کردگار خود میکنند و بهترین

نمونه آن مناجاتهای خواجه عبدالله انصاری

است که به نثر فصیح فارسی نوشته شده و در

نوع خود بی نظیر است. ولی مناجات خوانها

وقتی در نیمه های شب از نقاط مرتفع و بالای

گلدسته های مساجد اسلامی میخوانند معمولا

اشعاری در خدا شناسی و اندرز و نصیحت را

میسرایند و آنها که صدای خوش دارند، آهنگ



(شماره ۱۱۸)

سید حسین عفتلیب اصلهائی

و الفاظشان در دل شنوندگان تأثیر بسزا دارد. براستی وقتی کسی با

سبك مطلوب دلپذیری مناجات میکند و صوتش آدمی را از خواب غفلت بپوش میآورد، بهترین وسیله تزکیه نفس و بیداری روانست. بخصوص مناجات کننده‌ای که بر موز موسیقی واقف باشد و اشعار را در گوشه‌های مختلف و متنوع دستگاہها بخواند: مانند سید حسین عابدلیب اصفهانی که درین فن مهارتی بسزا داشت و هنگامیکه در کلدسته مسجد سپهسالار تهران در شبهای ماه رمضان مناجات میکرد، همه خفتگانرا بپوش میآورد و مجذوب میکرد.

آواز خوانی

شعر و موسیقی - موسیقی و شعر از دیر باز با یکدیگر توأم بوده اند. هر چه فن موسیقی ترقی کند، احتیاجش بشعر کمتر میشود تا وقتی که بتواند بی کمک آن از عهده بیان منظوری بر آید ولی هیچگاه از آن بی نیاز نخواهد بود، بخصوص در کشور ما که هنوز هم شعر جزء لاینفک موسیقی است و همواره کلمه ساز و آواز با هم بکار برده میشود. درینکه کدام از دو هنر شعر و موسیقی بهم محتاج تر میباشد، قدمای زیاد بحث کرده و باین نتیجه رسیده اند که شعر بی آهنگ، کامل ولی موسیقی بدون شعر از بیان مطلب عاجز است، چنانکه امیر خسرو دهلوی شعر را بعروس تشبیه کرده و نغمه را زیور آن دانسته است:

نظم را حاصل عروسی دان و نغمه زیورش

نیست بی عیب اعرس خوب، بی زیور بود (۱)

(۱) گویند نوازنده ای با امیر خسرو دهلوی بحث میکرد که مقام شعر از موسیقی پائین تر است. امیر خسرو که از علم موسیقی هم آگاه بود، این قطعه را سرود.

مطربی میگفت خسرو را که ای گنج کمال

علم موسیقی ز جنس نظم نیکوتر بود

زانکه این علم است کز دفتر بیاید در قلم

و آن بدشوارست کاندرا کاغذ و دفتر بود

باسخس دادم که من در هردو معنی کاملم

هر دورا سنجیده بر وزنی که آن درخور بود

نظم را کردم سه دفتر، و بر بتحریر آمدی

علم موسیقی سه دفتر بودی ار باور بود ←

این طرز تفکر برای آنست که موسیقی ما يك صدائی بوده و كاملاً از عهدهٔ بیان مقصود بر نیامده است . باینجهت شعر را بكمك گرفته است تا در پرتو آن بهتر بتواند جلوه گری کند . اما چنانکه نوشتم هرچه فن موسیقی ترقی کند این نیازمندی کمتر میشود چنانکه موسیقی سنغیك اروپائی هیچ احتیاج بشعر ندارد و کسانیکه این نوع موسیقی را خوب درك میکنند ، میتوانند ساعتها خاموش بنشینند و تنها بناوهای ارکستر گوش دهند و هزاران مناظر زیبا و حکایات شیرین از خلال زیر و بمهای آن بشنوند و ببینند . اما موسیقی وقتی فقط از يك نغمه تشکیل شود و هنر نوازندگی هم در اثر کمی جنبه های علمی ، محدود باشد ، زود تر شنونده را خسته میکند و تنها شعر ، میتواند جبران این نقص را بنماید بخصوص اشعار غزل که رابطهٔ بسیار نزدیک با نعمات ملی ما دارد و اوزان آن را با ضربهای موسیقی ما ، بستگی و الفت قدیم میباشد . بهمین مناسبت مهمترین رکن موسیقی ایرانی را باید آواز دانست که هنوز هم این پیوستگی دیرین برقرار است .

آواز - شنوندگان موسیقی ایرانی وقتی آوازا میشوند ، توجه

→ فرق، من گویم میان هردو معقول و درست

گر دهد انصاف ، آن کز هردو دانشور بود

نظم را علمی تصور کن به نفس خود تمام

کو ، نه محتاج اصول و صوت خنیاگر بود

گر کسی بی زیروبم ، نظمی فرو خواند رواست

نی بمعنی هیچ نقصان ، نی بنظم اندر بود

ور کند مطرب بسی هوهو وهاها درسرود

از برای شعر ، محتاج سخن گستر بود

نظم را حاصل عروسی دان و نغمه زیورش

نیست بی عیب از عروس خوب بی زیور بود

کامل بشر دارند که معنی و مفهوم آنرا درست درک کنند و گویای این تفاهم وقتی شعر با نغمه موسیقی خوانده میشود، بحد کمال میرسد ولی تعجب میکنم با اینحال چرا اکثر خوانندگان قدیم، آنقدر که توجه بچه‌چپه و غلت و تحریر داشتند، متوجه صحیح ادا کردن الفاظ نبودند چنانکه صفحاتی که از آواز آنها در دسترس میباشد بهترین شاهد این مطلب است. شاید بی سوادی اغلب خوانندگان که خود بدرستی معنی شعر را نمی‌فهمیدند، یا هنر بلند خواندن که رسم زمانه بود و خواننده کمتر میتواند در اوج، کلمات را درست ادا کند، یکی از موجبات این سبک شده است. بر عکس در میان آواز خوانهای گذشته هر کدام سواد بیشتر داشته و مقصود شعر را بهتر درک کرده و کمتر فریاد کشیده‌اند، آوازشان هم مطلوبتر است. بطور کلی میتوان گفت: آنها که در مکتب تعزیه تربیت شده‌اند، بیشتر علاقه ببلند خواندن داشته‌اند و سبک خواندنشان هم امروز مطلوب ما نمی‌باشد. بهمین سبب تعزیه خوانها را هر چند بسیاری از آنها کاملاً بموسیقی وارد بوده و جزء آواز خوانها بشمار می‌آیند، در فصل گذشته نام بردم و درین جا میخواهم از آواز خوانهایی گفتگو کنم که پیرو سبک شیبه خوانی نبوده و غزلها را در مجالس انس، همراه با ساز خوانده‌اند.

خوانندگان قدیم - موسیقی دانا و مخصوصاً خوانندگان مسن امروز، نام بسیاری از آواز خوانهای قدیم را میبرند که در موسیقی استاد بوده‌اند. یا آنها را دیده و صدایشان را شنیده و یا چون در دوره جوانی آنها نیز رسته‌اند. وصف آنها را از استادان خود شنیده‌اند. بهر حال نگارنده نام آن عده‌ای را ذکر میکند که موسیقی شناسان طرفاطمینان،

اسم آنها را بخاطر داشته و برایم نقل کرده اند .
 از خوانندگانی که قدیمتر بوده و موسیقی دانه‌های معمر امروز نیز
 آنها را ندیده اند اشخاص زیر را نام می‌برند که در آواز مهارت داشته‌اند:
 از اصفهانیها درویش حسن که شاید گوشه حاجی حسنی که در اغلب
 دستگامها نواخته میشود از او باشد . همچنین میرزا حسن خاکی بزرگ
 و میرزا ابراهیم خاکی کوچک و رحیم زری باف که خواجه سفید بوده و
 رحیم خواجومی که در آواخر عمر گوشش سنگین شده است . همچنین
 ابراهیم آقا باشی که سید رحیم و نایب اسدالله نی زن و علیخان دهکی
 (پسر حسین دهکی بازیگر) شاگرد او بوده اند .

از شهرهای دیگر خدا مراد که می‌گویند همایون را کسی به آن
 خوبی نخوانده و مولا موسی مرد رشتی و حسین درشکه چی رشتی و
 حسن خان فکلی که عکس او در صفحه ۶۵ قبلا بنظر رسیده است
 و آقا جان ساوه‌ای استاد حاجی ملا کریم جناب قزوینی و حاجی حکیم
 تهرانی و صادقخان نواب که نخست از غلام بچه‌های عزیز السلطان بوده
 است .

متأخرین - ازین طبقه سید عسکر کردستانی و شهاب اصفهانی را
 نام می‌برند . دیگر میرزا حسین ساعت ساز اصفهانی (۱) و اسدالله خان
 خازن الممالکی که با منتظم الحکما (نوازنده سه تار) مانوس بوده و
 صدای بم گیرنده‌ای داشته و میرزا شکرالهمسه‌ای خواننده میرزا غلام -

(۱) معروف به خضوعی که شغل موسیقی داشته و کار ساعت سازی
 وسیله تفریحش بوده است . وی در حدود ۲۵ سال در تهران و بقیه عمر را
 در اصفهان بسر برده و در سال ۱۳۲۳ در سن هفتادسالگی در مولدش فوت
 کرده است .

رضای شیرازی (نوازندهٔ تار) که عکس او در صفحه ۱۳۸ بنظر میرسد.
 همچنین سید رحیم دیگر معاصر سید عبدالرحیم اصفهانی و زمان
 برادر عیسی آقاباشی و میرزا حبیب اصفهانی (معروف بحیب شاطر
 حاجی) که در جوانی بیمار و صدایش خراب شد، ولی قبلا صوت



(شماره ۱۱۹) زمان (برادر عیسی آقاباشی)

دلنشینی داشته است . وی باعارف نیز مانوس بوده و استادعلینقی وزیر
 او را پنجاه سال قبل در اصفهان دیده و از حسن سلیقه اش تحسین میکند
 همچنین جناب دوماه ندیم که چند صفحه از او در کارنامه و حیرت قصاص

لحنی که عکسش را در صفحات آتی مشاهده خواهید کرد و حسینعلی تکیسا که تعزیه خوان بود و در آواز خوانی بسبک بزم نیز مهارت دارد و چند صفحه از او موجود است. از استادان معروف آواز سه تن را ذکر میکنند که اینک جدا گانه از هر يك نام میبرم :

۱ - شیخ محمود خزانه که طاهر زاده او را در منزل عمادالکتاب در حدود ۴۵ سال قبل دیده است . عماد سنتور میزد و شیخ محمود با این که پیر مرد بود با صدای پست، افشاری خوانده و بسیار خوب از عهده برآمده است . گویند مردی بود مستغنی و دارای عفت نفس . موسی معروفی از قول مقبل دیوان چنین حکایت میکند که ناصرالدینشاه وصف شیخ محمود خزانه را شنید و باستماع آواز او اظهار اشتیاق کرد و به حاجب الدوله گفت موجبات این کار را فراهم آورد . حاجب الدوله ، نامبرده را دعوت کرد . ایام ماه رمضان بود و از او خواهش شد که چند شعری بسبک مناجات بخواند . شیخ محمود نخواند . آواز خوانی از اهل کاشان حضور داشت و گفت : معلوم میشود ایشان از عهده خواندن بر نمیایند زیرا اگر میتوانستند ، اینهمه اگر اه نداشتند و خود شروع به خواندن کرد . پس از اتمام اشعار ، شیخ محمود نتوانست ساکت بماند و درمایه بلند ، شروع بخواندن کرد که همه را مفتون و مجذوب ساخت شاه که در آن نزدیکی بود ، آوازش را شنید و يك نعلبکی بر از پول زرد برای او هدیه فرستاد . شیخ محمود که مرد متعین بی نیازی بود ، یکی برداشت و گفت : همین يك اشرفی بعنوان دست لاف ، کافیت و به باقی آن ، مرا احتیاجی نیست . اگر این داستان درست باشد ، باید گفت این مرد ، هنرمند واقعی بوده و قصد هنر فروشی نداشته است . میگویند

بعدها ناصرالدینشاه باو گفته بود، در ایام ماه رمضان در یکی از مساجد مناجات کند و این پیشنهاد، موجب آزردهی خاطر او شد چنانکه شهرت دارد دندانهای خود را کشید تا مجبور بانجام تقاضای پادشاه نشود. در هر حال نامبرده بنام یکی از بزرگترین استادان فن آواز شهرت یافت و از احاطه او در علم موسیقی نیز گفته‌های بسیار شنیده‌ام.

۴- سید عبدالرحیم اصفهانی - که شرحی از داستان او را بعدخواهم نوشت. طاهر زاده میگوید: او سواد حسابی نداشت ولی بنان الملک که اهل ذوق و شعر شناس بود، غزلهای خوب را نخبه کرده باو داده بود و او هم بخوبی آنها را از حفظ داشت و این خود برایش مزیتی بشمار میرفت. وی تنها خواننده‌ایست که طاهر زاده روش او را قابل اقتباس دانسته است.

۳ - علی خان معروف به نایب السلطنه که او را علیخان عضد الملکی یا علیخان حنجر دریده هم میگویند. وسعت صدایش زیاد بود و از بم تا زیر را بر طنین و خوب میخواند. بدستگاههای موسیقی کاملاً احاطه داشت. میگویند آقا حسینقلی بسیار باو احترام میگذارد و او را استاد کامل میدانست. در میان خوانندگان گذشته، تنوع تحریرش از همه بیشتر بود. آهنگهای ضربی میخواند و در آواز ضربی خواندن هم خوش سلیقه بود. کمی نی میزد ولی سواد شعری نداشت. چند صفحه از او باقیست و عکسش را با معاصرین خود، بعد خواهید دید. فرزندش موسوم به اصغر تجلی نیز خوش آواز بود.

ازین سه تن که بگذریم استادی که در سبک خواندن بسیار سلیقه

بخرج داده و ابتکاراتی کرده سیدحسین طاهر زاده اصفهانیست که اینک داستان او را مینگارم :



طاهرزاده - در سال ۱۲۶۱ (۱۳۰۰ هـ . ق .) در اصفهان متولد شد . اینکه میگویند صدا ارنیست در مورد او این طور نبوده زیرا پدرش صوت نداشته و خواننده نبوده است . سیدحسین میدانست که صدا دارد . روزهای جمعه باهمدرسان خود بکنار زاینده رود میرفت . مردم اهل ذوق در گوشه و کنار ساز و آواز داشتند . وی آهنگها را از خوانندگان اقتباس کرده میخواند و چون صوتی ملیح داشت و هنوز بحد بلوغ نرسیده بود ، زنها بدورش گرد میامدند و او را بخواندن تشویق میکردند و این خود وسیله‌ای بود که او درك کند حنجره‌اش گرم و آوازش در شنندگان مؤثر است .

آمدن بتهران - در سن هفده سالگی بتهران آمد . در آن موقع اهل طهران روزهای جمعه بشهر ری (حضرت عبدالعظیم) میرفتند که هم زیارت کنند و هم در مزارع اطراف که در فصل بهار با صفا و طربناک بود گردش نمایند . در آن زمان چندباغ در آنجا بود که همه کس میتوانست بتفریح خاطر پردازد . مردم دسته دسته در چمن زارها و باغها و کنار نهرها و حوالی چشمه علی ، بساط خود را پهن میکردند و مینشستند و اگر با خود غذایی از شهر نبرده بودند از نان و ماست و کباب شاهزاده عبدالعظیم که شهرت بسزا داشت و در بازار آنجا بوفور در دسترس همه بود استفاده میکردند .

من خود بخوبی بیاد دارم که هر کس شب بخانه میامد که - وزه‌ای

ماست هم همراه داشت و گردش در حومه شهر ری بخصوص در فصل بهار و پائیز و سوار شدن ماشین دودی یکی از تفریحات آن ایام مردم تهران بود. بهر حال آن روز که سید حسین بگردش رفته بود تنها ماند. از اطراف، آوازه‌های شنید و بر سر ذوق آمد و بخواندن شروع کرد. همینکه یکی دو شعر خواند چند تن کم کم باو نزدیک شدند و یکی از آنها جلو آمده سلام کرد. در ضمن صحبت معلوم شد او هم اصفهان‌نوست و خود را از خانواده صدری معرفی کرد. سید حسین با او آشنا شد و یکی دو مرتبه هم بمنزلش رفت.

یکی از روزها که بخانه اورفت جوان برازنده خوش چهره‌ای آنجا بود که معلوم شد حسام السلطنه است و ویولن هم میزند. این دو جوان که هر دوسری پرشور داشتند بزودی باهم مانوس شدند و اوقات فراغت را با هم میگذراندند. طاهر زاده در آن موقع آوازه‌ها را میخواند ولی به دستگاهها درست وارد نبود. حسام السلطنه که ردیف را مشق کرده بود، ویولن میزد و سید حسین فرامیگرفت. در آن زمان یک نوع دستگاه بایران آمده بود که آنرا «فونوگراف» مینامیدند. صدا را روی لوله‌های آن ضبط میکردند و همان را میتوانستند دوباره بشنوند. حسام السلطنه یکی ازین دستگاهها هم داشت. روزها دو بدو می‌نشستند، میزدند و میخواندند و لوله میگرفتند. طاهر زاده میگوید: این دستگاه بهترین معلم من بود زیرا صدای خود را می‌شنیدم و هر جا نقصی بنظرم میرسید اصلاح میکردم. درحقیقت موفقیت او در مصاحبت حسام السلطنه و لوله پر کردن بوده زیرا کمتر برای سایر خوانندگان چنین پیش آمده شده است یا اگر هم شده، حس تشخیص خوب از بد را نداشته‌اند زیرا آدمی

اصولاً خود پسند و خود خواهست . معلوم میشود این صفت در او نبوده و
 قوه استنباط هم داشته که بتدریج خودش منقد و ممیز خود شده است .
 پس تا این جا میتوان حسام السلطنه و مخصوصاً دستگاه فونوگراف را
 استادان اولیة سید حسین طاهر زاده دانست .
 حسام السلطنه از شاهزادگان باذوق خوش گذران نروتمند بود .



(شماره ۱۲۰) سید حسین طاهر زاده

هر چند جزء اطرافیان
 مظفرالدین شاه بشمار میامد
 ولی بطوری که خود میگوید
 علاقه ای برفتن دربارنداشت
 یعنی اگر بخوام حقیقت را
 بگویم گردش و تفریح و شب
 زنده داری و مجالس انس
 اهل ذوق و دوستان مجالی
 با و نمیداد . وی رفقای
 صاحب ذوق بسیار داشت
 که همه گرد شمع محبتش

پروانه وار میسوختند . شب ها دور هم جمع میشدند و با ساز و آواز و
 شعر و رقص ، دل خوش میداشتند چنانکه گاه این مجالس شبانه از اطاق
 بگلخانه یا فضای باغ و گلزار و چمن و کنار رودخانه کشیده میشد و یاران
 یکدل و یک زبان ، آنقدر در نورماه می نشستند تا روشنی صبح در آید .
 پس پیداست که روز را باید بخوابند تا خمار دوشین را از سر بدر کنند .

طاهر زاده درین جلسات با مردم صاحب هنری چون میرزا عبدالله و سماع حضور و مجلل الدوله و ناصر همایون آشنا شد و از هر خرمنی خوشه ای چید تا در کار خود ورزیده و ماهر گردید .

نام مجلل الدوله را بردم . باید این نکته را نیز بگویم که او مرد درویش صاحب ذوقی بود که همواره منزلش محل اجتماع برگزیدگان هنر بشمار میرفت . چه خود مرد آداب دان خوش معاشرت دست و دل بازی بود و بقول حسام السلطنه پیاورا بانمک میزد و ضرب هم خوب می گرفت . طاهر زاده بایبشتر موسیقی دانهای معاصر خود در خانه او آشنا شد و از آنها کسب فیض کرد .

داستان سید رحیم - اما داستان خواننده ای که معروفست استاد طاهر زاده بوده است و قبلاً وعده کرده ام که درین باره نیز شرحی بنگارم : دوستان طاهر زاده گفتند سید عبدالرحیم اصفهانی استاد قابلست و شایسته است که طاهر زاده مجلس او را درک کند . خطیب الممالک موجب آشنایی آنها شد و شی آن دو را با هم روبرو کرد . سید رحیم خواند و طاهر زاده دریافت که او تنها کسیست که میتواند استادش باشد . طاهر زاده میگوید : در آن شب میرزا غلامرضای شیرازی تار میزد . باشاره دوستان ، من هم خواندم و سید رحیم خاموش شد . نه اینکه تصور کنید آواز طاهر زاده او را از خواندن بازداشت . سید رحیم مضایقه کرد زیرا فهمید که این خواننده بسیار بالاستعداد است و نخواست او را بفیض رساند . این همان حس حسادت دیرین اهل هنر است که میخواهند هنرشان با رفتن خودشان خاک شود و دیگری را نوایی نرسد . من از این خُلق ناشایست حکایتها شنیده ام که تا ممکن شده از بازگویی آن احتراز جسته ام

ولی در چند مورد نتوانسته‌ام سکوت کنم چنانکه درین جا نیز مهار قلم از دستم رها شد. باری آن شب گذشت ولی طاهرزاده از پای نشست و بدوستانش گفت من نمیتوانم از سید رحیم بگذرم زیرا او تنها کسیست که مرا بمقصود میرساند. عاقبت راهی پیدا شد که سید رحیم را بدفعات دعوت کنند و او را بر سر ذوق آورند که بخواند و طاهرزاده هم دراطاق مجاور پشت پرده بنشیند و کسب فیض کند. این کار عملی شد و این مجلسها مکرر اتفاق افتاد تا طاهرزاده بر موز کار واقف شد و از هنر استاد بطور غیر مستقیم برخوردار گردید.

حال مشاهده کنید که هنرمندان قدیم با چه نیرنگها از استادان حسود زمانه کسب کمال میکردند. متأسفانه امروز این شوقها دیده نمیشود و هنرجویان همینکه چند به به و آفرین شنیدند قانع میشوند و مایه کافی نمی اندوزند و تصور میکنند استاد باید بدنبال شاگرد بیاید. حتی در مدرسه هم که موجبات کسب هنر فراهم است، اشتیاق هنرجو بآن پایه نمیرسد که استاد را بر سر شوق آورد. نتیجه همین است که از رادیوی تهران صداها میشنویم که این حالت را سعدی هم قرنهای پیش بمضمونی خوش سروده است:

زیبم در گوش کن تا نشنوم یادرم بگشای تا بیرون روم

در صفحه ۹۷ اشاره کردم که بقصد اصلاح وضع بی سر و سامان موسیقی رادیو از اهل هنر مشورت کردند. آنها هم نظر دادند که این کاریست فنی و باید از سیاست دور باشد. باری نزدیک بود که مطلب به جایی برسد ولی نمیدانم چه شد که ورق برگشت و موضوع بسکوت گذشت. میگویند: تا پریشان نشود کار بسامان نرسد؛ آیا باید بیش ازین انتظار

پریشانی داشت ؟

مسافرتها - درین هنگام دوره مشروطه در رسید و طاهرزاده که بانجمن اخوت پیوسته بود اولین بار در خانه ظهیرالدوله بیض دب‌دار درویش خان نائل شد و با او دوست صمیمی گردید. چنانکه با وی همسفر شد و برای پر کردن صفحه بلندن رفت. این مسافرت در زمان استبداد صغیر (دوره سلطنت محمد علیشاه) بود. درین موقع مجاهدین در رشت بودند. بخواهش آنها این هیئت سه شب در آن شهر کنسرت دادند. در مراجعت وقتی بکرج رسیدند علینقی خان وزیری که آن موقع افسر قزاق و مأمور کرج بود آنها را بچادر خود دعوت کرد و روزی را بخوشی گذراندند. وقتی طاهرزاده و یارانش بتهران رسیدند مقدمات فتح تهران فراهم شده بود و چند هفته بیشتر طول نکشید که مجاهدین بتهران رسیدند و دوران استبداد صغیر بسر رسید.

طاهرزاده در تمام کنسرت های انجمن اخوت شرکت داشت همچنین در کنسرت‌هایی که بنفع امور خیریه بر پا میشد و در کنسرتی که بمنفعت درویش خان داده شد حضور یافت و با آواز دلنشین خود موجب لطف و رونق کنسرت‌ها را فراهم کرد و هیچگاه منظورش از موسیقی و شرکت در کنسرت، جلب نفع مادی نبود.

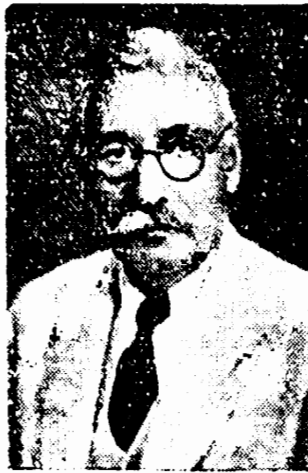
قبل از شروع جنگ بین الملل اول مجدداً همراه درویش و سه تن دیگر برای پر کردن صفحه مسافرتی به تفلیس کرد. این هیئت بتشویق ایرانیانی که در تفلیس بودند کنسرتی هم دادند که بسیار جلب توجه نمود. صفحات سفر لندن را کمپانی «هیزمسترزویس» و سفر دوم را کمپانی

شود ولی بواسطه پیش آمد جنگ، مقدار کمی از آنها رسید. طاهرزاده معتقد است که این صفحه ها بهتر از صفحات سفر اول است زیرا میگوید هوای لندن و مخصوصاً دود زغال که همواره سینه مرا ناراحت میداشت موجب شد که صفحات آن سفر خوب نشود.

سبک طاهر زاده - تنها کسیست که در میان خوانندگان قدیم سبک ممتازی دارد. تحریرهایش متنوع و توجه کامل بدرست ادا کردن شعر بکار برده است. شخصاً ذوق و قریحه داشته و چون مرد با سوادی بوده در انتخاب اشعار و بیان آن دقت نموده است. هرگز بتکرار نغمات علاقه نداشته چنانکه وقتی يك مصراع را دوبار خوانده، هر دفعه آنرا بطریقی دیگر ادا کرده است که مستمع را کاملاً مجذوب میکند. کلمات زائد بی معنی مانند «خدادلم» و «هارا دلی دلی» و ازین قبیل که شیوه دیرین آواز خوانها بوده در شیوه او مترود گردیده است. از همه اینها گذشته حنجره اش هم گرمی و لطف خاصی داشته است. اکنون که بیش از هفتاد سال دارد و صوتی برایش باقی نمانده است که بخواند ولی وقتی با همان صدای گرفته، زمزمه میکند در ادای الفاظ و کلمات و اشعار و سبک خواندن کاملاً ممتاز است، بهترین آواز خوانهای معاصر، او را باستادی قبول دارند و حتی سعی میکنند از روش او تقلید نمایند. صفحاتی از او در دسترس است که هر چند کهنه شده ولی هنوز هم بخوبی معرف سبک او میباشد بخصوص که با تار خوش آهنگ درویش و کمانچه با حالت باقرخان همراه میباشد.

از طاهرزاده پرسیدم که این سبک را از کجا بدست آورد ؟
فکری کرد و درین چند جمله، پرسش مرا پاسخ داد :

گذشتگان دو تهریر بیشتر نداشتند، من سعی کردم تنوع تحریر پیدا کنم. بعد گفت پند لقمان حکیم را که سعدی از زبانش گفته است: «ادب را از که آموختی، از بی ادبان» بکاربستم و هر چه دیگران بدخوانده



(شماره ۱۲۱) طاهرزاده

بودند، تشخیص دادم که بد است و تقلید نکردم. همچنین سعی کردم جنبه خبری و استفهامی اشعار در موقع خواندن مراعات شود و از همه مهمتر چون با فونوگراف سروکار داشتم و صدای خود را می شنیدم، در صدد اصلاح نواقص آن برآمدم.

متأسفانه این استاد شاگردی نداشته است. میگفت بدختری دستگاه شور را تعلیم دادم که مثل خودم میخواند ولی ادامه

نداد و برای کسی هم نخواند. ابراهیم بوذری چندی از من تعلیم گرفت ولی نتوانست سبک استاد اولش اقبال آذر را ترك گوید. بعقیده خودش قمر الملوک با این که شاگرد او نبوده ولی مثل اینکه غیر مستقیم از روش او تقلید کرده است چنانکه میگفت وقتی صفحه اش را شنیدم خیال کردم خودم میخوانم. همین تعریف استاد برای درک اهمیت مقام هنری قمر کافیست تا در موقع خود بداستان او برسم: زنی که در میان تمام زنهای معاصر خود و حتی خوانندگان امروز از همه برتر و والاتر است. بهترین خاطره - خاطرات گذشته يك پیرمرد هنرمند شنیدنیست بخصوص از زبان گویا و گرم طاهرزاده که مطالب را با آب و تاب مخصوص حکایت میکند.

در ضمن صحبت چنین گفت: وقتی دوازده ساله بودم روزی باتفاق یکی از منسویین با چند تن از طلبه‌های مدرسه بخارج شهر اصفهان رفتیم وخواستیم بیاغ «کلادون» وارد شویم ولی چون پسران ظل‌السلطان آنجا بودند میسر نشد. باری تا عصر درمزارع اطراف بگشت و تفرج مشغول بودیم. وقتی شاهزاده‌ها رفتند، وارد باغ شدیم و بعمارتی که رو بفضای زیبای باغ نگاه میکرد وارد شدیم و نشستیم. یکی از همراهان ما شیخ احمد نامی بود که صدای ملیح بسیار گرمی داشت. ما بخلاف کسانی که چند لحظه پیش دراطاق بودند و انواع وسائل زندگانی برایشان آماده بود، هیچ نوع تفریح خاطری نداشتیم، نه خوردنی، نه نوشیدنی، نه بزم و عیش و طرب، اما همراهان، جرگه بامحبت بی ریائی داشتند و تنها بدوستی و هم نشینی و صحبت یکدیگر خاطرشان راخوش میکردند. شیخ احمد کنار ارسی بزرگی که بطرف باغ بود نشست و ابوعطا خواند: آوازی که هیچگاه کیف ولذت آن ازخاطرم محو نمیشود.



دوستی دارم بسیار با ذوق که عاشق موسیقی ایرانیست و همواره اوقات خود را با اهل ساز و آواز میگذراند. محفلی دارد گرم و بی ریا و دلی پر شور و با صفا که هنرمندان را بجانب خود میکشاند. نوای سنتور و آهنگ سه تار و صدای ضربش شیفتگان بی شمار دارد. هر گاه بخانه‌اش رفته‌ام، نوازندگانی با ذوق و خوانندگانی خوش صوت دورش نشسته بودند. میزدند و میخواندند و سخن از شعر و موسیقی میگفتند. نام او را در صفحات قبل با اشاره برده‌ام و از او بعدها بتفصیل بیشتری سخن بمیان خواهم آورد. نامش نور علی برومند است که برای گرد-

آوردن اطلاعات لازم، جهت نکارش این کتاب، مرا کمکهای بسیار نمود و با هر يك از اهل فن که با آنها شناسائی نداشتم، آشنايم کرد. اکنون هم مقصود معرفی او نیست تا موقع آن فرارسد.

یکی از روزها که بخانه‌اش رفتم چند تن از نخبه موسیقی دانان اطرافش نشسته بودند که همه را میشناختم ولی با یکی از آنها سابقه آشنائی نداشتم. دوستی دیگر عکس ویرا قبلا بمن داده بود. خوب که در چهره‌اش دقت کردم، شناختمش.



از برومند پرسیدم این مرد همان موسیقی شناسی نیست که عکسش را دارم؟ گفت چرا، سلیمان امیر قاسمی است.

باری مرا با او آشنا کرد. نزد یکدیگر نشستیم و اندکی باهم سخن گفتیم. میگفت در سال ۱۲۶۳ بدنیاً آمده و از جوانی آوازی خوش داشته و با خوانندگان معاصر خود چون علیخان نایب السلطنه و طاهر -

(شماره ۱۲۲) سلیمان امیر قاسمی

زاده و میرزا حسین ساعت ساز آشنا بوده و عیسی آقا باشی را باستادی انتخاب کرده و مدتها از وی تعلیم گرفته است. با میرزا غلامرضای شیرازی هم مانوس بوده و شوقی وافر بشنیدن تاراش داشته است.

آهسته از برومند پرسیدم، آیا این مرد هفتاد ساله هنوز هم شوق خواندن دارد؟ - گفت جای خالی بود، پیش ازینکه باینجا بیائی يك

دستگاه ماهور خواند و بسیار خوب از عهده بر آمد . سه تار را دست نورعلی دادم و او هم در آمد سه گاه را در پرده چپ كوك آغاز کرد . -
 بیرومند گفتم آیا این مایه برای او زیاد نیست؟ - گفت کمی صبر کن و با گوشه چشم با میرقاسمی اشاره کرد . وی نخست در بم و سپس در اوج غزلی از سعدی را با این شعر شروع کرد :

دیده از دیدار خوبان بر گرفتن مشکل است

وقتی به مخالف رسید و فرود آمد ، گفت خواندم ولی این مایه جوانی من بود . - الحق خوب از عهده بر آمد ، جای جوانان پر ادعای امروز خالی بود که ببینند پیرمردی هفتاد ساله چگونه میخواند !

طاهرزاده در مجلس حضور داشت و مایه مخالف را در بم ، دنبال کرد و آنرا تبدیل باصفهان نمود و چند بیت ازین غزل سعدی بخواند :

آسوده خاطر م که تو در خاطر منی

گر تاج میفرستی و گر تیغ میزنی
 این عشق را زوال نباشد، بحکم آنک

ما پاك دیده‌ایم و تو پاکیزه دامن

استاد با سبکی ماهرانه از مایه اصفهان دوباره فرودی مناسب سه گاه داد و گفت : امیر قاسمی مرا بر سر شوق آورد ولی افسوس که صدایم دیگر یاری نمیکنند ! شوق خواندن هست ولی سینه‌ام توانائی ندارد . سعدی هم در پایان همین غزل ، چنین وصف حال میکند :

بامدعی بگوی ، که ما خود شکسته‌ایم

محتاج پنجه نیست که با ما در افکنی

باری اگر صدای کنونی طاهر زاده از عهده ابراز احساسات درونی

او بر نیاید، صفحه‌هایش که با تار درویش همراه است و خوشبختانه چند نمونه از آنها هنوز موجود میباشد، بهترین شاهد حسن سلیقه و سبک شیوای اوست. شاید برخی بگویند این صفحه‌ها کجاست و چرا از رادیو شنیده نمیشود؟ مگر آن دستگاہ جوینده این آثار نیست؟ - جوابش با من نیست، از خودشان پرسید. یکی میگفت در آنجا بمصداق این شعر حافظ عمل میکنند:

هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو

گیرو دار و حاجب و دربان درین درگاه نیست

سخنی از تصنیف‌ها

تا اینجا چند بار بمناسبت صحبت از تصنیف شده است. اکنون سابقه این ترانه‌ها را یادآور می‌شوم:

کلمات تألیف و تصنیف، علاوه بر معنای خاصی که در جمع‌آوری مطالب و نگارش کتب داشته، در مورد ترکیب کردن و ساختن آهنگها نیز بکار رفته است. در موسیقی، تصنیف عبارت از آهنگهای کوتاهیست که همواره با شعر توأم بوده و کلمات آن روی مضامین خاصی ساخته شده و گاهی هم از حوادث و اتفاقات زمانه بحثی مختصر کرده و جنبه انتقادی داشته است.

آهنگ‌های محلی نیز نوعی از همین تصنیف‌های ابتداییست که اروپائیهاریشه موسیقی ما را در آن جستجو میکنند و موسیقی دانهای تحصیل کرده اروپا رفته هم تصور مینمایند این نواها طبیعی‌ترین و دست نخورده‌ترین نغمات موسیقی ایران را تشکیل میدهد. اگر در ممالک اروپا چنین باشد، در ایران این فکر چندان صحیح بنظر نمیرسد زیرا ما علاوه بر این نغمه‌های عامیانه، ردیفی داریم که اساس موسیقی ماست و وقتی خوب دقت کنیم می‌بینیم که این ترانه‌ها فقط در بعضی پرده‌های ردیف ما ساخته شده که ساده تر یا باصطلاح دیگر عوامانه و بازاری بوده است. چنانکه اغلب آهنگهای محلی در پرده «دشتی» است؛ بعضی از آنها هم در پرده ابوعطا و ترك و افشاری میباشد و اهل فن میدانند

که تمام این آوازا در مایه شور است. ما وقتی ردیف دستگاه شور و متعلقات آنرا مینوازیم، همه این نواها را در بردارد.

شك نیست که آهنگهای محلی چون نواهای ساده ضریست، بسیار زود رائج و متداول میشود و زود هم از رونق میافتد و نوای دیگری جانشین آنها میشود. تصنیف هاهم همین حال را دارد، همانطور که سرعت انتشار مییابد و دهان بدهان میگردد و در کوچه و بازار خوانده میشود، زودهم از بین میرود.

ما کتایی نداریم که کلمات و آهنگهای این تصنیفها را از قدیم ضبط کرده باشد تا در اطراف این منبع طبیعی موسیقی خودمان بحث و گفتگو کنیم.

اولین دفعه، نگارنده قسمتی از آهنگهای محلی ساحل دریای مازندران را در جزوه ای انتشار داد و از آن بیعد نیز چند جزوه دیگر بسی دیگران منتشر شد (۱) اکنون میخواهم نمونه ای از قدیمترین تصنیف های ایرانی را که بدست آمده بنکارم.

برخی از موسیقی دانها مشغول جمع آوری این تصانیف میباشند و امیدوارم هنگامی که مطالعاتشان کامل شد، موضوعات قابل توجهی

(۱) کتاب این جانب در سال ۱۳۲۳ بکمک وزارت فرهنگ انتشار یافت بنام «آهنگهای محلی ساحل دریای مازندران» که شامل مقدمه ایست و قسمتی از ترانه های محلی گیلان و مازندران و تنکابن و گرگان با آهنگ و شعر در آن بچاپ رسیده است. رویک گریگوریان نیز چند سال قبل جزوه هایی شامل برخی آهنگهای محلی برای آواز جمعی انتشار داد. منوچهر محمودی هم جزوه کوچکی بنام آهنگهای محلی «دشت باوی» بسی و همت لطف الله مفخم پایان بچاپ رسانیده است.

در دسترس اهل ذوق بگذارند .

درین جا فقط اشعار را مینگارم زیرا نمیخواهم این کتاب جنبه فنی پیدا کند و خطوط نت داشته باشد. آهنگ تصنیف ها را باید در کتابی جداگانه نوشت که مورد استفاده اهل فن قرار گیرد . اینک چند تصنیف را بطور نمونه ذکر میکنم و متذکر میشوم که اینها مربوط به هشتاد ساله اخیر است و چیزی قبل از آن هنوز در کتابها نیافته ام .

ادوارد براون مینویسد : ایرانیها فقط اشعار سعدی و حافظ و قآنی را با سه تار و زیر سایه درختها نمیخوانند ، بلکه هنگامی که در باغها بتفریح مشغول میباشند اشعار دیگری را هم میخوانند غیر از اشعار بزرگ و بلند و فصیح و محکم ، ایرانیها اشعاری سبک دارند که وزن آن نیز غیر از اوزان شعری معمولیست که در کتابها دیده میشود و این اشعار همانا تصنیف است که در جاده ها و باغها و گاهی با آهنگ سه-تار میخوانند و تا آنجا که من تحقیق کرده ام ، سرایندگان آنهاهم معلوم نیست و کسانی که تصنیف میسرایند ترجیح میدهند که گمنام باشند

نمونه تصنیفهایی در موقعی که ادوارد براون در شیراز بوده که آهنگشان را نمیدانم است یکی از این تصنیف ها را که مردم در

سرزنش « صاحب دیوان » ساخته بودند بشرح زیر میخوانده اند :

دلگشا را ساخت ، زیر سرسرك دلگشا را ساخت ، باچوب و فلك

حیف ای دلگشا

حیف ای دلگشا

صاحب دیوان حاکم شیراز بوده که با مردم خوب رفتار نکرده و

همین که معزول شده و بتهران عزیمت نموده است ، این شعر انتقادی را

درباره او گفتند و با آهنگ مخصوص در کوی و برزن خواندند و از عزل او شادی کردند (۱).

در کتابی که عبدالله مستوفی راجع باوضاع سیاسی و اداری دوره قاجاریه نوشته و از هر دری سخن گفته است، چند شعری از این نوع تصنیف‌ها را با واقعه‌ای که موجب ساختن آنها شده در ضمن سایر مطالب نگاشته است و درین مورد باید ذوق او را تحسین کرد زیرا تا آنجا که اطلاع دارم تنها نویسنده ایرانیست که وارد این بحث شده و علاقمندان باین موضوع را رهین‌منت خود ساخته است.

اینک اشعاری که او ازین تصنیف‌ها ثبت کرده است :

بطوری که مینویسد ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۷ هـ. ق. با اردوی مفصلی بقصد زیارت، عازم عتبات شد و درین موقع که بواسطه کمی بارندگی قحطی شده بود، مردم پایتخت این اشعار را ساخته بطور تصنیف میخواندند :

شاه کج کلا	رفته کربلا	گشته بی‌بلا
نان شده گران	یکمن یک قران	یکمن یک قران (۲)
ما شدیم اسیر	از دست وزیر	از دست وزیر (۳)

در سال ۱۲۹۹ هـ. ق. آفتاب گرفته و کسوف کلی شده و در وسط

- (۱) کتاب یک سال در میان ایرانیان تألیف ادوارد براون صفحه ۲۵۶
 (۲) قبل از قحطی، نان یکمن هفت شاهی بوده و درین موقع یکمن پنجقران هم ترقی کرده ولی سال بعد که غله فراوان شده دو باره به نرخ اول رسیده است.
 (۳) مقصود از وزیر، میرزا عیسی وزیر است که وزیر تهران و پیشکار نایب السلطنه بوده است.

ظهر بقدری تاریک بوده که ستارگان در آسمان دیده شده و این اشعار عامیانه مدتی در زبان مردم بوده است :

خورشید ا دیدی؟ واخ واخ! تترسیدی؟ واخ واخ!
 عالم سیا شد، واخ واخ! کوکب پیدا شد، واخ واخ!
 در سال ۱۳۰۴ ه. ق. حکومت‌های فارس، خوزستان، کردستان
 کرمانشاهان، یزد، عراق، بروجرد، نهاوند ملایرا که جزء ابوالجمععی
 ظل السلطان پسر شاه بود، از او منتزع کردند و فقط اصفهان را برایش
 باقی گذاردند و در موقعی که شاهزاده بتهران آمده در عمارت مسعودیه
 متوقف بود، دستخط شاه باو رسید. مردم این اشعار را ساختند و به
 آهنگ خواندند :

ستاره کوره ماه همیشه	شاهزاده لوچه شاه همیشه
تو بودی که پارک میساختی؟	سر در و لاک میساختی؟
پشتتا دادی به پشتی	صارم الدوله راتو کشتی (۱)
کفشاتا گیوه کردی	خواهرتا بیوه کردی!

این اشعار را مردم زمانه در وصف دختری بنام «ربابه» ساخته‌اند
 که شاه او را ندیده صیغه کرده و چون نپسندیده طلاقش داده و بخانه پدر
 فرستاده است :

یل زری نداشتی؟ تنبان مرواری نداشتی؟

شوهر شاه میخواستی؟

رورور ربابه دلم واست کبابه

(۱) معروف بود که ظل السلطان، بصارم الدوله شوهر خواهر خود

بانوی عظمی قهوه مسموم خورانده است.

این تصنیف موقعی ساخته شد که عبدالعلی میرزا حاکم خمسه در اثر توهینی که از طرف جهانشاه خان افشار خمسه‌ای باو شد، مجبور گردید مقر حکومت خود را ترک کرده بتهران بیاید:

عبدی جان خوب کردی رفتی قاش زینا بگیر ، نیفتی

شاید دلیل اینکه مستوفی باین موضوع توجه داشته و این چند شعر بخاطرش مانده ، این بوده است که بموسیقی آشنایی داشته زیرا مینویسد:

یکی دو نفر از رفقای شب ما ، مشق تار میکنند . شب‌هایی که بمنزل آنها میرویم مشق‌های روز خود را با ذکر اسنم گوشه‌های هر آواز، تحویل ما میدهند و این وسیله آشنایی گوش من بموسیقی ایرانیست . ازین گذشته چنانکه قبلاً ذکر شد برادرش میرزا محمود وزیر و برادر زاده اش محمد علی خان مستوفی هر دو بنواختن تار آشنا بوده‌اند . (۱)
عارف در شرح تصنیف سازی خود مینویسد:

نه تنها فراموشم نخواهد شد بلکه معاصرین دوره انقلاب
آنچه عارف نیز هیچوقت از خاطر دور نخواهند داشت که وقتی من شروع
ذکر میکنند به تصنیف ساختن و سرودهای ملی و وطنی کردم ، مردم
خیال میکردند که باید تصنیف برای « ببری خان » گربه شاه شهید
ساخته شود:

گربه دارم الجه میرود بالای باجه میلادکله پاچه
گربه مرا پیشتش مکن بدش میاد

(۱) مراجعه شود به کتاب شرح زندگانی من تألیف عبدالله مستوفی

یا تصنیفی از زبان گناهکاری، بگناهکاری درمضمون:

شاه زاده ظل السلطانم چشم و چراغ ایرانم
شاه بابا گناه من چه بود؟

همچنین تصنیفهای معمولی دیگر مانند:

ای خانم فرانسوی رونق دین عیسوی
و تصنیف:

لیلا را بردند چال سیلابی، لیلا
براش آوردند سیب و گللابی، لیلا
لیلا گل است، لیلا

خیلی خوشگل است لیلا

ما شیخ و زاهد هلالی زمزمه
کمتر شناسیم دلا، هلالی زمزمه

آسمان پر ستاره نیزه بازی میکند
پسرعمو دخترعمو، نامزد بازی میکند

قافله از شیر و شکر بارش است
خانم منور، جلو دارش است (۱)

(۱) دوستعلی معیری مصراع اول را چنین نقل میکند: «غافله شیراز نمک بارش» و میگفت وقتی خانم منور از شیراز به تهران آمد چهار نوازندهٔ مرد همراه داشت بعدها که شهرت یافت و بمجالس درباری راه یافت، چند نوازندهٔ زن پیدا کرد که باخود بمجالس عیش و سرور میبرد. نامبرده چنانکه بعد گفته خواهد شد، در رقص ماهر بوده است.

هر چند قلم عارف بسیار تند و بی
پرواست و کلمات مبتذل و قبیح این
تصانیف را هم ذکر کرده که من حذف

نمونه تصنیفهای قدیمه-ی
که آهنگش را میدانم

نمودم ولی مقصود او شرح این نکته است که تصنیفهای آن زمان از لحاظ
شعر، انواع بسیار پستی بوده که نمایندهٔ اوضاع اجتماعی آن دوره است.
اما بنظر نگارنده چنین میرسد که عارف برای اینکه ارزش سخن خود را
بیشتر کند به تصنیفهای مبتذل اشاره کرده است در صورتیکه قبل از او،
بسی آهنگهای دلنشین، بنام تصنیف معمول بوده است که کلمات آنها هم
چندان سست و بی رویه نیست. پس او خواسته است بدینوسیله خود را
یکه تاز این میدان و از همه برتر و والا تر جلوه دهد، در صورتیکه
مطلب چنین نیست. اینک برای نمونه، اشعار چند تصنیف زمان ویراکه
دارای آهنگهای بسیار زیبایی هم میباشد، مینگارم که موضوع بهتر روشن
شود. ضمناً این نکته را هم تذکر میدهم که گویندهٔ شعر و سازندهٔ
آهنگ این تصنیفها معلوم نیست.

۱ - تصنیف در پردهٔ بیداد بوزن سه ضربی سنگین :

عقرب زلف کججت ، با قمر قرین است
تا قمر در عقربه ، کار ما چنین است
کیه کیه در میزنه ، من دلم میشنگه
در را با لنگر میزنه ، من دلم میشنگه
آی میترسم ، های میلرزم کر که
مست است و با خنجر میزنه ، من دلم میشنگه

۲ - تصنیف درمایه اصفهان بوزن سه ضربی سنگین:

امشب بیر من است ، آن مایه ناز
 یارب تو کلید صبح ، در چاه انداز
 امشب شب مهتابه ، حییم را میخام
 حییم اگر خوابه ، طیبم را میخام
 خوابست و بیدارش کنید
 مست است و هشیارش کنید
 گوئید فلانی آمده
 آن یار جانی آمده
 آمده حال تو ، احوال تو ، سیه خال تو ، بیند برود
 امشب شب مهتابه

۳ - تصنیف ماهور بوزن $\frac{9}{8}$ سنگین:

نرگس مستی برویت همچوماه ، چشم بدت دور
 ابروی پوستی ، دوچشمانت سیاه ، رشک رخ حوا
 آفت جانی خبر دارت کنم
 باشد تا روزی گرفتارت کنم (دو مرتبه)
 درین جاوزن تندتر میشود :
 بلبل زار خسته ، دل بکسی نبسته
 مرغ قفس شکسته ، از کمند خلق جسته
 ای دو صد بنده گرفتار کمند مویت
 عاشق آنست که پاهی نکشد از کویت (دو مرتبه)

بلبل زار خسته

۴ - تصنیف بسیار زیبای با وقار ذیل بوزن سه ضربی سنگین
در چهار گاه :

ای آیتی ز رویت (حبیب ز رویت)
تاراج دین و آمین (حبیب باز آمین)

تاری ز تار مویت خراج چین و ماچین

تا بر تو برگشودم ، جانا دو چشم حق بین

یکسر گذشتم ای دوست ، از حق پرستی و دین

شوخی دلبر ، یار مه لقا

دل ربودی ، مبر دین خدا را

حیرتم جانا ، کاین دل سختت

آهن است این و یا سنگ خارا

ای لعبت تتاری ، تا چند ببقارای

عمریست کز دو چشمم ، باشد سرشك جاری

این بود نمونه ای از تصنیفهای آن زمان



علی اکبر شیدا - تنها شاعر تصنیف ساز است که قبل از عارف
میشناسیم و عارف هم او را بر خود مقدم دانسته و به نیکی ذکر خیرش
گفته است. شیدا مردی درویش و وارسته بود. مختصر سه تار میزد
و خط نستعلیق را هم خوش مینوشت. آهنگها و اشعارش بسیار مطلوب
و دلنشین است. بیچاره رومی داشت نازیب و قلبی پر از مهر و وفا که
همواره بکمند عشق مهرویان گرفتار بود و این نغمه ها آثار رازونیا ز دل

شیدایی اوست که شبها در عالم تنهایی با خود زمزمه میکرد. با اینکه اکنون در حدود پنجاه سال از تاریخ سرودن این آهنگها میگذرد، لطف و زیبایی آنها هنوز چنان پابرجاست که هر کس بشنود، بی اختیار مجذوب

و مفتون میشود. اینست نمونه شعر و نغمه‌ای که از دل بر آید.

برخی ازین ترانه‌ها داستانی دارد و در وصف معشوقی ساخته شده چنانکه این تصنیف را برای مرضیه زیبای خوش آواز سروده است که وزن شاد نشاط آور شوخ و شنکی دارد و گویی آهنگ آن از رنگ شهر آشوب



شور اقتباس شده است: (شماره ۱۲۳) هلی اکبرشیدا (شاعر تصنیف ساز)

بدو بدو بدو بدو بدو	بدو بدو بدو بدو بدو
دلم را بردی مرضیه	دلم را بردی مرضیه
ز مهوشان ملك ری	ز مهوشان ملك ری
مرضیه قشنکه، چه شوخ و شنکه	مرضیه قشنکه، چه شوخ و شنکه
بدو بدو بدو بدو بدو	بدو بدو بدو بدو بدو

نازت کنم من، ای شوخ از من، دلم تو مشکن

با من بجنگی مرضیه، چقدر قشنکی مرضیه، مست و ملنگی مرضیه

تصنیف ابو عطا را در وصف اسمعیل فرزند داود شیرازی سروده است. اسمعیل را ساقی مینامیدند و تار را بس شیرین و دلچسب میزد و همواره با شیدا مانوس و همدم بود. او بخريد و فروش اجناس عتیقه اشتغال داشت و کوزه گلی پرارزشی بدست آورد و آنرا برای فروش بارو پارد و بیهای کمی از دست داد. وقتی خبر یافت که چیز نفیسی را از کف داده که بقیمت گران از دست دوم سریده شده است از شات تأثر خود کشی کرد. اینک اشعار تصنیف :

الاساقیا زراه وفا بشیدای خود جفا کم نما
 که سلطان زلطف، ترحم کند بحال گدا
 چو اردی بهشت جهان گشت باز

تو ای سرو ناز بیستان خرام بصدعز و ناز

که شد چهره ات چمن را طراز

ای که به پیش قامتت سرو چمن خجل شده (ای جانم ای بیم)
 سوسن و گل به پیش تو غنچه منفعیل شده (ای جانم ای بیم)
 تا بکی از غمت گدازم سوزم و سازم و بسازم
 حبیبم طیبم میسوزم و میسازم از عشقت در گدازم

قسمت اول تصنیف فوق سه ضربی است و در نیمه دوم بوزن $\frac{7}{8}$

تبدیل میشود.

تصنیف شور با وزن سنگین سه ضربی :

چشم بی سرمه (آی بی سرمه)

سیاهش نگرید (سیاهش نگرید)

روی نا شسته (آی نا شسته)

جو ماهش نگريد (چو ماهش نگريد)
 گفتم که غمخوارم شوی (شوی) در روز جدائی
 شمع شب تارم شوی (شوی) ترسم که نیائی



(شماره ۱۲۴) علی اکبر شیدا (در ایوان انجمن اخوت)

نه دلم بردی تو نه غم خوردی تو دلم آزردی
 نادیدن رویت میکشدم آن سنبل مویت میکشدم



تصنیف افشاری بوزن $\frac{7}{8}$:

دوش دوش دوش، که آن مه لقا، با وفا، خوش ادا، با صفا

از درم آمد و بنشست برده دین و دلم از دست
 آتش اندر دلم سرزد (جانم سرزد بپیم سرزد)
 ز آن رخ همچو آذر زد (جانم سرزد بپیم سرزد)
 سوخت همه خرمنم یکسره جان و تنم کشته عشقت منم
 ای صنم بد مکن بیش از این ظلم بی حد مکن



مقصود نگارنده ذکر نمونه‌ای از تصنیفهای شیدا بود. زیرا چنان
 که اشاره شد تمام آنها را باید جداگانه بابت آهنگهایش نوشت و بچاپ
 رسانید که خود موضوع تألیف علیحده ایست.

خوانندگان تصنیف

در موسیقی ایرانی چنان معمول بوده است که آنهاییکه صدایشان بلند بوده و تحریر داشته است ، آواز میخوانده و خوانندگان نامی تصنیف خواندن و اجرای آهنگهای ضربی را امری ساده تصور کرده و دون مقام خود دانسته‌اند ولی گاه اتفاق افتاده است که نغمه‌ای ضربی هم خوانده‌اند چنانکه صفحاتی ازین قبیل دیده‌ام که آواز خوانی معروف در يك روی صفحه آواز و در روی دیگر آن تصنیف خوانده و شاید برای این بوده است که نگویند فلان آواز خوان ، از عهده اجرای تصنیف بر نیاید . ولی نگارنده تصور میکند آهنگ ضربی و تصنیف خوانند هم ، مثل آواز خوانی تخصص و مهارت می‌خواهد و از همه مهمتر باید تصنیف خوان ، قوه تشخیص ضرب داشته باشد که در موقع خواندن وزن را از دست ندهد و باصطلاح معروف ، از ضرب خارج نشود .

بهمین جهت خوانندگانی که استعداد این کار را داشته‌اند اول نواختن تمبک آشنا شده‌اند که در موسیقی ما پایه وزن است و آهنگهای ضربی را با کمک این آلت موسیقی تمرین کرده‌اند تا بتدریج به وزنها مختلف آشنا شده و از عهده خواندن نغمه‌های وزن دار ، ضمن نواختن تمبک برآمده‌اند . برخی از آنها هم درین کار مهارت یافته ، استادان ضرب و تصنیف شده‌اند.

آواز خوانها که صوت خدا داد داشته ، نخواستہ اند برای این کار که در مقام خود اهمیت بسیار دارد ، ارزش مخصوص قائل شوند ، در صورتیکہ این خود فن بخصوصی است و اگر آواز خوانی توانست ہم خوب آواز بخواند و ہم بدرستی از عہدہ اجرای آہنگہای ضربی برآید باید مقام مهمتری برای او در نظر گرفت .

ہر چند در میان صفحاتی کہ از قدما شنیدہ ام ازین نظر چیز قابل اهمیتی در نظر ندارم ولی میگویند برخی از خوانندگان قدیم مانند علی خان نایب السلطنہ و ضیاء رسائی کہ قبلاً نامشان گذشت این تخصص را در ہر دو قسمت داشته اند ولی در میان خوانندگان سی سالہ اخیر کہ سرگذشت واقعی ہنر آنها مربوط بجلد دوم این کتاب خواهد بود ازین قبیل خوانندگان داریم کہ بموقع خود از ہنر آنها سخن خواهد رفت . معلوم شد کہ اولین وظیفہ تصنیف خوان ، تشخیص دادن ضرب و نواختن تمبک است . اما ہر کس ضرب را بدامان گذارد و دستی روی آن کشید ، ضرب گیر نیست چنانکہ ہنوز ہم برخی آنرا جزء آلات موسیقی بشمار نمیآورند و وقتی نام تمبک بمیان میاید نہ برای خود آلت و نہ برای نوازندہ آن ، قدر و ارزشی قائل نیستند حتی بعضی نواختن آنرا سبک می شمارند و چیزی را کہ در بغل لوطیان سرگذر و مطربان بی ہنر دیدہ اند شایستہ مقام ہنری نمیدانند . از ملتی کہ برای آداب و رسوم و فرہنگ ملی خود ارزشی قائل نیست نباید جز این انتظاری داشت اما اگر ما خود برای آن اهمیتی نمیشناسیم اروپائیانیکہ بایران آمدہ اند قدر آنرا بخوبی شناختہ اند .

اہمیت آہبک - فردریک روزن مینوسد : ہمیشہ با سہ تارشان

يك اسباب که از نظر صنعتی خیلی مهم است همراه میباشد و این همد تنبک است و وزنهایی که با این آلت نواخته میشود بسیار متنوع و مختلف است و يك اروپائی باید خیلی دقت کند تا آنرا درك نماید و تقلید آن هم کار مشکلی است (۱)

وقتی در سال ۱۳۲۱ معلون اداره موسیقی کشور بودم و آهنگ ساز نامی شوروی « لئون کنیپر » (۲) بتهران آمد و با شرکت استادان و هنر جویان هنرستان موسیقی کنسرتی داد، اظهار علاقه بسیار بشنیدن سازهای ایرانی کرد ولی چون فرصت نداشت توفیق زیادی درین باره نیافت اما در سفر دوم که مجدداً بتهران آمد (اردی بهشت ۱۳۲۳) ارکستر موسیقی ملی که پیش آهنگ انجمن موسیقی ملی بود برای اولین بار کنسرتی داد که کنیپر هم حضور داشت. درین کنسرت، علیتقی وزیر سولوی تار و حبیب سمعی سولوی سنتور زد. روز بعد که کنیپر اداره موسیقی آمد مجذوب هنر این دو استاد بود و در باره آنها از هیچ تحسین و آفرین مضایقه نکرد. بعد گفت در ارکستر شما يك نوع آلت ضربی هست که نوازنده آن توجه مرا بسیار جلب کرد و میل نمود آنرا بتنهائی بشنود. روز دیگر حسین تهرانی حضور یافت و وزنهای مختلف را بتنهائی نواخت که آهنگساز معروف شوروی، سراپا گوش بود. سپس گفت: شما بی جهت نام این آلت را ضرب گذارده اید، من آنرا ساز میدانم چه درعین سادگی کاملترین آلت ضریبست که تا کنون ساخته

(۱) کتاب ایران در کلمه و عکس تألیف فردریک روزن آلمانی

صفحه ۷۸

Léon Knipper (۲.)

شده است؛ میدانید چرا نام آنرا ساز گذاردم؛ علتش اینست که سایر آلات ضربی را با چوب مینوازند و این یکی، با دو دست و انگشتان نواخته میشود بهمین جهت احساسات نوازنده بوسیله سر انگشت و کف دست، در آهنگ آن تأثیر میکند. ضمناً گفت من در مقام خود، هنر حسین تهرانی را با مقام هنری بزرگترین استادان شما برابر میدانم.

اکنون موقع آن نیست که از منظور مسافرت کنیبر و کارهای او چیزی بنویسم و در جای خود وارد بحث این مطلب نیز خواهم شد همین قدر خواستم ارزشی را که يك استاد بزرگ موسیقی روس برای تمبک قائل بود و ما ایرانیان عادت داریم که برای اظهار نظرهای اروپائیان قدر و ارج بیشتری میشناسیم، شاهد مثال آورم. آیا هر کس تار و سنتور و ضرب زده بود همین اثر را در يك موسیقی دان خارجی داشت؟ شك نیست که جواب منفی است! هنر این استادان فن بود که او را مجذوب کرد و با زبانی ساده و بی ریا تحسین نمود و آفرین گفت. آری هر سازی را هر چه هم ساده باشد وقتی خوب نواختند این اثر را دارد. در میان نوازندگان تهران کسان دیگری هم بودند که آن استاد روسی فرصت دیدار یا مشاهده کار آنها را نداشت؛ از ایران رفت و این سه نام را در دفتر خاطرات خود با تکریم بسیار یاد داشت کرد: وزیري - سماعی - تهرانی.

اکنون که این داستان را مینویسم سماعی سالهاست دیده از دنیا بسته است! آیا ما قدر او را دانستیم و آیا قدر وزیري و تهرانی را که خوشبختانه در قید حیاتند میدانیم؟ با کمال تأسف باید اعتراف کرد که هر گز! شاید تنها باین بوسیله بتوان نام این هنر مندان را که از هنر

هر يك بموقع خود سخن خواهم گفت پایدار ساخت و لا اقل شرح و
 وصفشان را در کتاب باقی گذارد تا آیندگان بدانند چه نوابی داشته و
 داریم و مردم هنرناشناس ایران هنوز غافلند که قدر آنها را بدانند و ازین
 برگزیدگان هنر تجلیل و احترام کنند!

سلیقهٔ تمبک زن - باری معصود، اهمیت مقام تمبک و ارزشی
 است که وزن در موسیقی دارد. در عالم موسیقی اهمیت بسیار برای
 وزن در نظر میگیرند حتی مورخین باین نتیجه رسیده اند که وزن، اولین
 موسیقی بشر است. در ارکسترهای کلاسیک نوازندهٔ تمبال یا تیمپانی (۱)
 نقش مهمی دارد. در ارکستر جاز، مهمترین عضو ارکستر کسیست که جاز
 همزند، ولی ما وقتی میگوییم «دنبک زن» مثل اینست که ناسزا گفته ایم
 و غافلیم که تمبک چه اثر شگرف و چه اهمیت شایانی در ارکسترهای
 معمولی ما که فاقد هم آهنگیست، داشته است زیرا تنها آن بوده که
 قرنها جای اصوات فرعی را حفظ کرده و بنغمات ما جان بخشیده است
 وقتی يك نوازنده، آهنگی ضربی مینوازد اگر هماهنگی در کار نباشد:
 همانا همراهی تمبک است که ویرا بر سر شوق میاورد و درك وزن را برای
 شنونده واضحتر و خوبتر میسازد و نغمهٔ ساز را خوش آهنگ و
 باطنین جلوه گر میکند. درین جا نیز ذوق و سلیقهٔ ضرب گیر دخالت
 تام دارد. بعضی نوازندگان ضرب غافلند که ساز را پشتیبانی میکنند

(۱) Timbale یا Timpani آلت ضربیست که در ارکستر سنفونیک
 بکار میرود و بوسیلهٔ پیچهایی که دارد آنرا کوك میکنند و چون معمولا
 يك جفت ازین آلت در ارکستر بکار میرود یکی را همصدای تنیک
 (درجهٔ اول) و دیگری را همصدای نمایان (درجهٔ پنجم) مقامی میکنند که
 آهنگ موسیقی در آن برده نواخته میشود.

خود نمایی بی مورد آنها نغمه ساز را خراب میکند ، چنانکه برخی از صفحه‌های قدیم را که می‌شنوم بسیار ناراحت می‌شوم زیرا می‌خواهم آهنگ ساز را گوش دهم و صدای ضرب، مخصوصاً تلنگرهای زیادی که ضرب گیر بلبه تمبک زده است یا مواردی که خواسته است نغمه را بی کم و کاست تقلید کند ، بسیار زنده است و تعجب می‌کنم چرا نوازندگان ، این روش را ملامت نکرده و ضرب گیر را بوظیفه خود آشنا نساخته‌اند که مقصود شنونده ، درک نغمه و کار ضرب ، پشتیبانی ساز است نه پوشانیدن صدای آن . شاید مهندسين ضبط صوت نیز بی تقصیر نباشند که ضرب گیر را دور تر نشانده‌اند و در نتیجه ، این عیب پیدا شده است . خلاصه اینکه ضرب گرفتن و خوب از عهده بر آمدن و خود نمایی نکردن و صدای ساز را پوشاندن ، هنریست که از همه کس بر نیاید و وقتی تمام این جهات ، مراعات شود هر چیز بجای خویش نیکو افتاد ، اثری بزرگ خواهد داشت .

ضرب و تصنیف - چنانکه قبلاً اشاره شد کسانی که خوب تصنیف می‌خواندند و آهنگهای ضربی را بشیوه‌ای خوش اجرا میکردند از عهده نواختن ضرب نیز بخوبی بر می‌آمدند و در میان نوازندگان ضرب ، استاد این فن را حبیب سماع حضور گفته‌اند که سالها ضرب گیر محمد - صادق خان بوده و پای ساز استاد ، ضرب گرفته و بعدها در نواختن سنتور هم استادی و مهارت یافته است . نوازندگان قابل ضرب ، کسانی بوده‌اند که از فیض تعلیمات آن استاد بمقامی رسیده‌اند . از شاگردان او سه تن را نام می‌برند :

۱- آقا جان که در ضرب گرفتن و خواندن آهنگهای ضربی ،

تسلط داشته است و برای این که با آقاخان دیگر اشتباه نشود، او را آقاخان اول نامیدم.

۲- تقی خان که چون همواره بانسقیچی باشی بوده، بنام تقی نسقیچی-



(شماره ۱۲۵) نشسته سیاح حضور استاد ضرب و سنتور. ایستاده از راست: ۱- حاجی خان هین الدوله ای ۲- تقی خان ۳- حسن سنوری ۴- آقاخان (این عکس در بنفاد گرفته شده است)

باشی شهرت یافته است .
 ۳ - حاجی خان که چون پیشخدمت مخصوص عین الدوله بوده،
 به حاجی خان عین الدوله ای معروف شده است .



(شماره ۱۲۶) عیسی آقا باشی

داود شیرازی نوازنده معروف تار که قبلاً درباره او شرحی نوشته‌ام،
 پسری داشته است بنام آقا جان که او هم در ضرب مهارت داشته است. ویرا
 آقا جان دوم می‌گویم .
 بالا خان پدر مرتضی نی داود نیز ضرب گیر خوبیست که همواره

با ساز فرزندش ضرب می‌گرفت و هنوز هم حیات دارد. وی شاگرد آقا جان دوم است ،
از کسان دیگر که در بخواندن تصنیف و نواختن ضرب شهرت



(شماره ۱۲۷) عیسی آقاباشی

داشته‌اند سید حسن نوازنده سه تار که قبلاً نامش گذشت همچنین « رضا قلیخان » و « رضا روان بخش » فرزند آقا جان دوم و « اسمعیل غدیری »

و «اصغر آکمپانیمان» قابل ذکر میباشند. از آواز رضاقلی خان چند صفحه باقیست که چیز فوق العاده‌ای بنظر نمیرسد. رضا روان بخش و اصغر آکمپانیمان را هم دیده بودم که بد نبودند. اما بطوری که شنیده‌ام عیسی آقاباشی که یکی دو مرتبه هم قبلاً از او گفتگو بمیان آمده‌است درین فن از دیگران برتر بوده است مخصوصاً میگویند دستگاه دان بوده و بتمام گوشه‌ها حتی خواندن آواز نیز تسلط داشته است.

حاجی خان - گویند درویشخان او را «متر و نم» از کستر می‌گفته است و چون در ذوق و سلیقه آن استاد تردیدی نیست معلوم میشود حاجی خان به مقام هنر مندی رسیده است. حسام السلطنه می‌گفت شبی با دوستان بیاغ رفتیم و چون ساز همراه نداشتیم، حاجی خان ما را ساعتها با خواندن آهنگهای ضربی و نواختن تمبک مشغول کرد و بقدری در کار خود مهارت داشت که از نبودن ساز نقصی بنظر نرسید. قوام- السلطان اظهار میداشت با اینکه حاجی خان سواد حسایی نداشت ولی دوستان با ذوقش غزلیات معروف سعدی و حافظ را خوب بوی آموخته بودند و او آنها را بمناسبت میخواند. شبی در خواندن شعری اشتباه کرد و کلمه‌ای را صحیح ادا نکرد. پدرم گفت:

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد

حاجی گفت چون اشعار را در بزرگی فرا گرفته‌ام، شاید بغلط خوانده‌ام و بیش ازین نباید انتظار داشت. بهر حال آنچه معروف است و همه اهل فن تصدیق دارند او را در زمان خود بهترین تصنیف خوان و ضرب گیر دانسته‌اند.

عبدالله دوامی - علاقه بسیاری بحاجی خان ضرب گیر پیدا کرد

و سالیان دراز با او مانوس بود و موسیقی را از وی آموخت . عبدالله خان مرد با ذوق خوشه چینی بود و هر آهنگ و نغمه خوشی میشنید فرامیگرفت و آنقدر تکرار و تمرین میکرد تا از عهده اجرای آن بخوبی بر میامد و باین ترتیب در خواندن نواهای ضربی و تصنیفها مهارت یافته چنانکه هم اکنون استاد برگزیده این فن بشمار میرود . نامبرده استعداد خاصی در پروراندن گوشه های آواز دارد چنانکه برخی تکه ها را هم آ خواندندش مرسوم نیست و تنها در موقع نواختن ردیف بکار میرود بوضع خوشی میسراید . از جمله گوشه ایست در ماهور بنام نیشابور

که همواره متعلق به ساز بوده است ولی او، این نغمه را بسبکی دلپسند میخواند .



(شماره ۱۲۸) عبدالله دوامی

دوامی در سفر دوم درویش به تفلیس همراه چهار نوازنده و خواننده دیگر که شرحش قبلاً گذشت ، درین مسافرت شرکت کرده و نمونه ای از صفحه های وی موجود میباشد . در خواندن آواز ضربی و نواختن ضرب سلیقه و سبکی خوش دارد و تمام تصنیفهای قدیم را بخوبی میداند و در حقیقت

لوح محفوظ نغمه های وزن دار قدیم است . استادان موسیقی علاقمندان بآهنگهای ضربی سابق ، هر وقت در اجرای یکی از این

الحان باشکالی برخوردارند باو مراجعه میکنند و اظهار نظر ویرا شایسته و قطعی میدانند .

عبدالله خان مردیست گوشه گیر و کم معاشرت و جز در محضر دوستان با ذوق بسیار معدودش آنهم گاه بگاه ، دست سایرین از دامنش کوتاه است و حتی بقدری از تظاهر بدانستن موسیقی هم ابا دارد که شاید میل نداشته باشد این چند سطر هم درین جا از او یادگار بماند در صورتیکه همه اهل فن او را در ضربی خواندن ، بی مانند میدانند . باید اقرار و اعتراف کرد که این بد بینی او زائیده فکر مردمیست که هنر واقعی را در کشور خود بی اعتبار می دانند و ارزش حقیقی آن را نمی شناسند .

تصنیف های وطنی

من عارف را ندیده بودم ولی تصنیف هایش را که وقتی میساخت، دهان بدهان میگشت، در مجالس دوستانه شنیده بودم. اشعارش را از روی کتابچه پدرم استنساخ کرده و از طفولیت خوانده و با این آهنگها انس فراوان داشتم. میگفتند در سالهایی که در شیراز میزیستم کنسرتهایی داده و اولین کنسرتش را هم در زمان طفولیت من داده و پدرم در تهران نبوده است که برود و من را هم باخود ببرد. ولی آنچه میدانستم عارف تنها کسی بود که در آن موقع تصنیف میساخت و آهنگ و شعرش را خود میسرود و در مجالسی که با دوستانش داشت با صدای دودانگ ملیح خود میخواند. حتی غزلهایی روی موضوعات سیاسی میساخت که بسیار معروف بود و از دهان آواز خوانها میشنیدم. از وقتی بتهران برگشته بودم بسیار میل داشتم او را به بینم ولی تصادفی نشده بود. وقتی موضوع را با پدرم در میان گذاردم، گفت من با او آشنایی دارم و در بعضی محافل دوستانه، بسیاری از تصنیفهایش را هم از دهان خودش شنیده ام ولی روی مرفته زندگی و معاشرت با او کار آسانی نیست: آدمی است زود رنج و احساسی اما گویا در صدد دادن کنسرتیست، اگر مجالی شد خواهیم رفت.

این وعده تحقق یافت و در سال ۱۳۰۱ بود که برای اولین دفعه عارف را در صحنه سالن گراند هتل که محل فعلی تماشاخانه تهران است

دیدم در حالی که چند سبد گل اطرافش گذارده و نوازندگان ، مانند نیم دایره دورش نشسته بودند .



(شماره ۱۲۹) عارف قزوینی (شاعر تصنیف ساز)

این تالار را چندسال قبل که طفل بودم و مرا بیک نمایشی بردند، دیده بودم و خوب بخاطر دارم که چون در آن ایام زنها حق حضور درین

مجالس را نداشتند، مادر و خواهرم که خیلی آرزوی دیدن نمایش را داشتند، آن شب بدون چادر باتفاق چند خانم ارمنی در بالکن ظاهر شدند و دل ما دائماً در تشویش بود مبادا شناخته شوند و موجبات زحمت فراهم گردد ولی خوشبختانه حادثه‌ای رخ نداد. بهر حال این سالن تنها محلی بود که در تهران بهمت «باقراوف» ساخته شده بود و گاهگاهی در آن نمایشی میدادند. کنسرت‌های عارف هم درین محل برگزار میشد و بعد از کنسرت‌های انجمن اخوت که جنبه اختصاصی داشت، این کنسرت‌ها مخصوص طبقه خاصی نبود و ورود بکنسرت با خرید بلیط برای عموم آزاد بود.

کنسرت عارف - پرده عقب رفت و کنسرت با پیش در آمدی شروع شد. بعد نوبت آواز رسید. شکری که تارزن مورد علاقه عارف بود و ساز را بسیار دلچسب و شیرین مینواخت، در آمد دشتی را آغاز کرد و عارف غزلی را که با این بیت شروع میشد با آواز جانسوزی بسرائید:

دل هیچکجه ز جور تو، دل ناگران نبود

بارگران عشق تو بر دل گران نبود

نوبت به تصنیف رسید و عارف ترانه معروفی را که بیاد دوست

ناکامش کلنل محمد تقی خان پسیان ساخته بود بهمراهی ارکستر بخواند (۱)

(۱) کلنل محمد تقی خان افسر ژاندارمری مرد وطن دوست شرافتمند با ایمانی بود که از بی ترتیبی اوضاع زمان خود، دل‌نگرانی داشت. چون سابقاً در کابینه سید ضیاء بدستور دولت، قوام‌السلطنه والی خراسان را دستگیر کرد و بنهران فرستاد، وقتی بعد از سید، قوام‌السلطنه -

این تصنیف که بهترین نمونه ساخته های عارف است با تأثیری بی پایان خواننده شد که در دلها اثری عمیق داشت :

گریه کن که گر سیل خون گری نمر ندارد

نالای که ناید ز نای دل اثر ندارد

هر کسی که نیست اهل دل ز دل خبر ندارد

دل زدست غم مفر ندارد

دیده غیر اشک تر ندارد

این محرم و صفر ندارد

گر ز نیم چاک ، جیب جان چه باک

مرد جز هلاک ، هیچ چاره دگر ندارد

زندگی دگر نمر ندارد (۱)

صوت مؤثر عارف و ناله های جانکاه آه سنگ ، از داستان ملتی

→ رئیس الوزرا شد، محمد تقی خان بخیال اینکه شاید بتواند خدمتی انجام دهد، زیر بار حکومت وی نرفت و سر بشورش برداشت. دولت وقت هم برای بهم زدن این نقشه، قوایی تهیه دید و بخراسان فرستاد و بایلات شمال شرق نیز دستورهای داد. هنوز قشون مرکز بمشهد نرسیده بود که از طرف کردهای قوچانی بدستور سردار معزز بجنوردی حملاتی صورت گرفت. کلنل برای رفع این غائله بطرف او رفت ولی در آن جا کشته شد و خیالاتش نقش بر آب گردید. عارف و عشقی هر دو نسبت به محمد تقی خان اظهار علاقه کرده و او را تنها مرد از جان گذشته فدائی وطن دانسته اند. غزل و تصنیفی که بآن اشاره کردم خلاصه ای از احساسات عارف نسبت بکلنل محمد تقیخان پسیمان بوده است.

(۱) کسانی که بخواهند بقیه اشعار این تصنیف و دیگر ترانه ها

و آثار عارف را بخوانند، بدو ان او که مجاب رسیده است مراجعه نمایند.

غمزده که در راه آزادی کوششها کرده و به نتیجه نرسیده بود، حکایتها میکرد. آنهاکه ازین حکایت باخبر و شریک این داستان بودند، بیشتر متأثر شدند چنانکه دامان شکیبائی از دست دادند و اشکی از دیده فشانند، ولی آنان که از فداکاری دیگران استفاده کرده و بنا حق بمقامی که درخور آن نبودند رسیده بودند، بمثل معروف، بریش ناکامان خندیدند. عارف نیز مانند دوستی که بیادش تصنیف ساخته بود ناکام بود، با این تفاوت که یارش، مرده در زیر خاک خفته و شاعر، زنده ای دل مرده و دوست از کف داده

من در آن زمان، هنوز فکرم بآنجا نمرسید که علت واقعی تأثرات تصنیف ساز را دریابم، ولی همینقدر متوجه بودم که بیشتر تماشاچیان، رازی نهفته در دل داشتند که بی آنکه فاش کنند، وقتی به دوستان همداستان خود میرسیدند، تنها با نگاهی، از آن راز، حکایتها میگفتند. همان رازی که در مقابل اغیار بر زبان نمیآمد، ولی درسینه‌های سوزان، آتشی فروزان برافروخته بود.

من نیز مانند دیگران با خاطری اندوهناک، تالار کنسرت را ترک کردم و دنبال پدر براه افتادم. در راه چون پدرم را خاموش و غمگین دیدم، دم فروبستم ولی او خود بزبان آمد و گفت: اینهم عارفی که از کودکی تصنیف هایش را میخواندی و شوق دیدارش را داشتی. گفتم چه تصنیف زیبایی خواند؛ باید آنرا فراگرفت. گفت با شکری آشنایم و از او خواهم آموخت؛ بتوهم یاد میدهم. سپس آهی کشید و گفت: ولی افسوس بچهره‌اش نگاه کردم اما چون خیابان تاریک بود، تنها شبهی او صورتش دیدم که آثار اندوهش هویدا نبود ولی آنقدر باو نگرستم

دید گانم بتاریکی خو گرفت و اثر يك غم پنهانی که از گذشته‌های اندوهناکی حکایت میکرد از قیافه‌اش خوانده میشد. گفتم چرا افسوس خوردید؟ گفت تصنیفهای عارف را فراموش نکن؛ شاید دیگر مانند آنها نشنوی! - گفتم عارف جوان است؛ از آوازش هم پیداست که دلی پرغوغا و ذوقی پرشور دارد. - گفت آری اما خاطری افسرده زیرا ازین پس آنچه بر دلش بگذرد برزبان‌ش جاری نخواهد شد؟ - گفتم چرا؟ - تأملی کرد و گفت: شاید زبانش بسته شود! تعجبم بیشتر شد که چگونه چنین زبانی بسته میشود! با شکفتی گفتم: پدرجان چرا با من بزبانی سخن میگوئید که نفهم؟ - گفت همه چیز را نمیتوان گفت؛ اگر بعدها خواستی بفهمی، تجسس میکنی و علت را در مییابی و اگر هم نخواستی درک کنی، مانند بسیاری از مردم که عمری بنادانی میگذرانند بجستجو نخواهی رفت. - گفتم چرا حالا نفهم؟ - گفت برای فهم این مطلب مقدماتی لازم است که توهنوز آنها را نخوانده‌ای ..

با احترام گفته پدر سکوت کردم، اما سکوتی که حاکی از عدم رضایت بود. دنباله این گفت و شنید هم مانند تمام داستانهای زودگذر دوره طفولیت فراموش شد. جلسات دوستانه شبانه بازگاهی تشکیل میشود ساز و آوازه‌م بهترین مونس ما بود. چون بموسیقی آشنا شده بودم، برخی از تصنیفهای گذشته او را میخواندم و با ساز میزدم، اما دیگر تصنیفی از آن قبیل نسرود. پدرم درست گفته بود زیرا عارف دم فرو بست.

ازین پس فقط دو خاطره از او باقیست: یکی کنسرتی که بمناسبت پیش آمد حوادث جمهوری در تهران داد و این تصنیف را در ماهور خواند:

روی دلکش موی دیجور روی اندر موی منشور
 دست کزین غره این حور کوکشد - بز دست جمهور
 ودیگر چند کنسرت که در اسفند ۱۳۰۳ در تبریز داد و تصنیفی
 راکه چند سال قبل برای آذربایجان ساخته بود و با این شعر آغاز میشد،
 در اولین کنسرت بخواند .

جان برخی آذربایجان باد

این مهد زردشت ، امن وامان باد
 تصنیف دیگری هم بیاد سران آزادیخواه آذربایجان سرود که
 در یکی از همان کنسرتها بخواند :

باد خزانی ، زد ناگهانی ، کرد آنچه دانی

بر همزد ایام نشاط و روزگار کامرانی

ظلم خزان کرد ، با گلستان کرد ، دانی چسان کرد ؟

آنسان که من کردم ، بدور زندگی بازندگان



تصنیفهای عارف - هر چند در این زمینه سالها قبل در کتابی
 بحث کرده ام (۱) و اشعار تصانیف نیز در دیوانش بچاپ رسیده است ولی
 درین جا نیز نمیتوان ناگفته گذارد که عارف در حدود بیست تصنیف
 ساخته است که اشعارش شامل يك دوره تاریخ گویای چهارده ساله
 اول مشروطیت ایران است . با تصنیف شور که بمناسبت ورود فاتحین
 ملت تهران ، گفته است آغاز میگرد :

ای امان از فراغت مردم از اشتیاق

از که گیرم سراغت

مژده ای دل که جانان آمد یوسف از چه بکنعان آمد

دور مشروطه خواهان آمد

و با تصنیف دیگری که بندرقه کابینه سیاه شده است انجام

میپذیرد:

ای دست حق پشت و پناهت بازا

چشم آرزومند نگاهت بازا

وی توده ملت سپاهت بازا

قربان کابینه سپاهت بازا (۱)

آنچه معلوم میشود عارف که خاطرات تلخی از دوره استبداد داشت، همینکه نسیم جان بخش آزادی وزید، با دلی پر امید و قدمی استوار، به پیش آهنگان مشروطیت ایران پیوست و با آنها درین راه همقدم شد، ولی طولی نکشید که از بسیاری از آنها ناامید گردید، چه تمام بدبختیهای هموطنان خود را از چشم آنها دید. باین جهت تیغ زبان کشید و در لباس شعر و آهنگ با آنها سخت بمبارزه پرداخت.

گفته های او هر چند بسیار مؤثر بود و همینکه عارف تصنیفی راجع بوضع اجتماعی روز میساخت و در یکی دو محل میخواند، دهان بدهان میگشت و بیهمه جا میرسید حتی شهر بشهر هم میرفت، ولی در آنها که باید اثر کند، تأثیر نمی بخشید: گروهی مست باده خود کامی بودند و

(۱) این تصنیف را عارف بعد از کابینه سید ضیاء الدین طباطبائی در

دسته‌ای در پی جبران ایام ناکامی .

در همین موقع بود که جنگ بین الملل اول آغاز شد و عارف نیز مانند بعضی هم مسلکان خود، مهاجرت کرد ولی در خارج از همین نیز بیکار نشست و چندتصنیف بیادگار فرستاد مانند تصنیف چه‌شورها و ارمنستان که قبلاً ذکرش گذشت و تصنیف دیگری که باین ایات آغاز میشود:

شانه بر زلف پریشان زده ای ، به به به

دست بر منظرهٔ جان زده ای ، به به به

آفتاب از چه طرف سر زده امروز ، که سر

بعن بی سر و سامان زده ای ، به به به

بالاخره بعد از چند سال دوری از وطن بایران برگشت و دنبالهٔ کار خود را گرفت ولی روز بروز ناامیدتر شد ، چنانکه در موقع رفتن باصفهان در تصنیف بیات ترك برای ابناء بشر از خداوند طلب مرگ کرد :

رحم‌ای خدای دادگر ، کردی نکردی ابقا بفرزند بشر ، کردی نکردی

سپس وقتی گفتگوی جمهوری بمیان آمد ، شاعر افسرده دو باره

نشاطی یافت ، درمان درد مملکت را انقلاب دانست و سرود جمهوری

ساخت ولی چون درین آخرین سرود ، جمله ای گفت که کمال مطلوب

آن روزش بود و در روزهای بعد اوضاع دگرگون شد و بصورت دیگری

جلوه نمود ، او هم خاموشی گزید و باقی عمر را در درهٔ مراد بك همدان

بانزوا و نامرادی گذرانید .

تصنیف های عارف مانند دل غم‌کینش پرسوز بوده و شاید بهمین

جهت مقام دشمنی و افشاری را که یازده تصنیف درین دو پرده ساخته، برای
ابر از احساسات خود مناسبتر دیده است. اودریکی از تصانیفش که در
طوالش در پرده سه گاه ساخته، آرزو کرده است که دردش بدرمان برسد:

اگر درد من بدرمان رسد، چه میشه

شب هجر اگر بیابان رسد، چه میشه

اگر بار دل بمنزل رسد، چه میشه

سر من اگر بسامان رسد، چه میشه

ولی درد اوهم مانند بسی صاحبان درد، درمانی نیافت چنانکه
خودش هم ددتها فراموش شد. اما اگر روزی حسابی در کار باشد،
ملت ایران باید بداشتن تصنیف سازی چون عارف که شعر و آهنگش در
بیداری مردم تأثیر بسزا داشته است، بسی افتخار نماید نه اینکه هنوز
هم پس از اینکه بیست و یک سال از مرگش میگذرد سنگی بر روی
قبرش نباشد و کسی که بآرامگاه ابن سینا میرود بی توجه پا بر مزار او
گذارد و نداند آنجا کسی خفته است که گفت:

بغیر عشق، نشان از جهان، نخواهد ماند

بماند عشق، ولیکن جهان نخواهد ماند

بی جهت نبود که وقتی ناله جانسوز عارف را شنیدم که گفت:

صدای ناله عارف بگوش هر که رسیده

چو دلف بسرزدد چون چنگ درخروش آمد

خاموش نماندم و درین سرگذشت که قسمتی از آن مصادف با ایام

اوست نامی از عارف شوریده بردم.

مقام عارف - هر چند دیوان عارف با سرگذشتی بقلم خودش و

مقدمه دلچسپی بخامه دکتر رضازاده شفق چاپ شده و در دسترس همه میباشد ولی باید از اهمیت این شاعر تصنیف ساز درین جائیزسخن گفته شود: عارف اولین تصنیف ساز است که مضامین اجتماعی و افکار سیاسی و انتقاد از اوضاع زمان خود را در لباس شعر و آهنگ مجسم کرده و موسیقی را وسیله نشر و تبلیغ عقاید انقلابی و افکار آزادی خواهی خود نموده است. او درین مقام صاحب سلیقه و ابتکار مخصوص است و در حقیقت میتوان ویرا در ایران مخترع این سبک دانست (۱).

(۱) گرچه عارف را همه موجد این سبک میدانند و نگارنده هم وی را نظر بلطف و زیبایی نغمه و کلامش مخترع تصنیف‌های وطنی شمرده‌ام ولی باید توجه داشت که وزش نسیم جان بخش آزادی و طلوع بامداد مشروطیت ایران، این فکر را در اغلب گویندگان آن زمان بیدار کرد که اشعار و ترانه‌های وطنی بسرایند چنانکه گوینده استاد، ملک-الشعراى بهار نیز بسرودن این نوع اشعار آغاز کرد ولی چون موسیقی‌دان نبود آهنگ‌ها را دیگران می‌ساختند. ضمناً سه تصنیف هم موجود میباشد که در زمینه همین موضوع ساخته شده و حتی دوتای آنها قبل از اینکه اولین آهنگ وطنی عارف شهرت پیدا کند خوانده میشده است و کسانی که در آن دوره اهل فن بوده‌اند این نغمات را در همان وقت شنیده و سرآمیده‌اند. یکی تصنیفی است در مایه افشاری با این اشعار:

گفتم اردو مزین،	بشهر تبریز	شاه من ،	بشهر تبریز
اهل آنجا همه شجاعند و خونریز	شاه من ،	شجاعند و خونریز	
میکنند شاه من، هر گونه جفائی	مه من ،	بس که بی وفائی	
این ملت مشروطه خواه	ایسن	مردمان بی گناه	
میکشی، تا بکی با خنجر تیز	شاه من ،	با خنجر تیز	

دل ما مشکن، باز مشکن، قربان سرت

دستخط فرما، امضا کن . بمنزل پدرت

بده آزادی و آزادی، بر ملت خویش

خائنان را کن ای شاه‌دور، از خدمت خویش ←

عارف زاده انقلاب مشروطیت است و دوره او برای نشر این مرام
کاملاً مناسب بود ولی همینکه اوضاع سیاسی تغییر کرد و دوران کوتاه

→ که نخواهند ترا ، نشناسند ترا

که تو شاه مائی، مه من ، بس که بیوفائی
چنانکه ملاحظه میشود این تصنیف در زمانی سروده شده است که
اردوی دولتی بدستور محمدعلیشاه با آذربایجان رفته و از عهده دفع آزادی
خواهان بر نیامده است .

دیگر تصنیفی است که مقارن فتح قشون ملی آذربایجان بسر پرستی
سردار ملی ستارخان و سالارملی : قرخان سروده شده است بشرح زیر :
حضرت ستار خان فتح برازنده کرد
مردۀ مشروطه را تا به ابد زنده کرد

جان فدای وطن میکنیم خاک و خون را کفن میکنیم
ای خفتگان ایران ای حامیان ایمان
ای عالمیان بی جان

میرند هبیرند ، ز اطراف و جوانب همه ملک و وطن را
که کشتند بتبریز همه پیر و جوانرا
که تبعید نمودند همه مجلسیانرا

یکی هم تصنیفی است که مصادف با شروع جنگ بین الملل اول
سروده شده است :

آخ بروطن وای برما	اشرار ایران بی خبر
آخ بروطن وای برما	افتاده ایران در خطر
آخ بروطن وای برما	دشمن بخانه جاگزین
ما بفکر آب و دانه	دشمنان درون خانه
آخ بروطن وای برما	کو حال عیش و نوش و بوس
آخ بروطن وای برما	قزوبین شده مأوای روس
آخ بروطن وای برما	ارامنه کردند جلوس
قوز بالا قوزم آمد	دیدم چه بروزم آمد
آخ بروطن وای برما	ناز و زبران ما را کشت
آخ بروطن وای برما	کبر و کیلان ما را کشت
آخ بروطن وای برما	پارتی تهران ما را کشت
انقلاب ذلیلسم کردی	اعتسالد علیلم کردی

مشروطه ما تنها ظاهرش ماند و معنایش از دست رفت و مقدمات دیکتاتوری فراهم شد ، اوچون مرد این میدان نبود ، دفتر شعر و شاعری را پیچید و کنار گذارد .

اهل ادب مایه شاعری او را کافی نمیدانند و بر او نقادی میکنند، حق هم دارند ؛ ویرا نمی توان شاعر بزرگی نامید ولی تصنیف ساز ماهر است در کلام و آهنگ او تأثیری بسزاست چنانکه بعضی از تصانیفش هرگز کهنه نخواهد شد . نغمه های زیبا و جمله های قشنگ و روش مطلوبی که در ساختمان این ترانه ها بکار برده ، تراوشی از یک ذوق بسیار لطیف است .

یکی از خواص آهنگهای عارف ، غم و اندوهیست که سراسر تصنیف های او را فرا گرفته و بخوبی نشان میدهد که این نغمات ، آثار یک دل افسرده و روح پژمرده و فکر بدبین ناراضی است و این افکار را وضع روزگار در او ایجاد کرده بود . احساسات وطن پرستانه عارف بسیار شدید و او یکی از مخالفان سرسخت حکومت خود مختاری و طالب جمهوری بود . بهمین جهت تصنیف خاصی برای این موضوع ساخت .

اصولا وقتی گوینده شعر و سازنده آهنگ ، یکی باشد ، باید تصنیف از لحاظ تلفیق شعر و موسیقی بسیار خوب از کار در آید در صورتیکه در بعضی

تلفیق شعر
و موسیقی

موارد ، تصنیفهای عارف ازین نظر ، بی نقص نیست چنانکه در موقع خواندن ، همانطور که در تقطیع شعر مرسوم است ، احتیاج با افزودن ضمه اضافی پیدا میشود ، یا در وسط کلمات ، آهنگ بریده میشود ، یا نصف يك کلمه که بخودی خود معنی ندارد تکرار میگردد . همچنین

کلماتی مانند امان ، جانم ، خدا، حییم ، طیبیم ، عزیزم زیادبکاررفته است که ممدوح بنظر نمیرسد .

برای روشن شدن مطلب باشعارزیر که نمونه‌ای ازین نکته‌هاست مراجعه نمائید :

ای امان از فراق ، امان مردم از اشتیاق ، امان
از که گیرم سراغت ، امان (امان امان امان امان)

ملاحظه کنید در این چهار مصراع ، هشت بار کلمه «امان» تکرار شده یادرتصنیف ذیل چندبار کلمات «جانم» و «خدا» مکررگشته است :

نمیدانم چه در پیمانه کردی (جانم)

تو لیلی وش مرا دیوانه کردی

(جانم دیوانه کردی جانم)

دیوانه کردی خدا دیوانه کردی (

چه شد اندر دل من جاگرفتی (جانم)

مکان در خانه ویرانه کردی

(جانم ویرانه کردی جانم)

ویرانه کردی خدا خدا ویرانه کردی

همچنین درین تصنیف علاوه بر کلمات خدا و جانم کلمه های

گشت و زاغ و مرغ نیز تکرار شده است :

هنگام می وفصل گل و گشت (و جانم گشت و خدا گشت و) چمن شد

در بار بهاری تهی از زاغ و (جانم زاغ و خدا زاغ و) زغن شد .

دلتنگ چو من مرغ (جانم مرغ) قفس بهر وطن شد

یا درین تصنیف که زیباترین آهنگ های اوست چه اندازه

مکررات زیاد است :

جهان پر از غم دل از (جهان پر از غم دل از) زبان ساز میکنم
(میکنم) ...

ز اشك پرس که افشا نمود ، راز درونی (نمود راز درونی ، نمود
راز درونی ، نمود راز درونی) .

درین تصنیف ، آهنگ طوری خوانده میشود که معنی شعر بکلی
دیگرگون میشود . یعنی بعوض اینکه بعد از کلمه «ما» سکوت شود ،
باین ترتیب :

بماندیم ما ، مستقل شد ارمنستان

بعد از کلمه «مستقل» مکث میشود و باین صورت ادا میگردد :
بماندیم و ما مستقل ، شد ارمنستان ، منستان ، منستان ، شد

ارمنستان

ملاحظه مینمائید که علاوه بر واو عطف که قبل از «ما» میاید
قسمتی از کلمه «ارمنستان» هم که بتنهائی بی معنی است چند بار تکرار
میشود .

البته آنچه امروز بنظر ما نقص میآید، در آن زمان شاید عیب
نداشت زیرا تصنیف هائی هم که قبل از عارف ساخته میشد ازین جهات
خالی از نقص نبود و عارف هم سعی داشت که وزن عروضی شعر از دست
نرود ، چنانکه وقتی کلمات زائد را که در پراکنش نوشته ام حذف کنید، نقصی
بمعنی وارد نمیشود ولی در خواندن آهنگ ، این کلمات را باید تکرار
کرد و گرنه نغمه تصنیف خراب میشود .

صرف نظر ازین نکته‌ها، ترانه‌های عارف در نوع خود بی نظیر

است و بعد از او هم دیگر کسی پیدا نشد که کلام و آهنگش مانند او تأثیر داشته باشد، هر چند زمانه هم این اقتضای را نداشت که شاعر بدوق خود شعر بگوید و در گفتن، آزاد باشد. بهمین جهت بود که پس از عارف، شاعران دیگر، تصنیف وطنی نسروندند و از گل و می و عشق و معشوق که زبانی بهجائی نمیرساند سخن گفتند چنانکه هنوز هم بازار این سبک رواج دارد. بعد از میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، کار تصنیف سازی از لحاظ شعر و آهنگ تقسیم شد باین ترتیب که نخست، موسیقی داناها آهنگ را ساختند و بعد گویندگانی مانند *ملك الشعرای بهارو و حید دستگردی* و چند شاعر دیگر، اشعار را سرودند که نمونه ای از آنها را قبلاً نوشته ام بنابراین چون آهنگ سازان تنها متوجه ساختن نغمه بودند و باوزان شعری توجهی نداشتند و شاعران هم بتدریج از تکرار کلمات خسته شدند، موضوع وزن عروضی، در تصنیف سازی از بین رفت و این نوع اشعار از قید اوزان متداول آزاد شد و شاید همین کار سبب ایجاد اشعار هجائی (سیلابی)



گردید. تنها شاعری که پس از عارف در سرودن تصنیف، شعر و آهنگ را خود گفت محمد علی امیرجاهد است که بموقع خود از او نیز سخن بمیان خواهد آمد. بخصوص که دیوان او تا زگی بانت آهنگهایش بوضع دلپسندی چاپ شده است و میتوان پس از مطالعه کافی درباره آن اظهار نظر نمود.

(شماره ۱۳۰) محمد علی امیرجاهد

باقی ماند يك نکته که ارزش اخلاقی و اجتماعی عارف را مطالعه

کنیم . خواننده محترم اجازه خواهد داد که ازین بابت چیزی ننویسم
 زیرا همه کس با خواندن سرگذشتش که در دیوانش بچاپ رسیده است
 مطلب را بخوبی درخواهد یافت . ازین گذشته بنا بنوشته دکتر شفیق ؛
 خود عارف آنچه دشمنی ممکن بود در حق خویش روا داشته و درین
 خصوص حتی برای دیگران باقی نگذاشته است . پس من هم درین باره
 سکوت میکنم و باشعری ازحافظ ، داستان عارف را پایان میرسانم :

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
 هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

شاگردان درویش

درویشخان شاگردان بسیار داشت که از میان آنها برخی ترقی کرده و شهرت یافته اند و جای آنست که از چند تایشان سخنی گفته شود:

حسین‌قلی غفاری - از جمله بهترین شاگردان درویش بود که قبلاً مکتب آقا حسینقلی را نیز دیده بود. وی را درسه تار از شاگردان دیگر درویش، برتر دانسته‌اند و میگویند استاد، او را جانشین خود میدانست حتی بعضی او را عصاره درویش گفته‌اند ولی متأسفانه پنج سال قبل از فوت درویش، در سن ۲۹ سالگی در سال ۱۲۹۹ رخت از دنیا بر بست. شکری - نامش شکرالله است که دوستانش باختصار کوشیده‌او را شکری نامیده‌اند. وی از شاگردان شعبه موزیک نظام بود و «هوبوا» مینواخت و تعلیمات موسیقی را از برادر بزرگتر خویش اسمعیل قهرمانی فراگرفت، سپس شاگردی درویش را پذیرفت.

این نوازنده را با عارف انس والفتی بسزا بود و شاعر مزبور در دیوانش از او به نیکی یاد میکند. معلوم میشود مردی درویش مسلک و بردبار بوده که تاب معاشرت آن شاعر را داشته است و عارفی که از همه بدگفته و بهر هیچکس ایمان نداشته از وی تحسین کرده است. البته استادان دیگر که تحمل این رفتار ناستوده را نداشتند، کمتر با عارف می‌جوشیدند ولی شکری دم فرو بسته و چیزی مخالف میل شاعر نگفته

و بهمین جهت عارف هم با اوسر ستیز نگرفته است .
شکری مردی با احساس بوده و در نتیجه سابقه‌ای که با-وزیک



(شماره ۱۳۱) فراول از راست، شکری نوازنده تار، فردوم حبیب‌اصفهانی (خواننده)
داشته آهنگهای ضربی را نیز خوب مینواخته است . پنجه اش در تار
لطیف و شیرین و نرم بود و روشی دلنشین داشت . در حقیقت باید گفت

تابع ذوق بود نه در بند ردیف .



علیه محمد صفائی - در سال ۱۲۷۶ بدینا آمد . در خانواده اش

کسی اهل ساز نبود . وی از نغمات موسیقی لذت میبرد و در سن پانزده



سالگی پیش خود

بنواختن سه تار شروع

کرد و پس از سه سال

که برای تعلیم نزد

درویش رفت تا اندازه ای

بنواختن آشنا بود .

ضمناً بواسطه علاقه ای

که سه تار داشت

مشغول ساختن این ساز

شد و بعد از چندی

درین کار مهارت بسیار

یافت . مخصوصاً در

ساختن کاسه ساز ظرافت (شماره ۱۳۲) شگری در روزهای آخر زندگانی

وسلیقه مخصوص بکار میبرد . سه تارهای ساخت او از لحاظ صنعتی دارای

اهمیت بسیار است و لطف ذوق او را بخوبی نشان میدهد . نامبرده چند

سه تار ترك نازك ساخته و آنها را با صدف و استخوان تزئین نموده است .

یکی از آنها را که برای نصرالدوله اعتمادی ساخته بود در روی صفحه ،

دسته گل کوچکی از صدف بکار برده بود ولای ترکهای آن نیز صدفب

کاری داشت و نام آنرا سه تار بر لیمان گذارده بود که در نور چراغ میدرخشید. چند سه تار دیگر ترك پهن هم داشته است.
نمونه های بسیار خوبی از سه تار های وی هم اکنون در



(شماره ۱۳۳) علی محمد صفائی

دست علاقمندان و

هنرمندان موجود

میباشد که هر يك در

مقام خود زیبا و

بهترین اثر يك صنعتگر

باذوق بشمار میرود.

نامبرده وقتی

ساختن سه تار را بانجام

میرسانید ساعتها در

گوشه تنهایی بنواختن

آن مشغول میشد و

چنان سرگرم خیال خود

بود که به کسی توجه نداشت و تنها قطرات اشکی که روی گونه هایش

میغلطید بهترین تسلای او بود.

صفائی اندامی داشت لاغر و چهره ای گندم گون و مردی بود بسیار

حساس و عصبانی و گوشه نشین و مردم گریز. در حقیقت صفای باطن

داشت و بفکر دنیا و مادیات نبود. برای خود سه تاری ساخت که کاسه اش

کتابی بود. آنرا در زیر یالتو یا عبا می گرفت و با تنی چند از دوستان

صمیمی در کنار سبزه زار در جایی خاموش و آرام و دور از جمعیت مینشست

و مینواخت. وقتی ساز میزد چشمانش بسته میشد و سرش روی کاسه ساز خم بود. با معشوق بی آزار خود سه تار، رازها میگفت و اشکها میریخت سازش حالی داشت و بدل می نشست. سعی میکرد پنجه های استاد را تقلید کند.

درویش خان برای کارهای صنعتی و سه تار های زیبایی که ساخته بود، مدالی بوی داد. در اواخر عمر دوچار اختلال حواس شد و کارش بجنون کشید و در سن چهل و دو سالگی در ۱۳۱۸ بدرود حیات گفت.



پدرش میرزا علی خان قوام السلطان اهل دانش
عبدالله دادور
و ادب بود که با مردم دانشمند و با ذوق معاشرت
(قوام السلطان)
داشت مانند :

بنان الدوله (پدر غلامحسین بنان) که آوازی خوش داشت همچنین ناصر سیف و ضیاء رسائی که واعظ و خوش صوت بودند و مهدی صالحی که علاوه بر اطلاعات موسیقی اهل فضل هم بود. یکی از منشی های پدرش فخریم دفتر کمانچه و سه تار میزد، سید علی خان که فلوت میزد و بعدها رئیس موزیک خراسان شد؛ میرزا عبدالله استاد سه تار نیز هفته ای یک شب بخانه اش می آمد و عزیز تار زن و منشور ضرب گیر هم ماهی یکی دو شب مجلس بزم پدر با ذوق دادور را با حضور خود رونقی بسزا میدادند.

عبدالله در سال ۱۲۷۳ در چنین کانون ذوق و ادب بدنیاء آمد و از کودکی با نواهای دلپذیر موسیقی مانوس شد. وقتی بسن تحصیل رسید، بمدرسه دارالفنون رفت و بعد زبان فرانسه را مخصوصاً در مدرسه

سن لوئی بخوبی فراگرفت. هنگامی که مشغول تحصیل بود علاقه بسیاری
 بفرآگرفتن موسیقی داشت ولی پدرش بیشتر مایل بود که فرزندش
 تحصیلات خود را دنبال نماید. وقتی شنید عبدالله از مغازه «مارکار»
 سه تار با قیمت سه تومان خریده و در اوقات فراغت مینوازد، نخواست
 عشق هنری فرزند را خاموش کند و ویرا با استاد زمانه درویش خان سپرد
 که با روش صحیح کار کند باین شرط که تحصیلات خود را ادامه دهد.
 عبدالله نصیحت پدر را از یاد نبرد، وقتی در سن ۱۷ سالگی تعلیمات
 صحیح موسیقی را نزد استاد شروع کرد کار درس و تحصیل را نیز کنار
 نگذارد. هم مدرسه میرفت و هم سه تار میزد و شوقی بسیار داشت چنانکه
 پس از پنج سال که تحصیلاتش تمام شد و وارد خدمات دولتی گردید، دوره
 موسیقی درویش را نیز با موفقیت با تمام رسانیده و نوازنده زبر دستی شده
 بود. مدتی هم برای تکمیل هنر و فرآگرفتن آهنگهای ضربی با حاجی
 خان استاد ضرب کار کرد. هر چند پیانو داشت و گاه بگاه مینواخت
 ولی عشقش به سه تار بود و بتمرین و ممارست این ساز علاقه بسیار داشت
 چندی هم نزد منتظم الحکما کار کرد و مایه کافی از ردیف موسیقی ایرانی
 بدست آورد.

در آن موقع رسم جوانان با ذوق چنین بود که جلسات دوستانه-
 ای تشکیل میدادند و باهم بتکرار و تمرین کارهای ذوقی خود میپرداختند
 عبدالله خان هم با نصرالله نشاط و مجید خان جلسه هفتگی داشتند که با
 حضور استاد خود درویش خان در منزل اسمعیل نشاط تشکیل مییافت.
 شاگردان ساز میزدند و استاد اظهار نظر میکرد. مخصوصاً دادور این
 نصیحت درویش خان را هرگز فراموش نکرده است:

اگر بنوانید ساز بزنید ولی از نواختن خودداری کنید، بخود و دوستانتان بد کرده‌اید، اما اگر نتوانید خوب بزنید یعنی استعداد این هنر را نداشته باشید و باز هم بزنید، برقار و خلق خدا بد کرده‌اید. دادور از کسانی بود که استعداد داشت و پند درویش را هم بکار بست و سه‌تار را بجای رسانید که درویش‌خان بعد از حسینقلی غفاری، ویرا بهترین شاگرد خود دانست. امروز هم هنرمندان واقعی هنر او را ستایش میکنند و ویرا استاد سه‌تار میدانند.

دادور هیچگاه قصد استفادهٔ مادی از موسیقی نداشته تنها آنرا بذوق طبیعی فرا گرفته و بهترین مونس خود دانسته‌است. دوستان دورهٔ جوانیش که همه اهل ذوق و موسیقی هستند مانند رکن‌الدین خان و عبدالله اشرفی و علی مبشر و حاج آقا محمد ایرانی مجرد که آنها نیز هر يك بنوبت خود از علاقمندان یا استادان معروف موسیقی هستند هنوز هم بایکدیگر جلسات دوستانه دارند. دور هم می‌نشینند و با نغمات موسیقی سرگرم و محظوظ میشوند. البته این اشخاص قصد تظاهر ندارند و شاید هم نخواهند مردم آنها را آشنا باین هنر بدانند زیرا متأسفانه هنوز در مملکت ما ارزش واقعی هنر بخصوص موسیقی شناخته نشده است.

من میدانستم که قوام السلطان از سن بیست سالگی وارد مشاغل دولتی شده و چون خوب زبان خارجه میدانسته اولین ماموریتش در گمرک بوده و تا سال ۱۲۹۹ در وزارت دارایی کار کرده سپس در همین موقع که عمویش مهدی دادور (ونوق السلطنه) در کابینهٔ مشیرالدوله وزیر جنگ شده برادرزاده را هم بوزارت جنگ منتقل کرده و همواره شغل

های مهم اداری و نظامی داشته و دارد .

باین مقدمات تصور می‌کردم شاید نخواهد از او درین سرگذشت ذکری بمیان آید ، چنانکه هستند کسانی که همین‌طور فکر میکنند ولی دادور برخلاف آنها گفت : یکی از عللی که موسیقی ما عقب مانده است همین بوده که اشخاص بی‌شخصیت صاحب این هنر شده و نتوانسته اند مقام هنری خود را آنطور که باید حفظ کنند و ذکر نام کسانی که در موسیقی ایرانی صاحب مقامی هستند هرچند مشاغل دیگری داشته و از موسیقی ارتزاق نکرده اند ، برای بالا بردن شئونات موسیقی کمک مؤثر است ، چه این افتخار باقی میماند و سایر منصب‌ها فراموش میشود . اینست طرز تفکر صحیح که متأسفانه برخی محافظه کاران ، بخلاف قوام - السلطان ، هنوز هم در وادی اندیشه‌ها و اوهام گذشته سرگردانند ولی او که تربیت و تحصیلات حساسی داشته و بکشورهای اروپا نیز چند بار مسافرت کرده و قدر و ارزشی را که دیگران برای هنر خود قائلند ، بچشم دیده است ، همانطور فکر میکند که امریزه در ممالک متمدنه ، این نوع مطالب را موشکافی مینمایند .

دادور میگفت چند سال قبل که در اروپا بودم برای یکی از دوستانم که اهل ذوق و شعور بود سه‌تار زدم . مرد انگلیسی با دقت تمام ساز مرا شنید و گفت :

«اگر از جنبه علمی که موسیقی اروپائی ازین جهت بکمال رسیده است ، صرف نظر کنیم ، از لحاظ معنوی و روحی ، موسیقی شرقی ، شایسته اهمیت کفایت و اگر بخواهیم درجه بندی کنیم باید بگوئیم : «اول موسیقی ایرانی . دوم عربی ، سوم ترکی ، چهارم هندی و درمیان»

«ممالك مشرق زمین، موسیقی ایرانی از همه بیشتر باین مقصود نزدیک»
 «است. موسیقی ایرانی را میتوان با بشارملایمی تشبیه کرد که شنونده با»
 «آهنگ آن بنخواب رفته باشد. این نواهای دلپذیر، موجب راحت»



(شماره ۱۳۴) موسی معروفی

«روان و آسایش جانست و اعصاب خستگان را آرامش میدهد و مخصوصاً»
 «آهنگهای محلی که کمتر تحت تأثیر احساسات مردم شهری بوده است»
 «این حالات را بیشتر جلوه گر میسازد.»



موسی معروفی - فرزند محمد اسمعیل امین الملک (برادر اتابک)
 است که در سال ۱۲۶۸ در تهران متولد شد. دوران کودکی و جوانی

او با تحصیل علوم قدیمه معمول آن زمان گذشت . چون خانه آنها محل آمد و شد هنرمندان معروف بود ، بزودی با آهنگهای موسیقی مانوس گردید و سه‌تار آقا یوسف صورتگر هم در او بی تأثیر نبود .

پارك پدر موسی خان ، باغ‌زیبا و عمارت مجللی داشت و درسالن های آنجا دوعدد پیانوی خوب بود . موسی خان پیش خود بنواختن پیانو مشغول شد . استادان معروف آن دوره مانند سماع حضور و آقا حسینقلی بخانه او زیاد میآمدند و موسی خان از مصاحبت آنها و نوای سازشان برخوردار میشد و بنواختن تار شروع کرد .

عمویش محمد حسن اتابکی استعداد او را دریافت و ویرا نزد درویش خان برد و معروفی از سال ۱۲۹۷ نزد آن استاد بفرارگرفتن تار پرداخت و چون فرصت کافی داشت و تمرین زیاد میکرد ، بزودی در نواختن تار مهارت یافت . تمام ردیف موسیقی ایرانی را از استاد بخوبی فراگرفت و بدریافت مدال طلای تبریزین و تصدیق نامه کتبی نائل آمد . سپس علاقه بفرارگرفتن نت پیدا کرد و نزد حسین خان هنگ - آفرین شروع بآموختن مقدمات موسیقی علمی نمود و در ۱۳۰۲ که علیتقی خان وزیری مدرسه خود را تأسیس کرد جزء اولین شاگردانی بود که بآن مدرسه آمد و در آنجا بود که برای نخستین بار بدیدار او نائل آمدم .

معروفی مردیست درویش ، با ایمان ، دانشمند ، با حقیقت ، جدی و پشت کاردار . چون خدماتی که بموسیقی ایرانی کرده و آهنگ های بسیاری که ساخته مربوط بسالهای آتیه است باید درین جا بهمین مختصر بمعرفی او اکتفاکنم و دنباله سرگذشت او را در جلد دوم این

کتاب مورد بحث قراردهم . همنقد در بطور اختصار در يك جمله مينويسم:
معروفی کسی است که تمام معلومات موسیقی خود را روی کاغذ آورده



(شماره ۱۳۵) موسی معروفی

و بهترین حافظ و نگهبان موسیقی ملی ما بوده است و نتیجه زحمات او
همواره مورد استفاده اهل این هنر خواهد بود .



مرتضی نی داود - در سال ۱۲۸۰ در خانواده ای اهل ذوق و
موسیقی بدنیآ آمد . پدرش بالا خان نوازنده ضرب ، و موسیقی شغل
خانوادگی آنها بود . مرتضی خان از کودکی با این هنر خو گرفت و
شنیدن ساز نوازندگان مختلف که با پدرش آشنائی داشتند ، ذوق موسیقی
او را تحریک و تربیت کرد . او اولین نغمات را بدون استاد پیش خود

خان ذوالفقاری سپرد که از شاگردان آقا حسینقلی بود . پس از دو سال
 رمضان خان ویرا نزد استاد خود برد و مرتضی خان شاگردی آقا



(شماره ۱۳۶) مرتضی نی داود

حسینقلی استاد تار را بجان و دل خریدار شد . بعد از آقا حسینقلی ،
 مرتضی خان بمکتب درویش خان روی آورد و از هنر آن استاد نیز فیض
 ها برد تا موفق بدریافت مدال مخصوص تبرزین گردید .

مرتضی خان نیز مانند پدر خود موسیقی را شغل خویش قرار داد
 و کلاس مشق تار دائر کرد و سالها بتعلیم این هنر مشغول بود . وی بسبک
 استاد خود درویش خان آهنگهای بسیاری مانند پیش درآمد و تصنیف

و رنگ بساخت و سالها در مجالس انس اهل ذوق بنوازندگی اشتغال داشت .

آهنگ تصنیف مرغ سحر که اشعار آنرا ملک الشعراى بهار سروده و در ماهور است از او میباشد :

مرغ سحر ناله سر کن	داغ مرا تازه تر کن
ز آه شرربار این قفس را	بر شکن و زیر و زبر کن
بلبل پر بسته ز کنج قفس در	نغمه آزادی نوع بشر سرا
وز نفس عرصه این خاک توده را	پر شرر کن
ظلم ظالم ، جور صیاد	آشیانم ، داده بر باد
ای خدا ای فلک ای طبیعت	شام تاریک ما را سحر کن
نوبهار است ، گل بیار است	ابر چشمم ، زاله بار است
این قفس چون دلم	تنگ و تار است
شعله فکن در قفس ای آه آتشین	دست طبیعت گل عمر مرا چین
جانب عاشق نگر ای تازه گل ازین	بیشتر کن بیشتر کن بیشتر کن

مرغ بیدل ، شرح هجران ، مختصر کن

ضمناً با نوازندگانمانند علی اکبر شهنازی و رضا محجوبی و ابراهیم منصوری و خوانندگان چون قمر الملوك و ملوك ضرابی مانوس گردید و صفحات بسیاری از خود بیادگار گذارد . نی داود مردیست خوش محضر و باخلاق و منظم و مهربان که همواره همه دوستداران موسیقی از مجالست او راضی و مجذوب صفای باطن او بوده اند . وی از اولین نوازندگان است که در رادیو تهران شرکت کرد و اکنون چندسالیست که ساز را فقط برای خود میزند و بکارهای تجارتی مشغول است . برادران

و خواهران مرتضی همه بموسیقی آشنا بوده اند ولی شهرت بسزائی کسب نکرده اند .



ابوالحسن صبا - پدرش کمال السلطنه مردی ادیب و با ذوق و همواره در مصاحبت هنرمندان زمانه بود و خود بموسیقی آشنائی داشت و سه تار میزد . ابوالحسن در سال ۱۲۸۱ بدنیا آمد و پدرش اولین مشوق فرزند بفر گرفتن موسیقی بود .

خانمی موسوم به ربابه که ندیم عمه اش و تصنیف خوان ماهر و ضرب گیر خوبی بود سبب شد که صبا بیشتر بموسیقی مأنوس گردد . نخستین استاد او میرزا عبدالله است که چندی نواختن سه تار را بوی آموخت . صبا بعدها زدن این ساز را در مکتب درویش خان تکمیل نمود .

پدرش علاقه داشت که صبا بهمه سازها آشنا شود ، این بود که ابوالحسن هنر دوست از محضر بسیاری از استادان موسیقی استفاده کرد چنانکه سنتور را از علی اکبر شاهی ، ضرب را از حاجی خان ، کمانچه را از حسین اسمعیل زاده و ویولن را از هنگ آفرین فرا گرفت .

وقتی قبل از ۱۲۹۷ بمدرسه امریکائی میرفتم . صبا دو کلاس از من جلوتر و با برادر بزرگم هم کلاس بود و از همان وقت در میان تمام شاگردان مدرسه شهرت داشت که ابوالحسن خان اغلب سازها را بخوبی مینوازد . بعدها که بشیر از رفتم دیگر او را ندیدم تا سال ۱۳۰۲ که وارد مدرسه موسیقی وزیری شدم و از مصاحبت آن دوست قدیم که در آن وقت بهترین شاگرد مدرسه بود بر خوردار شدم . صبا در آن موقع

ویولن را خوب مینواخت و در اثر تعلیمات استادانه کلنل وزیرى بزودى
بمقام اولین سولیست ارکستر رسید .
ازین پس سرگذشت مادوتن تاچند سال توأم است زیرا هر دو از



(شماره ۱۳۷) ابوالحسن صبا

علاقمندان و پیروان سبک وزیرى بودیم .
من در این جاز صباى صحبت کردم که بیش از بیست و یکسال نداشت
وماورا «گل سرسبد مدرسه» میگفتیم . وی امروز هنرمند بزرگ است .
در سالهای اخیر در مجله‌ها چیزهائی درباره او نوشته‌اند ولی هرگز
نتوانسته‌اند حق مطلب را ادا کنند . امیدوارم خداوند مرا توفیق دهد
که شرح کارها و خدمات او را چنانکه شایسته مقام هنرمندی وی میباشد

در بخش دوم این کتاب بنکارم. پس باید خوانندگان عزیز را برای دنباله این داستان بآینده حواله دهم، این زمان بگذار تا وقت دیگر.



حسین سنجرى - از جوانى هنر موسيقى را دوست داشت .
وقتى از مدرسه امرىكائى فارغ التحصيل شد نواختن تار را آغاز كرد و



(شماره ۱۳۷) حسین سنجرى

در ويه خان را باستادى خود انتخاب كرد . مدت ها نزد وي كار كرد . سپس چندی بکلاس مرتضى نى داود رفت و دوباره نزد استاد اول برگشت . دوستانى داشت كه اهل موسيقى و آشنا به نت بودند . او را بفرار گرفتن قواعد موسيقى تشويق كردند . چندی نزد سليمان خان افسر موزيك نت خواند و بيانو زد ولى آتش اشتياقش شعله ميكشيد و جويابى استادى بود كه او را بهتر بمقصود برساند . تار و بيانو ميزد ، اما آرام نداشت و همواره در صدد تكميل هنر خود بود .

وقتى از افتتاح مدرسه عالى موسيقى اطلاع يافت ، بى درنگ نزد وزيرى شتافت و از نخستين شاگردان او شد . او اخر سال ۱۳۰۲ بود كه ويرا در آن مدرسه ديدم كه با موسى معروفى و سليمان سپانلو و چند تن ديگر در كلاس تار بكار مشغول بود .

ديرى نگذشت كه دوست صميمى شديم و بايكديگر بتمرين ساز و حاضر كردن دروس نظرى موسيقى مشغول گشتيم . مادوتن را باهم مهر و الفتى بسيار بود و سالها خوشه چين خرمن هنر استادمان علينقى وزيرى

بودیم. داستان زندگی هنری ما دویار مهربان بسی خاطرات شیرین دارد که هنوز هنگام شرح و بیان آن نرسیده است. اگر توفیق، یار آمد و بخش دوم این سرگذشت بچاپ رسید، دین نگارنده هم نسبت بآن دوست قدیم که جمعیت یاران مهربانرا نابهنگام پریشان کرد و ما را بفراق ابدی خود دوچار ساخت، ادا خواهد شد.



ارسلان در ۱۳۹۰ هجری - در سال ۱۲۸۱ در تهران متولد شد. از کودکی بساز علاقه داشت و نزد خود سه تار میزد. بمدرسه کمال الملک هم میرفت و نقاشی میکرد. بیش از پانزده سال نداشت که بکلاس درویش خان رفت و شاگرد



(شماره ۱۳۹) ارسلان در گامی

اوشد. سالها بعد که صفحات موسیقیش بنام مستعار در دسترس مردم قرار گرفت موجبات شهرت او را فراهم کرد.

ارسلان خان بتدریج تار را کنار گذارد و بسه تار علاقمند شد. مخصوصاً بسه تارهای پوستی که صدای بیشتری دارد زیاد تر دلچسبگی یافت.

درگاهی امروزی یکی از نوازندگان باسلیقه سه تار است که دست همه کس بدامانش نمیرسد اما دوستان بسیار دارد که اهل ذوق و دوستدار هنر و شیفته سازش میباشند. از آن کسانیست که سعی دارد شخصیت اجتماعی خود را نگاهدارد و ذوق موسیقیش لطمه ای بشغل اداریش



(شماره ۱۴۰) ارسلان درگاهی

نزند. شاید حق با اوست چه نااهلان چنان مقام این هنر را خوار و پست و مبتذل کرده اند که او هم میل ندارد بنام نوازنده شناخته شود. هر چند در کشور ماهنوز هنر و هنرمند را مقامی نیست اما هنرمند واقعی بخصوص کسانی که مثل درگاهی تنها برای دل خود ساز میزنند و نوازی سازشان هم مطلوب مردم صاحب ذوقست، ارج و ارزش دیگری دارند. مشاغل عالی که مردم بدنبال آن از همه چیز خود میگذرند، دوام و ثباتی ندارد. وزیر و امیر و وکیل فراوانست اما ارسلان یکیست.

در گاهی مردیست با ذوق، مؤدب، لطیفه‌گو، خوش محضر و دوست داشتنی. شور و نشاط. و ذوق و عشق جوانیش پابرجاست. اهتزاز سیمهای سه‌تارش تارهای دل‌رامیلرزاند و نغمه‌های طربناک سازش شنونده را بنشاط و رقص می‌آورد.



اینها بودند یادگارهای درویش خان که برخی دیده از زندگانی بسته و بعضی باچشمی نگران بآثار موسیقی دوران که بسراشیمی انحطاط افتاده‌است مینگرند. جمعی می‌بینند و خون دل می‌خورند و بزبان نمی‌آورند، دو تن از آنها هم بکار خود مشغول و در حفظ و نگاهداری آثار پیشینیان کوشا هستند. میدانید آنها کیستند؟ موسی معروفی و ابوالحسن صبا که دنباله سرگذشت آنها را انشاءالله در بخش دوم خواهم نگاشت.

نوازندگان دیگر

بعد از درویش خان کسانی که ذوق آهنگسازی داشتند، دست به کار شدند و شروع بساختن نغماتی نمودند مانند حبیب الله شهردار و علینقی وزیر ولی چون کلاس تعلیم موسیقی و شاگرد نداشتند، نغمات شهردار فقط در خاطر خودش ماند و آهنگهای وزیر چون نت میدانست در دفترش ثبت رسید و توسط دیگران نواخته نشد و انتشار نیافت تا اینکه بعدها در دسترس مردم گذارده شد.

نوازندگان دیگر که بعدها ذوق این کار را پیدا کردند، هنوز جوان بودند و مایه کافی نداشتند که بنغمه پردازی دست بزنند. بالین ترتیب در حدود ده سال تنها قطعاتی که شهرت داشت و اهل موسیقی مینواختند، پیش - درآمدها و رنگهای درویش خان و رکن الدین خان بود. تا اینکه بتدریج برخی دیگر از نوازندگان درسازهای خود تسلط یافتند و شروع بساختن قطعاتی نمودند که همه آنها را مانند علی اکبر شهنازی، رضا محجوبی، مرتضی نی داود و ابراهیم آرنک میتوان از لحاظ آهنگسازی پیروان «سبک درویش و رکنی» نامید و این اشخاص چون کلاس مشق ساز دایر نمودند، ساخته های خود را بشاگردان آموختند و دسته دوم پیش درآمدها و رنگها در اختیار نوازندگان قرار گرفت.

از ابراهیم آرنک و مرتضی نی داود قبلا سخن گفته ام. در اینجا فقط باید این نکته را اضافه کنم که در ساخته های آرنک، روش درویش و رکنی

حفظ گردید و مخصوصاً پیش درآمدها بیشتر بوزن سه ضرب ساخته شد ولی شهرت زیادی نیافت شاید باین جهت که شاگردان زیادی نداشت و کار اصلی او درموزیک نظام بود. اما آهنگهای نی داود که سهل و آسان و اکثر بوزن دوضربی بود و او خود، آنها را در مجالس مینواخت و به شاگردانش هم که زیاد بودند میآموخت، انتشار یافت ولی این آهنگها با نغمات درویش و رکنی قابل مقایسه نیست، هرچند ساده و دلپذیر است اما لطف و معنای ساخته‌های قدیم را ندارد.

اکنون هنگام آنست از نوازندگان دیگری هم گفتگو کنم که شهرتشان از حوالی سال ۱۳۰۲ آغاز میشود و آنها را میتوان یادگار پیشینیان دانست.



علی اکبر شهنازی - از همان خانواده مشهوریست که درین کتاب بنام خاندان هفر یاد شده است. خانواده‌ای که بیش از صد سال در ایران بهر مندی معروف بوده است. علی اکبر فرزند بزرگ آقا حسینی استاد شهیر تار است که داستانش قبلاً گذشت.

این پسر در سال ۱۲۷۶ در روز عید قربان تولد شد و کلمه حاجی ضمیمه نامش گردید چنانکه اکنون هم دوستانش وی را حاجی علی اکبر خان یا حاجی مطلق میخوانند. در سن هفتسالگی بمدرسه رفت ولی چنانکه همکلاسانش میگویند، ذوق فطری موسیقی او بیش از شوق تحصیل و فراگرفتن دروس مدرسه بود.

در همین اوقات گوش بساز پدر میداد و از نوای موسیقی لذت میبرد. در خانه‌ای که او زندگانی میکرد، همواره نغمات موسیقی بلند بود زیرا

پدرش شاگردان بسیار داشت که هفته‌ای سه روز، از استاد کسب هنر می‌کردند. از این گذشته سایر اهل خانواده مانند عمویش میرزا عبدالله استاد معروف و داماد هایشان باقرخان کمانچه‌کش و آقارضاخان تارزن



(شماره ۱۴۱) حسین خان ملندوق (دایره بدست) و علی اکبر
شهنازی هنگام طفولیت

باین خانه زیاد آمد و رفت داشتند و از کودکی باسازهای مختلف انس و الفت گرفت. همچنین سایر اهل ذوق و موسیقی بخصوص آوازخوانهای نامی که همه پیدرش علاقه بسیار داشتند باین خانواده در آمد و شد بودند و حاجی آنچه می‌شنید اصوات خوش موسیقی بود که این نواها در پرورش

ذوق او دخالت مؤثر داشت .

علیه محمد فخام بهزادی یکی از شاگردان آقا حسینقلی میگفت روزی خدمت استاد رسیدم ، تاری کوچک بدست داشت و آنرا آزمایش میکرد - پرسیدم چه شده است که استاد با این تار کوچک مینوازد . - استاد گفت این ساز را برای علی اکبر آماده کرده ام که شروع بنواختن کند . آری پدرش بسیار علاقه داشت که فرزندش هر چه زودتر تمرین تار را آغاز کند ، بهمین جهت بود که وقتی حاجی در حدود دوازده سال داشت اولین درس تار را از پدر گرفت .

اسمعیل قهرمانی شاگرد میرزا عبدالله میگفت روزی در خدمت آقا حسینقلی بودم . پسرش را صدا کرد که بیاید تار بزند . تارها را برداشتیم و شروع بدوره ردیف کردیم . دستگاه شور را نواختیم و تمام نمودیم ، قریب یکساعت طول کشید ، ولی استاد گفت دستگاه دیگری بزنیم . آنرا هم نواختیم و ساعتی دیگر گذشت . باز هم استاد آرام نگرفت ولی من دیدم علی اکبر خان خسته بنظر میرسد . صدا در آدمم که هر سنی اقتضائی دارد ، اجازه دهید حاجی برود بازی کند . استاد خندید و گفت راست میگوئی . امروز دیگر برای او بس است ، باقی را خودمان میزنیم . قهرمانی میگفت در همانوقت علی اکبر خان بهترین نمونه تار پدر بود . مضرای تند و پنجه ای لطیف داشت .

باری این بود سبک کار کردن طفلی که منظمأ از تعالیم پدر خود برخوردار شد و دوره ردیف را تمام کرد و نوازنده خوبی شد . هنگامی که پدر استادش در سال ۱۲۹۴ رخت از جهان فانی شست و صفای مجلس دوستان هنرشناس را برهم زد ، حاج علی اکبر خان که نوازنده ماهری بود

بیش از هجده سال نداشت .

بعد از فوت پدر ، عمویش میرزا عبدالله اغلب او را نزد خود میخواند و علاقهٔ بسیاری داشت که باهم ساز بزنند ؛ ساعتها دویدو می نشستند و ردیف‌ها را دوره میکردند ولی عموی مهربان نیز بعد از چند سال



(شمارهٔ ۱۴۲) علی اکبر شهنازی (شمارهٔ ۱۴۳)

در گذشت و علی اکبر خان که جانشین پدر و عمو بود ، کلاس تعلیم موسیقی باز کرد و علاقه‌مندان را از هنر خود فیض رسانید و کم کم شهرت یافت به طوری که در حدود سالهای ۱۳۰۰ معروفترین نوازندهٔ تار بود که نامش در تمام محافل هنری با احترام برده میشد .

در همین وقت بود که شروع بساختن آهنگ کرد و چون ساخته‌های خود را بشاگردانش میاموخت ، نعماتش انتشار یافت . از جمله بهترین

پیش در آمده‌هایی که یادگار همان ایام شهنازی است یکی پیش در آمد شور است بوزن $\frac{4}{4}$ در شور «لا» که بسیار زیباست. دیگر پیش در آمد سه‌گانه که آنهم دوضربی است و مخصوصاً وقتی خود، آنرا بتندی مینواختنر مطلوبی داشت .

شهنازی در تمام دستگامها پیش در آمد ورنك دارد که اکثر آنها زیبا و دلنشین است و بیشتر پیش در آمده‌هایش بوزن دوضربی میباشد . همچنین تصنیفهای خوبی ساخته است که از جمله بهترین آنها یکی آهنگی است در چهارگاه که اشعار آنرا وحید دستگردی سروده است :

زد لشکر گل خیمه بچمن	سنبل نسرين نرگس سوسن
بیستان صف کشیده	باجام می بر طرف جوز جلاله دمید
دسته دسته گلر خان، رعنا، زیبا، هر جا، بگلشن چمیده	

بیاد روی یار، یار، یاران بکجاست، دور، ازدیده چراست

ای بت هر جائی	یار رقیب مائی	نخواهت باز آئی
بارها دیدمت	دوست باعدائی	چند، این رسوائی
دل از تو بیزار	جان از تو افکار	
برو ای بی وفا	تو بدخواه منی	تو خصم وطنی
برو ای بی حیا	تو با رقیبان یاری	تو همدم اغیاری

شهنازی در همین اوقات کنسرت‌هایی در سالن گراند هتل داد که آهنگها و مخصوصاً تار تنهایش بسیار مورد تحسین اهل ذوق قرار گرفت در یکی از کنسرت‌ها، وحید دستگردی در چند بیت، مقام شهنازی را در عالم موسیقی بروی کاغذ آورد:

زنده شد باز، آحسینقلی گرچه هر کس که رفت ناید باز

خلف صدق او علی اکبر
شد ز نو ساز کرد در شهناز
میخرامد عروس موسیقیش
امشب اندر میان حجله ناز
وز دهم مرده میشود زنده
بشتایید، بنگرید اعجاز

سی سال پیش، شهنازی در تار نوازنده زبردستی بود. بعد همامدرسه‌ای
دائر کرد و شاگردانی تربیت نمود. این آموزشگاه هنوز هم دائر است و
آنها که سبکش را طالبند از هنرش فیض میبرند. اکنون نیز شهنازی
استاد برگزیده‌ایست.



احمد عبادی - کانون گرم خانوادگی و محفلی شایسته هنری همچون
سر چشمه فیاضی است که کودکان استادان هنرمند را با ذوق و عشق
بهنر سیراب میکند. خانه میرزا عبدالله استاد تار و سه تار که محل اجتماع
مردم صاحب هنر بود تاثیر بسزایی در پرورش ذوق فرزندان داشت.
پسر بزرگترش جواد عبادی از کودکی نزد پدر بناوختن سه تار آغاز
کرد چنانکه عکس وی را در حالی که سه تاری در دست دارد و در بین
شاگردان، نزد استاد نشسته است در صفحه ۱۱۷ ملاحظه کرده اید. اما
متأسفانه نقصی که در حین بازی در دست او پیدا شد ویرا از ادامه کار
موسیقی باز داشت.

احمد عبادی در سال ۱۲۸۵ تولد شد و هنگامی که بیش از هشت
سال نداشت در این محفل گرم خانوادگی با فرا گرفتن ضرب، بترانه‌های
ضربی موسیقی آشنا گردید. احمد شروع بناوختن سه تار کرد که سایه
پدر از سرش دور شد و میرزا عبدالله بدرد حیات گفت و وی از تعلیمات
استاد محروم گردید ولی چون آتش عشق موسیقی در دلش شعله‌ور بود

نزد خواهران خود مولود و ملوک که از تعلیمات پدر برخوردار شده بودند، اصول نوازندگی را بیاموخت و بجائی رسید که در سن هیجده سالگی سازش شنیدنی شد .

در سال ۱۳۰۳ در کنسرتی که در گراند هتل داده شد شرکت کرد ملوک ضرابی که در همین اوان تازه با بصحنه تاتر گذارده بود با او در خواندن تصنیف شرکت کرد . متأسفانه احتیاج مادی ویرا بخدمت دولت



(شماره ۱۴۴) احمد عبادی (شماره ۱۴۵)

کشید و بکارمندی شهربانی که هیچ تناسبی با ذوقش نداشت در آمد و این خدمت اداری دست مردم صاحب ذوق را از دامان او کوتاه کرد . تنها عده معدودی که از دوستان او بودند از هنرش استفاده میکردند . تا اینکه در چند ساله اخیر خود را ازین بندرها کرد و این مقارن همان اوقاتیست که نغمه شورانگیز سه تارش از بلند گوی رادیو تهران بگوش رسید .

احمد عبادی نه تنها از لحاظ موسیقی و ذوق و قریحه نوازندگی جانشین پدر میباشد بلکه از جهت حسن خلق و ادب و مهربانی بهترین یادگار میرزا عبدالله است. خانه دل‌یاران از مهر و محبت وی آکنده است هنگامی که انگشتانش روی پرده های سه تار بگردش می‌آید و ناخن بر قوتش آهنگ ساز را بگوش میرساند، قلب آدمی در سینه می‌طپد و نغمه‌های دلپذیرش هزاران خاطرات شیرین را از جلوی دیدگان شنونده می‌گذراند که هیچ هنری را این همه تاثیر شکفت‌انگیز نمی‌باشد.



علی اکبر شهنازی و احمد عبادی را میتوان بهترین یادگار خاندان هنر (یعنی آقا علی اکبر و فرزندان میرزا عبدالله و آقا حسینقلی) دانست اکنون شمه‌ای از دوتن دیگر مینویسم که شاگرد حسین خان اسمعیل زاده یکی از استادان پیشین میباشند.



رضا محجوبی - در سال ۱۲۷۷ تولد شد و مانند برادر خود مرتضی محجوبی از کودکی بفرآ گرفتن موسیقی علاقمند گردید. اولین استاد او حسین هنگ آفرین است. بعد چندی نزد ابراهیم آژنگ کار کرد ولی در فرآ گرفتن قواعد علمی موسیقی و نوت پشتکار بخرج نداد بهمین جهت آژنگ هم دیگر باو درس نداد.

رضا خان که بیشتر مایل بود موسیقی را از راه گوش بیاموزد بکلاس مشق حسین خان اسمعیل زاده شتافت و چند سالی از محضر آن استاد استفاده کرد بطوری که در ۱۶ سالگی سازش کاملاً شنیدنی شد. برادرش مرتضی میگوید: او پشتکار عجیبی در کار کردن داشت چنانکه سحر

بیدار میشد و لااقل چند ساعت ساز میزد. روزها نیز خیلی تمرین می-کرد زیرا حس رقابتی داشت که ازمن عقب نماند.

رضا محبوبی تا سن ۲۵ سالگی که نگارنده نیز بکلاس او رفته شاگردش شدم جوان منظمی بود و ویولنش هم شنیدن داشت. در همین موقع نیز آهنگهایی میساخت و یکی دو بار هم کنسرت هائی داد ولی بتدریج تغییر حالی برایش پیدا شد و به بیمارستان رفت و با اینکه مداوا شد ولی کم کم در اثر استعمال مکيفات و افراط در آنها دیوانه شد اما در حالت جنون نیز گاهی بمیل خود نزد دوستان نزدیکش ویولن میزد و نواهای خوش حالت غم انگیزی از زیر انگشتانش بیرون میآمد که شنونده را بحال او متأثر میکرد. دوستان از وضع تأثر انگیز او بسیار افسرده بودند ولی کاری از دستشان ساخته نبود و او هم بتدریج با آن زندگانی عادت کرده بود. روزی که در تیرماه ۱۳۳۳ بمجلس ختمش رفتم، برادرش مرتضی از کسانی که مکرر از ساز رضا لذتها برده بودند گله میکرد که حتی بتسلیت برادر هم نیامدند. این خود درس عبرتست برای جوانان هنرمند که متوجه باشند و بی تأمل خود را بدامان اجتماع فاسد نیفکنند زیرا متأسفانه جامعه ما نه تنها هنر پرور نیست بلکه وسائل بیشماری هم برای منحرف کردن هنرمندان در اختیار دارد.

ساخته‌های رضا بتقلید روش درویش ورکنی است، منتها پیش-درآمدهایش کوتاهتر میباشد. پیش درآمددشتی او را رضا شهرزاد پسندید و اشعاری برای آن سرود ولی در ملودیها نیز تغییراتی داد که قسمت اول آن چنین است:

يك زمان چوپانی خواست از نادانی
دست از جان شوید از فراز کوهی
برگردان ره جوید

تصنیف دیگری در ابوعطا دارد که اشعار آن چنین است :

بهار نورسید، گل از بستان دمید ای گل‌گذار ، نه وقت خوابست
برویت صبح عید ، درین عید سعید

باده حلال ، بوسه صوابست
خرابم کن ز می ، بیانگ چنگ و نی

که ملک جم ، یکسر خرابست
ما و عشق روی دوست قبله ما روی اوست

ما ندهیم دل خود جز یار ما نکنیم اعتبار باغیار

مطرب مجلس بز این نغمه را از پرده بیرون

ساقی مهوش بده در کاس جم باده کلکون

پاینده بادا درفش کاویان تیغ فریدون

وزن تصنیف فوق سه ضربی متوسط است و در آخر $\frac{1}{8}$ تند میشود.

بهترین شاگرد رضا محبوبی مجید و فادار است که پنجه ای
شیرین و با نمک دارد و نوای ویولنش از رادیو بگوش مشتاقان میرسد
شاعر معاصر امیری فیروز کوهی غزلی بنام نوای عشق دارد که در
آن از دوست خود رضا نیز یاد کرده است :

ساز رضا و شعر امیر و نوای عشق امشب کجاست سوخته دلشکسته ای
سید عبدالله خان اتابکی متخلص بامیر که از مردمان دانشمند

عصر خود بشمار میرفت این رباعی را در وصف رضا سروده است :



(هزاره ۱۴۶) ردیف پانین از راست: ۱- علی اکبر شهنازی ۲- رضاصومری ۳- علی خان (سرورف)
 بتایب السلطنه) ۴- مرتضی بن داود ۵- ابراهیم منصوروی ۶- حسین باقی ۷- حسن قصاب لاهی

ماهی است رضا خان چو کند چهره پدید
 سرویست چو سر فرازد، آن قد رشید
 در دست چو گیرد از پی ساز، کمان
 گونی که به برج قوس باشد خورشید

حسین یا حقی - در سال ۱۲۸۲ در تهران متولد شد. خواهر بزرگش کشور خانم ملقب به فرخ‌لقا زن هنرمندی بود و آوازی خوش داشت این زن در کمانچه شاگرد حسین‌خان اسمعیل زاده و در سنتور شاگرد سماع حضور بود ولی کمانچه را بهتر میزد. وی همواره در ظل توجه خانم فروغ‌الدوله دختر ظهیرالدوله که بانوی باذوقی بود بسر میبرد و حسین در طفولیت باین خانه آمد و رفت داشت.

در قدیم معمول بود وقتی کودکی بدنیا می‌آمد، نذری برایش معین میکردند. مادر حسین که چند دختر داشت نذر کرد که اگر پسرى بدنیا آورد او را ذاکر سیدالشهداء کند. اتفاقاً حسین تولد شد و بعد از چند سالی معلوم شد صدایش هم دلنشین است. قرار شد نذرش را در دهه اول ماه محرم با خواندن تعزیه بر آورد. او هم تا موقعی که ببلوغ نرسیده بود آهنگهای تعزیه را زیر نظر میرزا حسین تعزیه گردان فرا می‌گرفت و در تکیه سیداسمعیل یا شاهزاده ابراهیم شبیه فاطمه صغری و بلقیس و علی اکبر و قاسم میشد و چون نواختن کمانچه را هم نزد خواهرش شروع کرده و بموسیقی آشنا شده بود و صوتی خوش داشت نقش خود را بسیار خوب از عهده بر می‌آمد و مورد توجه قرار می‌گرفت پس از چندی خواهرش سفر کرد و حسین نزد استاد کمانچه که همنام خودش بود یعنی حسین اسمعیل زاده بادامه تعلیمات موسیقی مشغول شد. وی با اینکه یازده سال بیشتر نداشت ولی بقدری بموسیقی علاقه داشت که در تمام مدت غلاس در اطاق انتظار می‌نشست و مشقهای که تمام شاگردان می‌رفتند خوب گوش میداد و علاوه بر درس خود آنها را هم روی ساز مینواخت. بعد از دو سال که در محضر استاد بود

روزی شاعر معروف زمان «ایرج» بمنزل اسمعیل زاده آمد و استاد، شاگرد کوچکش را بوی معرفی کرد. حسین درین موقع با ساز خود گاه می-خواند و گاه سوت میزد و در زدن سوت نیز سلیقه داشت. ایرج میرزا



(شماره ۱۴۷) حسین یاحقی

که مرد با ذوقی بود استعداد او را دریافت و ویرا بسیار تشویق کرد. استاد هفته‌ای یک روز با جمعی از اهل ذوق و هنر مانند حاجی خان ضرب و عبدالله دوامی بسلیمانیه و دولاب میرفت و روزی را بغوشی می گذرانیدند. درین ایام حسین شاگردش را هم میبرد و او از محضر آن استادان نیز استفاده می کرد.

یاحقی هنوز بیشتر از شانزده سال نداشت که کمانچه اش شنیدنی

بود و کلاس مشق دایر کرد و برای اینکه بتواند ویولن هم درس بدهد بنواختن این ساز نیز مشغول شد.

درین موقع با ابوالحسن صبا دوستی پیدا کرد و صبا او را تشویق کرد که نوت یاد بگیرد و خود، تعلیم وی را برعهده گرفت و این کار در پیشرفت یاحقی تاثیر بسیار کرد. یاحقی می گفت حسین خان استادم سخت بانوت مخالف بود و من تحت تاثیر حرفهای او نصایح دوستم صبا را پشت گوش میانداختم ولی بتدریج فهمیدم که باید این خط را فرا گرفت و همواره از صبا که مشوق من درین کار بود سپاسگزارم.

یاحقی در دوره جوانی سنتور هم میزد و مخصوصاً سماع حضور او را بسی تشویق می کرد که اگر روی این ساز کار کنی خیلی ترقی می کنی ولی احتیاجات زندگانی مادی که باید برای اداره خود بکلاشش بپردازد ویرا از ادامه نواختن سنتور باز داشت.

وقتی قرار شد با شرکت سایر استادان صفحه پر کند کمانچه را زمین گذارد و ویولن را برداشت. او در چند صفحه بهمراهی آواز تاج اصفهانی و قمر الملوك و ادیب خونساری ویولن زده است.

یاحقی تمام دوره زندگانی خود را با موسیقی گذرانیده و اکنون هم کلاس دارد. پنجه او ملیح است و مشتاقان زیاد دارد. در ردیف استاد بنا بردوق خود تصرفاتی کرده و نوت ردیف خویش را نیز نوشته به شاگردانش تدریس میکند.

وی بعدها چند کنسرت داده و آهنگهایی ساخته و تصنیفهایی ترکیب کرده که اشعار آنرا شاعر باذوق «رهی معیری» سروده است و ذکر این قسمت از سر گذشت او مربوط بجلد دوم این کتاب خواهد بود.

حسین یاحقی خواهر دیگری دارد که نخست نزد خواهر بزرگتر خود و سپس پیش مرتضی نی داود و موسی معروفی تار زده است ولی بعد ها موسیقی را کنار گذارد .



منصور یاحقی که اکنون سنتور میزند پسر این خانم است .

سالها قبل ییاحقی گفتم چرا کمانچه را کنار گذاردی ؟ ویولن زن بسیار است ولی کمانچه کشها یکی پس از دیگری پیر و ناتوان شدند . سعی کن دوباره این ساز ملی را حیاتی تازه بخشی . گفت شاگرد کمانچه پیدانمی شود، همه مردم متجدد شده اند و ویولن میزنند. در هر حال از آن پس دوباره کمانچه را سیم انداخت و نواختن را آغاز کرد . حالا هم گاهی صدای کمانچه اش از رادیو شنیده میشود . امید وارم خودش متجدد نشود !

(شماره ۱۴۸) حسین یاحقی



سابقاً شرح مختصری از علی اکبر شاهی نوازنده سنتور نوشتم (صفحه ۱۶۲) اخیراً یکی از بازماندگانش اطلاعات دیگری با عکسش در اختیار نگارنده گذارد که برای تکمیل مطلب نگاشته میشود .
حسنهلی خان (ملقب بامیرخان) از غلام بچه های محمدشاه قاجار

بود که آوازی خوش داشت و سنتور را از شخصی که اهل هندوستان بود و در دربار هم سمت نوازندگی داشت فراگرفت و بعدها در دوره



(شماره ۱۴۹) علی اکبر شاهی

ناصرالدین شاه جزء نوازندگان وی شد. (۱)

امیرخان عمر طولانی کرد و به فرزندش علی اکبر نیز سنتور

(۱) غلامحسین حاتم صفت نوه دختری علی اکبر شاهی اطلاعاتی راجع بجد خود باین جانب دادند که بعضی از آنها چنانکه اشاره کردم نگاشته شده و خلاصه ای از نواقص آن در فوق تکمیل گردید. اکنون جای آنست از ایشان که این مطالب را بنکارنده دادند تشکر کنم.

بیاموخت و خود در سن ۱۰۵ سالگی فوت نمود.

علی اکبر پس از فوت پدر، از تعلیمات استادانه محمد صادقخان نیز استفاده کرد و نوازنده درباری شد و بعضی شبها ضمن حکایات شیرینی که نقیب الممالک برای شاه میگفت، علی اکبر هم بنواختن سنتور مشغول میشد و خوشی پادشاه را فراهم میکرد. وی در سن ۶۶ سالگی در سال ۱۳۰۲ بدرود حیات گفت و در دوره زندگی شاگردانی هم داشت که از جمله آنها دکتر حسین معتمد بود که سالهاست در امریکا بسر میبرد.

گویند علی اکبر شاهی وصیت کرد که این رباعی روی سنگ قبرش نوشته شود:

افسوس که روح در بدن نیست مرا

يك بلبل هست در چمن نیست مرا

یاران و برادران مرا یسار کنید

رفتم سفری که آمدن نیست مرا

این وصیت انجام شد و وی را در چهارده معصوم بخاک سپردند.

علی اکبر شاهی علاوه بر سنتور در نواختن تار هم دست داشت.

سنتور معمولا دارای نه خرك است و او سه خرك اضافی هم بكار میبرد.

اینکه امروز بعضی تصور میکنند سنتورهای یازده و دوازده خركه ابتکار

جدید است اشتباه است ولی بطور کلی استادان سنتور معتقدند که همان

نه خرك اصلی کفایت میکند.

زن و هنر

میگویند زن مظهر زیباییست و خداوند این موجود لطیف را آفرید تا شوق دیدار او مرد را بر سر ذوق آورد و موجب پیدایش آثار بدیع هنری گردد. بی شک تا شوری در سر نباشد و عشقی پدید نیاید، هنری بوجود نمیآید. این همه زیباییهای مصنوع انسان که دنیای متمدن را جلوه و رونق بخشیده بدست هنرمندانی بوجود آمده است که دلی سرشار از ذوق و اشتیاق داشته‌اند. شعری که از دل برآید و آهنگی که در دل نشیند همانست که باسوزی گفته شود و از شوری حکایت کند چنانکه وحشی گوید:

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست

دل افسرده خود جز آب و گل نیست

هنرمندترین نویسندگان و شاعران، بهترین آثار هنری خود را در وصف زن نوشته و سروده‌اند: همان زنی که آتش عشقش در دل آنها زبانه کشیده و خرمن هستیشان را سوخته و از همین سوختگی چه بسیار گوهر آبدار در دفتر روزگار بیادگار گذارده است.

هنرمندان کوشیده‌اند که با آثار پربهای خود، بر قلب زن رخنه کنند و او را بر سر مهر و محبت آورند و از شهد لبش کام دل بگیرند و آتش دل بنشانند و هرچه ایام هجران بیشتر و دوران حرمان بیشتر بوده، آثاری نغزتر و شیواتر پدید آورده است زیرا همه این بی‌تایبها برای

درک زمان وصل است ، وقتی کامروا شدند دیگر شوقی در کار نیست که جلوه‌ای داشته باشد .

اما خود زن که مظهر صنع پروردگار است ، آنقدر که بدنبال خود آرائی رفته تادلها را بکمند آرد ، کمتر بکسب هنر شتافته تا آثاری ازین قبیل باقی گذارد و شاید بهمین جهت است که کتاب روزگار ، پر از نام مردان هنرمند است . ازین گذشته در کشور ما که همواره زن در حجاب میزیسته و از حقوق اجتماعی محروم بوده ، کمتر وسیله اظهار وجود داشته است . مثلاً اگر موجبات تحصیل برایش فراهم میشده و ذوقی شاعرانه داشته ، بگفتن شعر همت گماشته و شاعر شده است ولی کمتر دیده‌ایم که در هنرهای دیگر خاصه موسیقی بمقامی رسیده باشد . چه فراگرفتن آن برای مردان هم خوش‌نما و عاقلانه نبود تا چه رسد بزنان که از حیثیت اجتماعی آنها میکاست .

زنان هنرمند - هر چند تجسس کردم شاید بین زنان دوره‌ای که سرگذشتش را مینویسم کسانی را پیدا کنم که در موسیقی ارزشی داشته باشند کمتر به نتیجه رسیدم . شاید بعضی هم بوده‌اند که چون برای خود میزده و میخوانده و در اجتماع وارد نشده و هنر نمائی نکرده‌اند ، فراموش شده‌اند . اینست که بجز نام همان چندتن که مؤلف تاریخ عضدی از آنها ذکری بمیان آورده مانند مینا ، زهره ، شهوردبخان و یارشاه که در دوره فتحعلیشاه و محمد شاه بوده‌اند یا دلبر ، دلپسند ، عالیه ، خاور ، زینب و فاطمه معاصر دوره ناصری که معیر الممالک در کتاب خود از ایشان نام برده است و چند دختری که در اطراف تصویر آقاعلی اکبر (صفحه ۱۰۷) ملاحظه میشوند و از جمله آنها سلطان خانم سازنده تصنیف «بتابتا» و

همچنین سکینه خانم شاگرد آقا علی اکبر که یکی از آموزگاران و مشوقین آقا حسینقلی بوده است و نام آنها هر يك قبلا ذکر شد کمتر از



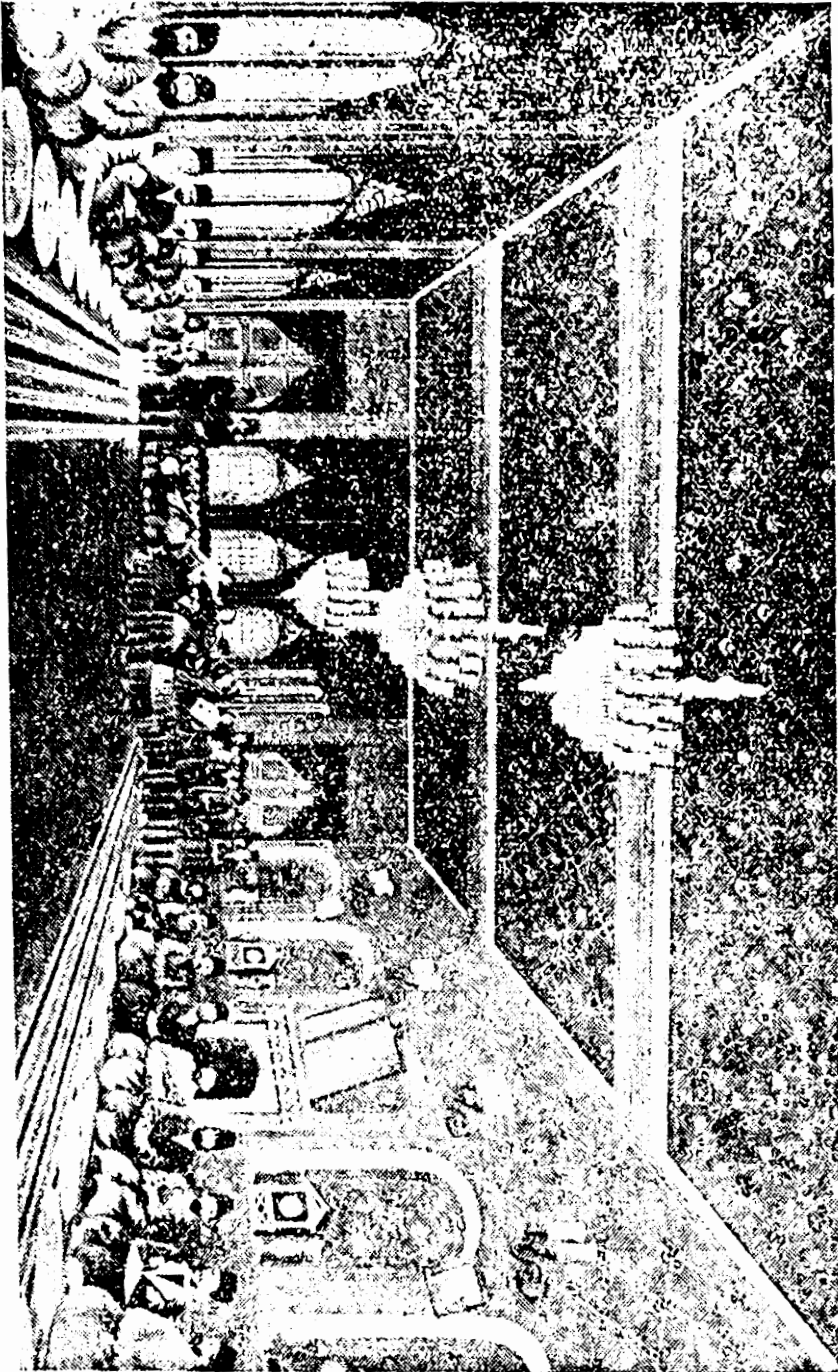
(شماره ۱۵۰) ساز و رقص در اندرون (از کتاب فردريك روزن آلمانی

زن دیگری یاد شده است .

گویند اکرام السلطنه دختر صاحب دیوان شیرازی صوتی خوش داشته است . پروانه آواز خوان که صدای گرفته غم انگیزی داشت و چند صفحه از او باقیست دختر دایم اکرام السلطنه بوده و از سبک وی تقلید کرده است .

زنی دیگر بنام زینب از محمد صادق خان تعلیم گرفته و خوب سنتور میزده است .

زیور سلطان معروف به عندلیب السلطنه (خواهر سماع حضور)



(شماره: ۱۵۱) مجلس عروسه درباری - تالوی قاشق کار محمه دلك الله اگه اصا آ. در مدينه كازان. ايام ايامه ۱۹۰۲

درستور دست داشت و خوش میخواند.

دوستعلی معیری (معیر الممالک) میگفت جمیله و ملیحه کنیزان سبزه رو و گلگذار کنیز سفیدچهره مادرش از موسیقی بهره‌ای بسزاداشتند جمیله در کمانچه شاگرد اسمعیل خان و ملیحه در تار شاگرد آقاغلامحسین و گلگذار درستور از دست پروردگان محمدصادق خان بوده است.



اکنون باید از طبقه دیگری سخن بمیان آورم که شاید بعقیده دیگران این شایستگی را نداشته باشند که بذکر نامشان بپردازم ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که سروکار من در اینجا با هنر است و بس. شاید در میان کسانی که در فصول قبل ذکرشان رفت، عده کمتری احترام هنر را حفظ کرده و علاوه بر جنبه هنری، مقام اخلاقی هم داشته‌اند. مگر نوازندگان مردی که داشته‌ایم همه از نواقص تربیتی و اخلاقی برکنار و منزه بوده‌اند؛ مرا با خصوصیات زندگانی اجتماعی آنها کاری نیست و اصولاً در قسمت زنها هیچگاه در موضوعات هنری باین نکته توجه نمیشود چنانکه امروز هم در مورد ستاره‌های معروف سینما که هر يك در هنر خود بمقامات عالی رسیده و در سلك هنرمندان شناخته شده‌اند هرگز کسی بنقطه‌های ضعف اخلاقی آنها، اگر خدای نکرده داشته باشند، توجه نمیکند. از این گذشته وقتی زنی خوب آواز خواند یا خوب رقصید و درین فنون بمقام هنرمندی رسید، او متعلق با اجتماع است و همه حق دارند هنر او را ببینند و بشنوند و تحسین کنند. بکسی چه مربوط است که اخلاق خصوصی او چیست؟ مگر من خود که این جملات را مینویسم یا شما که این کتاب را میخوانید یا بالاخره سایر مخلوق خدا همه بی‌عیب و پاک و منزهیم؟ شاید

در میان ما بسیاری سراپا نقصد و بی هنر! چه مانعی دارد که از جمعی هم گفتگو کنم که لااقل هنری داشته اند؟ اگر هم خدای نخواست گناهی کرده باشند، آنرا که در روز حساب بنام ما ننویسند. دنیای امروز پر است از مثال کسانی که گناهکارند ولی با کمال شوکت برمسند عزت تکیه کرده و کسی را هم یارای گفتار نیست. اینها خطا کارند یا آنهاییکه من میخواهم از ایشان سخن گویم؟

زنهای نوازنده - اصولاً بطوری که قبلاً اشاره کردم درین قسمت کسی که شایسته باشد شناخته نشد. البته در میان مطربها کسانی بوده اند که در نوازندگی کم و بیش مهارتی یافته ولی بمقامی که قابل توجه باشد نرسیده اند اما در فن آوازخوانی بخصوص تصنیف خواندن و ضرب گرفتن و از همه مهمتر در رقص کسانی بوده اند که مهارت بسزا داشته و شایسته ذکرند. از چند نوازنده هم بنام قدسی که خوب ضرب می گرفته و شاگرد حاجی خان بوده و محترم کلیه‌ی تار زن (شاگرد درویش) و نگار ارگ زن که شهرتی داشته اند نام میبرند.

مطربان - در آن موقع مطربها دو نوع بودند. دسته‌های مردانه که مخصوص مجالس مردان بود و تشکیل میشد از چند نوازنده (تار و کمانچه و سنتور و ضرب) و یک خواننده و یکی دو رقاص و عده‌ای بازیگر که نمایش هم میدادند و رقاصان، پسران زیبا صورتی بودند که گاهی هم لباس دختران رامپوشیدند. اما دسته‌های مطرب زنانه هم که تشکیلاتش همانطور بود، در مجالس زنانه و مردانه هر دو شرکت میکردند و این دسته‌ها معمولاً در مجالس عروسی و گاهی هم در میهمانیهای بزرگ دعوت میشدند و بسته بنوع مجلس و تشخص صاحب خانه و حق الزحمه‌ای که



(شماره ۱۵۲) دسته مطربها (دوره مظفرالدین شاه)

بآنها داده میشد، ممکن بود از دسته‌های درجه اول یادوم استفاده شود البته دسته‌های درجه اول تشکیلات مفصل‌تری داشتند و وقتی دعوت میشدند با چند صندوق محتوی لباسهای مختلف در مجالس حضور مییافتند مخصوصاً در دوره مظفرالدین شاه دسته‌های مطرب زنانه منور و گلین بسیار شهرت داشتند که علاوه بر نوازندگان و رقاصان خوش صورت، انواع لباسهای کردی و بختیاری و چوپانی و عربی و غیره داشتند که با

پارچه‌های بسیار زیبا دوخته و بطرزی شایسته یراق دوزی کرده بودند و رقصه‌ها آنها را میپوشیدند و خود را برسم زمان آرایش میگرداند و زیور و جواهر میزدند تا بیشتر جلب توجه کنند و رقصهای آنها هم بسیار متنوع بود چنانکه بعد اشاره خواهد شد. این دسته‌ها بدربار هم دعوت میشدند و بهمین مناسبت، تجمل مخصوص داشت.



(شماره ۱۵۳) یکدسته از مطربهای تهران

دسته دیگر معروف بدسته خانم ارگی بود که رئیس آنها، ارگ دستی مینواخت و دسته «عزیز عطا» که سرپرستان خواننده و رقص بود. عده‌ای دیگر هم بنام دسته مطرب قزوینی نامیده میشدند.

خوانندگان - صوت خوب هدیه خداداد است. صدایی که از بعضی حنجره‌ها بیرون میآید مطبوع و دلنواز است و اگر تربیت شود مطلوبتر می‌گردد. چون خداوند این هدیه را همه نداده است کسانی که



(شماره ۱۵۴) بگسته از مطربان زنانه

آواز دارند خواستاران زیاد پیدا میکنند و اگر همت و پشتکار دار
 باشند و صدای خود را نزد استاد قابل تربیت کنند و برموز خوانند
 واقف شوند بیایه هنرمندی میرسند. در این قسمت مردها بیشتر به

بخرج میدهند بهمین جهت باز هم خوانندگان خوب از میان آنها پیدا میشوند. زنها همین که چند بار تحسینشان کردند، تمرین و تحصیل را ادامه نمیدهند و اصولاً چون هر چه باشد زنان در جامعه طرف احترام و محبت مردان هستند بخصوص اگر زیبا هم باشند حسن صورت آنها نواقص آوازشان را از نظر مردم غیر هنرشناس میپوشاند و کم کم کسی از آنها انتقاد نمیکند در نتیجه مطالب بتدریج بخودشان مشتبه میشود و همینکه خود را استاد دانستند، دیگر دنبال کار و تمرین و ممارست و تحصیل را نمیگیرند و ترقیشان هم محدود میشود.

در میان خوانندگان آن دوره کسانی که حسن صوت داشته و شهرت یافته‌اند و هنرمندانی که صدای آنها را شنیده و هنرشان را ستوده‌اند میتوان امیرزاده، زهرای تهرانی و مرضیه (همانکه شیدا برایش تصنیف ساخته) و آصیه، بلوچ، افتخار و انیس را نام برد. همچنین گوهر خماری که میخواند و دائره میزد. ولی در میان آنها کسی که از همه بهتر میخوانده امیرزاده است. شهنازی استاد تار حکایت میکرد که آواز رسا و صوت دلانگیز امیرزاده، ویرا از جعفر آباد شمیران بقصر ملك كشانده و برای اولین بار او را در آنجا دیده و شبی را بالای ایوان قصر تاصبح بنواختن و خواندن گذرانده است و مجلس انس، آنقدر مطلوب و شیرین بوده که بامداد آن شب را کسی طلب نمیکرده است.

رقاصان - شاید برخی بگویند با اهمیتی که امروزه بفن رقص داده میشود، جای بحث آن درین کتاب که اختصاص بموسیقی دارد، نمی‌باشد. هر چند این نظر از طرفی کاملاً صحیح است ولی از جهتی چون

رقص و موسیقی را هیچوقت نمیتوان از هم بکلی جدا کرد، درین جام
میتوان ازین مقوله سخنی بمیان آورد.



(شماره ۱۵۵) امیرزاده (خواننده)

مارقص های بسیار زیبا داشته ایم که حالا مثل همه هنرهای ملی
ازمد افتاده است. خانمهای متجدد، مشتاق رقصهای وحشیان افریقا و
امریکای جنوبی شده اند که در صحنه دانسینگها با وضع شهوت انگیز
بسیار زندهای بکار میبرد. والس وتانگو که رقصهای زیبای فرنگیست

حالا دیگر بنظر مد پرستان، قدیمی شده است. بندرت هم رقص لزگی قفقازی یا عربی بتنهائی در مجالس عشرت دیده میشود ولی گاه که در



(شماره: ۱۵۶) دست‌های از رفاغان

عروسیها یا مجالس میهمانی خصوصی، دختری بسبک ایرانی میرقصد خیلی بیش از تمام رقص‌ها جلب توجه میکند، هرچند کمتر کسی پیدا میشود که حالا این رقص را بخوبی از عهده برآید.

اگر بمیان ایلات و دهات دوردست برویم رقص های محلی را که بهترین نوع آن چوبی است و مخصوصاً در کرمانشاهان و کردستان و بختیاری بانواع مختلف بکار میرود مشاهده میکنیم. حق اینست کسانی که در ایران استاد رقص هستند و برای تعلیم این فن مدرسه دارند راجع بانواع رقص های ملی ما مطالعه کنند و روش صحیح آنها را بشاگردان بیاموزند و این هنر زیبای ظریف را که کم کم دارد از بین میرود تجدید و زنده کنند. (۱)

برای اینکه خاطرۀ رقص های ملی در ذهن خوانندگان بماند، تصویر این رقص ها را که هر يك باحالت و حرکت مخصوص و اصل آنها تابلوهای معروفیست که بدست نقاشان ایرانی از صد سال باین طرف کشیده شده و اغلب هم اکنون در موزه های اروپاست بدست آوردم و در صفحات مختلف این کتاب گذاردم تا برای کسانی که باین فن علاقه دارند یادآوری باشد و شك ندارم که تجدید حیات این رقص ها بهر ملی ایران خدمتی بسزااست. من درین فن تخصص ندارم که از انواع این

(۱) خان ملك ساسانی مرد دانشمندبست که علاقه بسیار بفولکور ایران دارد و داستان دلفریبی با ذکر آداب و رسوم ملی ایران که در پنجاه سال قبل معمول بوده نوشته و در صد چاپ آن میباشد. ایشان حکایت میکردند که در همان موقع مرد عجیبی در شیراز بود که صبح ها درس حکمت میگفت و بنواختن سنتور و کمانچه و تارهم گاهلا وارد بود ولی در خلوت برای خود یادوستان نزدیکش میزد و نامش حکیم ابوالقاسم بود که انواع رقصها را خوب میدانست و آنها را بدختران با استعداد تعلیم میداد و میگفته است که در دورۀ صفویه دستوری برای رقص نوشته شده و این تعلیمات از بقایای همان اصول است.

رقصها بحث و گفتگو کنم ولی همین قدر اشاره میکنم که رقص دختران در دسته های مطربها بخصوص آنها که وسایل تعلیم داشته اند تاثیرات بسیار مطلوب داشته است . چنانکه میگویند « گلین » که دسته مطرب



(شماره ۱۵۷) رقص با ارکستری و تیبک

زنانه داشت خودش ضرب میگرفت و بسیار خوب میرقصید و رقصه های خود مانند : ملوس ، جلیس ، توران و صدیقه را شخصاً تعلیم میداد و این زنها در فن رقص ترقی شایان کردند و موجب جلوه و رونق دسته گلین شدند . دسته « ماشالله » نیز خواهان زیاد داشت . گویند وی در حال رقص کمانچه هم میزد و در حال حرکت ، ساز را

روی شکم خود میگذارد . خواهرش گوهر هم میرقصید . دوستعلی معیری این رباعی را در وصف آنها سروده است :

باشد که سال دیگر انشالله گوهر بزند طعنه بماشالله
بس دل که زدست این دوخواهر خونست

لا هول ولا قوه الا بالله

از رقصان دیگر ، « مونس » را نام میبرند که خواهرش « انیس »

هم تصنیف میخواند و دائره میزد . همچنین « غزال » که رخت مردانه میپوشید و « مرال » که بسیار زیبا بود و این هر دو در رقص مهارت بسیار داشتند.



(شماره ۱۵۸) یکی از رقاصان مشهور

رقاصه دیگر « قمر سالکی » است که تصنیف خوان بوده است . یکی از دوستان میگفت شبی در مجلس بزمی حضور داشته که علی اکبر شیدا هم آنجا بوده است. زیبایی اندام و قشنگی حرکات و لطف صوت

قمر، شیدا را بتحصین واداشت. میزبان گفت: تمجید کافی نیست، چه بهتر که احساسات خود را در قالب شعر در آوری و خودت بخوانی. شیدا گفت: سعدی در وصف این مجلس سروده است و بطرزی دلنشین چنین خواند:

يك امشبى كه در آغوش شاهد شكرم

گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

بيند يك نفس اى آمان دريچه صبح

بر آفتاب كه امشب خوشست با قمرم



انواع رقص - تا آنجا

که اطلاع یافته ام رقصهای

مجلسی چند قسم بوده و هر رقصه

در يك نوع آن مهارت بیشتری

داشته است از این قرار:

۱- رقص با زنگ که

رقاصه دوزنگ کوچک بانگشت

شست و وسطی خود می بست

و در سر ضربها، زنگها را با

باز و بسته کردن انگشتان صدا

میاورد و از زنگها صدای ظریف

مناسبی بر میخواست که بر ملاحظت

رقص میافزود. از کسانی که

درین نوع رقص مهارت داشته اند

(شماره ۱۵۹) رقص با زنگ (دوره فتح‌الشاه)

نقاشی از موزه کارنترا در جنوب فرانسه

کپیۀ علی هانیبال

عروس و اختر زنگی و زهرا دختر « احد » و حشمت را نام میبرند .
عروس، زنگ « چپ چپ » و زهرا ی احد « زنگ ریز » را خوب میگرفته



(شماره ۱۶۰) رقاصه در حال معلق زدن (دوره فتحعلیشاه) کار ژول لوران که در حدود صدسال پیش در ایران کشیده و اکنون در کتابخانه هنر کده پاریس موجود است .

است . حشمت گیسوان بلند پریشان داشت که برشانه هایش میریخت و باحرکات سر و زلف و نواختن زنگ، رقصی دلفریب میکرد .

۲ - رقص باگیلاس - پایه گیلاس ظریف بلورین را بدنندگان

میگرفتند و در حین رقص از پشت خم میشدند و آنرا با وضعی مطلوب
 بنزدیک دهان میهمانان میبردند بدون اینکه از گیلاس، قطره‌ای بزمین
 ریخته شود.



(شماره ۱۶۱) رقصه در حال معلق ادوره فتح‌لیشاه) نقاشی از موزه هنرهای زیبای بران

۳ - معلق زدن - این کار گرچه بوزرش و «اکروباسی» بیشتر
 شباهت داشت ولی چون خود هنری در رقص بشمار می‌آید، ذکرش
 بی‌مناسبت نیست. مقصود اینست که رقص طول‌تالار را معلق‌زنان حرکت

میکرد و گاهی در حالیکه دو کف دستش بر زمین و پاها در هوا بود،
 وارونه راه میرفت و این حرکات نیز با وزن موسیقی تناسب داشت .
 ۴ - رقص با شمع‌دان و لاله - که ضمن رقص با حرکاتی مناسب



(شماره ۱۶۲) رقص با شمع‌دان (دوره ناصرالدین شاه) از مجموعه همنواز - کبیه علی هانیبال
 چرخ یا معلق میزدند بدون اینکه شمع خاموش شود یا لاله و از کون گردد
 و چنانکه میگویند حشمت رقص درین فن مهارت بسزائی داشته است .

رقصی دیگر که لطفی داشته باین ترتیب بوده است که کف اطلاق
 آرد میپاشیدند و رقصه بانوک شست پا درحین رقص نقشه میانداخت یا
 نام شخصی را مینوشت و درین کار «منور شیرازی» استاد بوده است .
 اجر ای رقص - ترتیب رقص در مجالس بزم این طور بوده است که
 هیئت نوازندگان ، آهنگهای سنگین آواز مانند مینواختند و رقصه
 همانطور که زلف افشان روی زمین نشسته بود ، حرکات نرم ملایم با
 بالاتنه و سر و کیسوان انجام میداد و چرخهای مناسب بدور کمر میزد تا
 بتدریج آواز منتهی برنگ سنگین میشد . رقص شروع بزدن زنگ میکرد
 و گاه سر را از جلو و عقب بزمین نزدیک مینمود . بعد کم کم رنگ تندتر
 میشد و رقصه از زمین برمیخاست و با آهنگ رنگ شروع برقص مینمود
 و در آخر که موسیقی بوزنهای تند می رسید حرکات آکروباسی بیشتر
 می شد . (۱)

(۱) ناوریه سیاح فرانسوی در سفرنامه خود مینویسد: در ایران مردها ابدأ
 رقص نمی کنند فقط دخترهای جوان را در ضیافتها میآورند که باروی گشاده
 میرقصند و انواع غمزات و اشکال مختلفه برای تفریح ناظرین نشان میدهند
 (صفحه ۹۱۶ سفرنامه ناوریه) پس معلوم میشود در دوره صفویه پسرهادر
 دسته های مطربان نمی رقصیده اند. در سفرنامه « برادران شرلی » چنین
 مینویسد: دسته مطرب پادشاه هم، درین مجلس وهم در منزل خودمان همیشه
 برای ما حاضر بود ...

در آن مهمانی ده نفر زن بسیار خوشگل بودند که لباسهای قیمتی
 پوشیده برسم مملکت خود میرقصیدند و در تمام مدت جشن میخواندند (این
 مهمانی در قزوین از طرف ناظر پادشاه در دربار شاه عباس بوده است .
 (صفحه ۶۰ سفرنامه مزبور) پس معلوم میشود در دوره صفویه رقص بعهده
 خانها بوده است در صورتیکه در دوره های بعد، پسرهای فن را داشته اند
 چنانکه « موریس دو کوئزبو » که قبلا شرح سفرنامه اش گذشت -



(شماره ۱۶۳) رقاص در حال بشکوردن (دوره ناصرالدین شاه) از مجموعه شهنواز
کبیه علمی هابیبال

— مینویسد: سازندگان رعایت ضرب موسیقی را خوب میکردند... رقاص این
دسته عبارت از سه پسر بچه بود... در موقع رقص با زنگی که در دست
داشتند، مطابق ساز، ضرب میکردند... رقاصها تمام طول اطاق را معلق
زنان طی میکردند... حرکت دیگری هم میکردند که در آن خیلی مهارت
بکار میبردند، بدین نحو که دست با سرشان بقضه ای اتکان داشت و در هوا
چندین معلق میزدند (این مهمانی در قصر حسینقلی خان سردار، حاکم ایروان
بود که در آن زمان در قلمرو ایران بشمار میرفت (کتاب مسافرت بایران
بعیت سفیر کبیر روسیه در سال ۱۸۱۷ میلادی صفحه ۷۴)

این يك نوع آن بود که بطور مختصر اشاره شد. چون دراینکار تخصصی ندارم شاید بتوانم بخوبی حق مطلب را ادا کنم. امیدوارم اهل فن با شایستگی بیشتری قدم در این راه گذارند و در اطراف این رقص های محلی و ملی تحقیقات بیشتری نمایند و نتیجه را باطلاع علاقمندان برسانند .

بایان موضوع - این بود ذکر مختصری از رقص های ایرانی که هنر بسیار زیبایی بود و باکمال تأسف درشرف از بین رفتن است . شاید پیرزنانی هنوز باشند که اطلاع کاملتری داشته و بتوانند انواع آنرا بخواستاران بیاموزند . بنظر من دختر خانمهای امروز که اکثر ذوق رقص دارند، چه خوب بود که رقصهای ملی خود را فراگیرند و بارنگهای زیبای ایرانی برقصند. هم فال است هم تماشا. هم هنر ملت خود را زنده کرده اند و هم آرزوی دل زیبا پسند خویش را با این صنعت ظریف بر آورده اند. حالا بمثل معروف: این گو و این میدان. تاجه کند همت والای تو!

ردیف موسیقی ایرانی

تا اینجا سخن از نوازندگان و خوانندگان و سازها بود. حالا باید دید پایه و اساس موسیقی ما چیست. درین کتاب مکرر نام دستگاه، آواز، گوشه، مایه و مقام بکار رفته است. امروز هم کلماتی مانند ماهور، اصفهان، شور و غیره بسیار شنیده میشود که ذکر سابقه تاریخی آنها خالی از فایده نیست. هر چند بحثی است فنی که از حدود مطالب این سرگذشت بیرون میباشد و نگارنده این نکات را بتفصیل در بخش دوم کتاب «نظری بموسیقی» سالها پیش نوشته و بیچاپ رسانیده است ولی چون آن کتاب تنها بکار اهل فن میخورد و برای دیگران خسته کننده است برای اینکه تا اندازه ای خواننده این کتاب را هم بمطلب آشنا کنم، خلاصه ای از این نکات را با زبان ساده درین جا ذکر مینمایم تا معلوم شود ردیف که رکن اساسی موسیقی ما را تشکیل میدهد چیست.

در کتابهای قدیم موسیقی ایران، دوازده مقام را موضوع بحث

قرار داده اند :

- | | | | |
|-----------|-----------|-------------|-----------|
| ۱- عشاق | ۲- نوا | ۳- بوسلیک | ۴- راست |
| ۵- عراق | ۶- اصفهان | ۷- زیرافکند | ۸- بزرگ |
| ۹- زنگوله | ۱۰- راهوی | ۱۱- حسینی | ۱۲- حجازی |

برخی چند دایره را هم ملائم طبع دانسته و نام آنها را چنین نوشته اند:

زنگبار - گلستان - بهار - بوستان - عذری - واق - زیرکش

حسینی - نهفت حجاز .

علاوه بر دو ایر فوق ، شش آواز نیز ذکر کرده اند :

گوشت (گواشت) - گردانیا - سامک - نوروز - ماهه - شهناز
 اضافه بر آنها ۲۴ شعبه هم تشخیص داده اند :

دو گاه	نوروز بیانی	اوج	اصفهانک
سه گاه	نوروز عرب	نیریز	نپاوند
چهار گاه	نوروز صبا	میرقع	محیر
پنج گاه	حصار	ماهورد	خوزی
عشیران	نهفت	همایون	رکب
نوروز خارا	عزال	زابلی	روی عراق

چند نام دیگر هم در کتب پیشینیان آمده است :

مقلوب (مغلوب) ، بسته نگار ، نیشابور (نشابورک) و کوچک .

راجع باینکه هر یک از مقامات و درایر و شعبه ها و آواها در چه برده ای بوده مطالب فنی بسیار در کتابها نوشته شده است که از حوصله این کتاب خارج است .

این بود آنچه علمای موسیقی ایران یعنی آنها که این فن را از

جهت علمی مورد بحث قرار داده اند ذکر نموده اند .

اما در دیوان شاعران پارسی گوی نیز نام بسیاری نغمه های موسیقی بمیان آمده است که بیشتر آنها در کتب علمی موسیقی یافت نمیشود و چون اغلب آنها فارسی خالص است ، یادگیری از موسیقی قدیم ایران (دوره قبل از اسلام) میباشد . هر چند معلوم نیست این نغمه ها چه

بوده ولی چون خاطرات تاریخی موسیقی کهن ما را بیاد میآورد، نگاشته میشود:

کیخسروی	باغ شهریار	تخت اردشیر	خسروانی
باغ شیرین	کین سیاوش	کین ایرج	آهین جمشید
فرخ روز	شب فرخ	نوروز کوچک	نوروز بزرگ
گلزار	نیمروز	روشن چراغ	سروستان
گنج سوخته	گنج کاو	گنج باد آورد	جامه دران
راه گل	سبز بهار	شادباد	باغ سیاوشان
درغم	چکاوک	دل انگیزان	پالیزبان
سرو ستاه	سرو سہی	آزاد وار	گل نوش
آرایش خورشید	اورنگی	مهرگانی	مشکدانه
شادروان مروارید	اورامن	کبک دری	نخبیرکان
دلنواز	نوشین باده	سبزه درسبزه	نوش لبیزان
رامش جان	هفت گنج	راح روح	نہاوندی
ماه بر کوهان	قالوسی	شیشم	ناقوسی
زیرقیصران	قفل رومی	تخت طاقدیس	حقه کاوس
ساز نوروز	شبدیز	مروای نیک	سیوار تیر

حال اگر بعضی نامهای مکرر را حذف کنیم بازهم نواهای قدیم موسیقی ما که لا اقل نامش باقی مانده از صد متجاوز است. البته علل بسیاری موجب از بین رفتن یا تغییر شکل دادن این نغمه هاست که میتوان مهمترین آنها را دو چیز دانست: حمله عرب و نداشتن خط موسیقی.

وقتی هجوم اعراب سلطنت ساسانیان را وازگون کرد، و چهار قرن اول اسلامی دوره فترتی بوجود آورد، بسیاری از آثار تمدن قدیم ایران از بین رفت که یکی از آن جمله هم موسیقی بود. اما ایرانیان میهن دوست از پایداری نشستند تا کم کم علم و هنر خود را بقوم فاتح تحمیل کردند و تمدن درخشان اسلامی را که اساس آن از تمدن ایران قدیم سرچشمه گرفته است بنیاد نهادند. موسیقی شناسان نیز الحان و نغمه های فارسی را برعربها آموختند و هنر جدیدی که مایه اصلی آن از موسیقی ایران بود بوجود آوردند. از اوایل قرن چهارم هجری دوباره موسیقی ایران جنبه علمی یافت و اثر آن در کتابها هویدا شد و این کار تا قرن نهم بعد از هجرت دنبال گردید و درین پانصد سال کتابهایی که سابقاً بآنها اشاره نمودم تألیف شد که هم اکنون مایه علمی موسیقی ملل اسلامیست. ولی دو باره دوره انحطاط پیش آمد و از قرن نهم هجری ببعد تألیف شایسته ذکر نشد. پس با این همه مشکلات و موانع پی در پی باز هم باید شکر گزار حافظه اهل این هنر بود که الحان موسیقی را که خط نداشت، در سینه ها حفظ کردند و بما تحویل دادند و پر واضحست که با این روش، از تحریف و تغییر برکنار مانده است.



اکنون که با سامی نغمه های قدیم آشنا شدید، بشرح دستگاهای امروزه موسیقی ایران میپردازم.

در حال حاضر موسیقی ما شامل هفت دستگاهست:

۱- شور ۲- سه گاه ۳- چهار گاه ۴- همایون ۵- ماهور ۶- نوا

۷- راست پنجگانه.

هر يك از دستگامهای هفت گانه ، يك مقام اصلی را تشکیل میدهد و هر دستگام دارای نغماتیست که گوشه نامیده میشود . شك نیست که اکثر نوازندگان امروز چون حوصله فرا گرفتن تمام گوشه ها را ندارند ، بنواختن بعضی از آنها اکتفا میکنند و شاید بگوش برخی از خوانندگان این کتاب نیز نامهایی که ذکر میکنم نرسیده باشد ولی جای شکر باقیست که اگر نوازندگان بی علاقه ، این گوشه ها را یاد نمیگیرند و با ساز خود نمینوازند در اثر زحمات چند تن از استادان فن تمام آنها بی کم و کاست با خط موسیقی بین المللی در سالهای اخیر نوشته شده و باین ترتیب از زوال آنها جلوگیری بعمل آمده است . پس میتوان گفت آنچه از صدسال باین طرف بروایت به ما رسیده است در دفتر و کتاب مضبوط است و کسانی که بخواهند میتوانند باهل فن که متأسفانه عده آنها بسیار کمیاب است مراجعه نمایند و فراگیرند .

روزی که تقی دانشور (اعلم السلطان) را ملاقات نمودم ، چنین اظهار داشت که در زمان حیات میرزا عبدالله که امره ز ردیف کامل موسیقی ما بنام او معروفست ، از استاد خواست که نام گوشه های آوازهها نوشته شود و بیادگار باقی بماند .

استاد نیز این درخواست را پذیرفت و شرحی در چند صفحه بخط و انشای خود نوشته بایشان تسلیم کرد . ولی متأسفانه گذشت زمان موجب از میان رفتن آنها شد و تنها اولین ورقش باقی بود که عیناً در اختیار این جانب گذاردند .

این يك صفحه اگر خط استاد بود ، آنرا درین جا کلیشه می کردم ولی چون با تحقیقاتی که کردم بر من ثابت شد که اگر هم بیان مطلب از

میرزا عبدالله باشد، ممکن است یکی از دوستان یا شاگردان نزدیکش که اهل ادب و دانش بوده آنرا نوشته باشد زیرا بطوری که ملاحظه میکنید سبک نگارش، منشیانه است.

اینک عین مطلب: «بدیهی است موسیقی چه علم دقیق روح نوازی است و در تحریک احساسات و تأثرات و تولید شوقها و طربها و هیجانها چه مقام بلند و چه تأثیر ساحرانۀ دارد و اساتید این علم از زمان قدیم تا کنون چه زحمتها کشیده و در نواختن اقسام سازها و آلات موسیقی چه هنرها کرده و با نغمه های لطیف مفرح چه لذایذ روحانی ایجاد نموده اند. در صورتیکه اهمیت حفظ آهنگ را که روح آواز است بکناری بگذاریم و بواسطۀ نداشتن (نوت) بنگاهداشتن آن موفق نشویم باید لااقل کاری کنیم که اسامی این آوازهای دلپذیر بمرور زمان از میان نرود.

بسیار تأسف انگیز است و البته ارباب اطلاع نیز تصدیق میکنند که از نغمات و سرودهای زمان پیش در عصر حاضر ما اثری باقی نمانده است و آنهمه لطائف قیمتی چنان در پرده فراموشی متواری شده اند که علامت وجود آنها نیز محو و نابود است. مثلاً از گنج کاروان، شادروان مروارید، اورنگ، مشک دانه، تار نوروز، راه شبیدیز، نوش باده، نیمروز، باذک سبزه، که از الحان سی گانۀ (باربد) موسیقی شناس بوده و حضرت استاد اجل شیخ نظامی قدس سره در صفت باربد همه آنها را شرح داده اند امروز نشانه درعالم موسیقی ایرانی یافت نمیشود (۱) پُر

(۱) اشاره بداستان خسرو شیرین است که نظامی درباره باربد چنین گوید:
در آمد باربد چون بلبل مست گرفته بر بطنی چون آب در دست ←

دور نرویم و بقرنهای گذشته رجوع نکنیم شاید آوازه‌های پنجاه سال قبل هم در خاطر ما محفوظ نباشد.

درین دوره که اغلب آقایان و متعلمین مدارس براهنمائی ذوق سلیم بآموختن این علم مشغول شده و هر يك بفرخور جوهر ذاتی به تحصیل آن همت گماشته اند برای پیش بردن کار و سهولت عمل لازم بود بنام آوازه‌ها مطلع باشند لهذا این بنده فقیر عبدالله که از اول عمر با برادر ارجمند مرحوم آقا حسینقلی در این راه رنجها برده و بمقامی رسیده‌ام محض خدمت به متعلمین این فن شریف اسامی آوازه‌ها را برشته نظم و طبع در آورده بانباء وطن عزیز تقدیم کردم تا در نزد قدردانان یادگاری لایق ازین بنده باقی بماند .

از جمله آخر چنین بنظر میرسد که قصد داشته اند این جزوه را بچاپ برسانند و متأسفانه توفیق نیافته اند . از طرف دیگر مصادف همان ایام ، فرصت شیرازی مشغول تألیف کتاب بحورالاحسان بوده و پس از آشنائی با دکتر مهدی صلحی بتهران آمده و با استادان فن مشورت کرده و چنانکه قبلاً اشاره شد (صفحه ۱۸۷) کتاب مزبور را بزبور طبع آراسته و در همانجا نام دستگاهها و تمام گوشه‌ها را هم ثبت کرده است . همچنین مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) نیز این اسامی را در تألیف خود بنام « مجمع الادوار » ضبط نموده و مأخذش همان ردیف

سماع ارغنون را بنواز در داد	→ ستای باربد آواز در داد
گزیده کرد سی لحن خوش آواز	ز صدستان که اورا بود در ساز
کهی دل‌دادی و گه بستدی هوش	ز خوش لحنی در آن سی ساز چون نوش
ز رود خشک بانگ تر بر آورد	به بربط چون سر زخمه بر آورد
سیس نظامی الحان سی گانه را بترتیب در اشعار خود بیان میکند .	

میرزا عبدالله است که شاگردش منتظم، با سه تار نواخته و او هم نوشته است (۱).

نگارنده با مراجعه به مدارك مزبور، اسامی گوشه‌های هر دستگاه را درین جا مینگارد و ضمناً این نکته را نیز متذکر میشود که بعضی از این نامها در دستگاههای مختلف تکرار میشود بدین معنی که يك گوشه با همان نام خود در دو یا چند دستگاه بکار میآید منتها در هر دستگاه اصل یکیت ولی تغییر پرده مییابد و متناسب آن مقام جلوه میکند مثلاً گوشه کرشمه که در اغلب دستگاهها نواخته میشود، در همه جا وزن و حالت خود را حفظ میکند اما تابع دستگاهیست که جزء آن بکار میرود. بعضی ازین گوشه‌ها تغییر پذیر نیست یعنی همه جا پرده آن یکیت مانند عراق که در ماهور و نوا و راست پنجگاه و افشاری نواخته میشود و همه جا يك شکل است منتها در ماهور و راست پنجگاه پرده اصلی دستگاه را تغییر نمیدهد ولی در نوا و افشاری موجب تغییر مقام میشود.

نکته دیگر شایسته ذکر اینست که هفت دستگاه موسیقی ما تشکیل پنج مقام مختلف میدهد یعنی با اصطلاح علمی مقام ماهور و راست پنجگاه و همچنین مقام شور و نوا یکیت و ازین پنج مقام تنها دو نوع آن در موسیقی بین المللی بکار میرود باین معنی که ماهور، مقام بزرگ

(۱) علاوه بر دو منبع فوق از دو مأخذ دیگر نیز استفاده کردم: یکی محفوظات اسمعیل قهرمانی شاگرد میرزا عبدالله که ردیف استادش را از حفظ میداند و مینوازد و نورعلی برومند نیز آنرا از او فرا گرفته و در نوار ضبط کرده است دیگر ردیفی است که موسی معروفی شاگرد درویش خان از همه استادان معاصر خود گرد آورده و نگاشته است.

(Mode majeure) و همایون و اصفهان با يك اختلاف كوچك ، مقام كوچك (Mode mineure) است. پس ما دارای سه مقام اضافی هستیم (شور ، سه گاه و چهار گاه) که در موسیقی اروپائی وجود ندارد. بنابراین اگر بگوئیم موسیقی ما غنی تر است ، ادعا نیست بلکه عین حقیقت است منتها دست علم با همان دو مقام در موسیقی آنها کاری کرده که از نظر ما شبیه اعجاز است و بی دانشی ما با داشتن چنین بنیان محکم موجب عقب افتادگی موسیقی ملی شده است .

چون بحث درین مطالب کار را بورود اصطلاحات فنی میکشاند که بشیوه این کتاب نیست ، بیش ازین جای سخن باقی نمی ماند . پس همان بهتر که باصل مطلب یعنی ذکر نام گوشه های هر دستگاه که قبلاً وعده کردم بپردازم . ضمناً این نکته را متذکر میشوم که ممکن است نامهایی که در ذیل ملاحظه میکنید از لحاظ پس و پیش بودن با بعضی از منابع مطابق نباشد ، من اکثریت را در نظر گرفته ام ، حال اگر نغمه ای در يك ردیف جلوتر باشد و در ردیف دیگر عقب تر ، موضوع مهم بنظر نمیرسد ، عمده مطلب حفظ اصل است .

۱- دستگاه شور: در آمدها گوشه رهاب (۱) نغمه زیر کش سلمک - سلمک گلریز صفا بزرگ دویستی خارا قجر ملانازی
حزین عزال مجلس افروز شهناز قرچه رضوی
عاشق کش

بیات کرد حاجی حسنی بسته نگار قطار قرایی
بیات ترك دوگاه فیلی شکسته جامه دران مهدی ضرابی

روح الارواح

ابوعطا (سارنگ) سیخی حجاز چهارپاره (چهارباغ) گبری (۱)

دشتی بیدگانی (۲)

گریلی

افشاری گوشه عراق منوی

۲- دستگاه ماهور: درآمدها داد مجلس افروز خسروانی دلکش

خاوران طرب انکیز نیشابورک نصیرخانی (یا طوسی)

آذربایجانی فیلی زیرا فکند ابول حصار ماهور

نیریز نجیب عراق محیر آشوراوند اصفهانک حزین

نغمه زنگوله راک کشمیر راک عبدالله ساقی نامه صوفی نامه

کشته مرده

۳- دستگاه چهارگاه: درآمدها پیش زنگوله زنگوله نغمه

زابل بسته نگار مویه حصار مخالف مغلوب

حدی پهلوی رجز (ارجوزه) منصور

۴- سه گاه: درآمدها زابل مویه زنگ شتر رهاب

مسیحی شاه ختائی تخت طاقدیس

۵- دستگاه همایون: درآمدها موالیان چکاوک طرز بیداد

نی داود باوی ابوالچپ لیلی مجنون راوندی نوروز عرب

نوروز صبا نوروز خارا نفیر فرنگ شوشتری

۱- گبری راگوری هم مینامیده اند.

۲- امروزه نغمه های گیلکی، غم انگیز، دشتستانی، حاجیانی و

چوبانی هم در آواز دشتی معمولست.

جامه دران بختیاری مؤالف عزال دناصری
 بیات اصفهان بیات راجع (راجه) سوز و گداز - راز و نیاز
 مثنوی

۶ دستگاہ نوا: درآمدها گردانیه نغمه بیات راجع عشاق
 حزین نھفت گوشت عشیران نشابورك مجلسی
 خجسته حسین ملك حسینی بوسلیك نیریز (۱)
 ۷ راست پنجگاہ: درآمدها زنگوله پروانه نغمه روح افزا
 خسروانی پنجگاہ سپهر عشاق نیریز بیات عجم
 مبرقع قرچه بحر نور

ابوالچپ، لیلی مجنون، راوندی، زوروزها، نفیز، فرنگ و عراق
 باتمام ملحقاتش نیز در راست پنجگاہ نواخته میشود.

این نکته را نیز باید توضیح دهم که در ردیف قدیم ابوعطا، ترك
 افشاری و دشتی جزء دستگاہ شور نواخته میشده است. بعدها چون
 دستگاہ شور مفصل بوده و برای این آوازهای كوچك هم قطعانی مانند
 پیش در آمد، تصنیف و رنگ ساخته شده است بتدریج جنبه استقلاللی یافته
 است چنانکه امروز هم با اینکه جزء شور حساب میشود، آواز جدا گانه ای
 بشمارمی آید.

پایان سخن

در اوائل تابستان ۱۳۰۲ روزی خانم یمن السلطنه که با مادرم دوست صمیمی بود بخانه ما آمد. وقتی دید من هم ساز میزنم، گفت دیگر ازین بهتر نمیشود، باید روحی جان را با «نوری جان» آشنا کنم، این دو برای هم ساخته شده اند... پرسیدم نوری جان کیست؟ - گفت پسر عمویی دارم که يك سال از تو بزرگتر است، منزلش هم چسبیده بخانه خودم درهمین نزدیکیست؛ باخلاق هر دوی شما آشنایم و میدانم که بزودی باهم الفت خواهید یافت؛ اکنون که مدرسه‌ها تعطیل است، چه بهتر که باهم ساز بزنید؛ او شاگرد درویشخان است و تارخ خوب پیشرفت کرده و برای تو که استادت بسفر رفته قابل استفاده است. صبح روز بعد بمنزل یمن السلطنه رفتم. چه مرد شریفی بود. هنگام اقامت شیراز با این خانواده انسی بسزا داشتم. پسری هیجده ساله آنجا نشسته بود که معلوم شد نامش نورعلی است. نگاهی بهم کردیم و در سخن باز نمودیم و از ساز و موسیقی گفتگو کردیم. طولی نکشید که باهم خو گرفتیم مثل اینکه سالها باهم دوست بوده ایم. نوری جان دست مرا گرفت و بخانه خود برد، وارد باغچه ای با صفا شدیم که در کمال ذوق و مهارت گلکاری شده بود، پدرش توی باغ قدم میزد و گلپائی را که بدست خود کاشته بود تماشا میکرد، وقتی چشمش بما افتاد، گفت نوری، دوست تازه ای پیدا کرده ای! نوری گفت آری باباجان هم اکنون

در خانه دختر عمو باهم آشنا شدیم، سازهام میزند، میخوایم ایام تعطیل را باهم کار کنیم، سپس مرا معرفی کرد. جواهری، پدرم را شناخت و گفت: دوستی نو مبارک است.



(شماره ۱۶۴) از چپ نفر اول: عبدالوهاب جواهری برومند و طفلی که جلوی او نشسته
نورعلی برومند است. پیرمردی که زو برو نشسته سماع حضور و طفل سمت
راستش حبیب سماعی است

میرزا عبدالوهاب خان عاشق ساز و گل بود، باغچه‌اش را خانه
اهل ذوق و هنر میگفتند، نوای تار درویش و ویولن حسام السلطنه

آواز طاهر زاده و آهنگ ساز بسی هنرمندان معروف آن زمان همواره ازین کانون موسیقی بگوش میرسید . راستی مثل اینکه میراث ذوقی او هم بعد از خودش تقسیم شد چه ذوق موسیقی را بفرزند بزرگتر خود نورعلی داد و عشق بگل را بیسر دومش محمود علی سپرد . اکنون که بیش از سی سال از آن زمان میگذرد ، هنوز هم این خانقاه هنر و ذوق مقام خود را از دست نداده است ، هر کس بخواهد بفیض دیدار موسیقی شناسان نامی قدیم و جدید نائل آید باید راه خانه برومند را درپیش گیرد و در آن باغ با صفا و محفل پر از مهر و وفا، شیوا ترین نغمه های دل انگیز موسیقی ملی ایران را بگوش جان بشنود و روح را باین نواهای دلپذیر طرب خیز آرامش دهد .

کار مهر و محبت نوری و من بآنجا رسید که همه روزه از بامداد تا شام با هم بسر میردیم . تا هوا گرم بود ، توی اطاق و همین که رو به خنکی میرفت ، درایوان خوش منظری که مشرف ببانچه های پرازگل بود می نشستیم و آهنگهای ضربی بخصوص ساخته های درویش و رکنی را با یکدیگر مینواختیم و ردیف آوازه را دوره میکردیم . راستی ما دوتن عاشق ساز و آهنگ بودیم و هرچه میزدیم خسته نمیشدیم .

علیه محمد خان حیدریان دائی نورعلی خان گاهی بسراغ مامی آمد . وی از شاگردان ممتاز کمال الملک بود و تابلوی زیبایی از چهره خواهر زاده خود کشیده بود که در صفحه مقابل بنظر میرسد . حیدریان نه تنها در نقاشی استاد بود ، تار و ویولن را نیز بخوبی مینواخت . گاهی برای اینکه ما را تشویق کند مضرابی بسیم میزد و آرشه ای بویولن میکشید و ما را از نوای خوش آهنگ ساز خود بهره می رساند . سیمائی آرام و مهربان

بروی تار خم میشد که عالمی از عشق بهز بود. عاشقی که هنوز هم قلم مو بدست در کارگاه خود تنها وساکت می نشیند و با فکر و طرح و رنگ



(شماره ۱۶۵) نورعلی برومند (نابلقاشی کار استاد علی محمد حیدریان)

زیباترین شاهکارها را بوجود می آورد. اما بی زیابوی تظاهر یعنی بهترین نمونه یک هنرمند زبردست با تقوی که نظیر او در این روزگار بسیار کمیاب است.

روزی از حیدریان پرسیدم بهترین استاد ویولن کیست که از هنرش کسب فیض کنم. گفت اگر حقیقت را میخواهی باید کار با شیوه صحیح علمی باشد و همین ایام وسیله اش فراهم میشود. پرسیدم چگونه؟ گفت نام علینقی خان وزیری را شنیده ای؟... گفتم آری. گفت سالها

با موسیقی سروکار داشت؛ عاقبت عاشق این هنر شد و دست از کارهای دیگرش شست. پنج سال پیش برای تکمیل این فن با اروپا رفت. حالا برگشته است و خیال تأسیس مدرسه‌ای دارد. وقتی مدرسه‌اش دائر شد، نزد او برو و بی جهت عمر خود را پیش این و آن تلف نکن. - من هم باین وعده خوش بودم و در انتظار افتتاح مدرسه و زیری روزشماری می‌کردم.

دوران خوش تابستان سپری شد. نوری را برای تکمیل تحصیل با اروپا فرستادند. پدرش می‌گفت آنقدر بموسیقی علاقه‌مند شده‌است که اگر تهران بماند از فکر درس باز می‌ایستد. باید با اروپا برود و رشته‌ای بیاموزد که بکار آتیه‌اش بیاید.

وقتی برای خدا حافظی رفتم، اتومبیلی حاضر بود. نورعلی اجازه گرفت سه‌تار کوچکی با خود با اروپا ببرد که گاهی بنوارد و آن سه‌تار را که «روشنک» مینامید در آستین‌کش گذارد و حرکت کرد.

من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود
آری ایام دوستی کوتاه اما پایدار ما برای زمانی طولانی بسر آمد
اوقات خوش آن بود که بادوست بسر شد

باقی همه بیجا اصلی و بسی خبری بود

برومند سالها در آلمان تحصیل طب کرد ولی پیشامد چنان شد که پس از بازگشت بوطن، دوباره باهمان محبوب دیرین خود ساز، هم آواز شد و اکنون هم مونسی جز آن ندارد.

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آئینه تصور ماست
بدرمیخواست پسرش داروی درد بیماران و مرجم زخم آزرده‌گان
باشد. هر چند بظاهر باین آرزو نرسید ولی مقصودش از راهی دیگر

عناصل آمد زیرا هم اکنون نوای ساز برومند، شفا بخش آلام درونی و آرام
 دهندۀ دل‌های پریشانست .

اما تخریح این حکایت بسی طولانیست که اکنون مجال آن نیست
 امیدوارم موقع آن‌هم مانند بسیاری مطالب دیگر که ناتمام مانده است
 برسد و حق سخن درباره‌ی نورعلی برومند و هنرمندان دیگر، در جای
 خود ادا شود . اما آخرین نکته‌ای که باید گفته آید اینست :

چنانکه در صفحه ۱۱ اشاره کردم در نظر داشتم این سرگذشت را
 بآبان ۱۳۰۴ برسانم ولی هم اکنون که بیاد داشته‌ای خود نظر می‌افکنم
 نکته‌های بیشماری می‌بینم که برای نگارش آن باید لااقل دو است صفحه
 دیگر را سیاه کنم . ازین گذشته در اواخر سال ۱۳۰۲ با ورود استاد
 علی‌تقی وزیری بمیدان موسیقی ایران تحولی پدیدار می‌شود که خود
 موضوع بحث جداگانه است . پس درین جا هم آنچه در آغاز کتاب
 پیش‌بینی کرده بودم درست از کار درنیامد . بنابراین بتصور اینکه مطالب
 این کتاب برای یک جلد کفایت میکند ، بسبب قصه سرایان می‌گویم که
 نیمه اول این سرگذشت پبیان رسید . اگر توفیق دست‌داد و آنچه تا اینجا
 نوشته‌ام ، مقبول طبع مردم صاحب نظر افتاد ، مرغ داستان سرای این
 حکایت هم در بخش دوم ، بر درخت مقصود خواهد نشست .

اگر این نوشته‌ها بذوق و سلیقه شما نبود ، خواهش دل خود را
 بر آورده‌ام و آنچه در خاطر داشته‌ام بزین ورق پاره‌ها ریخته‌ام ، پس امید
 بوزش دارم و باین آرزو که بخش دوم این سرگذشت را هم شاید در
 آتیه‌ای نزدیک از نظر شما بگذرانم ، خواننده عزیز را بخدا می‌سپارم .

فهرست تصنیفها

در ضمن این سرگذشت گاهی بمناسبت ذکری از بعضی تصنیفها شده است. نگارنده در نظر دارد نت آنها را در آتیه در جزوه جداگانه‌ای چاپ و منتشر نماید، ولی چون ممکن است بعضی خوانندگان طالب آنها باشند، باین فهرست مراجعه نمایند و فعلاً اشعار آنها را درین کتاب پیدا کنند. ضمناً متذکر میشود که این فهرست از روی چند کلمه مصراع اول تصنیف، بترتیب الف با تنظیم شده است.

نام تصنیف	آهنگساز	شاعر	پرده	صفحه
الاساقیا	شیدا	شیدا	ابوعطا	۳۹۶
امشب ببر من است	«	«	اصفهان	۳۹۳
ای آیتی ز رویت	«	«	چهارگاه	۳۹۴
ای شکسته دل	جهانگیر مراد	بهار	ابوعطا	۲۶۱
ای شهنشه	«	«	دشتی	۲۵۹
ای کبوتر	«	«	ابوعطا	۲۶۱
باد خزان	درویش	«	افشاری	۳۱۶
باد صبا	جهانگیر مراد	«	شوشتری	۲۶۲
بتا بتا	سلطان خانم	-	چهارگاه	۱۰۹
بهار دلکش	درویش	بهار	ابوعطا	۳۱۴
بهارنو رسید	رضامحجویی	«	ابوعطا	۴۵۷

<u>صفحه</u>	<u>برده</u>	<u>شاعر</u>	<u>آهنگساز</u>	<u>لام تصنیف</u>
۳۹۶	شور	شیدا	شیدا	چشم بی سر مه
۳۱۳	ماهور	بهار	درویش	دائم مه من
۳۹۷	افشاری	شیدا	شیدا	دوش که آن مه لقا
۴۵۲	چهار گاه	وحید	شنهازی	زد لشکر گل
۳۱۳	ماهور	بهار	درویش	زمن نکارم
۳۱۵	سه گاه	حاجب	«	صبحدم زمشرق
۳۱۵	سه گاه	بهار	«	عروس گل
۳۹۲	بیداد	-	-	عقرب زاف کجبت
۳۲۹	بیات ترك	رکن الدین بهار		گر رقیب آید
۴۴۰	ماهور	«	نبی داود	مرغ سحر
۳۹۵	شور	شیدا	شیدا	مرضیه
۸۹	سه گاه	«	«	مولود نبی
۳۹۳	ماهور	-	-	نرگس مستی

توضیح - اشعار تصنیفهای عارف که درین کتاب با اشاره ذکر شده چون در دیوانش بچاپ رسیده است، جزء این فهرست منظور نگردید.

فهرست

نام موسیقی دانها

در کتابهای تاریخی چنین رسم است که فهرستی برای اهل تحقیق ترتیب میدهند تا اگر کسی فرصت خواندن تمام کتاب را نداشته باشد و بخواهد راجع بشخص معینی مدرکی بدست آورد ، تجسس مطلب برایش آسان باشد . همین جهت نگارنده نیز در پایان این بخش فهرست مربور را ترتیب داد . ضمناً این نکته را متذکر میشود : قبل از اینکه نام خانوادگی معمول شود ، اشخاص را بنام یا لقب میخواندند و در جلو یا عقب اسمشان هم ملحقاتی مانند آقا و میرزا و خان و غیره بود ولی چون ذکر این اضافات ضرورتی ندارد ، آنها که نام خانوادگی نداشته اند باهريك از اسم یا لقبشان که معروفتر بوده اند ذکر شده و بقیه بنام خانوادگی درین فهرست آمده اند . اگر هم ذکر خصوصياتی ضرورت داشته است که بهتر شناخته شوند ، در پرانتز اشاره شده است .

اخترزنگی (رقص) ۴۸۱	(الف)
اسب بمردی (حبیب الله) تعزیه ۳۶۰	ابراهیم (آواز) ۱۳۲
اسدالله (نی) ۸۷-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲	ابن سینا ۱۴
۳۶۹-۲۹۳	ابوالقاسم خالدار (آواز) ۱۳۲
اسدالله خازن المالکی (آواز) ۳۶۹	احمد (دستگاه دان) ۱۱۵
اسدالله (موزیک) ۲۳۳	احمد (موزیک) ۲۳۲
اسدالله (تار و سنتور) ۱۳۳ - ۱۳۵	احمد (آواز) ۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵
۳۱۷-۲۴۷	۳۵۰-۳۴۹
اسدالله کرمانی ۱۳۸	احمد ۶۷
اشرفی (عبدالله) سه تار ۴۳۴	احمد کاشی (آواز) ۱۳۸
ارزانی ۲۸	احمد تفرشی (تعزیه) ۳۵۰
ارفع الملک (تار) ۸۷-۱۳۶	ادیب خونساری (آواز) ۴۶۱
آژنگ ۲۳۰-۲۳۱-۲۵۲-۲۶۴	احمدی ۱۹

- انوشیروان موزیک ۲۲۰
انیس آواز ۴۷۴-۴۷۸-
ایرانی مجرد محمد ۱۰۴-۱۰۹-
۱۲۱-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۹-۴۳۴
ایروانی محمود ۲۳۲-۲۳۷-۲۳۸
(ب)
بابائی ۱۹
باربد ۴۹۲-۴۹۳
بارک الله تعزیه ۳۵۰
باصرالسلطنه تار ۱۲۶
باصرالذوله تار ۱۳۶-۱۸۱-۱۸۲
۱۸۳
باقر کمانچه (براشکر مراجعه شود)
باقر لبو ۱۳۳-۱۳۵
بدیع محمدرضا ۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰
بدیع زاده آواز ۳۵۹
برمکی شهباز ۶۸-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶
برناردویک ۲۴۱
برومند نورعلی ۱۲۳-۳۸۱-۴۹۴
از ۴۹۸ تا ۵۰۳
بزرگ موزیک ۲۳۲-۲۴۵
بلال (بصمغ آبادی مراجعه کنید)
بلوچ آواز ۴۷۴
بنان غلامحسین ۳۵۸
بنان الدوله آواز ۴۳۲
بوذری (ابراهیم) آواز ۳۵۱-۳۵۳
۳۸۰-۳۵۸
بوعلی (بابن سینا مراجعه شود)
بیابانی جهانشاه ۱۳۹
بیان الممالک ۱۲۶
بیگم رستم آبادیه (بیارشاه مراجعه کنید)
- ۴۵۵-۴۴۷-۲۹۵
استوار (حسین) ۲۴۸
اسمعیل (کمانچه) ۵۰-۶۶-۶۷
۴۶۹-۱۵۹
اسمعیل (تار) ۷۱-۱۳۹-۳۹۶
اصلان (بیانوساز) ۲۲۰
آصیه (آواز) ۴۷۴
اعتماد شیرازی ۳۵۸
افتخار (آواز) ۴۷۴
آقاباشی (ابراهیم) ۲۹۲-۳۶۹
آقاباشی (عیسی) ۱۱۸-۱۱۹-۱۳۸
۳۸۲-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸
آقاباشی (ازمان) ۳۷۰
آقاجان (پسر داود) ۴۰۶-۴۰۷
آقاجان (ساوه ای) ۱۶۰-۳۶۹
آقاجان (ضرب) ۴۰۵
اقبال آذر ۲۶۴-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰
۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۸-۳۸۰
اکبر کمانچه ۶۷
اکبر آواز ۱۱۲
اکبر فلوت ۲۶۶-۲۶۷-۳۱۷
اکبری ۱۹
اکرام السلطنه آواز ۴۶۷
آکمپانیمان (اصغر) ضرب ۴۰۸
آلبره ادویکر ۲۲۰
امانی امان الله ۱۴۰
امیرجاهد محمدعلی ۴۲۶
امیررضوانی عباس ۱۷۳
امیرزاده آواز ۴۷۴-۴۷۵
امیرقاسمی سلیمان ۳۸۲-۳۸۳
امین الواعظین اسدالله ۳۵۸
انصاری محمد ۲۳۸

حاجی خان ضرب ۸۷-۲۵۰-۴۰۶

۴۷۰-۴۶۰-۴۴۱-۴۰۸

حاجی خان موزیک ۲۳۲

حافظ احمد قزوینی ۱۵

حافظ جلاجل باخرزی ۱۵

حافظ مظفر قمی ۱۵

حافظ هاشم قزوینی ۱۵

حبیب اصفهانی آواز ۳۷۰-۴۲۹

حبیب ضرب ۷۱

حسام السلطنه (بکلمه مراد مراجعه

کنید)

حسن کمانچه ۶۵-۶۶

حسن تار ۶۵-۱۱۳-۱۱۵

حسن سه تار ۱۳۵-۴۰۷

حسن (بستورخان مراجعه شود)

حسن تعزیه معروف بشیه ۲۴۹

حسن سنتوری ۱۶۳-۴۰۵

حسن «آواز» اصفهانی ۳۶۹

حسن کاشی آواز ۶۵-۳۶۹

حسن قاجار تعزیه ۳۵۰

حسن علی سنتور ۴۶۲

حسین کریم کور ۶۷-۱۳۲

حسین اسمعیل زاده ۶۷-۶۸-۷۲

۸۷-۱۸۳-۲۵۰-۲۵۳-۲۶۴-۳۲۷

۴۴۱-۴۵۵-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱

حسین بختیاری ۱۴۰

حسین حاجی غفار کاشی ۳۵۹

حسین خلیفه تار ۱۱۷-۱۲۰-۱۲۲

حسین درشکه چی آواز ۳۶۹

حسین موزیک ۲۲۴-۲۳۲

حسین تعزیه (اهل زرنند) ۳۴۰-۳۴۹

حسین طنبوراه ای ۱۵

(پ)

بروانه آواز ۴۶۷

بربخان ۱۵

(ت)

تاج نیشابوری ۳۵۷-۳۵۶-۳۵۵

تاج اصفهانی ۴۶۱

تبسم ۱۵۸

تجلی (اصغر) آواز ۳۷۲

توافقی غلامرضا ۲۳۸

توران رقص ۴۷۸

تهرانی حسین ۴۰۱-۴۰۲

(ج)

جعفر تار ۱۳۵

جلال تارساز ۱۷۰-۱۷۴

جلیس رقص ۴۷۸

جم علی جعفر ۲۳۸

جمیله کمانچه ۴۶۹

جناب دماوندی آواز ۲۷۰

جناب قزوینی ۱۶۰-۳۵۱-۳۶۹

جواد قزوینی ۴۶-۴۹-۶۷-۷۱

۲۵۳-۲۶۳

جهانگیر تعزیه ۳۴۹

(چ)

چالانچی ۱۶-۱۷

چاله حصاری حبیب الله ۳۶۴

چنگی علیرضا ۷۱-۷۲

چنگی رسول ۱۳۵

(ح)

حاتم موزیک ۲۳۳

حاجی آقا تارساز ۱۷۳-۱۷۵

حاجی حکیم آواز ۵۰-۳۶۹

دبیری بیان السلطان ۱۲۴
 دبیری مهدی ۱۲۱-۱۲۴-۱۲۵
 درگاهی (سه تار) ارسلان ۴۴۴-۴۴۵
 ۴۴۶
 درویش (غلامحسین) ۶-۵۱-۶۸-۷۱
 ۸۷-۱۲۵-۱۳۶-۱۳۸-۱۴۶-۲۴۶
 ۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۸-۲۶۲ - از
 ۲۹۶ تا ۳۲۷-۳۳۰-۳۳۱-۳۷۸-
 ۳۷۹-۴۰۹- از ۴۲۸ تا ۴۴۶-۴۴۷
 ۴۴۸-۴۵۶-۴۷۰-۴۹۸-۴۹۹
 ۵۰۰
 دفتری (شهاب) ۱۴۰
 دلبر ۴۷-۴۶۶
 دلپسند ۴۷-۴۶۶
 دوال (فرانسوی) ۲۱۸-۲۳۰
 دوامی (عبدالله) ۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-
 ۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۶۰
 دهکی (علی) آواز ۳۶۹
 (ذ)
 ذوالفقاری (رمضان) ۴۳۸-۴۳۹
 (ر)
 رادمرد (حسن) ۲۳۸
 رامشگر (کمانچه) ۶۸-۶۹-۷۰-
 ۷۲-۱۱۱-۱۲۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۸
 ۱۴۲-۲۴۷-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰
 ۳۷۹-۴۴۹
 ربابه (ضرب و تصنیف) ۴۴۱
 رجیعلی ۱۷
 رجیعلی (تمزیه) ۳۵۱
 رحیم (کمانچه) ۵۸-۵۹-۶۷-۷۳-
 ۹۴-۲۹۷-۲۹۸-۳۴۹-۳۵۰
 رخشانیه (مجید) ۱۳۹

حسین قلی (تار) ۵۱-۶۸-۶۹-۷۱
 ۷۴-۷۵-۱۱۱-۱۱۴-۱۱۵-۱۲۲
 ۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶- از ۱۳۰ تا ۱۴۵
 ۱۵۶-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۱-۱۸۳-۲۳۰
 ۲۴۴-۲۴۵-۲۵۶-۲۹۰-۳۰۲-۳۰۳
 ۳۰۹-۳۱۱-۳۱۲-۳۲۶-۳۷۲-
 ۴۲۸-۴۳۷-۴۳۹-۴۴۸-۴۵۰-۴۵۲
 ۴۵۵-۴۶۶-۴۹۳
 حشمت رقص ۴۸۱-۴۸۳
 حشمت دفتر ویولن ۸۷-۱۸۱-۱۸۲
 ۱۸۳
 حشمت دیوان مجید ۲۲۰
 حیدر شیخ ۱۴۶
 (خ)
 خاچیک تار ساز ۱۷۰
 خازن الدوله ۱۳۹
 خاکی بزرگ حسن ۳۶۹
 خاکی کوچک ابراهیم ۳۶۹
 خواجوی رحیم ۳۶۹
 خدامراد آواز ۳۶۹
 خشنواز ۴۶-۶۴-۱۵۶-۱۵۷
 خاور سلطان ۴۷-۴۶۶
 خضوعی (بساط ساز مراجعه کنید)
 خواص احمد ۲۹۸
 (د)
 داداش (بطالقانی مراجعه شود)
 دادور عبدالله ۴۰۸- از ۴۳۲ تا
 ۴۳۶
 دانشور تقی ۸۷-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴
 ۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۴۹۱
 داود شیرازی تار ۷۱-۱۳۵-۱۳۹
 ۳۹۶

- رسامی (آواز) ضیاءالذکرین ۳۵۸ - ۴۰۰-۴۳۲
 رستم شیرازی ۱۷
 رضا (تار) ۱۲۶-۱۳۹-۱۴۱-
 ۱۴۲-۴۴۹
 رضا «کمانچه» ۶۷
 رضاءالدین شیرازی ۱۴۶
 رضاقلی آواز ۸۷-۳۱۷-۴۰۷-۴۰۸
 رضاقلی تجریشی (آواز) ۱۰۸-۶۵
 ۳۴۹
 رضوانی «مصیب» ۲۳۸
 رکنالدین ۶۸-۸۷-۲۳۵-۲۴۷ -
 ۳۱۱-۳۳۱-۴۳۴-۴۴۷-۴۴۸-۴۵۶
 ۵۰۰
 روان بخش (رضا) ۴۰۷-۴۰۸
 روحانی «محب السلطان» ۱۱۷-۱۲۶
 رهی معیری ۲۵۰-۲۵۱-۴۶۱
 ریحان ۱۹
 (ز)
 زادور ۱۶۹
 زاغی ۱۹
 زرگر (علی) ۳۵۵-۳۵۶
 زری باف (رحیم) آواز ۳۶۹
 زرین پنجه نصرالله ۲۲۶
 زرین فر اسمعیل ۷۲
 زهرا تهرانی (آواز) ۴۷۴
 زهرا احد (رقص) ۴۸۱
 زهره ۱۶-۱۷-۴۳-۴۴-۴۶۶
 زینب ۴۷-۴۶۶-۴۶۷
 زیور «عندلیب السلطنه» ۴۶۷
 (س)
 ساعت ساز (حسین) ۸۷-۳۶۹-۳۸۲
 سپانلو (سلیمان) ۴۴۳
 سراج ۱۴۰
 سراج الذکرین محمد ۳۵۷
 سرور کرمانی «اسداله سرور حضور»
 ۱۴۰
 سرمست عراقی (نی) ۲۹۳
 سعیدالواعظین یحیی ۳۵۸-۳۵۹
 سکینه (تار) ۴۶۶
 سکینه «تارو آواز» ۱۴۱-۱۴۲
 سلطان خانم ۱۰۶-۱۰۹-۴۶۶
 سلطان ابراهیم صفوی ۱۵
 سلطان محمد چنگی ۱۵
 سلیمان «موزیک» ۲۱۹-۲۲۰-۴۴۳
 سلیمان اصفهانی «نی» ۲۹۲
 سماع حضور «ستور» ۴۶-۱۳۲-از ۱۵۲
 تا ۱۵۶-۱۶۰-از ۱۶۱ تا ۱۶۷-۲۹۰-
 ۴۰۴-۴۰۵-۴۳۷-۴۵۹-۴۶۱-۴۶۷
 سماعی (حبیب) ۱۵۲-۱۵۳-۱۵۵-۱۵۶
 ۱۶۷-۱۷۳-۴۰۱-۴۰۲
 سنجری (حسین) ۴۴۳
 ستورخان ۱۶-۴۶-۶۵-۶۶-۱۴۱
 ۱۵۶-۱۵۷-۱۶۳
 سیاوش ۲۵۲-۲۵۷
 سیف «مجد» ۳۵۸
 سیف «ناصر» ۸۷-۳۵۸-۴۳۲
 (ش)
 شاهرخ رمضان ۱۷۳-۱۷۵
 شاه وردیخان ۴۲-۴۶۶
 شاهیدی «نی» ۸۷-۲۶۷-۲۹۳
 شماع السلطنه فتح الله ۱۶
 شکالذکرین...

۱۸۸-۳۶۹-۴۳۲
 صمغ آبادی «بلال» تعزیه ۳۵۰-۳۵۱
 صنعت جعفر ۱۷۱-۱۷۲-۱۷۴
 صنعت عباس ۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴
 صورتگر آقا یوسف ۴۳۷
 (ض)
 ضرابی ملوک ۴۴۰-۴۵۴
 ضیاء نظام (موزیک) ۲۳۲
 (ط)
 طالقانی لسان ۳۵۸
 طالقانی «ملاداداش تعزیه» ۳۵۰
 طاهرزاده (حسین) ۸۷-۲۴۷-۲۵۸-
 ۲۶۲-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۷۱
 ۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸
 ۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۵۰۰
 طایر سه تار ساز ۱۶۹
 طاووس ۳۰
 (ظ)
 ظلی رضاقلی ۲۴۷-۲۴۹-۳۵۳
 ظلی محسن ۱۳۹
 (ع)
 عارف ابوالقاسم ۶۸-۷۲-۸۷-۹۵
 ۹۶-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۳۶-۱۸۲
 ۱۹۰-۲۵۰-۲۵۸-۲۶۵-۲۶۶-۲۷۷
 ۲۷۹-۳۰۵-۳۹۰-۳۹۲- از ۴۱۱
 تا ۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹
 عالیہ ۴۷-۴۶۶-
 عبدالله (تار) ۴۶-۶۵-۸۷-۱۰۶-
 ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۱- از ۱۱۵ تا ۱۳۰
 ۱۳۲-۱۳۴-۱۳۸-۱۴۱-۱۴۴-۱۵۶
 ۱۷۱-۲۲۵-۲۴۵-۲۵۳-۲۶۶-۲۹۲
 ۳۲۶-۳۳۲-۴۴۱-۴۴۹-۴۵۱-۴۵۳

شکراه شیرازی ۳۹
 شکری (تار) ۸۷-۴۱۳-۴۲۸-۴۲۹
 شمس الواعظین علی اکبر ۳۵۸-۳۵۹
 شمس الذاکرین حبیب اله ۳۵۸-۳۵۹
 شمس ورامینی ۱۵
 شهاب اصفهانی «آواز» ۳۶۹
 شهردار حبیب اله ۸۷-۱۶۲- از ۲۴۵ تا
 ۲۴۸-۳۱۱-۳۱۷-۴۴۷
 شهرباری (حسینعلی) تعزیه ۳۵۱
 شهسوار چهارتاری ۱۵-۱۴۶
 شهنازی علی اکبر ۱۰۲-۱۰۸-۱۳۸
 ۱۴۲-۴۴۰-۴۷۴
 شهنازی عبدالحسین ۱۴۳
 شیدا علی اکبر ۸۷-۸۸-۲۴۹-۳۵۲
 ۳۹۴-۳۹۵-۳۹۷-۳۹۸-۴۴۷- از ۴۴۸
 تا ۴۵۳-۴۵۵-۴۵۸-۴۷۴-۴۷۹-
 ۴۸۰
 (ص)
 صبا ابوالحسن ۷-۶۸-۱۲۶-۲۹۸-
 ۳۱۱-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۶-۴۶۱
 صبا مرتضی ۱۱۷-۱۲۶
 صدری اصفهانی ۱۷۳
 صدیقہ (رقص) ۴۷۸
 صفائی علی محمد ۱۷۰-۴۳۰-۴۳۱
 صفائی رحمت اله ۱۱۳
 صفائی یوسف معروف بظہیر الدوله ای
 ۸۷-۱۱۲-۱۱۳-۱۳۸
 صفدر ۶۷
 صفرعلی موزیک ۲۳۲
 صفی الدین عبدالؤمن ۱۴-۶۳
 صلحی مهدی منتظم الحکماء ۸۷-
 ۱۲۰-۱۲۱-۱۲۴-۱۲۹-۱۶۲-۱۸۷

علی حسن کمانچه ۶۷
 علی اکبر کاشی خواننده ۶۹
 علی اکبر فراهانی ۶۶-۶۵-۴۶
 از ۱۰۱ تا ۱۱۵ - ۱۵۶-۱۵۷-۴۵۵
 ۴۶۶-۴۶۷
 علی اکبر شاهی ۷۱-۱۶۲-۴۴۱
 از ۴۶۲ تا ۴۶۴
 علی محمد ۱۹
 علی محمد لله حضور ۱۷-۱۸
 عندلیب اصفهانی حسین ۳۶۵
 عماد سنتور ۳۷۱
 (غ)
 غدیری اسمعیل ضرب ۴۰۷
 غزال رقص ۴۷۹
 غفاری معزالدین ۱۴۰
 غفاری حسینقلی ۱۴۰-۴۲۸
 غلام ضرب ۷۱
 غلامحسین تار ۴۶-۵۰-۶۵-۱۱۰
 ۱۱۱-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۳۰-۱۴۱
 ۱۵۹-۴۶۹
 غلامحسین تارساز ۱۷۰
 غلامحسین کمانچه ۶۷-۱۳۲-۱۶۰
 غلامحسین تعزیه ۳۴۹
 غلامحسین شاگرد میرزا عبدالله
 ۱۱۷
 غلامرضا شیرازی ۷۳-۷۵-۷۶
 ۷۸-۷۹-۹۴-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸
 ۲۵۸-۲۹۶-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۶-۳۷۷
 ۳۸۲
 غلامرضا گاوی ۸۷-۱۴۰
 (ف)
 فارابی ابونصر ۱۴-۶۰-۱۳۰-

۴۵۵-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴
 عبدالله پدر هنگ آفرین (تار) ۲۶۶
 عبدالله سنتور ۱۳۲-۱۶۱
 عبدالله موزیک ۲۲۴-۲۳۲
 عبادی احمد ۱۰۷-۱۲۸-۴۵۳
 ۴۵۴-۴۵۵
 عبادی جواد ۱۰۹-۱۱۷-۱۲۷-
 ۱۲۹-۱۴۱-۴۵۳
 عبادی مولود ۱۲۷-۱۲۸-۴۵۴
 عبادی ملوک ۱۲۷-۴۵۴
 عبدالباقی (بختیاری) تعزیه ۳۴۹
 عبدالجواد اصفهانی ۱۰۳-۱۰۴
 عبدالجواد خراسانی ۱۹
 عبدالحسین تبریزی ۳۵۸
 عبدالخالق اصفهانی (نی) ۲۹۳
 عبدالرحیم آواز ۳۶۹-۳۷۰-۳۷۲
 ۳۷۶-۳۷۷
 عبدالرحیم موزیک ۲۲۰
 عبدالقادر مراغهای ۱۴
 عبدالمولی «تار» ۶۵
 عروس رقص ۴۸۱
 عزیز تار ۴۳۲
 عزیز عطا رقص و آواز ۴۷۲
 عسکر کردستانی آواز ۳۶۹
 عشقی سه تارساز ۱۷۴
 عصمت الدوله ۱۵۸
 علی موزیک ۲۳۳-۴۳۲
 علی کاشی تار ۲۶
 علی کاشی آواز ۶۵
 علی (آواز) معروف بنایب السلطنه ای
 ۶۷-۲۹۳-۳۷۲-۳۸۲-۴۰۰-۴۵۸-

- فاطمه سلطان ۴۷-۴۶۶
 فخرام بهزادی علیمحمد فخرام الدوله
 ۸۷-۱۳۷-۱۳۸-۲۲۷-۴۵۰
 فتحیم دفتر کمانچه ۴۳۲
 فرصت شیرازی ۱۲۰-۱۸۵-۱۸۶
 ۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۴۹۳
 فرج الله تارساز ۱۶۹-۱۷۰
 فروتن یوسف ۸۷-۱۳۹
 فضل الله موزیک ۱۹۰-۲۳۲
 فهیمی باقر ۱۲۶-۱۳۹
 < حسین ۱۳۹
 < خلیل ۸۱-۱۳۹
 < رضا ۱۳۹
 < علی ۱۳۹
 < عباس ۱۳۹
 < محمود ۱۳۹
 < مهدی ۱۳۹
- (ق)
 قاآنی ۱۸
 قانونی رحیم ۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳
 قانونی جلال ۱۹۳-۱۹۴
 قدسی ضرب ۴۷۰
 قراب زین العابدین ۶۵-۹۴-۱۰۸
 ۳۴۹
 قراب حسین ۹۴-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲
 ۱۸۳
 قراب (قاسم) ۹۵
 قراب محمد ۹۴
 قربان تعزیه ۷۱-۱۳۸-۳۶۴
 قطب الدین شیرازی ۱۴
 قلی کمانچه ۶۶-۶۷-۷۱-۱۳۲
 قلی تعزیه ۲۹۳-۳۵۰
- قلی قرنی ۲۶۷
 قمر رقص ۴۷۹-۴۸۰
 قمرالملوک آواز ۳۲۹-۳۸۰-۴۴۰
 ۴۶۱
 قهرمانی اسمعیل ۸۷-۱۱۷-۱۲۱
 ۱۲۲-۱۲۳-۲۲۶-۴۲۸-۴۵۰
 ۴۹۴
- (ک)
 کریم کمانچه ۲۹
 کشور فرخ لقا ۴۵۹
 کمال زاده ۱۴۰
 کنیپر لئون ۴۰۱-۴۰۲
- (گ)
 گردافکن (غلامعلی) موزیک ۲۳۲
 گریگوریان لئون ۲۶۴
 < رویک ۲۶۴-۳۸۶
 گل رشتی ۳۰
 گلغندار سنتور ۴۶۹
 گل گلاب حسین ۳۲۴
 گلی اصفهانی تارساز ۱۷۰
 گلین رقص ۴۷۱-۴۷۸
 گوار موزیک ۲۱۱
 گوهر آواز و رقص ۴۷۴-۴۷۸
- (ل)
 لحنی (حسن قصاب) ۳۷۰-۴۵۸
 لطف الله دسته بنفشه ۳۵۵-۳۵۶
 لطفی حسین ۲۳۸
 لومر موزیک ۴۱-۲۱۰-۲۱۳- از
 ۲۱۶ تا ۲۲۱-۲۲۷-۲۲۹-
 ۲۵۳-۲۹۳
- (م)
 ماشاالله ۳۰-۴۷۸

مراد (جهانگیر ملقب بحسام السلطنه)	مارکار ۱۷۰
۸۷-۲۵۳- از ۲۵۶ تا ۲۶۴-	مبشر علی ۴۳۴
۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۴۰۸-۴۹۹	مجلل الدوله بیانو ۳۷۶-۲۵۷
مرال رقص ۴۷۹	مجید تار ۴۳۳
مردخا ضرب ۹۶	محمد تقی تعزیه ۳۴۰
مرضیه رقص ۳۹۵-۴۷۴	محجوبی رضا ۶۸-۲۵۰-۴۴۰-۴۴۷
مستوفی محمد علی ۱۱۳-۳۹۰	۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸
مسلم موزیک ۲۳۳	محجوبی مرتضی ۲۴۴-۲۴۹-۲۵۰
مشتاق عنیشاه ۱۴۶	۲۵۱-۴۵۵-۴۵۶
مشتی ۴۴	محمد آواز ۱۴۱
مصطفی موزیک ۲۳۲	محمد رضا سالار معظم ۱۴۰
مطلب سنتور ۱۲۲-۱۶۱	محمد رضا ۱۷-۴۲
مطلب کمانچه ۶۵-۶۶-۱۵۷	محمد صادق سرورالملك معروف به
معتدل الدوله عبدالملکی ۱۶	رئیس ۴۶-۵۰-۶۵-۶۶-۱۰۲
معموفی موسی ۱۱۲-۱۱۳-۱۲۵	۱۱۰-۱۲۰-۱۳۲-۱۵۵-۱۵۷
۲۹۸-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۴۳	۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲
۴۴۶-۴۶۲	۱۶۳-۲۴۰-۲۴۲-۲۴۵-۳۰۹-
معصوم کمانچه ۱۵-۶۴	۳۲۶-۴۶۴-۴۶۷-۴۶۹
معیری یوسف ۱۳۲	محمد سولقانی تعزیه ۳۵۰
مفتاح مهدی ۱۹۵-۱۹۶	محمد طنپوره ای ۱۵
مفتاح آهنگ ابوالقاسم اعتمادی ۱۷۲	محمد کریم ۱۶۹
۱۷۴	محمد کمانچه ای ۱۵-۶۴
مفخم محمود ۲۴۳-۲۴۴-۲۴۸	محمد مکتب دار اصفهانی ۳۶۳
۲۴۹-۲۵۰-۲۶۵	محمد مؤمن ۱۵
مفخمه پایان لطف الله ۳۸۶	محمود خزانه آواز ۳۷۱
ملاح حسینعلی ۲۹۸	محمود وزیر ۱۰۳-۱۰۴-۳۹۰
ملك (عزیز) ۲۵۸-۲۶۲-۳۵۷-	محمود موزیک ۲۳۲
۳۵۸	محمودی منوچهر ۳۸۶
ملك (محمد) بسراج الذاکرین مراجعه	محترم تار ۴۷۰
شود	مختار (برکن الدین مراجعه شود)
ملك (حسین) ۱۷۳	مختاری ضیاء ۲۱۹-۲۳۶-۲۳۸
ملك الاعظمی حضرت الله ۳۵۷	مراد تار ۷۱-۱۳۶

- معاون عباس ۳۵۸
 ملکم اصفهانی تارساز ۱۷۰
 ملوس رقص ۴۷۸
 مگردیج اصفهانی تارساز ۱۷۰
 ملیحه تار ۴۶۹
 ملیخا ۱۹
 منشور ضرب ۴۳۲
 منصورى ابراهيم ۶۸-۴۴۰-۴۵۸
 منور شیرازی رقص ۳۹۱-۴۷۱-
 منور شیرازی تار ۱۴۷
 مونس رقص ۴۷۸
 مؤمن آواز ودایره ۲۹
 موسی کاشی ۶۶-۶۸-۶۹-۷۱
 موسی مرد رشتی آواز ۳۶۹
 مهرباب اصفهانی ۱۷
 مینا ۱۶-۱۷-۴۳-۴۴-۴۶۶
 مین باشیان (غلامرضا ملقب بسالار
 معزر) ۵۳-۸۷- از ۲۱۹ تا ۲۲۵
 ۲۳۱-۲۳۴-۲۳۶-۲۳۸-۲۴۲
 ۲۴۵-۲۴۹-۳۱۵-۳۴۴
 مین باشیان نصرالله ۲۳۱-۲۳۲
- (ن)
 ناصر تار ۱۱۷
 ناصر هایون ۴۱-۶۸-۲۱۸-۲۱۹
 از ۲۲۷ تا ۲۳۰-۲۳۲-۲۴۳
 ۲۵۲-۲۶۴
 ناظمی مهدی ۱۷۳
 نجبی داود ۲۳۸
 نجبی محمد ۲۳۸
 نسقچی (تقی) ضرب ۴۰۵
- نسقچی باشی ۱۴۰
 نشاط نصرالله ۴۳۳
 نصرت الدوله فیروز ۱۶-۱۱۱
 نعمت الله سوسکی ۱۱۲
 نعمت الله معروف باتابکی ۱۱۱-
 ۱۱۲
 نعمیان حسین ۲۳۸
 نکبسا حسینی ۳۷۱
 نگار ارگ ۴۷۰
 نواب حسنی ۳۹
 نواب صادق ۳۶۹
 نوائی نی ۲۹۳
 نورانی احمد ۲۳۸
 نی داود بالا ۴۰۶-۴۳۸
 نی داود مرتضی ۱۴۰-۴۰۶-۴۳۸
 ۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۳-۴۴۷
 ۴۵۸-۴۶۲
 (و)
 واعظی محمود ۳۵۸
 وثوق حضود (غلامحسین) موزیک
 ۱۳۲
 وزیر (علینقی) معروف بکلنل ۸۷
 ۱۱۲-۱۳۶-۱۳۹-۲۲۶-۳۲۴
 ۳۷۰-۳۷۸-۴۰۱-۴۰۲-۴۳۷
 ۴۴۲-۴۴۳-۴۴۷-۵۰۱-۵۰۳
 وفادار مجید ۴۵۷
 وقار محمود ۱۴۰
 (ع)
 هامبارسون تارساز ۱۷۰
 هدایت مهدیقلی ملقب بمخبیرالسلطنه

بارشاه ۴۲-۴۶۶	۴۹۳-۳۴۹-۱۲۴-۱۲۱-۱۲۰
یحیی اول ۱۶۹	۲۲۶-۲۲۵-۸۷-هنک آفرین حسین
یحیی دوم ۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲	۳۱۷-۲۶۶-۲۵۰-۲۴۶-۲۲۷
یحیی قوام الدوله ای ۸۷-۱۳۹	۴۵۵-۴۴۱-۴۳۷
یحییان معتمد الملك ۲۴۲-۲۴۳	هندسی رضا ۱۱۷-۲۵۲
یعقوب فلوت ۲۶۷	(ی)
یوسف (مراجعه شود بصفائی)	یاحقى حسین ۶۸-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰
یوسف موزیک ۲۲۰	۴۶۲-۴۶۱
	یاحقى منصور ۴۶۲

پایان بخش اول